



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

روز شمار

تاریخ

اسلام

جلد ۱-۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزشمار تاریخ اسلام

نویسنده:

تقی واردی

ناشر چاپی:

دار الثقلین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	روز شمار تاریخ اسلام جلد ۱ الی ۲
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	روز شمار تاریخ اسلام، جلد اول (ماه محرم)
۱۳	مقدمه ناشر
۱۵	پیش سخن
۱۷	آشنایی با تاریخ قمری
۱۷	آشنایی با تاریخ قمری
۱۹	تحقیقی درباره پیدایش تاریخ قمری
۲۵	ماه محرم در قرآن
۳۴	ماه محرم در روایات
۳۹	روز اول محرم
۳۹	روز اول محرم - سال اول عام الفیل (۵۳ سال پیش از هجرت)
۴۴	روز اول محرم - سال هفتم بعثت
۴۹	روز اول محرم - سال چهارم هجری قمری
۵۲	روز اول محرم - سال نهم هجری قمری
۵۵	روز اول محرم - سال ۱۴ هجری قمری
۵۸	روز اول محرم - سال ۲۴ هجری قمری
۶۳	روز اول محرم - سال ۸۱ هجری قمری
۷۰	روز اول محرم - سال ۲۰۰ هجری قمری
۷۲	روز دوم محرم - سال ۶۱ هجری قمری
۷۳	روز سوم محرم - سال ۲۵۲ هجری قمری
۷۵	روز پنجم محرم - سال ششم هجری قمری
۷۸	روز هفتم محرم - سال ۱۳۲ هجری قمری

۸۲	روز دهم محرم
۸۲	روز دهم محرم - سال پنجم هجری قمری
۸۴	روز دهم محرم- سال ششم هجری قمری
۸۶	روز دهم محرم- سال ۶۱ هجری قمری
۸۷	روز دهم محرم - سال ۶۷ هجری قمری
۹۱	روز دهم محرم - سال ۲۲۶ هجری قمری
۹۵	روز ۱۲ محرم - سال ۹۵ هجری قمری
۹۵	شهادت امام زین العابدین علیه السلام
۹۷	ولادت امام زین العابدین علیه السلام
۹۷	نام، کنیه، محل دفن، همسر، فرزندان اصحاب و یاران امام
۱۰۱	فضایل و مناقب امام زین العابدین علیه السلام
۱۰۸	رویدادهای مهم در زندگانی امام زین العابدین علیه السلام
۱۰۹	روز ۱۳ محرم - سال ۶۱ هجری قمری
۱۱۲	روز ۱۵ محرم
۱۱۲	روز ۱۵ محرم- سال دوم هجری قمری
۱۱۴	روز ۱۵ محرم- سال هفتم هجری قمری
۱۲۰	روز ۱۵ محرم- سال ۱۱ هجری قمری
۱۲۲	روز ۱۶ محرم
۱۲۲	روز ۱۶ محرم- سال ۱۴ هجری قمری
۱۲۵	روز ۱۶ محرم - سال ۱۶ هجری قمری
۱۲۶	روز ۲۱ محرم - سال سوم هجری قمری
۱۳۱	روز ۲۲ محرم - سال ۳۷ هجری قمری
۱۳۵	روز ۲۳ محرم - سال ۱۶۹ هجری قمری
۱۳۸	روز ۲۵ محرم - سال ۱۹۸ هجری قمری
۱۴۲	روز ۲۶ محرم
۱۴۲	روز ۲۶ محرم - سال ۶۴ هجری قمری

- روز ۲۶ محرم - سال ۱۴۶ هجری قمری ۱۴۴
- روز ۲۷ محرم - سال ۲۱۵ هجری قمری ۱۴۸
- روز ۲۸ محرم - سال ۲۲۰ هجری قمری ۱۴۹
- روز ۳۰ محرم - سال ۱۸۹ هجری قمری ۱۵۳
- سال شمار ماه محرم ۱۵۷
- توضیح ۱۵۷
- ماه محرم - سال سوم هجری قمری وقوع غزوه ذوامر - ۱۵۷
- ماه محرم - سال ششم هجری قمری ۱۵۹
- وقوع غزوه بنی لحيان ۱۵۹
- ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ریحانه زید (۱۶۴) ۱۶۲
- ماه محرم - سال هفتم هجری قمری ۱۶۴
- دعوت پادشاهان و حاکمان به دین اسلام از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۶۴
- ۱- نامه به قیصر روم ۱۶۵
- ۲- نامه به شاهنشاه ایران ۱۶۷
- ۳- نامه به مقوقس ۱۶۹
- ۴- نامه به نجاشی ۱۷۰
- ۵- نامه به حاکم غسانیه ۱۷۲
- ۶- نامه به حاکم یمامه ۱۷۳
- ماه محرم - سال ۱۴ هجری قمری ۱۷۵
- ماه محرم - سال ۱۶ هجری قمری ۱۷۵
- ماه محرم - سال ۲۰ هجری قمری ۱۷۹
- ماه محرم - سال ۳۹ هجری قمری ۱۸۱
- ماه محرم - سال ۶۵ هجری قمری ۱۸۲
- ماه محرم - سال ۸۲ هجری قمری ۱۸۵
- ماه محرم - سال ۱۲۷ هجری قمری ۱۹۱
- کشته شدن خالد بن عبدالله قسری به دستور ولید بن یزید. ۱۹۱

- ۱۹۵ ----- آغاز جنبش عبدالله بن معاویه جعفری بر ضد مروانیان . (۱۸۶)
- ۱۹۷ ----- ماه محرم - سال ۱۳۲ هجری قمری
- ۱۹۸ ----- ماه محرم - سال ۲۰۲ هجری قمری بیعت مخالفان مامون با ابراهیم بن مهدی عباسی
- ۲۰۱ ----- ماه محرم - سال ۲۴۶ هجری قمری
- ۲۰۲ ----- واقعه کربلا (۶۱ ه ق)
- ۲۰۲ ----- واقعه کربلا (۶۱ ه ق)
- ۲۰۳ ----- آغاز مبارزه
- ۲۰۴ ----- حضور اعتراض آمیز در مکه
- ۲۰۶ ----- حرکت به سوی عراق
- ۲۰۷ ----- ورود به سرزمین کربلا
- ۲۰۸ ----- ماموریت عمر بن سعد
- ۲۱۰ ----- افزایش سپاه دشمن
- ۲۱۰ ----- پیام عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام
- ۲۱۲ ----- جنگ طلبی عبیدالله بن زیاد
- ۲۱۳ ----- دیدار دو فرمانده
- ۲۱۶ ----- روز تاسوعا
- ۲۱۶ ----- روز تاسوعا
- ۲۱۶ ----- ۱- ورود شمر به کربلا.
- ۲۱۷ ----- ۲- نامه امام برای ابوالفضل العباس علیه السلام .
- ۲۱۹ ----- ۳- فرمان حمله عمومی
- ۲۲۱ ----- شب عاشورا
- ۲۲۱ ----- شب عاشورا
- ۲۲۲ ----- خطبه امام حسین علیه السلام
- ۲۲۳ ----- سفارش امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب علیهاالسلام
- ۲۲۶ ----- تنظیم امور خیمه گاه
- ۲۲۶ ----- عبادت و تهجد

روز عاشورا	۲۲۶
روز عاشورا	۲۲۶
۱- تنظیم سپاه	۲۲۶
۲- اندرزه‌های پیش از نبرد	۲۲۸
۳- پشیمانی حر بن یزید	۲۲۸
۴- هجوم سراسری	۲۲۹
۵- نبرد انفرادی	۲۳۱
۶- نماز ظهر عاشورا	۲۳۲
۷- شهادت سایر یاران	۲۳۳
۸- مبارزه و شهادت امام حسین علیه السلام	۲۳۴
پس از شهادت امام حسین علیه السلام	۲۳۵
پس از شهادت امام حسین علیه السلام	۲۳۵
۱- غارت خیمه‌ها	۲۳۵
۲- آتش زدن خیمه‌ها	۲۳۶
۳- تاختن اسب بر پیکر شهیدان	۲۳۶
۴- ارسال سر مقدس امام حسین علیه السلام به کوفه	۲۳۷
۵- اسارت اهل بیت علیه السلام	۲۳۷
۶- خاک سپاری شهیدان کربلا	۲۳۹
یاران شهید	۲۴۰
کتابنامه	۲۵۱
روز شمار تاریخ اسلام ، جلد دوم (ماه صفر)	۲۵۵
پیش سخن	۲۵۵
دانشتنی‌هایی از ماه صفر	۲۵۸
ماه صفر در تاریخ قمری	۲۵۸
علل نامگذاری ماه‌های قمری	۲۵۹
حرمت ماه صفر در نزد قریش	۲۶۱

۲۶۳	برخورد قرآن کریم با تحریف های مشرکان قریش
۲۶۳	ماه صفر در نزد شیعیان
۲۶۴	اعمال عبادی ماه صفر
۲۶۶	روز شمار رویدادهای ماه صفر (۷)
۲۶۶	اول صفرسال هشتم هجری قمری
۲۷۵	اول ماه صفر سال ۳۷ هجری قمری
۲۸۸	اول صفر سال ۶۱ هجری قمری
۲۹۴	اول صفر سال ۲۴۹ هجری قمری
۲۹۵	اول صفر سال ۲۷۰ هجری قمری
۳۰۴	سوم صفر سال ۵۷ هجری قمری
۳۰۶	سوم صفر سال ۱۲۰ هجری قمری
۳۲۰	پنجم صفر سال ۶۱ هجری قمری
۳۲۲	هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری قمری
۳۲۵	هشتم صفر سال ۳۵ هجری قمری
۳۲۵	وفات سلمان فارسی در مدائن
۳۲۵	الف - شخصیت سلمان
۳۳۶	ب - زندگی نامه سلمان
۳۴۰	هشتم صفر سال ۲۳۳ هجری قمری
۳۴۲	نهم صفر سال ۳۷ هجری قمری
۳۵۱	نهم صفر سال ۳۸ هجری قمری
۳۵۹	دهم صفر سال ۹۹ هجری قمری
۳۶۱	دهم صفر سال ۹۹ هجری قمری
۳۶۷	سیزدهم صفر سال ۳۰۳ هجری قمری
۳۷۰	چهاردهم صفر سال ۱۲۷ هجری قمری
۳۷۲	۱۵ صفر سال ۱۰۲ هجری قمری
۳۷۵	۱۵ صفر سال ۱۲۷ هجری قمری

- ۳۷۶ ۲۰ صفر سال سوم هجری قمری
- ۳۹۰ ۲۲ صفر سال ۲۷۸ هجری قمری
- ۳۹۴ ۲۷ صفر سال ۱۱ هجری قمری
- ۳۹۶ ۲۷ صفر سال ۱۱ هجری قمری
- ۴۰۰ ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری
- ۴۰۴ ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری
- ۴۱۲ ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری قمری
- ۴۱۷ ۲۸ صفر سال ۲۶۴ هجری قمری
- ۴۲۷ آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ هجری قمری
- ۴۲۷ شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان
- ۴۲۹ سفر به خراسان
- ۴۳۳ ولایت عهدی
- ۴۳۷ شهادت امام رضا علیه السلام
- ۴۴۱ سال شمار رویدادهای ماه صفر (۲۰۰)
- ۴۴۱ ماه صفر سال دوم هجری قمری
- ۴۴۳ ماه صفر سال سوم هجری قمری
- ۴۴۹ ماه صفر سال هفتم هجری قمری
- ۴۵۲ ماه صفر سال نهم هجری قمری
- ۴۵۴ ماه صفر سال ۳۶ هجری قمری
- ۴۶۷ ماه صفر سال ۴۳ هجری قمری
- ۴۷۰ ماه صفر سال ۷۴ هجری قمری
- ۴۷۱ ماه صفر سال ۷۹ هجری قمری
- ۴۷۳ ماه صفر سال ۱۳۲ هجری قمری
- ۴۷۵ ماه صفر سال ۱۷۱ هجری قمری
- ۴۷۶ ماه صفر سال ۱۹۹ هجری قمری
- ۴۸۲ ماه صفر سال ۳۱۴ هجری قمری

۴۸۴ ----- منابع

۴۸۹ ----- درباره مرکز

روز شمار تاریخ اسلام جلد ۱ الی ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه: واردی سید تقی ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدید آور: جمادی الاولی و جمادی الثانیه تقی واردی

مشخصات نشر: قم: انتشارات دارالثقلین، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.

فروست: روز شمار تاریخ اسلام؛ [ج ۴].

شابک: ۹۵۰۰ ریال ۹۶۴۸۱۵۱۲۲۹؛ دوره ۹۶۴۸۸۲۳۶۴۵.

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۵۳-۱۵۹؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: اسلام -- تاریخ -- سالشمار.

موضوع: جمادی الاول

موضوع: جمادی الثانی

شناسه افزوده: روز شمار تاریخ اسلام؛ [ج ۴].

رده بندی کنگره: DS۳۵/۶۳/و ۹۱۶/۴ ج ۱۳۸۴

رده بندی دیویی: ۹۰۹/۰۹۷۶۷۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۳۳۵۷۸-۸۴

روز شمار تاریخ اسلام، جلد اول (ماه محرم)

مقدمه ناشر

بی شک با فرا رسیدن ماه محرم تمام شیعیان به یاد یک روز غم بار می افتند روزی که یاد آور یکی از جانسوزترین ایام سال است، روز دهم ماه محرم سال ۶۱ هجری و سرزمین کربلا.

در این ماه پرحادثه ترین وقایع سال نهفته است که نباید هیچ مسلمانی این ایام را فراموش کند و با اینکه حدود سیصد و شصت سال از آن حادثه می گذرد هنوز گرمی کربلا دلها را برای فرزند زهرا علیهاالسلام بی تاب می کند چرا که بفرموده امام حسن مجتبی علیه السلام : هیچ روزی بالاتر از روزی که بر اباعبدالله گذشت نیست .

لذا برای ماندگاری این وقایع در تاریخ بر آن شدم تا این اثر را به چاپ برسانم که از برادر بزرگوار جناب آقای واردی کمال سپاسگزاری را دارم ضمناً ادامه این اثر هم در دست تالیف می باشد و تحت عنوان ماههای دیگر قمری به چاپ می رسد.

در خاتمه اگر چه این اثر نمی تواند وقایع تاریخ اسلام را کاملاً بازگو نماید ولی برای همه دانش پژوهان و عالمان و مدرسان رشته

تاریخ مفید فایده است . انشاء الله

مدیر انتشارات دارالثقلین

سید عباس حسینی - مهر ۷۹

پیش سخن

قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین * هذا بیان للناس و هدی و موعظه للمتقین . (۱)

همانا پیش از شما سنت هایی گذشت ، پس بگردید در زمین و بنگرید که فرجام ناباوران چگونه بوده است ؟ این بیانی است برای مردم و راهنما و اندرزی برای پرهیزگاران .

بی ترتیب پیش از ما، ملت ها و سنت هایی در روی زمین آشکار شده و پس از مدتی به پراکندگی ، نابودی و فراموشی سپرده شده اند. گر چه اخبار آنان تا مدت های مدید، سینه به سینه و به صورت تحریف شده به نسل های بعدی منتقل می گردید ولی به خاطر پایین بوده اطلاعات مردم و نبود ابزار اطلاع رسانی ، اطلاعات کامل و روشنی از آنها در دست نیست .

در این میان ، تنها قرآن کریم به عنوان کتاب وحی الهی ، ماجراهای فراوانی از تاریخ گذشتگان را برای ما بیان کرده و افق تازه ای از سرنوشت آنان را به روی همگان باز کرده است . هم اکنون ، قرآن کریم به عنوان قدیمی ترین و معتبرترین سند تاریخی ، مورد استفاده پژوهشگران و تاریخ نگاران قرار می گیرد.

قرآن مجید، علاوه بر این که انسان ها را از سرگذشت پیشینیان با خبر گردانیده ، همگان را تشویق و ترغیب می کند که در جای جای زمین ، سیر و سیاحت کنند و به طور حسی عاقبت گذشتگان ، به ویژه تکذیب کنندگان پیامبران را در مناطق و نواحی مختلف مشاهده کنند.

البته ، همان طوری که قرآن مجید به صراحت بیان کرده است ، سیر در زمین و گردش در آفاق و یا بیان تاریخ گذشتگان ، تنها برای بازگو کردن احوال آنان و سرگرمی و قصه گویی نیست ؛ بلکه هدف اصلی ، روشن شدن اذهان مردم و پند و عبرت گرفتن آنان از پیشینیان است . شاید از این راه به تقوا و پرهیزکاری دست یابند و در سیل قرار گیرند.

آشنایی و آگاهی از احوال گذشتگان و اطلاع از رویدادهای مثبت و یا منفی تاریخ ، انسان ها را کمک می کند که شیوه زندگی بهتر و همزیستی مطمئن تری انتخاب کنند و برای زندگی کوتاه مدت خود در این دنیا، از یاد خدا غافل نشده و اقدام به هر کار ناشایستی نکنند.

کتاب حاضر (ماه محرم در تاریخ اسلام) که با همین قصد و نیت به رشته تحریر درآمده است ، درصدد بیان رویدادهایی است که در تاریخ اسلام ، از مقطع عام الفیل (سال تولد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) تا انتهای غیبت صغرای امام زمان علیه السلام - سال ۳۲۹ قمری - به وقوع پیوسته و تاثیر بسزایی در نزد مسلمانان داشته اند.

ناگفته پیداست که شرح تمامی رویدادها در این مقطع از تاریخ بشریت ، بسیار حجیم و گسترده است و بی تردید از توان و بضاعت یک فرد خارج است . برای چنین منظوری به تلاش و کار گروهی پژوهشگران و تاریخ نگاران نیاز است .

ولی اطلاع رسانی از تاریخ اسلام و مسلمانان قرون اولیه ، به هر مقدار ممکن ، می تواند مفید و ثمربخش باشد

و نسلهای حاضر و آینده مسلمانان را با سرگذشت پیشینیان آگاه گرداند.

این کتاب ، که به سبک تازه و روان جهت استفاده و مطالعه دانش پژوهان به ویژه دانشجویان ، مبلغان دینی و مدرسان رشته تاریخ تدوین یافته است ، تنها رویدادهای یک ماه از سال قمری ، یعنی ماه محرم الحرام را که نخستین ماه سال قمری است ، مورد بررسی قرار داده است و اگر توفیقی در ادامه کار از سوی خدای سبحان به دست آید، به همین روال سایر ماهها را مورد پژوهش قرار داده و به صورت مجزا در اختیار خوانندگان ارجمند قرار بدهیم .

اما بخشهای کلی این کتاب ، عبارتند از:

۱ - ماه محرم در آینه آیات و اخبار .

۲ - روزشمار رویدادهای ماه محرم .

۳ - سال شمار ماه محرم .

۴ - واقعه کربلا .

امید است این اثر ناچیز مورد بهره وری تمامی دانش پژوهان و فرهنگیان جامعه اسلامی قرار گرفته و خرسندی ولی نعمت جهان هستی ، حضرت حجه بن الحسن ، مهدی موعود علیه السلام را در پی داشته باشد.

بهار ۱۳۷۹ سید تقی واردی

آشنایی با تاریخ قمری

آشنایی با تاریخ قمری

تاریخ های متعددی در میان مردم جهان در گذشته رواج داشته و مورد استفاده ملتها قرار گرفته که برخی از آنها به تدریج از میان رفته و به بوته فراموشی سپرده شده اند ولی برخی از تاریخ های گذشته ، همچنان در گذر زمان ، استمرار یافته و حیات خویش را حفظ کردند و در عصر کنونی نیز به قوت خود باقی بوده و مورد استفاده ملتها قرار دارند.

تاریخ قمری که از گردش ماه به دور زمین پدید می آید، از جمله تاریخ هایی است

که نسبتاً عمری دراز پیدا کرده است .

این تاریخ ، گرچه پیش از اسلام نیز در میان برخی از ملتها و امتها، از جمله عربها متداول بود، ولی پس از ظهور دین اسلام ، به عنوان تاریخ رسمی این دین درآمد و بسیاری از احکام عملی و فقهی اسلام بر آن ، مبتنی شده اند. همانند روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان ، به جای آوردن اعمال حج در ماههای حرام ، ایام اعتکاف و غیره .

این تاریخ ، هم اکنون تاریخ مشترک قریب به یک میلیارد و پانصد میلیون تن از مسلمانان جهان می باشد.

به تاریخ قمری ، تاریخ هلالی نیز گفته می شود. زیرا ماه (قمر) هنگامی که یک دور خود را از هلال آغاز کند تا دورش به پایان برسد و به هلال بعدی وصل گردد، یک ماه پدید می آید و با دوازده بار تکرار این چینی ، یک سال قمری شکل می گیرد.

مدت هر ماه قمری عبارتند از: محرم ، صفر، ربیع الاول ، ربیع الثانی ، جمادی الاولی ، جمادی الثانیه ، رجب ، شعبان ، رمضان ، شوال ، ذی قعدة و ذی حجه .

مسلمانان صدر اسلام بنا بر پیشنهاد امیرالمؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و تصویب خلیفه وقت ، هجرت سرنوشت ساز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از مکه معظمه به مدینه منوره را مبدا سال قمری قرار داده اند. بدین جهت ، تاریخ قمری را تاریخ هجری قمری نامیده اند.

نزدیک ترین تاریخ به تاریخ قمری ، همان تاریخ هجری شمسی است که بر اساس گردش زمین به دور خورشید،

به مدت ۳۶۵ روز و ۶ ساعت طول می کشد.

مبدا تاریخ هجری شمسی ، نیز هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از مکه معظمه به مدینه منوره است . این تاریخ ، هم اکنون تاریخ رسمی جمهوری اسلامی ایران و برخی از ملت های اسلامی مجاور می باشد.

تحقیقی درباره پیدایش تاریخ قمری

قرآن کریم به روشنی بیان کرده است : از روزی که خدا آسمان ها و زمین را پدید آورد (زمان تحقق یافت) خداوند متعال در کتاب خود (لوح محفوظ) تعداد ماه ها را، دوازده عدد قرار داده است و از میان آنها، چهار ماه را حرام کرده است . (۲)

از میان این که ماه های حرام ، تنها در سال قمری وجود دارند، دانسته می شود که تاریخ قمری از آغاز آفرینش هستی شکل گرفت و در نزد پروردگار متعال ، ملاک و معیار تاریخ بشر قرار گرفت .

اما از این که این تاریخ ، از زمانی در میان مردم و در عصر کدام یک از پیامبران الهی مرسوم و معمول شده است ، اطلاع دقیقی در دست نیست .

برخی از تاریخ نگاران ، استقرار کشتی حضرت نوح علیه السلام در کوه جدی را مبدا تاریخ قمری دانسته اند.

در تاریخ یعقوبی آمده است : استقرار کشتی نوح علیه السلام در کوه جدی در ماه محرم واقع گردید. به همین جهت محرم ، اول سال شناخته شد.(۳)

هم چنین در تاریخ طبری گفته شد: استقرار کشتی نوح ، در دهم محرم (عاشورا) واقع گردید.(۴)

علاوه بر مورخان اهل سنت ، برخی از مورخان شیعه نیز استقرار کشتی نوح علیه السلام را در دهم محرم (عاشورا)

دانسته و حوادث مهم دیگری نیز برای این روز بیان کرده اند.

برخی از آن حوادث عبارتند از: پذیرش توبه حضرت آدم علیه السلام و همسرش حضرت حوا از سوی پروردگار متعال ، (۵) میلاد حضرت عیسی بن مریم علیه السلام (۶) و نجات بنی اسرائیل و حضرت موسی علیه السلام از ستم های فرعونیان و...

به همین جهت روایات فراوانی از طریق شیعه و اهل سنت درباره عبادت این ماه ، به ویژه روزه گرفتن وارد شده است .

ولی با تتبع و بررسی بیشتر در منابع تاریخی و روایی ، صحت گفتار مزبور، از جمله این که استقرار کشتی نوح علیه السلام و یا حوادث دیگر مربوط به پیامبران الهی علیه السلام ، در شب عاشورا و یا ماه محرم واقع شده باشند، مورد تردید قرار می گیرد و این شبیه در اذهان پژوهشگران به وجود می آید که بنی امیه و بنی عباس در سال های سیطره خود بر مسلمانان ، برای تحت الشعاع قرار دادن شهادت امام حسین علیه السلام و به فراموشی سپردن قیام خونین کربلا، به نقل این گونه حوادث و ترویج آن ها اقدام کرده و با رشوه و تطمیع و یا تهدید راویان و مورخان ، این گونه مطالب را در منابع اسلامی وارد کردند.

گواه بر این مطلب روایات چندی است که در این باب وارد شده اند که به عنوان نمونه ، برخی از آن ها را در این جا بیان می کنیم :

۱ - معلی بن خنیس (خدمتکار و کارپرداز امام جعفر صادق علیه السلام) از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که کشتی نوح در

((نوروز)) (نخستین روز بهار) بر کوه جدی استقرار یافت . (۷)

۲ - حدیث دیگری از معلی بن خنیس ، از امام صادق علیه السلام روایت شده است و گفتار فوق را تایید می کند و درباره (نوروز) به تفصیل سخن گفته است . (۸)

۳ - ابن عباس روایت کرده است که دو برادر یهودی به نزد حضرت علی علیه السلام رسیده و از آن حضرت درباره عددهایی که در تورات و انجیل آمده است و قرآن کریم نیز به آن ها اشاره نموده است ، پرسش نمودند.

آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: اما یک ، همانا خدای سبحان است که یکی است و شریکی برای وی متصور نیست . اما دو ، همانا آدم و حوا هستند که نخستین دوتایی عالم بشریت اند. آن حضرت ، به همین نحو اعداد را تفسیر کرد تا رسید به عدد بیست ، در این باره فرمود: اما بیست همانا بیستم ماه رمضان است که خداوند متعال ، زبور را بر داوود علیه السلام نازل کرد؛ اما بیست و یک ، همانا خداوند متعال در این روز، آهن را برای داوود علیه السلام نرم و لین قرار داد؛ اما بیست و دو، همانا در بیست و دوم این ماه کشتی نوح بر کره جدی بر زمین نشست . (۹)

این حدیث ، طولانی است و ما تنها به محل شاهد موضوع مورد بحث ، اشاره کردیم و از آن استفاده می شود که استقرار کشتی نوح علیه السلام بر روی زمین ، در روز ۲۲ رمضان بوده است ، نه ماه محرم .

۴ - میثم تمار که از خواص یاران امیر مؤمنان

علیه السلام و از حواریان آن حضرت محسوب می گردد و از آن حضرت به اندازه استعداد خود، دانش و معرفت فرا گرفت و بر رازهای نهان و اخبار غیبی ، اطلاع داشت ، (۱۰) در این باره سخن تازه ای دارد.

وی ، در حالی که چند هفته پیش از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، به دست دژخیمان عبیدالله بن زیاد در کوفه ، اعدام شده بود، شهادت امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا پیش بینی و پیش گویی کرد، وی در این باره گفت :

به زودی ، این امت ، فرزندی پیامبرشان را در دهم محرم (روز عاشورا) به شهادت می رسانند و دشمنان خدا این روز را روز برکت و مبارک می نامند. این خبر همان چیزی است که در علم الهی است و مولایم امیر مؤمنان علیه السلام مرا به آن آگاه فرموده است .

آن حضرت به من خبر داد که هر موجودی برای مظلومیت و شهادت امام حسین علیه السلام می گیرد. حتی حیوانات وحشی بیابان ها و جنگل ها، ماهی های دریاها و پرندگان آسمان ها؛ هم چنین خورشید، ماه ، ستارگان ، آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و تمام فرشتگان خدا در آسمان ها و زمین ها، و رضوان و مالک و حاملان عرش الهی بر او می گریند و از آسمان ، خون و خاکستر می بارد.

آن گاه فرمود: لعنت خدا بر قاتلان حسین علیه السلام واجب خواهد شد،

همانطوری که بر مشرکان ، مسیحیان ، یهودیان و گبریان واجب گردیده است .

سپس راوی از میثم تمار پرسید: ای میثم !

در حالی که حسین بن علی علیه السلام در چنین روزی به شهادت می‌رسد. پس چگونه مردم، این روز (عاشورا) را روز مبارک و برکت می‌نامند؟

در این هنگام، میثم گریه کرد و اشک چشمانش از گونه‌هایش، سرازیر شد و گفت: آنان به خاطر حدیثی که جعلی و بی‌پایه است، پنداشته‌اند که در این روز، خدای سبحان، توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، در حالی که توبه آدم علیه السلام در ماه ذی‌حجه پذیرفته شد؛ آنان گمان کرده‌اند که در این روز، خداوند سبحان، توبه داوود علیه السلام را پذیرفت در حالی که پذیرش توبه داوود در ماه ذی‌حجه بوده است؛ هم‌چنین آنان خیال کرده‌اند که در این روز خداوند متعال، یونس علیه السلام را از شکم ماهی بیرون انداخت، در حالی که وی در ذی‌حجه، از شکم ماهی بیرون انداخته شد؛ آنان پنداشته‌اند که کشتی نوح علیه السلام در این روز، بر کوه جدی استقرار یافت، در حالی که این کشتی در هیجدهم ذی‌حجه بر زمین نشست؛ آنان می‌گویند که در چنین روزی، خداوند متعال دریا را برای قوم بنی‌اسرائیل شکافت و آنان را به همراه موسی علیه السلام از دریا عبور داد و از دست فرعونیان رهایی بخشید، در حالی که این حادثه در ماه ربیع‌الاول، واقع گردیده است.

آن‌گاه میثم به راوی گفت: بدان که در روز قیامت، حسین بن علی علیه السلام، سرور شهیدان است و

برای یاران او درجه ای بالاتر از سایر شهیدان است . و اما تو، هر گاه خورشید را سرخ فام دیدی که گویا خون آلود است ، بدان در آن روز، حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رسانیده اند!

راوی گفت : پس از مدتی ، یک روز خورشید را بر هاله ای پوشیده از سرخی دیدم ، دانستم که در این روز، مولایم حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید و پیش گویی میثم تمار، محقق شد، در آن هنگام بی اختیار فریادی کشیده و به شدت گریستم . (۱۱)

بدین گونه ، میثم تمار شهادت امام حسین علیه السلام را پیش بینی و پیش گویی کرده بود و گفتارش به موقع تحقق یافت . از صدق و راستی این خبر، به راحتی می توان راستی خبر میثم درباره پیامبران الهی علیه السلام را به دست آورد و اخبار مربوط به رویدادهایی را که ادعا شده اند در روز عاشورا به وقوع پیوسته اند، مورد تردید و یا از اساس مردود دانست .

به هر حال این احتمال قوی تر و منطقی تر به نظر می آید که گفته شود، آغاز تاریخ قمری در شبه جزیره عربستان ، از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام رایج گردیده است .

زیرا پس از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام ، همسرش هاجر و کودک نوزادش اسماعیل علیه السلام را به سرزمین خشک و غیر معمور مکه منتقل کرد و چشمه زمزم با معجزه اسماعیل علیه السلام به وجود آمد، به تدریج مکه رو به آبادانی گذاشت و پس از چند سال

، تبدیل به شهری در جزیره العرب گردید.

حضرت ابراهیم علیه السلام چند بار از فلسطین ، به دیدن فرزندش اسماعیل علیه السلام به مکه آمد و در یکی از این مسافرت ها، ماءموریت یافت که به اتفاق فرزندش اسماعیل ، خانه خدا را که با طوفان نوح ، از بین رفته بود، تجدید بنا نماید.

آن دو با تلاش های خود، بار دیگر خانه خدا را برپا کرده و آن را محل زیارت و عبادت موحدان و مؤمنان قرار دادند.

از آن زمان ، زیارت خانه خدا و انجام سالانه مراسم حج در میان مردم ، به ویژه نسل حضرت اسماعیل قرار دادند.

از آن زمان ، زیارت خانه خدا و انجام سالانه مراسم حج در میان مردم ، به ویژه نسل حضرت اسماعیل علیه السلام متداول گردید.

بدین جهت ، تاریخ قمری و ماه های قمری ، به خصوص ماه های ویژه حج ، شکل گرفت و در میان مردم ، رایج گردید.

ماه محرم در قرآن

ماه محرم ، اگر با این عنوان در قرآن مجید نیامده است . و لیکن در قرآن ، آیات چندی است که درباره ماه های حرام و لزوم حرمت آن ها نازل شده است . ماه محرم نیز از جمله ماه های حرام است که در آیات قرآن کریم به آن ها پرداخته شده است .

در این جا آیه هایی را که درباره ماه های حرام وارد شده اند، اشاره کرده و به ترجمه و شرح اجمالی آن ها می پردازیم :

۱ - جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاما للناس و الشهر الحرام و الهدی و... (۱۲)

خداوند متعال ، کعبه را که خانه حرام است

و هم چنین ماه حرام و قربانی را برای برپایی مردم (و معیشت آنان) قرار داده است .

در این آیه ، خداوند متعال فلسفه حرمت حج و ماه حرام را بیان نموده است و آن ، عبارت است از معیشت و امنیت مردم در پناه آن ها و تاثیر آن ها

بر اصلاح جامعه .

اگر مردم ، حرمت خانه خدا و ماه های حرام را نگه نداند و دائم در جنگ ، تجاوز و حرمت شکنی باشند، همانند اقوام و ملل پیشین به نابودی و هلاکت خواهند رسید و با دست خود، یک دیگر را به فنا و فراموشی می سپارند.

امنیت و آسایش مردم در ماه های حرام و ایام حج ، موجب تقویت روابط اجتماعی و انسانی شده و مردم را به هم دلی و هم سویی سوق می دهد و آنان را از پراکندگی و خواری ، به عزت و سربلندی می رساند.

۲ - یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام ... (۱۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، شعائر الهی و ماه حرام را بر خود حلال و مباح نسازید.

این آیه ، بنا به نقل برخی از مفسران (۱۴) در روز فتح مکه ، خطاب به مسلمانان فاتح نازل شد و به آنان فرمان داد که پس از پیروزی بر مشرکان ، شعائر الهی و ماه های حرام را نادیده نگیرند و بسان گذشته ، نسبت به آن ها پای بند و متعهد باشند.

بنابراین ، اگر آنان به مشرکانی برسند که آداب جاهلیت را در زیارت خانه خدا انجام می دهند، نسبت به آنان عصبانی نشده و آنان را

به قتل نرسانند. زیرا در خانه امن الهی و در ماه حرام قرار دارند.

۳ - فسیحوا فی الارض اربعه اشهر و اعلموا انکم غیر معجزی الله و ان الله مخزی الکافرین . (۱۵)

چهار ماه (به دور از جنگ و خون ریزی) در زمین سیر و سیاحت کنید (و مراسم حج خود را به راحتی به جای آورید) و بدانید که شماها نمی توانید بازدارنده از خواست خدا باشید و به درستی که خداوند متعال، کافران را خوار می کند.

در این آیه، خداوند سبحان مردم را در استفاده بهینه از ماه های حرام، از جمله سیر و سیاحت، زیارت و انجام مراسم حج فرا خواند و آنان را به این امر تشویق کرده است و یادآوری نمود که اگر بدخواهان و کافران بخواهند این آزادی را از مردم بگیرند، از سوی خداوند متعال به خواری و نابودی مبتلا می گردند.

۴ - یستلونک عن الشهر الحرام قتال فیه ، قل قتال فیه کبیر و صد عن سبیل الله و کفر و به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله ، و الفتنه اکبر من القتل ... (۱۶)

(ای محمد) از تو درباره جنگ در ماه حرام پرسش می کنند، در پاسخ آنان بگو: جنگ و درگیری در این ماه، (گناهی) بزرگ و بازدارنده از راه خدا و موجب کفر به (نعمت های) خدا و مسجدالحرام است. (ولی) اخراج اهالی (مسلمان) این شهر، در نزد خدا گناهِش بزرگتر است و دسیسه کردن (مشرکان از جهت گناه بزرگتر از قتل است).

این آیه، به صراحت

تمام حرمت ماه حرام را بیان کرده است و واجب الاحترام بودن آن را به همه انسان ها گوش فرموده است .

از سیاق آیه دانسته می شود که کافران و مشرکان قریش نیز برای ماه های حرام ، احترام ویژه ای قائل بوده و جنگ و درگیری را در آن ها ناروا می شمردند.

شاءن نزول این آیه درباره دسته ای از مسلمانان به فرماندهی عبدالله بن جحش اسدی است که برای ردیابی و تعقیب کاروانی از قریش ، مرتکب کشتن یکی از مشرکان در ماه حرام شدند.

ماجرا از این قرار بود که دو ماه پیش از جنگ بدر، یک دسته هفت نفری از مسلمانان برای تعقیب کاروانی از مشرکان که از شام عازم مکه بود، از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ماءموریت یافتند.

آنان ، کاروان را یافته و پنداشته بودند که در روزهای آخر جمادی الآخر بسر می برند و هنوز ماه رجب که یکی از ماه های حرام است ، فرا نرسیده است .

به همین جهت با مشرکان درگیر شده و در این میان ، یک تن از مشرکان به نام عمرو بن حضرمی کشته و دو نفر دیگر به نام های حکم بن کیسان و عبد الله بن مغیره ، اسیر شدند و یکی از آنان به نام مغیره بن عثمان ، از چنگ مسلمانان گریخت و این خبر ناگوار را به مشرکان مکه رسانید.

جنگجویان مسلمان ، اسیران و غنایم را به مدینه منتقل کرده و ماجرا را به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کردار

آنان ناراحت شد و آنان را نکوهش کرد و فرمود: به خدا سوگند من شما را امر به جنگ با آنان نکرده بودم .

جنگجویان چون ناخرسندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند، از کرده خود پشیمان شدند.

مشرکان ، این حادثه را دست آویزی قرار داده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان را متهم به حرمت شکنی ماه حرام نمودند.

آنان ، پیکی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه اعزام کرده و به صورت اعتراض و انتقاد به آن حضرت گفتند: آیا در ماه حرام ، جنگ و نبرد جایز است ؟

در پاسخ آنان ، نازل شد و جواب آنان را به روشنی بیان کرد.

خداوند متعال به آنان پاسخ داد که جنگ در این ماه حرام است ولی شما نیز حرمت شکنی کرده و اهالی مکه را به جرم مسلمانی از خانه و شهرشان که برای همه باید محل امن و آسایش باشد، اخراج نمودید. گناه دسیسه های شما بزرگتر و بیشتر است از کشته شدن یک نفر مشرک به طور اشتباهی در نبرد با مسلمانان . (۱۷)

۵- الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرامات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا بمثل ما اعتدى عليكم ... (۱۸)

ماه حرام در برابر ماه حرام است و حرمت (شکنی)ها را قصاص می باشد. پس کسی که بر شما تجاوز و دست درازی کرد، شما نیز به اندازه تجاوزش ، بر او دست درازی کنید.

مراد از شهر حرام در این آیه ، ماه ذی قعدة است که در این ماه ، رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم و مسلمانان مدینه در سال هجری جهت انجام عمره ، عازم مکه گردیدند ولی مشرکان مکه ، مانع ورود آنان شده و خود را برای نبرد با آنان آماده کرده بودند. سرانجام ، کارشان به صلح انجامید که معروف به ((صلح حدیبیه)) شده است . (۱۹)

مشرکان می دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان پیرو آن حضرت ، حرمت ماه های حرام را نگه می دارند و در این ماه ها به کارزار و جنگ با دشمنان خود نمی پردازند.

به همین جهت در صدد برآمده تا از تعهد دینی و شرعی مسلمانان سوء استفاده کرده و آنان را غافل گیر و در این ایام بر آن ها هجوم آورده و کارشان را یکسره سازند.

خداوند متعال ، توطئه های شیطانی مشرکان را نقش بر آب کرد و به پیامبرشان وحی نمود که ماه حرام را در برابر ماه حرام است . اگر مشرکان حرمت آن را شکستند و اقدام به تجاوز و جنگ کردند، بر مسلمانان واجب است با آنان مقابله به مثل نمایند. با نزول این آیه ، حربه مشرکان از دست شان گرفته شد و بار دیگر در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ضعف و انفعال رسیده و به ناچار با آن مصالحه کردند.

۶ - فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم ... (۲۰)

آن گاه که ماه های حرام به پایان رسد، هر کجا مشرکان را یافتید با آنان مبارزه کنید.

مشرکان و کافران شبه عربستان ، صحنه را بر مسلمانان تنگ کرده و از هر سو

با آنان دشمنی می نمودند و گاهی اقدام به هجوم و آزار مسلمانان می کردند. مسلمانان به ستوه آمده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند که به آنان اجازه نبرد با مشرکان را بدهد. خداوند متعال آنان را امر به صبر نمود و فرمود که حرمت ماه های حرام را نگهدارید و پس از پایان این ماه ها، پاسخ آنان را بدهید و هر کجا آنان را یافتید، با آنان مبارزه و نبرد کنید.

۷- ان عده الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات و الارض منها اربعة حرم ، ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم . (۲۱)

به راستی تعداد ماه ها در نزد خدا، دوازده ماه است . (و این) در کتاب خدا است از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید. چهار ماه از آن ها (ذی قعدة ، ذی حجه ، محرم و رجب) حرام می باشند. این است آیین استوار. پس در آن ماه ها بر خود ستم روا مدارید.

از این آیه ، استفاده می گردد از هنگامی که خدای سبحان ، زمین و آسمان ها را آفرید و کرات آسمانی ؛ از جمله ماه را در گردش به دور زمین به حرکت در آورد، زمان را به سال و سال را به دوازده ماه ، به تعداد منازل ماه ، محدود و مشخص کرد و پیامبران الهی نیز بر اساس آن عمل کرده و اعمال و عبادات خویش (مانند روزه و حج) را تعیین می نمودند.

هم چنین در این آیه ، به حرمت

چهار ماه از سال و لزوم نگهداری احترام آن ها به صراحت بیان شده است و این که شکستن حرمت آن ها و اقدام نمودن به جنگ و خون ریزی در این مدت ، ستم بر بشریت است .

مراد از ((کتاب الله)) در این آیه ، لوح محفوظ است و هم چنین در کتاب هایی که بر پیامبران پیشین نازل شده اند، مطالب مزبور بیان شده اند.(۲۲)

۸ - انما النسبی زیادہ فی الکفر بہ الذین کفروا یحلونہ عاما و یحرمونہ عاما لیوا طئول عدہ ما حرم اللہ فیحوا ما حرم اللہ زین لهم سوء اعمالهم . (۲۳)

همانا فراموشی در کفر (عصر جاهلیت) ، بسیار بود که به واسطه آن گمراهی می شدند آنانی که کفر ورزیده بودند، به طوری که سالی را حلال و سالی را حرام می شمردند تا پای مال کنند شمار آن چه را که خدا حرام کرده است . پس آنان ، حلال می شمردند آن چه (ماه هایی) را که خدا حرام کرده بود. (بدین ترتیب) کردار زشت شان بر آنان آراسته می گردید.

با توجه به اینکه حرمت ماه های حرام از یادگارهای پیامبران بزرگ الهی از جمله حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام بود و عرب ها خود از پای بند سنت آبا و اجدادی خویش می دانستند، بدین جهت نمی توانستند به راحتی از این سنت الهی ، یعنی پاس داشت ماه های حرام سرپیچی کنند. زیرا در آن صورت ، حج ناامن می شد و رغبت سایر عرب ها به شرکت در مراسم حج از بین می رفت . در نتیجه عرب

های مکه علاوه بر این که اعتبار و سیادت خود را از دست می دادند، از درآمدهایی که از بابت حاجیان و زائران نصیب آنان می گردید، محروم می شدند.

به این جهت ، تلاش همگی آنان بر نگهداری حرمت ماه های حرام و ایام حج بود.

ولی در برخی از سال ها که میان قبایل و و طوایف حجاز، نبرد و درگیری هایی روی می داد، شکیبایی آنان و پذیرفتن آتش بس و متارکه جنگ در سه ماه پشت سر هم (ذی قعدة ، ذی حجه و محرم)، بر ایشان دشوار بود و در صدد گریز از آن بر می آمدند.(۲۴)

آنان برای گریز از این مشکل ، دست به حيله هایی زدند که مورد مذمت و سرزنش قرآن و مسلمانان قرار گرفتند.

یکی از حيله های آنان ، این بود که گفتند: ماه های ذی قعدة و ذی حجه ، حرام و ماه محرم حلال گردد و پس از آن ، ماه صفر حرام شود، تا میان ذی حجه و صفر، یک ماه فرصت تجاوز و خون ریزی یکدیگر را داشته باشند.

ترفند دیگر آنان ، این بود که در هر سال ، در یک ماه مراسم حج را به جا می آورند. مثلا دو سال پشت سر هم ، در ماه ذی قعدة ، دو سال پشت سر هم در ماه ذی حجه و دو سال پشت سر هم در ماه محرم ، مراسم حج را انجام می دادند و بقیه ماه های را برای خود حلال می شمردند.

بدین طریق ، ماه های حرام و ایام حج را دستخوش هوا و هوس خویش قرار داده بودند.

عرب های مکه ، یک سال پیش از حجه الوداع ، مراسم حج را در ذی قعدة انجام دادند و در سالی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای آخرین بار به زیارت خانه خدا مشرف شد و سفرش به حجه الوداع معروف گردید، مراسم حج در ذی حجه قرار گرفت .

در همین سال ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضمن خطبه ای فرمود: همانا زمان ، به مانند هیاتی که خدا در آفرینش آسمانها و زمین ، به وجود آورد بر می گردد. به این صورت که هر سال ، دوازده ماه دارد و چهار ماه از آنها حرام است که سه ماه پشت سر هم (ذی قعدة ، ذی حجه و محرم) و چهارمین ماه (رجب) میان جمادی و شعبان قرار گرفته است . (۲۵)

از آن هنگام ، مراسم حج همه ساله در ذی حجه برگزار می گردد. ولی سه ماه دیگر نیز از ماه های عبادت ، زیارت و حج خانه خدا (به صورت عمره و مفرده) بوده و نگهداری حرمت آنان ، بر همگان لازم و واجب است .

ماه محرم در روایات

درباره ماه محرم ، روایات فراوانی در منابع روایی شیعه و اهل سنت وارد شده اند و این ماه را از ابعاد گوناگون مورد بررسی قرار داده اند.

اهم موضوعاتی که در این روایات به آن ها پرداخته شده است عبارتند از: برخی از رویدادهایی که در این ماه واقع شده اند، حرام بودن این ماه پیش از اسلام و تنفیذ آن از سوی اسلام ، اعمال و عباداتی که انجام آنها

در این ماه دارای ثواب و پاداش زیادی است . مانند روزه ، نماز، شب زنده داری ، مناجات و نیایش و سوگواری برای اباعبدالله الحسین علیه السلام .

پرداختن به تمامی احادیث و روایات مربوطه ، از ظرفیت این مقوله خارج است و مستقلا تالیف دیگری را می طلبد. اما از باب نمونه و تبریک جستن به کلام معصومین علیه السلام چند حدیث را در این جا نقل می کنیم :

۱ - عن امیرالمؤمنین علیه السلام فی حدیث : ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما ثقل فی مرضه ، قال : ان السنه اثنی عشر شهرا، منها اربعه حرم .

قال ثم قال بیده : فذلک رجب مفرد، و ذو القعدة و ذوالحجه و المحرم ثلاثه متوالیات (۲۶)

امیرالمؤمنان علی علیه السلام فرمود: آن گاه که بیماری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنگین شده بود، آن حضرت فرمود: هر سالی از دوازده ماه تشکیل می یابد که چهار ماه از آنها، حرام می باشد.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اشاره به دستان مبارکش فرمود: این چهار ماه حرام عبارتند از: رجب که منفرد واقع شد و ذی قعدة ، ذی حجه و محرم که پشت سر هم قرار گرفته اند.

۲ - عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال : تصلی اول ليله من المحرم رکعتین ، تقراء فی الاولی فاتحه الكتاب و سوره الاءنعام و فی الرکعه الثانیه فاتحه الكتاب و سوره یس . (۲۷)

پیامبر گرامی اسلام فرمود: در شب اول ماه محرم ، دو رکعت نماز

به جای آوردید و در رکعت اول ، سوره فاتحه و سوره انعام ، و در رکعت دوم سوره فاتحه و یاسین را قرائت کنید.

۳ - عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال : ان في المحرم ليلة شريفه و هي اول ليلة ، من صلى فيها ماءه ركعه الحمد و قل هو الله احد و يسلم آخر كل تشهد، و صام صبيحه اليوم و هو اول يوم من المحرم كان ممن يدوم عليه الخير سنه و لا يزال محفوظا من الفتنه الى القابل ، و ان مات ذلك صار الى الجنة ان شاء الله . (۲۸)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در ماه محرم ، شبی شریف است . آن شب ، شب اول این ماه است . هر کس در این شب صد رکعت نماز به جای آورد که در هر رکعت آن سوره حمد و سوره قل هو الله احد را قرائت کند و در آخر هر تشهد سلام دهد و روز آن را که روز اول ماه محرم است ، روزه بگیرد، برای چنین شخصی در تمام سال ، خیر و خوبی تداوم می یابد و تا سال بعد از هر فتنه ای محفوظ خواهد ماند و اگر در این روز از بین بمیرد، ان شاء الله وارد بهشت می گردد.

۴ - عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال : من صام يوما من المحرم فله بكل يوم ثلاثون يوما. (۲۹)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس یک روز از ماه محرم را روزه بگیرد، برای او در برابر

هر روز، سی روز پاداش منظور می گردد.

۵- قال علی علیه السلام : ان استطعت ان تحافظ علی ليله الفطر و ليله النحر و اول من المحرم و ليله عاشورا و اول ليله من رجب و ليله النصف من شعبان ، فافعل و اكثر فيهن من الدعاء و الصلاه و تلاوه القرآن . (۳۰)

حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر توانایی شب زنده داری در شب عید فطر، شب عید قربان ، شب اول ماه محرم ، شب عاشورا، شب اول رجب و شب نیمه شعبان را داری ، آن را بجای آور و در این شب ها برای زیاد کردن دعا، نماز و قرائت قرآن تلاش کن .

۶- عن الريان بن شبيب قال : دخلت علی الرضا علیه السلام فی اول یوم من المحرم فقال : یا ابن شبيب اصائم ؟ فقلت : لا . فقال : ان هذا الیوم هو الیوم الذی دعا فیہ زکریا علیه السلام ربه فقال : رب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء ، (۳۱)

ریان بن شیب گفت : در نخستین روز ماه محرم به محضر امام رضا علیه السلام رسیدم . آن حضرت به من فرمود: ای پسر شیب ، آیا امروز روزه داری ؟ گفتم نه !

فرمود: به راستی امروز، روزی است که حضرت زکریا علیه السلام در نزد پروردگارش دعا کرد و عرضه داشت : پروردگارا از ساحت مقدست به من ذریه ای پاک عنایت کن چه این که تو شنونده هر دعایی . پس خدای سبحان دعای وی را اجابت کرد و به فرشته ای دستور داد که خبر استجابتش را به زکریا برساند.

هنگامی که زکریا برای اقامه نماز در محراب ایستاده بود، فرشته الهی بر او وارد شد و به او گفت که پروردگارت، تو را به یحیی بشارت می دهد.

پس هر کس، این روز را روزه بگیرد و سپس خدای خود را بخواند، خدا نیز او را اجابت نماید، همانطوری که زکریا علیه السلام را اجابت فرمود.

۷ - عن ابی عبدالله علیه السلام قال : من بات عند قبر الحسین علیه السلام ليله عاشورا لقی الله یوم القیامه ملطخا بدمه و کاءنما قتل معه فی عرصه کربلا. (۳۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی که در شب عاشورا در مزار امام حسین علیه السلام بسربرد، و این شب را در آن جا بیتوته کند (و به زیارت، سوگواری و عبادت پردازد) در قیامت خدا را در حالی ملاقات می کند که به خون امام حسین علیه السلام آغشته است و گویا در رکاب آن حضرت در دشت کربلا به شهادت رسیده است.

لازم به یادآوری است که در روز عاشورا حالت ویژه ای در نزد شیعیان دارد و شایسته است که همه مسلمانان و حقیقت جویان جهان در این روز به سوگواری امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش پردازد. به همین جهت روایات فراوانی وارد شده اند مبنی بر این که شیعیان در این روز، به زندگی شخصی خویش (از قبیل کسب و کار) پردازند و چون دشمنان اهل بیت علیه السلام به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام در این روز جشن گرفته و روزه می گرفتند، محبان اهل بیت در غم و اندوه بسر برند و به سوگواری پردازند

و این روز را روزه نگیرند و اگر روزه گرفتند، آن را با نوشیدن آبی در بعد از ظهر افطار کنند.

روز اول محرم

روز اول محرم – سال اول عام الفیل (۵۳ سال پیش از هجرت)

هجوم ابرهه به مکه معظمه جهت نابودی خانه خدا. (۳۳)

ابرهه بن صباح که با پشتیبانی قیصر روم و نجاشی حبشه، بر کشور یمن استیلا یافته بود، برای خوار کردن ساکنان یمن و عرب های شبه جزیره عربستان، از هیچ تلاشی کوتاهی نمی ورزید و به هر کردار ناشایستی اقدام می نمود، او، بر طایفه (حمیر) و بزرگان آن بسیار سخت گرفت و (ریحانه) دختر علقمه بن مالک را که از جهت زیبایی و کمالات نفسانی، در طایفه خود کم نظیر بود، به اجبار و اکراه از همسرش (ابومره سیف بن ذی یزن) جدا کرد و خود با او ازدواج نمود.

بسیاری از یمنیان به دست حبشیان به فرماندهی ابرهه کشته و بسیاری دیگر اسیر گردیدند و به عنوان (برده) به حبشه و روم فرستاده شدند و مابقی به ناچار سر در طاعت ابرهه در آوردند و او را به امیری خویش پذیرفتند.

ابرهه در ((صنعا)) (پایتخت فعلی یمن) کنیسه ای بسیار مجلل و زیبا به نام ((قلیس)) بنا کرد و از تمامی عرب ها خواست که از بت خانه ها و زیارت کعبه (خانه خدا) دست برداشته و جهت زیارت و عبادت، به صنعا رفته و قلیس را عبادت گاه خویش قرار دهند.

بزرگان عرب از این ماجرا خشمگین شدند و مردی از طایفه ((بنی فقیم)) یا ((بنی مالک)) را به سوی قلیس فرستاده تا در آن ساختمان نشسته و بر زمینش پلیدی و بی حرمتی کند. ابرهه

از این خبر بسیار ناراحت و خشمگین شد و تصمیم به انتقام از عرب ها گرفت . او با تجهیز سپاهی سنگین از نیروهای حبشی ، عازم مکه گردید. در بین راه یمن تا مکه ، هر گروهی در مقابلش ایستادگی می کرد، آنها را از دم تیغ و شمشیر گذرانیده و به نابودی می داد. کسی را یارای پایداری در برابر وحشی گری های حبشیان نبود. از جمله ، ((ذو نفر)) از طایفه حمیر با گردآوری نیروهای رزمی ، به نبرد سپاهیان ابرهه رفت ولی کاری از پیش نبرد و متحمل شکست سنگین و بنیان کن شد و پس از نابودی سپاهیان ، خود به اسارت ابرهه در آمد و به اجبار و اکراه ، راهنمای حبشیان به سوی مکه شد.

حبشیان به محض نزدیک شدن به شهر مکه ، اقدام به غارت و تاراج اموال مردم نمودند.

آنان ، هر چه از چهارپایان اهالی ، مکه از قبیل شتر، اسب و گوسفند آنان را می دیدند، غارت می نمودند.

در این میان ، دوستان شتر عبدالمطلب ، بزرگ و مهتر مکه نیز به غارت رفت . ابرهه به اهالی مکه پیام فرستاد که قصد من ، نابودی خانه خدا (کعبه) است . اگر مردم این شهر در برابر او مقاومت کنند و او را از این کار بازدارند، با آنان نبرد کرده و تمامی مردان را کشته و زنان و فرزندانشان را به اسیری می گیرد.

اهالی مکه در آغاز قصد نبرد با سپاهیان خون آشام ابرهه را داشتند، ولی عبدالمطلب آنان را از این کار بازداشت و به آنان گفت که شما را یارای برابری

و نبرد با سپاه ابرهه نیست . بهتر است از شهر خارج شده و در دره ها و کوه های اطراف پناهنده شوید و از اهل و عیال خود محافظت و پاسبانی نمایید. این خانه (کعبه) از آن خدا است و او نیز از خانه خود دفاع خواهد کرد و اگر او از دفاع آن باز ایستد، ما چگونه می توانیم از آن دفاع کنیم ؟

گویا به عبدالمطلب این گونه الهام شده بود که اهلی مکه خود را به هلاکت نرساند و صاحب خانه ، از خانه خود دفاع و پاسداری می کند.

با این تدبیر خردمندانه ، اهالی مکه از کشتار و نابودی رهایی یافته و به اطراف شهر پناهنده و پراکنده شدند.

عبدالمطلب به همراه چند تن از بزرگان مکه به نزد ابرهه رفته و با او گفت و گو نمودند.

آنان از ابرهه پرسیدند: برای چه چیز اقدام به لشکرکشی نمودی و به سرزمین ما تهاجم کردی ؟

وی پاسخ داد: برای انتقام گرفتن از کاری که شما بر معبد ((قلیس))انجام دادید.

عبدالمطلب و همراهان ، گفتند: آن بی حرمتی ، کار یک تن از نادانان بود. چرا همه مردم باید به آتش او بسوزند و چرا باید خانه خدا که یادگار ابراهیم علیه السلام است دستخوش نابودی گردد؟

آنان هر چه گفتند، ابرهه بهانه آورد و گفتارشان را نپذیرفت و به آنان گفت : اگر شما در برابر من ، مقاومت نکنید، من کاری با شما ندارم و تنها می خواهم به جبران کار شما معبد شما را تخریب کنم و دیگر کسی برای زیارت به اینجا نیاید. همه مردم باید برای پرستش خدا به صنعا رفته و

در قلیس ، خدا را عبادت کنند.

به روایت دیگر، عبدالمطلب در آن دیدار به ابرهه گفت : سربازان تو شتران اهالی مکه ، از جمله دویست شتر مرا غارت کرده اند، دستور بده آنها را به ما بازگردانند.

ابرهه گفت : چرا درباره کعبه که دین تو و دین پدران تو است ، چیزی ما نمی خواهیم ؟ عبدالمطلب گفت : من صاحب شتران خود هستم و کعبه را نیز صاحب است که از آن نگهبانی و نگهداری خواهد کرد.

ابرهه ، دستور داد شتران عبدالمطلب را به وی بازگردانند.

عبدالمطلب پس از گفت و گو با ابرهه ، به همراه چند تن از قریش به نزد کعبه آمد و دست در حلقه در آن زد و با سرودن شعری حماسه ای ، از خدا خواست که شر ابرهه را به خویش بازگرداند و کعبه را از آسیب او در امان نگهدارد.

سرانجام وقت موعود فرا رسید و ابرهه ، فرمان تخریب کعبه را صادر کرد.

در اندک زمانی ، چندین هزار نیروی خشن و مغرور حبشی به سوی کعبه هجوم آوردند. در پیشاپیش آنان ، چند فیل قوی هیکل و آموزش دیده در حرکت بوده و فرماندهان بی نزاکت ابرهه بر آنها سوار بودند و به سوی کعبه ، به پیش می راندند. ولی هنوز پای آنها به خانه خدا نرسیده بود که فوجی پرنده از سمت دریا پدیدار شدند و بر بالای سر سپاه ابرهه ، جولان دادند و آنان را از آسمان سنگ باران کردند. هر سنگریزه که از منقار و یا پاهای پرنده ای به زمین می افتاد، به یکی از سپاهیان ابرهه برخورد کرده او

او به هلاکت می رسانید.

وضعیت شگفت آوری پدید آمده بود. سپاهیان ابرهه از یکدیگر پراکنده شده و هر کدام به جانبی می گریختند ولی از حمله پرنندگان در امان نبودند. به هر سو که می رفتند، مورد حمله و سنگ اندازی پرنندگان قرار می گرفتند. در اندک مدتی، سپاهیان ابرهه متحمل شکست سنگین شدند و همگی به هلاکت رسیدند و بجز تعدادی اندک که موفق به فرار شدند، کسی از آنان در مکه باقی نماند.

ابرهه نیز که از جمله فراریان بود، از هجوم بی امان پرنندگان بی نصیب نماند و با بدن زخمی و خون آلود، مکه را ترک کرد، در حالی که به هدف های پلید خود نرسیده بود. او که به مانند جوجه مرغی شده بود، با سرافکنندگی تمام و ناامیدی به صنعا برگشت و در آن جا حالش بدتر شد و قلبش در سینه اش بشکافت و به هلاکت رسید. (۳۴)

از سوی ابرهه، فرستاده ای به کشور حبشه رفت و ماجرای مکه را برای نجاشی تعریف کرد. نجاشی و همراهان او که با ناباوری، گوش به سخنان فرستاده ابرهه می دادند، یک دفعه مشاهده کردند که پرنده ای در کاخش پیدا شد و در منقار خود سنگریزه ای دارد. آن سنگریزه را بر آن سرباز تیره بخت انداخت و او را در مجلس نجاشی به هلاکت رسانید.

بنابراین، علاوه بر اهالی مکه و سپاهیان ابرهه، نجاشی و اهالی حبشه نیز معجزه بزرگ خدا را از نزدیک مشاهده کردند.

تاریخ هجوم ابرهه به مکه، مصادف بود با نخستین روز ماه محرم الحرام سال ۸۸۲ تاریخ ذوالقرنین (مطابق با سال ۵۷۰

(میلادی)

در آن هنگام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در رحم مادرش حضرت آمنه علیه السلام بود. (۳۵) و پس از دو ماه و هفده روز بعد، دیده به جهان گشود و عالمیان را از نور جمالش پرفروغ گردانید.

داستان فیل سوران ابرهه، به خاطر اهمیتی که برای عرب های شبه جزیره عربستان داشت و نشانه ای از نشانه های قدرت الهی در سرکوبی ستم کاران و زورمداران بود، مبدا تاریخ عرب ها قرار گرفت و اهالی شبه جزیره آن سال را ((عام الفیل)) نامیدند. به همین جهت، میلاد مسعود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در نخستین سال عام الفیل بر شمرده اند. (۳۶)

قرآن مجید به ماجرای ابرهه و فیل سواران حبشه اشاره کرد و سوره ویژه ای

با نام ((سوره الفیل)) نازل فرمود. این سوره کوتاه را به همراه ترجمه اش بیان می نمایم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل . الم يجعل في تضليل . و ارسل عليهم طيرا ابابيل . ترميهم بحجارة من سجيل . فجعلهم كعصف ماكول

آیا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ * آیا دسیسه آنان را تباه نساخت؟ * و فرستاد بر سر آنان پرندگان فوج فوج * که نشانه می گرفت آنان را به سنگی از سجیل * پس گردانید اصحاب فیل را به مانند برگ خورده شده .

روز اول محرم – سال هفتم بعثت

آغاز تبعید پیامبر ص و طایفه بنی هاشم در شعب ابی طالب

پس از آن که به فرمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، گروهی از مسلمانان برای

گریز از فشارها و سخت گیری های قریش مکه به کشور ((حبشه)) در آن سوی دریای سرخ مهاجرت نموده و در پناه نجاشی ، سلطان بی آزار و رعیت پرور این کشور قرار گرفتند و از سوی دیگر، ایمان و پشتیبانی های بی دریغ ابوطالب علیه السلام و اسلام پذیری حمزه علیه السلام - دو تن از عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از شخص قریش - موجب تقویت مسلمانان و افت قدرت شیطانی مشرکان مکه گردید، دهشت بزرگی ، مشرکان قریش را فرا گرفت و آنان ، قدرت و شوکت خویش را بر باد رفته دیدند.

آنان برای تعریف موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان و جلوگیری از گسترش و نفوذ اسلام ، انجمنی مهم برپا کرده و پس از گفت و گوهای طولانی ، بر محاصره اقتصادی و اجتماعی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان و پشتیبانان آنان هم دست شدند.

سران قریش در ((دارالندوه)) (مجلس اعیان و اشراف قریش) پیمان نامه ای به خط ((منصور بن عکرمه)) و امضای صاحب نفوذان و بزرگان طایفه ها، نوشته و در داخل کعبه آویزان نمودند و سوگند یاد کردند که ملت عرب تا آخرین نفس به آن پای بند باشند. پیمان نامه آنان ، شامل موارد ذیل بود:

۱ - هر گونه معاشرت و ارتباط با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان ممنوع است .

۲ - خرید و فروش کالا و مواد غذایی و هر گونه معاملات اقتصادی با آنان ممنوع است .

۳ - در تمام

رویدادها، باید از مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دشمنان مسلمانان پشتیبانی گردد.

سران قریش با انعقاد این پیمان نامه، مسلمانان و حامیان آنان را در فشار قرار دادند و آنان را به شدت منزوی کرده و از جهت اقتصادی و اجتماعی از صحنه خارج نمودند.

حضرت ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس از آگاهی از پیمان نامه مشرکان، ماندن در مکه را به مصلحت ندانسته و به ناچار دستور داد تمامی فرزندان عبدالمطلب و طایفه بنی هاشم از شهر مکه خارج گردند و در دره ای میان بلندی های اطراف مکه قرار دارد، نقل مکان نمایند.

تمامی بنی هاشم و فرزندان عبدالمطلب، چه آنانی که اسلام را پذیرفته و در زمره مسلمانان در آمده بودند و چه آنانی که بر کیش پیشین خویش باقی بودند، به فرمان بزرگ خاندان خود، ابوطالب علیه السلام گردن نهاده و از مکه به سوی شعب که بعدها به شعب ابی طالب علیه السلام معروف گردید، نقل مکان کردند و در آن جا چادر زده و سکونت اختیار نمودند. در میان آنان، تنها ابولهب ((یکی از عموهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)) مخالفت ورزید و با مشرکان قریش همراه و هم دست شده و در مکه باقی مانده بود.

وی تا آخر عمر بر کفرش پایدار بود و سرانجام با خواری و پستی به هلاکت رسید.

بنی هاشم، به مدت سه سال دست از خانه و کاشانه خویش کشیده و در شعب ابی طالب علیه السلام با نهایت عسرت و تنگ دستی به سر بردند

و جز در ایام حج و ماه های حرام که در سراسر حجاز و عربستان آتش بس و امنیت نسبی برقرار بود، نمی توانستند از شعب خارج شده و با دیگران ارتباط و رابطه ای داشته باشند. در این مدت ، افراد انگشت شماری به صورت پنهانی با بنی هاشم ارتباط داشته و یا به آنان کمک اقتصادی می نمودند.

از جمله آنان ، حکیم بن حزام (برادر زاده حضرت خدیجه علیه السلام) ، ابوالعاص بن ربیع (همسر زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) بن عمرو بودند.

آنان در نیمه شب ، مقداری گندم و خرما بر شتری بار کرده و تا نزدیکی شعب می آوردند، سپس افسار شتر را بر گردش انداخته و رها می کردند. البته کمک و مساعدت آنان ، بی خطر نبود. زیرا گاهی سران قریش از آن اطلاع یافته و کمک کنندگان را به سختی بازخواست و مجازات می کردند.

بنابه نقل مورخان ، در این مدت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همسرش حضرت خدیجه علیه السلام تمام دارایی های خود را از دست دادند. اما خدای سبحان ، پشتیبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان آورندگان بود. روزی جبرئیل امین به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و به آن حضرت خبر داد که موریانه ، پیمان نامه سران قریش را خورده و از بین برده است .

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این خبر را به اطلاع عمویش ابی طالب علیه السلام رسانید و ابوطالب با خوش حالی تمام از شعب

خارج شد و به سوی سران قریش حرکت کرد.

از سوی دیگر، برخی از سران قریش از کرده ناپسند و ظالمانه خویش، به تدریج پشیمان شده و با برگزاری جلسات پنهانی چند نفری به این نتیجه رسیدند که نقض عهد کنند. آنان، پس از مدتی جرات کرده و در مجمع سران قریش، اظهار ندامت نمودند و خواستار ابطال پیمان نامه شدند. این ها عبارت بودند از: هشام بن عمرو، زهیر بن ابی امیه، مطعم بن عدی، ابوالبختری بن هشام و زمعه بن اسود.

سرانجام، ابوطالب علیه السلام در جمع سران قریش قرار گرفت و به آنان گفت: برادرزاده ام محمد صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده است که عهد نامه شما را موریانه خورده است و جز جمله ((بسمک اللهم)) (که در عهد جاهلیت بر بالای نامه ها می نوشتند)، بقیه را از میان برده است. هم اکنون شما ای بزرگان قریش، آن نامه را بیاورید و در آن نظر افکنید، اگر او راست گفته است، آیا حاضرید از کار خود دست برداشته و به دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان پایان دهید؟

سران قریش گفتند: آری اگر او راست گفته باشد، ما از آن عهد نامه چشم پوشی کرده و به دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم پایان می دهیم. ولی تو، ای ابوطالب! آیا تعهد می نمایی که اگر او دروغ گفته باشد و پیمان نامه سالم مانده باشد، وی را به ما تحویل دهی و غائله را

به پایان رسانی؟

ابوطالب علیه السلام چون به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان داشت و می دانست که او از پیش خود سخن نمی گوید و آن چه را که می گوید، از سوی خدا است، در پاسخ آنان گفت: می پذیرم!

مکه، وضعیت شگفتی پیدا کرده بود و باز کردن عهدنامه به سرنوشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دین اسلام، بستگی تمام پیدا کرده بود ولی ابوطالب علیه السلام بر گفتارش پافشاری می نمود و به خبر غیبی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان کامل داشت.

سرانجام، پیمان نامه را آوردند و مهر آن را باز کرده و با شگفتی تمام دریافتند که آن چه محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود، حقیقت دارد و موریانه، تمامی پیمان نامه، جز جمله ((بسمک اللهم)) را از میان برده است.

آن عده از سران قریش که از کرده خویش پشیمان شده بودند، داد سخن داده و سایرین را نیز وادار به نقض عهدنامه کردند.

سران مشرک و کفرپیشه مکه، چاره ای جز تسلیم نیافته و عهدنامه را ملغی نمودند.

بدین ترتیب، محاصره سه ساله به پایان رسید و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به همراه سایر بنی هاشم با سرافرازی و سربلندی از شعب خارج شده و به خانه های خود در مکه، بازگشت نمودند.

برخی از بزرگان قریش، آنان را استقبال کرده و در بازگشت به مکه و فراهم آوری مسکن به آنان مساعدت نمودند.(۳۷)

روز اول محرم - سال چهارم هجری قمری

آغاز سریه

پس از پایان نبرد ((احد)) و شکست مسلمانان در مصاف با مشرکان قریش و به شهادت رسیدن بیش از هفتاد تن از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از جمله عمویش حمزه بن عبدالمطلب علیه السلام، دشمنان اسلام احساس کردند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان رو به ضعف و ناتوانی رفته و می توان با هجوم دیگران آنان را نابود کرد و شهر مدینه را با دارایی و ساکنانش را به غنیمت گرفت.

به همین جهت در گوشه و کنار شبه جزیره، به ویژه در میان قبایل نزدیک به مدینه، تحرکاتی به وجود آمد و برخی از آنان برای نبرد با مسلمانان آماده گردیدند. مردان قبیله بنی اسد، از جمله آنانی بودند که به خیال خام خود در صدد نبرد با مسلمانان برآمدند.

طلیحه و سلمه پسران خویلد از قبیله بنی اسد اقدام به گردآوری نیروی رزمی و تجهیزات و امکانات جنگی نمودند. آنان قریب به ۳۰۰ تن را آماده جنگ و نبرد با مسلمانان کرد. ولی پیش از حرکت آنان به سوی مدینه، مردی از قبیله ((بنی طی)) به نام ولید بن زهیر به دیدن برادرزاده اش زینت طایی به مدینه رفته بود. وی ضمن گفت و گو با زینب و همسرش طلیب بن عمیر، جریان قبیله بنی اسد و اقدامات ضد اسلامی آنان را فاش ساخت. طلیب بن عمیر که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، این خبر را بی درنگ به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله

و سلم رسانید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه نسبت به اسلام و مسلمانان ، احساس خطر می نمود، به سرعت دست به کار می شد و فتنه را در نطفه ، خفه و به دشمن اجازه هیچ گونه فعالیت نمی داد. به همین جهت آن حضرت در این ماجرا نیز حساسیت به جا و شایسته ای از خود نشان داد و یکی از صحابه دلیر خویش به نام ((ابو سلمه بن عبدالاسد)) را مأمور مبارزه با توطئه گران بنی اسد نمود.

ابوسلمه ، از مجاهدانی بود که در نبرد احد، زخمی شده بود. وی پس از بازگشت از جنگ احد، به مدت یک ماه به درمان زخم خود پرداخت تا این که بهبودی حاصل گردید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نخستین روز ماه محرم - سال چهارم هجری (که ۳۵ ماه از هجرت آن حضرت گذشته بود)، ابوسلمه را به فرماندهی سپاه یکصد و پنجاه نفری مسلمانان منصوب کرد و با دستورهای لازم آنان را روانه محل سکونت قبیله بنی اسد نمود.

آن حضرت به ابوسلمه سفارش کرد که هدف اصلی خود را پنهان سازد و از بیراهه حرکت کرده و روزها را به استراحت و شب ها را راه پیمایی کند و بر دشمنان اسلام شیبخون زند. هم چنین به ابوسلمه درباره پرهیزگاری و ترس از خدا و خوش رفتاری با سربازان اسلام سفارش هایی نمود.

سپاه اسلام به راهنمایی همان مرد طایی از مدینه خارج شد و به سوی قبیله بنی اسد به راه افتاد و پس از چهار شبانه روز راه پیمایی به مکانی به نام

((قطن)) رسید.

قطن، نام کوهی در ناحیه ((فید)) است که در آن جل چشمه هایی متعلق به بنی اسد قرار دارد. مسلمانان در آن مکان با دشمنان درگیر شدند و میان آنان آتش نبرد شعله ور گردید. یک تن از دشمنان و یک تن از مسلمانان به نام ((مسعود بن عروه)) در این نبرد کشته شدند و تعدادی از دشمنان زخمی گردیدند.

در این نبرد دلاوری های ابوسلمه، سعد بن ابی وقاص ابوحذیفه و دیگر مجاهدان مسلمان، موجب پیروزی سپاه اسلام و ناتوانی و شکست مشرکان گردید.

دشمنان اسلام که تاب مقاومت نیاورده بودند، به ناچار پراکنده شده و در نتیجه، گروه هجومی آنان از هم پاشید. سپاه اسلام، اسیران و غنیمت های فراوانی به دست آورده و با پیروزی شکوهمند به مدینه بازگشت نمود.

ابوسلمه پس از بازگشت به مدینه، زخمی که در جنگ احد بر بدنش اصابت کرده بود، دوباره سرباز کرد و به شدت وی را رنج می داد تا این که در جمادی الاخر همان سال بدرود حیات گفت. همسرش ((ام سلمه)) که از زنان باتقوا و دوستدار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیه السلام بود، پس از شهادت همسرش، افتخار همسری با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا کرد و در ماه شوال سال پنجم هجری به عقد ازدواج آن حضرت در آمد. (۳۹)

روز اول محرم - سال نهم هجری قمری

گماشتن کارگزارانی برای دریافت زکات از مسلمانان به فرمان رسول خدا ص. (۴۰)

پس از آن که آیه زکات و لزوم اخذ آن از مسلمانان بر پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید، (۴۱) آن حضرت تصمیم گرفت از دارایی های مسلمانان ، مالیاتی به عنوان ((زکات)) یا ((صدقه)) دریافت کند و در امر حکومت اسلامی و هزینه کردن در مواردی چون تامین معیشت مستمندان ، آزادی بندگان ، تامین رهگذران وامانده ، بدهکاران بی چاره و تالیف قلوب دشمنان و غیره مصرف نماید. (۴۲)

آن حضرت در نخستین روز ماه محرم سال نهم هجری قمری ، عاملان و کارگزارانی برای دریافت زکات ، مأمور کرد و آنان را به مناطق مسلمان نشین و قبایل مسلمان اعزام کرد. برخی از افرادی که برای این کار انتخاب شده بودند، عبارتند از: بریده بن حصیب به قبیله های اءسلم و غفار، عباد بن اشهلی به قبیله های سلیم و مزینه ، رافع بن مکیث به منطقه جهینه ، عمرو بن عاص به طایفه بنی کعب ، و ابن لتیبه ازدی به طایفه بنی ذبیان .

برای تمام قبایل و طوایف عربستان که در پناه حکومت الهی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم زندگی می کردند، کارگزارانی اعزام شدند. ولی در آن هنگام چون همه بادیه نشینان و افراد طوایف و قبایل به اسلام نگرویده بودند و یا مسلمان شده ولی حقیقت اسلام را درک نکرده بودند، ماجرای زکات بر آنان سنگین آمد بدین جهت برخی از آنان از پرداخت زکات امتناع کردند.

از جمله ، بنی تمیم ، زکات خود را نپرداخته و برای مخالفت با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده نبرد گردیدند.

دسته ای از سربازان اسلام به سوی آنان رفته و مجددا فرمان

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ابلاغ نمودند. ولی آنان اعتنایی نکرده و در عدم پرداخت زکات و مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصرار ورزیدند. به ناچار میان سربازان اسلام و آنان درگیری و نبرد آغاز گردید.

سربازان اسلام در این درگیری، تعدادی از افراد این طایفه را اسیر کرده و به مدینه آوردند. سران و بزرگان طایفه بنی تمیم، برای رهایی اسیران خود به سوی مدینه حرکت کردند. آنان چند شاعر زبردست جهت مفاخرات با مسلمانان به همراه بردند و در صدد مفاخره با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آمدند. خطیبان و شاعران بنی تمیم در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان مدینه، سخن سرایی و شعر خوانی کردند. حسان بن ثابت که از شاعران مسلمان مدینه بود، بنا به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشعاری سرود و پاسخ بهتری به آنان داد.

سرانجام بنی تمیم به ناتوانی و بی منطقی خویش اعتراف کردند و یکی از سران آنان گفت: به خدا سوگند که از عالم غیب، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاری می کنند، خطیب ما و شاعر او از شاعر ما نیکوتر است.

آنان، اسلام خویش را استوار کرده و پیمان تازه ای با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منعقد نمودند.

به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اسیران بنی تمیم آزاد به هر یک از آنان و افرادی که برای آزادی آنان آمده

بودند، بخشش قابل توجهی عنایت گردید.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا به همه آنان بخشش کردید؟

یاران پاسخ دادند: آری، به همه آنان اعم از مرد و زن بخشش کرده ایم، جز غلامی که همراه آنان است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به او هم چیزی بدهید.

پاسخ دادند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او غلامی بی ارزش بیش نیست!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر چه غلام است ولی او نیز همراه آنان بوده است و برای او نیز حقی است که باید ادا کنید. (۴۳)

لازم به یادآوری است که اسیر کردن افراد و یا برده گرفتن آنان در جنگ ها و درگیری ها در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سوی مسلمانان، بیشتر جنبه تربیتی و آموزش داشته تا جنبه بهره برداری. به این ترتیب افراد اسیر، با دین اسلام و آداب دینی آشنایی پیدا کرده و سپس آزاد می شدند و خود به مبلغی از مبلغان اسلام تبدیل می شدند.

روز اول محرم – سال ۱۴ هجری قمری

نبرد مسلمانان را رومیان در ((مرج صفر))

این نبرد که در منطقه ((مرج صفر)) در حوالی دمشق (مرکز شام) واقع شد، به جنگ ((روز مرج صفر)) معروف گردیده است.

ابوبکر بن ابی قحافه پس از سرکوبی مرتدان و آنهایی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راه ارتداد را در پیش گرفته بودند، سپاه بزرگی از مسلمانان مدینه، مکه، طائف و دیگر مناطق نجد و حجاز فراهم نمود و آنان را

برای نبرد با رومیان ، عازم شام کرد.

وی ، سه پرچم برای سه تن از فرماندهان بست و آنان را به فرماندهی سپاه منصوب کرد. آن سه عبارت بودند از: خالد بن سعید بن عاص ، شرحبیل بن حسنه و عمرو بن عاص . امارت کل فرماندهی را بر عهده ابی عبیده جراح و پس از او بر عهده یزید بن ابی سفیان گذاشت .

هم چنین ، خالد بن مغیره را که در عراق به سر می برد به کمک جنگجویان مسلمان در شام فرستاد و هر چند گاهی تعدادی از افراد مناطق اسلامی را تجهیز و برای تقویت سربازان به شام اعزام می نمود.(۴۴) سرانجام میان مسلمانان و رومیان در مناطق مختلفی از شام ، نبرد و درگیری آغاز گردید و مدت ها به طول کشید و از طرفین تعداد بی شماری کشته ، زخمی و اسیر گردیدند، ولی در بسیاری از این نبردها، پیروزی با سپاه مسلمین بود و شهرهای شام یکی پس از دیگری به دست مسلمانان گشوده می شد.(۴۵)

نبرد ((مرج صفر)) بنا بر روایت ((فتوح البلدان)) در هلال محرم سال ۱۴ هجری قمری آغاز گردید. در آن زمان ، ابوبکر وفات یافته و خلافت به عمر بن خطاب منتقل شده بود.

این نبرد که از بزرگترین درگیری های مسلمانان و مسیحیان بود، پیش از فتح دمشق و بیست روز پس از نبرد معروف (اجنادین) واقع گردید.

در این معرکه ، تعداد بی شماری از مسلمانان و مسیحیان کشته و جنگجویان زیادی زخمی و از کار افتاده شدند، خون کشته شدگان و زخمیان جنگ آب رودخانه را رنگین کرده بود. تنها از مسلمانان

بیش از چهار هزار تن زخمی شده بودند.

ولی تلفات و خسارت های دشمن به مراتب از مسلمانان بیشتر و زیادتربود. به همین جهت رومیان ، ناچار به هزیمت شده و با خواری تمام به سوی دمشق و بیت المقدس عقب نشینی کرده و مسلمانان را به پیشروی و فتوحات بزرگتر امیدوار نمودند.

خالد بن سعید بن عاص ، از جمله کشته شدگان این نبرد بود و در گردنش شمشیری برنده (صمصام) آویزان بود. معاویه بن ابی سفیان که به عنوان یک سرباز در آن نبرد حضور داشت و بعدها پس از وفات ابو عبیده جراح و برادرش یزید بن ابی سفیان ، به مقام و منصب عالی شام دست یافته بود، در آن جنگ ، آن صمصام را برای کسب افتخار تصاحب کرد. ولی پس از مدتی سعید بن عاص بن سعید، با معاویه درباره صمصام منازعه کرد و در نزد عثمان بن عفان شکایت نمود. عثمان به نفع سعید حکم کرد و سعید، صمصام را از معاویه گرفت .

این شمشیر در تاریخ خلفای بنی امیه و بنی عباس دست به دست گردید، تا این که سر آخر به واثق عباسی (متوفای ۲۳۲ هجری قمری) رسید و به دستور وی ، آن را صیقل دادند و لیکن پس از صیقل دادن آن ، تغییر حالت داد.

لازم به یادآوری است که خالد بن سعید، این شمشیر را در اواخر عمر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نبرد با مرتدان اهل یمن و از دست عمر و بن معدی کرب به چنگ آورده بود.(۴۶) و آن همیشه با خود حمل کرده و

بر گردنش آویزان می نمود.

روز اول محرم - سال ۲۴ هجری قمری

آغاز خلافت عثمان بن عفان (۴۷)

هنگامی که عمر بن خطاب (دومین خلیفه مسلمین) به دست ((فیروز ابولو لؤ)) در مدینه زخمی گردید و به مرگ خود اطمینان پیدا کرد، عبدالرحمن بن عوف (یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) را فرا خواند و نخست به وی پیشنهاد نمود که جانشینی وی را بپذیرد. اما عبدالرحمان آن را فراتر از توانایی خویش دید و از پذیرفتن مسئولیت سنگین آن، خودداری کرد. آن گاه عمر بن خطاب به وی دستور داد تا پنج تن از بزرگان صحابه را گرد آورد و با خود، یک شورای شش نفری تشکیل دهد و از میان آنان، یک نفر به عنوان خلیفه مسلمانان برگزیده شده و سایرین با او بیعت نمایند.

اعضای شورا عبارت بودند از: عبدالرحمن بن عوف، امام علی بن ابی طالب علیه السلام، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص.

هم چنین عمر بن خطاب دستور داد فرزندش عبدالله و دو شخصیت منتسب به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام و عبدالله بن عباس، بدون اینکه حق رای داشته باشند، به عنوان ناظر در جلسه حضور داشته باشند. (۴۸)

عمر بن خطاب به اعضای شورا، سه روز فرصت داد تا با بررسی جهات و جوانب حکومت و اوصاف و شایستگی های افراد، یک تن را برگزینند. وی، ((ابی طلحه انصاری)) را با ۵۰ نفر نیروی مسلح، مأمور تشکیل جلسه و توافق نهایی

اعضاء و اجرای مصوبات آن نمود. او به ابی طلحه دستور داد که آرای اقل باید تابع آرای اکثر باشد و اگر طرفین ، مساوی (سه به سه) شدند، ترجیح با طرفی است که عبدالرحمن بن عوف در آن باشد. هر که با تصمیمات آن مخالفت ورزد، با شمشیر سرش را از بدن جدا کند.

جلسه اعضای شورا آغاز گردید و به بحث و تبادل نظر پرداختند. آنان سه روز را در اتاقی در بسته گفت و گو کردند و سرانجام ، سه تن از آنان ، رای خود را به دو نفر واگذار کردند. و به این صورت که زبیر بن عوام ، رای خود را به امام علی بن ابی طالب علیه السلام واگذار کرد و عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص ، هم به علی علیه السلام و هم به عثمان بن عفان راضی بودند. طلحه بن عبیدالله در آن هنگام که در سفر بود، نتوانست در جلسه شورا حاضر گردد. وی پس از بیعت با عثمان از سفر برگشت و به این امر رضایت داد.

به هر حال ، دو نفر از میان اعضای شورا، نامزد خلافت شدند. یعنی حضرت علی علیه السلام و عثمان بن عفان .

سه روز به پایان رسید و همه چشم انتظار معرفی خلیفه تازه بودند. عبدالرحمن در این هنگام ، غیر از گفت و گوهای فردی و جلسه ای با امام علی علیه السلام و عثمان بن عفان ، با برخی از بزرگان صحابه نیز مشورت هایی می کرد و نظرات آنان را جویا می شد.

عبدالرحمن به پیروی از عمر بن خطاب ، تمایل باطنی به

خلافت امام علی علیه السلام نداشت و انتخاب آن حضرت برای عضویت در شورا را، تنها برای مشروعیت بخشیدن ظاهری کار انتقال خلافت می دانست و در حقیقت، نیت آنان انتخاب عثمان بن عفان بود. عبدالرحمن به دنبال گریز گاهی می گشت که عثمان را به تخت خلافت بنشانند ولی با هر کسی گفت و گو می کرد، آنان علی بن ابی طالب علیه السلام را بخاطر کمالات نفسانی، سبقت در اسلام و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بر عثمان ترجیح می دادند.

شاید منظور عبدالرحمن در گفت گو با بزرگان صحابه، راضی کردن آنان به خلافت عثمان بود و از این راه، زمینه را برای پذیرش عمومی فراهم می کرد.

روز چهارم فرا رسید و مسلمانان در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمده تا به خلیفه سوم بیعت کنند.

عبدالرحمن، در آغاز از تشکیل جلسه شورا و روند آن گزارشی داد و نهایی شدن نامزدی حضرت علی علیه السلام و عثمان بن عفان را اعلان کرد.

آنگاه از مردم، درباره انتخاب یکی از این دو، نظر خواهی کرد. مردم دو دسته شدند. تعدادی از صحابه و یاران نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به علی علیه السلام و تعدادی دیگر به عثمان رای دادند و در نتیجه، پراکندگی آرا و دودستگی به وجود آمد.

عبدالرحمن برای پایان کار، نخست حضرت علی علیه السلام را به پیش فرا خواند و به وی گفت: ای ابوالحسن علیه السلام آیا با خدا پیمان می بندی که به

کتاب الله ، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیره دو خلیفه پیشین عمل نمایی ؟

حضرت علی علیه السلام بدون هیچ گونه ظاهر سازی و با طمأنینه کامل فرمود: پیمان می بندم که به کتاب خدا و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به علم خود عمل کنم .

سپس عبدالرحمن به عثمان ، گفت : ای عثمان ، آیا با خدا پیمان می بندی که به کتابش و سنت پیامبرش و سیره دو خلیفه پیشین عمل کنی ؟

عثمان ، بدون هیچ گونه تاملی گفت : می پذیرم . من پیمان می بندم که به کتاب خدا، سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیره شیخین عمل کنم !

عبدالرحمن که خود سازنده این صحنه نمایش بود، دست روی دست خود زد و گفت : تمام شد. سپس با عثمان بیعت کرد و مردم نیز با عثمان بیعت کردند. طلحه بن عبیدالله که پس از این ماجرا، به مدینه برگشته بود، چون دید همگان با عثمان بیعت کردند، او نیز به ناچار با وی بیعت کرد.

لازم به یادآوری است که کشته شدن عمر بن خطاب ، سه روز مانده به آخر ذی حجه سال ۲۳ هجری واقع شد و انتخاب عثمان به خلافت ، در چهارمین روز درگذشت عمر که مصادف با روز یکشنبه ، اول ماه محرم سال ۲۴ هجری قمری بود، به وقوع پیوست . (۴۹)

اما جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء، گفته است : عمر بن خطاب در روز چهارشنبه ، چهار روز باقی مانده به آخر ذی حجه

، زخمی گردید و در روز یکشنبه ، اول ماه محرم ، دفن شد. آن گاه در صفحات دیگر گفت : انتخاب عثمان بن عفان ، سه روز پس از دفن عمر بن خطاب واقع گردید.(۵۰)

عثمان در يك نگاه :

عثمان بن عفان ، از طرف پدر و مادر، اموی و از سوی جده مادر، هاشمی است . وی پیش از هجرت ، در مکه معظمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرایید و با دختر آن حضرت ، به نام ((رقیه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم)) ازدواج کرد.

او ابتدا به حبشه و سپس به مدینه منوره هجرت نمود و همسرش رقیه در مدینه وفات یافت . سپس با دختر دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نام ((ام کلثوم بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم)) ازدواج کرد که پس از چند سالی ، ایشان نیز در مدینه وفات یافت .

عثمان از هیچ یک از دو دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای نسلی نشد. وی یکی از اعضای شورای شش نفره جهت تعیین خلیفه ، پس از قتل عمر بن خطاب بود که به زمامداری مسلمانان نایل آمد. در زمان زمامداری وی ، مروان بن حکم ، معاویه بن ابی سفیان و بسیاری دیگر از امویان (که سابقه دشمنی آنان بر اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر احدی پوشیده نیست) خلافت و حکومت را هم چون غنیمتی که در جنگ به دست می آوردند، در میان خویش تقسیم

نمودند و از این راه ، دارایی های بی حد و حسابی گردآوری و کاخ هایی بنا و غلامان و کنیزان فراوانی خریداری کردند.

بدین ترتیب ، مسیر خلافت اسلامی به سوی خود کامگی و ستم کاری و تضييع حقوق عمومی مردم ، منحرف گردید. سرانجام انقلابيون شهرهای مختلف اسلامی شورش گردید. سرانجام انقلابيون شهرهای مختلف اسلامی شورش کرده و با محاصره چندین روزه کاخ عثمان ، وی را در ذی حجه سال ۳۶ هجری قمری به قتل رسانیدند.

عثمان بن عفان ، در محل دور افتاده ای از قبرستان بقیع که محل دفن يهوديان مدینه بود، به خاک سپرده شد.

روز اول محرم – سال ۸۱ هجری قمری

در گذشت محمد بن حنیفه ، فرزند امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام .

پس از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیه السلام ، محمد حنیفه نخستین فرزند حضرت علی علیه السلام از سایر همسرانش می باشد.

محمد حنیفه از شخصیت های برجسته عالم اسلام است . در این جا به طور اجمال گذری بر زندگی اش می نمایم :

* نام : محمد (و محمد اکبر).

* کنیه : ابوالقاسم .

* نسب پدری : فرزند علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب علیه السلام .

* نسب مادری : فرزند خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلمه بن عبید بن ثعلبه بن یربوع بن ثعلبه بن دول بن حنیفه بن جیم . (۵۱)

چون نسب مادری محمد، به حنیفه بن جیم می رسد وی ملقب به این حنیفه و یا محمد بن حنیفه گردید.

درباره ازدواج حضرت علی علیه السلام با خوله ، دو روایت ذکر شده است . بنا به روایت اول ، در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم گروهی از مردم یمن و اطراف آن از دین اسلام روگردان شده و راه ارتداد را در پیش گرفتند. حضرت علی علیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأموریت یافت برای ارشاد و تبلیغ مردم و در صورت لزوم مبارزه با دشمنان و مرتدان، به این منطقه اعزام گردد.

آن حضرت پس از نبرد با ((بنی زبید)) گروهی از آنان را اسیر کرد که خوله نیز در میان آنان بود و در تقسیم غنایم و اسیران، وی نصیب حضرت علی علیه السلام شد. خوله برای حضرت علی علیه السلام پس از شهادت حضرت زهرا علیه السلام، محمد را به دنیا آورد.

اما بنا به روایت دیگر، در اوائل خلافت ابوبکر، در طایفه بنی اسد و بنی حنیفه به نزاع و نبرد پرداختند و در آن میان، خوله به اسارت بنی اسد درآمد.

آنان، وی را به مدینه آورده و در معرض فروش قرار دادند. حضرت علی علیه السلام وی را از آنان خریداری کرد. پس از مدتی، طایفه خوله از این امر آگاهی یافته و به محضر حضرت علی علیه السلام در مدینه آمدند و خواستار آزادی و بازگرداندن خوله شدند. حضرت علی علیه السلام وی را آزاد کرد و سپس با پرداخت مهریه، وی را به ازدواج خویش درآورد.

از آن پس ((خوله)) به عنوان یکی از همسران امام علی بن ابی طالب علیه السلام درآمد و برای آن حضرت، محمد را به دنیا آورد که هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. (۵۲)

* ولادت

: محمد حنیفه در عصر خلافت عمر بن خطاب (در حدود سال ۱۶ هجری قمری) در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

* درگذشت: وی در اول ماه محرم سال ۸۱ هجری قمری در سن ۶۵ سالگی در خلافت عبدالملک بن مروان بدرود حیات گفت.

پس از درگذشت او، فرزندش ابوهاشم و بنا به روایتی اعبان بن عثمان، والی مدینه بر وی نماز گزارد.

بلاذری به نقل از واقدی، سال وفات محمد حنیفه را، ۸۲ قمری ذکر کرده است. (۵۳)

درباره محل وفاتش نیز اختلاف است. برخی ایله، برخی طائف و گروهی مدینه را محل درگذشتش می دانند. ولی ظاهراً همه اتفاق دارند بر این که مدفنش در قبرستان بقیع، واقع در مدینه منوره می باشد.

* فرزندان: محمد حنیفه دارای ۲۴ فرزند است که ۱۴ تن پسر و ۱۰ تن دختر بودند. اعقاب وی از دو پسرش علی و جعفر می باشد. (۵۴)

* علاقه امام علی علیه السلام به محمد حنیفه: گرچه اغلب والدین نسبت به فرزندان خویش، علاقه و دوستی نسبی و عاطفی دارند، ولیکن عنایت و محبت معصومین علیه السلام به فرزندان خود با سایر افراد، علاوه بر مسائل عاطفی، به خاطر وجود ارزشی و شخصیتی آنان است.

حضرت علی علیه السلام پس از فرزندانش از فاطمه زهرا علیها السلام که در انسانیت، نمونه و بی همتا بوده اند، به برخی از فرزندان خود از سایر همسرانشان نیز به خاطر تقوا، متانت و مجاهدت علاقه ویژه ای داشت. محمد بن حنیفه از جمله این ها بود.

در روایات چندی آمده است که حضرت علی علیه

السلام پیش از ازدواج با خوله حنیفه ، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اذن دخول خواست که اگر خداوند، پسر دیگری به وی عنایت کند، نام و کنیه اش را نام و کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی محمد و ابوالقاسم قرار دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین اجازه ای به حضرت علی علیه السلام داد و به این صورت ، نام محمد حنیفه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام برگزیده شد.(۵۵)

از آن هنگامی که محمد حنیفه از مادرش خوله ، متولد گردید پیوسته مورد تربیت و مراقبت امیرمؤمنان علیه السلام قرار داشت . آن حضرت از وی ، مردی عالم ، شجاع ، نیرومند و مبارز ساخت که در جنگ های جمل و صفین رشادت های ویژه ای از خود بروز داد که شگفتی دوستان و دشمنان را برانگیخت .

حضرت علی علیه السلام در اواخر عمر شریف خود پس از زخمی شدن در مسجد کوفه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی و بستری شدن در خانه ، سفارش های چندی به اطرافیان ، اصحاب و پیروان خود، به ویژه به فرزندانش نمود که برخی از وصایای آن حضرت ، ثبت و ضبط گردیده است . از جمله این که آن حضرت ، سفارش هایی به دو فرزند والا مقامش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نمود و آنان را به تقوا، پرهیز از دنیا، گفتار حق ، ترحم به یتیمان ، دستگیری از مستمندان ، پشتیبانی

از ستم دیدگان و مبارزه با ستم کاران ، عمل به کتاب خدا و موارد دیگر وصیت کرد. سپس به فرزند دیگرش محمد حنفیه فرمود: آیا تو نیز آن چه را به برادرانت سفارش کرده ام ، به گوش گرفته ای ؟ محمد گفت : آری ، ای پدر.

حضرت فرمود: تو را نیز به مانند آن چه به برادرانت گفته ام ، سفارش می کنم و دیگر این که نسبت به برادرانت (حسن و حسین علیه السلام) تعظیم و توقیر نمایی . زیرا حق آنان بر تو بسیار است و هیچ گاه بدون مصلحت آنان ، اقدام به کاری نکنی . سپس حضرت علی علیه السلام به امام حسن و امام حسین علیه السلام فرمود: شما را نیز به محمد سفارش می کنم که او برادر شما و فرزند پدرتان می باشد. می دانید که پدرتان وی را دوست می دارد و به او علاقمند است . (۵۶)

* پس از شهادت پدر: محمد حنفیه در ایام امامت برادرانش امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام همیشه در کنار آنان بود و فراز و نشیب های روزگار و مسائل سیاسی گوناگون پس از شهادت حضرت علی علیه السلام او را از برادرانش جدا نکرد. او به امامت برادران بزرگوارش ، همیشه واقف و خرسند بود.

از محمد حنفیه نقل شده است که درباره برادرش امام حسین علیه السلام گفت :

ان الحسين اعلمنا علما، و اثقلنا حلما، و اقربنا من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و آله رحما، كان اماما فقيها... (۵۷)

همانا حسین علیه السلام از جهت دانش ، از همه ما

داناتر و از جهت بردباری از همه ما سنگین تر است و در انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از همه ما به وی نزدیکتر است . او امامی است فقیه و...

هنگامی که امام حسین علیه السلام پس از مرگ معاویه ، از بیعت با یزید امتناع کرد و قصد خروج نمود، محمد حنفیه به محضر امام حسین علیه السلام رسید و با او در این کار مشورت کرد. وی ، امام حسین علیه السلام را از قیام بر ضد دستگاه جبار یزید بر حذر نمود و به آن حضرت تاءکید کرد به مکه رود و در آن جا مدتی بماند و سپس به منطقه ای هجرت کند که مردمش خواهان وی باشند.

امام حسین علیه السلام نیز به سوی مکه رهسپار شد و به برادرش محمد

گفت : من عازم مکه معظمه گردیده ام و برادران ، فرزندان و شیعیان خود را با خویش می برم ، تو اگر می خواهی در مدینه بمان و دیده بان و چشم من باش . هر آن چه در این جا روی می دهد مرا با خبر گردان .

سپس امام حسین علیه السلام وصیت نامه ای نوشت و به محمد حنفیه سپرد. امام حسین علیه السلام پس از ورود به مکه خانه خدا، در هشتم ذی حجه سال ۶۰ قمری عازم کوفه شد و در آن جا نیز محمد حنفیه با امام حسین علیه السلام مشورت کرد و از او خواهش نمود که از این سفر صرف نظر کند و به سوی کوفه نرود، چون مردم کوفه ، اهل وفا نیستند و با آن حضرت

همان خواهند کرد که با پدرش کردند. اما امام حسین علیه السلام تصمیم خود را گرفته بود و حاضر نبود که از رفتن به عراق صرف نظر کند. آن حضرت با وداع محمد حنفیه عازم عراق گردید. (۵۸)

در واقع کربلا که از بنی هاشم و فرزندان و فرزندزادگان امیرمؤمنان علیه السلام تعداد زیادی کشته و زخمی شده بودند، نامی از محمد حنفیه و فرزندانش ذکر نگردیده است. به نظر می آید که محمد حنفیه و فرزندانش، امام حسین علیه السلام را از مکه معظمه به بعد، همراهی نکردند.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام :

محمد حنفیه پس از شهادت امام حسین علیه السلام و اهل بیت او در کربلا، بسیار اندوهگین و سوگوار بود و نفرتی تمام از دستگاه جبار امویان در او پدید آمده بود. به همین جهت قیام هایی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام بر ضد امویان برپا می شد، مورد تایید محمد حنفیه قرار می گرفت. نمونه بارز آنها، قیام مردم مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله - معروف به واقعه حره - و قیام مختار در کوفه است.

یکی از فرزندان او، به نام جعفر بن محمد در واقعه حره که مسلم بن عقبه به فرمان یزید بن معاویه، مردم بی گناه مدینه را قتل عام کرد، در ذی حجه سال ۶۳ قمری به قتل رسید. هم چنین محمد حنفیه به خاطر پشتیبانی از قیام مختار در کوفه، سختی ها و فشارهای زیادی از سوی عبدالله بن زبیر (حاکم خود خوانده حجاز) و عاملانش تحمل نمود.

پیدایش کیسانیه :

برخی از شیعیان، پس از

شهادت امام حسین علیه السلام اعتقاد به امامت محمد حنفیه پیدا کرده و به ((کیسانیه)) معروف شدند. این مذاهب ، نخستین انشعابی بود که در میان شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام و پیروان اهل بیت علیه السلام به وجود آمد.

کیسانیه معتقد بودند که محمد حنفیه ، امام چهارم شیعیان و همان مهدی موعود است که در کوه های رضوی (کوهستانی در یمن) جای کرده است و روزی ظهور خواهد نمود.(۵۹)

گرچه مدتی برای این مذاهب انحرافی ، پیروانی در عالم اسلام به وجود آمد ولی خوشبختانه هم اکنون ، این مذهب منقرض شده و اثری از آن نیست .

ناگفته نماند که پس از شهادت امام حسین علیه السلام ، بر محمد حنفیه گمان شده بود که چون ارشد اولاد امیرمؤمنان علیه السلام پس از حسنین علیه السلام است و امام حسین علیه السلام نیز در ظاهر بر شخصی خاصی سفارش نکرده است ، پس امامت شیعیان به او منتقل شده است و هموست که جانشین برادر شهیدش امام حسین علیه السلام شده است .

اما پس از مناظره با امام زین العابدین علیه السلام که عهده دار امامت شیعیان بود، و داوری خواهی آن دو از حجرالاسود در خانه خدا و گواهی حجرالاسود بر امامت زین العابدین علیه السلام ، حقیقت و واقعیت بر محمد حنفیه آشکار گردید و عارف بر امامت آن حضرت شد.(۶۰)

بنا به روایتی ، وی پای مبارک امام زین العابدین علیه السلام را بوسید و گفت : امامت ، مخصوص تو است . (۶۱)

روز اول محرم – سال ۲۰۰ هجری قمری

شورش حسین افسس در مکه معظمه (۶۲)

پس از پایان مراسم حج و پراکنده شدن حاجیان از

مکه ، حسین بن حسن ، معروف به ((افطس)) در مکه خروج کرد و گروهی از مخالفان حکومت بنی عباس به او پیوستند. وی ، در آغاز دستور داد پرده خانه خدا را که از سوی عباسیان بر آن نهاده شده بود، بر دارند و به جای آن دو پرده دیگر از پشم بر آن نهادند.

البته این کار او به دستور ((ابوالسرایا)) بود که به نفع علویان و بر ضد عباسیان در عراق قیام کرده بود و رهبری قیام مخالفان بنی عباس را بر عهده داشت . ابوالسرایا، آن دو پرده را به همراه نامه ای برای حسین افطس در مکه فرستاد تا خانه خدا را از پرده ستم کاران وقت بزدايد و با پرده های تازه تطهیر نماید.

حسین افطس پس از برداشتن پرده پیشین خانه خدا، آن را تکه تکه کرد و در میان طرفداران خود و علویان مکه تقسیم نمود و چیزی به عباسیان و هواداران آنها نداد.

وی ، هم چنان خزانه کعبه را تصرف کرد و دارایی های آن را در اختیار خود گرفت و بر عباسیان و هواداران آنها بسیار سخت گرفت و بسیاری از اهالی مکه از شدت رفتارش گریزان شده و شهر را ترک نمودند. به دستور حسین افطس ، بسیاری از خانه های فراریان تخریب گردید.(۶۳)

اما سرانجام ابوالسرایا پس از نبردهای خونین و پراکنده در شهرهای مختلف عراق ، رو به ضعف و سستی نهاد و به دست ((حسن بن سهل)) که عامل مامون در عراق بود، گرفتار آمد و با پایان یافتن کار او، شورش و قیام حسین افطس نیز در مکه با شکست مواجه و

به نابودی کشیده شد. (۶۴)

روز دوم محرم - سال ۶۱ هجری قمری

ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا

امام حسین علیه السلام پس از آن که با دعوت مردم کوفه و نامه های فراوان و پی در پی آنان روبرو شد، تصمیم به هجرت از مکه به سوی کوفه گرفت .

با این که برخی از آشنایان و بزرگان مدینه ، مانند محمد حنفیه ، عبدالله بن عباس ، عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر، آن حضرت را از سفر به کوفه بر حذر کرده بودند و با دلایلی چند، تلاش کردند که وی را منصرف کنند، با این حال امام حسین علیه السلام سفر به کوفه را برای خویش تکلیف فرض کرد و به آن اقدام نمود.

امام حسین علیه السلام در روز ذی حجه سال ۶۰ قمری به قصد کوفه ، از مکه خارج گردید. قافله امام حسین علیه السلام پس از رسیدن به سرزمین عراق ، در منزلگاه ((شراف)) با سپاه یکهزار نفری حر بن یزید ریاحی که از سوی عیبدالله بن زیاد برای تعقیب و یا نبرد امام حسین علیه السلام ماءموریت یافته بود، مواجه گردید و از آن پس ، مسیر تاریخ به سوی دیگر کشیده شد.

حر بن یزید که در پی نامه های روزانه عیبدالله ، امام حسین علیه السلام را کنترل کرده و در مراقبت کامل خویش داشت ، بنا به فرمان عیبدالله بن زیاد، آن حضرت را از مسیر اصلی به صحرای خشک و غیر آباد کشانید. تا این که در روز پنج شنبه ، دوم ماه محرم سال ۶۱ قمری در سرزمین کربلا، راه را بر امام حسین علیه السلام بست و از

ادامه حرکت آن حضرت ، ممانعت به عمل آورد. امام حسین علیه السلام همین که متوجه شد، آن سرزمین ، کربلا است ، دستور داد آن جا خیمه گاه و منزلگاه دایمی خویش قرار دهند. چون آن حضرت پیش از این از جدش محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پدرش امیر مؤمنان علیه السلام شنیده بود که محل شهادتش در کربلا است .

(برای اطلاع بیشتر به بخش ((واقعه کربلا)) که پس از این خواهد آمد، مراجعه کنید)

روز سوم محرم – سال ۲۵۲ هجری قمری

خلع مستعین عباسی از خلافت (۶۵)

احمد بن محمد بن معتصم ، معروف به ((المستعین بالله)) در ۲۶ ربیع الاول سال ۲۴۸ قمری ، پس از مرگ ((المنتصر بالله)) به خلافت رسید.

با آن که ((متوکل عباسی)) (دهمین خلیفه عباسیان) در حیات خود، فرزندش ((منتصر)) را ولی عهد خود کرده بود، ولی بعدها پشیمان شد و به خاطر اختلاف مبنایی و عقیدتی که با منتصر داشت ، تلاش زیادی نمود که وی را از ولایت عهدی خویش عزل نماید و به جای او، ((برادرش معتز)) را که پسر دیگرش بود منصوب نماید. ولی منتصر به وی ، مهلت نداد و او را در رختخوابش به هلاکت رسانید و خود بر تخت تکیه زد.

خلافت کوتاه مدت منتصر نیز با مرگش پایان یافت . پس از مرگ او، دست اندکاران حکومتی و فرماندهان ارشد کشوری و لشکری مانند بغای کبیر، بغای صغیر، اوتامش ، احمد بن خضیب و افرادی دیگر اجتماع نموده و پس از مشورت ، تصمیم گرفتند که از فرزندان متوکل عباسی ، کسی را بر تخت نشانند و به جای آنها،

فرزند زاده معتصم را به خلافت برسانند.

به همین جهت ، احمد بن محمد بن معتصم را بر تخت خلافت نشانیده و وی را به ((المستعین بالله)) ملقب نموده و با وی به عنوان دوازدهمین خلیفه عباسی بیعت کردند.(۶۶)

همین کار دست مایه برخی از فرماندهان و زمامداران لشکری و کشوری شد و هر گاه مورد خشم و بی مهری خلیفه قرار می گرفتند، متمایل به فرزندان متوکل عباسی شده و آنان را شایسته خلافت می دانستند و به این جهت به ((معتز)) فرزند متوکل عباسی رجوع می نمودند. از این باب ، جریان های زیادی درباره خلافت و در شهر بغداد و شهرهای همجوار چون انبار، سامرا، مداین و غیره به وقوع پیوست و سربازان و فرماندهان ترک از این وضعیت استفاده کرده و اقدام به شورش و غارت گری دارای های حکومت و مردم نمودند. تا این که صاحب منصبان و دبیران و سران کشوری و لشکری چون محمد بن عبدالله بن طاهر، بغای صغیر و وصیف با در نظر گرفتن شرایط حساس جامعه و موقعیت خویش با طرفین گفت و گو کرده و آنان را به مصالحه فرا خواندند.

آنان نزد مستعین رفته و وی را از وضعیت ناگوار حکومت و جامعه با خبر گردانیده و او را راضی به کنارگیری نمودند. آنان با او قرار کردند که او خود را از خلافت خلع کند و آن را به ((معتز)) فرزند متوکل عباسی بسپارد و در قبال آن ، پنجاه هزار دینار به صورت نقد و مقدار سی هزار دینار غله در هر سال به او بدهند و او مختار باشد در هر شهری

از جمله شهرهای حجاز (مکه ، مدینه ، طائف و مدینه) اقامت نماید.

مستعین ، هنگامی که خود را تنها یافت و همه اطرافیان و دوستان خود را طرفدار صلح و کنارگیری دید، با اکراه و اجبار به این امر تن داد و پیمان نامه را امضاء کرد. فقها و قضات بغداد نیز صلح نامه را امضاء کرده و حکومت را به طور رسمی به معتز عباسی واگذار کردند.(۶۷)

بنا به روایت یعقوبی ، در سال هفتم محرم سال ۲۵۲ قمری با معتز فرزند متوکل عباسی بیعت کردند.(۶۸)

بدین ترتیب بار دیگر، خلافت به فرزندان متوکل عباسی برگشت و با رفتار و کردارهای غیر انسانی خود، مردم را در اذیت و آزار قرار دادند.

لازم به یادآوری است که این واقعه در عصر امامت امام دهم شیعیان حضرت امام علی النقی علیه السلام واقع شده و آن حضرت از سوی خلفای عباسی ، سختی های زیادی را متحمل گردید.

روز پنجم محرم – سال ششم هجری قمری

وقوع سریه عبدالله بن انیس

بنا به روایت واقدی در کتاب گرانسنگ ((المغازی))، سریه عبدالله بن انیس در روز دوشنبه ، پنجم ماه محرم ، مطابق با پنجاه و چهارمین ماه هجرت نبوی آغاز گردید و به مدت دوازده روز ادامه یافت و هفت روز باقی مانده از محرم پایان یافت . (۶۹)

به نظر می آید تاریخی را که واقدی برای این نبرد بیان کرده است ، مقرون به صحت نباشد. چون ماه محرم آن سال نمی توانست پنجاه و چهارمین ماه هجری باشد، بلکه می بایست پنجاه و هشتمین و یا چهل و ششمین ماه هجرت باشد. وانگهی پنج روز و دوازده روز، جمعا می شود هفده روز.

بنابراین

، گفتار وی که این سریه ، هفت روز به آخر محرم پایان یافته ، نیز صحیح نیست . ممکن است منظورش این بود که این سریه در هفدهم ماه محرم پایان یافته است . بدین جهت ممکن است در کتابت اشتباهی رخ داده باشد. به هر حال ، این نبرد از آن جا آغاز گردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خبر شد که ((سفیان بن خالد لحياني)) در ((عرنه)) (منطقه ای نزدیک عرفات) اردو زده و مردم قبیله خویش و دیگر دشمنان اسلام را گرد آورد و آماده نبرد با مسلمانان است .

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، عبد الله بن انیس را به حضور طلبید و وی را ماءمور خاموش کردن این فتنه نمود. عبدالله بن انیس به تنهایی از مدینه خارج شد و بدون این که یار و یآوری با خود داشته باشد، عازم عرفه گردید. پس از چند روز راه پیمایی به اردوگاه سفیان بن خالد رسید.

عبد الله بن انیس ، پیش از این ماجرا، هیچ گاه سفیان بن خالد را ندیده بود. به همین جهت پیش از حرکت از مدینه ، نشانه های وی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد. آن حضرت به عبدالله فرمود: نشانی وی ، این است که هر گاه او را از بینی از او ترسی در تو پیدا می شود و به یاد شیطان خواهی افتاد و دلت می خواهد که از او کناره گیری نمایی .

عبدالله بن انیس گفت : آن نشانی ای که رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم به من فرموده بود، به محض دیدن سفیان بن خالد در من آشکار گردید. با این که من از هیچ چیز نمی ترسیدم، با دیدن این مرد، لرزه بر اندامم افتاد ولی خود را کنترل کرده و به وی نزدیک شدم و گفتم که من از قبیله خزاعه ام و برای جنگیدن با محمد بن عبدالله، به تو پیوسته ام و خواهم در سپاه تو حضور یابم. بدین ترتیب، عبدالله بن انیس با گفتاری شیرین و خواندن اشعاری دل نواز، سفیان را مجذوب خود ساخت و در اندک مدتی به وی نزدیک گردید.

سفیان که رهبری شورشیان و کینه توزان ضد اسلام را بر عهده داشت، پس از فراغت از امور جاری سپاه به خیمه خویش برگشت. وی به عبدالله اطمینان کامل پیدا کرده بود. به همین جهت وی را در سرای خویش جای داد و از او به گرمی استقبال و پذیرایی نمود.

اما همین که نیمه شب فرا رسید و همه در خیمه های خویش آرام گرفته و به خواب فرو رفته بودند، عبدالله از بستر خویش برخاست و به بستر خالد نزدیک گردید و وی را با زیرکی خویش غافلگیر کرد و سرش را از بدن جدا ساخت و از آن اردوگاه گ...Θ...و به غاری در بلندی های اطراف پناهنده شد.

سپاهیان، پس از اطلاع از قتل سرکرده خویش به تکاپو افتاده و از هر سو به دنبال عبدالله راه افتادند ولی هرگز به او دست نیافتند. پس از هلاکت سفیان، شورشیان نیز پراکنده شدند و عبدالله بن انیس

با سرافرازی به مدینه برگشت نمود و سر بریده سفیان بن خالد را به همراه خود به مدینه آورد و در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زمین گذاشت .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به پاس تلاش ها و خدمات عبدالله بن انیس ، عصای خویش را به وی بخشید و به او فرمود: با این عصا در بهشت خواهی خرامید، هر چند عصاداران در بهشت بسیار اندکند.(۷۰)

بدین ترتیب ، فتنه ای که می رفت به فساد و خون ریزی بی گناهان منجر گردد، به دست یک سرباز توانای اسلام ، در نطفه خاموش و نابودی گردید.

روز هفتم محرم – سال ۱۳۲ هجری قمری

نبرد سپاهیان بنی عباس با سپاهیان بنی امیه در عراق .(۷۱)

در سال ۱۳۱ هجری که دعوت عباسیان با عنوان ((الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم)) فراگیر شده بود، هوادارانشان در مناطق مختلف اسلامی ، بسیج شده و بر ضد امویان و عاملان آنان وارد عمل شدند. ((قطبه فرزند شیب))، از جمله داعیان بنی عباس و از فرماندهان آنان بود. وی از سوی ((ابومسلم خراسانی)) ماءموریت یافت که با عاملان بنی امیه در ایران و عراق به نبرد پردازد.

قحطبه در آغاز، گرگان و سپس قومس (سمنان) را به تصرف خود درآورد. آن گاه به سوی ری ، قم ، اصفهان و همدان لشکر کشی کرد و برای از پای درآوردن امویان و فتح هر یک از شهرها، گروهی از سربازان خود را به فرماندهی یک فرد زبده و کاردان اعزام می نمود.

سربازان بنی امیه ، پس از شکست از سپاهیان قحطبه ،

به سوی ((یزید بن عمر بن هبیره)) در عراق عقب نشینی می کردند.

ابن هبیره که از عاملان بزرگ بنی امیه در عراق و ایران بود، در شهر ((واسط)) واقع در عراق، مستقر شده و مناطق و نواحی اطراف را تحت کنترل خود داشت.

قحطبه پس از تصرف شهرهای ایران به سوی عراق هجوم آورد و ابن هبیره برای دفع تهاجمات وی از واسط بیرون آمد. دو سپاه در مکانی به نام ((زاب)) که در بیست فرسنگی کوفه است، با هم روبرو شدند و نبرد سختی میان آنان به وقوع پیوست و از طرفین تعداد بی شماری جان باخته و یا زخمی گردیدند.

سرانجام سپاهیان اموی، متحمل شکست و هزیمت شده و به ناچار به سوی واسط عقب نشینی کردند. این واقعه در هفتم محرم سال ۱۳۲ هجری به وقوع پیوست

قحطبه پس از پیروزی بر امویان، خطبه ای برای لشکریان خود خواند و ضمن آن گفت: سوگند به خدا که ما قیام نکردیم مگر برای اقامه حق و از بین بردن دولت باطل

همانا به شما خبر می دهم که امام محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به من پیش از این خیر داده بود که من با ((نباته بن حنظله کلایبی)) و ((عامر بن ضباره مری)) (از عاملان بنی امیه) نبرد می کنم و آنان را شکست می دهم. من این خبر را قبلاً به شما داده بودم و شما خود شاهد بودید که گفتارش راست درآمد و من به آنان پیروز شدم. هم اکنون به شما خبر می دهم که امام محمد بن علی به

من خبر داده است که من از فرات ، عبور نمی کنم ولی شما از آن عبور کردید و مرا در میان خود نیافتید پس همانا امیر شما فرزندم حمید بن قحطبه است و اگر برای او مشکلی پیش آید، برادرش حسن بن قحطبه ، امیر شماست .

پیش گویی قحطبه ، درست بود، زیرا هنگامی که همگی از آب فرات عبور کردند، قحطبه را در میان خود ندیدند.

از آن پس ، کسی قحطبه را ندید. برخی گفته اند که وی در آب غرق شد. برخی گفته اند که زیر آواری مدفون شد و برخی دیگر نوشته اند که سواری اش وی را به نیستی داد.

به هر حال سپاهان وی به فرماندهی فرزندش حمید از آب فرات گذر کرده و چهار روز بعد، کوفه را به تصرف خویش درآوردند. چندی بعد به بصره دست رسی پیدا کرده و آن را از چنگ امویان خارج ساختند.

در مناطق عرب نشین ، فرماندهی ارشد عباسیان را ((ابوسلمه حفص بن سلیمان)) بر عهده داشت . وی برای نبرد با باقی مانده سپاهیان یزید بن عمر بن هبیره ، سپاهی به فرماندهی مشترک حسن بن قحطبه و مالک بن هيثم ، بسیج کرد و به سوی ((واسط)) اعزام نمود.

سپاهیان عباسی ، شهر را از چند سو محاصره کرده و صحنه را بر ابن هبیره تنگ نمودند و سرانجام با هجوم سراسری به داخل شهر، آن را تصرف کرده و ابن هبیره را به قتل رساندند و سپاهیان اموی را با شکست مهم و سرنوشت ساز روبرو نمودند.

در همین ماه (محرم) ، ابوسلمه بزرگان بنی عباس از جمله ابوالعباس سفاح و برادران

و اهل بیت او را وارد کوفه کرد و برای آنان خانه هایی فراهم نمود.

آنان به مدت دو ماه به طور ناشناس در کوفه سکونت گزیدند و پس از آن ، حضورشان آشکار گردید و با ابوالعباس سفاح به عنوان نخستین خلیفه عباسی بیعت شد. (۷۲)

در این باره ، روایت شیرینی از امام ششم شیعیان حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نقل شده است که به روشنی این واقعه مهم را پیش بینی و پیش گویی کرده بود.

از ابن صدقه روایت شده است : شخصی از خاندان بنی امیه که زندیق (کافر متظاهر به اسلام) بود، نزد امام جعفر صادق علیه السلام رسید و از آن حضرت پرسید که کلام خداوند - عز و جل - در آغاز سوره اعراف که می فرماید: ((المص)) به چه معناست و از آن چه چیزی را اراده کرده است ؟

حلال و حرام آن چیست و مردم از این کلمه چه بهره ای می برند؟ امام صادق علیه السلام کههاز پرسش اعتراض آمیز و کفرگویی وی ناراحت شده بود، فرمود: ساکت باش ! بداهت به حالت ، ((الف)) در این کلمه ، اشاره به یک است ، و ((لام)) اشاره به سی ، ((میم)) اشاره به چهل و ((صاد)) اشاره به شصت است (۱۳۱+۳۰+۴۰+۶۰)، حال تو بگو تا کنون چند سال دنیا به کامتان بوده است ؟ (یعنی شما خاندان بنی امیه چند سال حکومت کردید؟) مرد اموی ، گفت : ۱۳۱ سال .

آن گاه امام علیه السلام فرمود: همین که این سال به پایان رسد، حکومت خاندان شما نیز به پایان خواهد رسید.

ابن صدقه گفت :

ما خود شاهد بودیم که در روز عاشورا (دهم) ماه محرم سال ۱۳۲، سپاه جامگان (هواداران بنی عباس) وارد کوفه شده و حکومت بنی امیه را سرنگون کردند. (۷۳)

بدین گونه، پیش گویی صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم به تحقق رسید و خاندان بنی امیه و حکومت ظلم آمیز آنان ریشه کن گردید.

روز دهم محرم

روز دهم محرم – سال پنجم هجری قمری

وقوع غزوه ذات الرقاع

مردان دو تیره ((بنی محارب)) و ((بنی ثعلبه)) از قبیله غطفان در سرزمین نجد (در بخش مرکزی شبه جزیره عربستان) آماده نبرد با مسلمانان شده و در صدد هجوم به مدینه منوره، مرکز حکومت پیامبر برآمدند.

نیروهای اطلاعاتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این خبر مهم را به آن حضرت رسانیدند. آن حضرت در دهم ماه محرم سال پنجم هجری (چهل و هفتمین ماه هجرت) (۷۴) به همراه چهارصد (و به روایتی هفتصد یا هشتصد) تن از اصحاب خود از مدینه خارج شد و به سوی نجد حرکت کرد. سپاه اسلام پس از عبور از دهکده مضیق، به وادی شقره رسید و یک روز در آن جا توقف کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گروه هایی از مسلمانان را جهت پی جویی دشمن به اطراف اعزام نمود. همه آنان پس از تلاش فراوان، شبانگاه برگشته و اظهار داشتند که به کسی از دشمنان برخورد نکردند ولی آثار پاهایشان را دیده اند که تازه بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا این که به سرزمین اصلی دشمن رسیدند. دشمنان که از آمادگی رزمی مسلمانان و پیش تازی

آنان باخبر شده بودند، توان رزمی خویش را از دست داده و به کوه های اطراف پراکنده شدند و از دور مراقب مسلمانان بوده تا به گمان خود، آنان را در کمین خود گرفتار سازند.

به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان همراه وی برای نخستین بار، نماز خوف اقامه نمودند. زیرا اجتماع آنان در نماز جماعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در کمین دشمن قرار می گرفت .

سپاه اسلام پس از چند روز رزمایش نظامی و به دست آوردن مقداری غنایم جنگی، بدون روبرو شدن با جنگ جویان دشمن، به سوی مدینه بازگشت نمود. در این میان، مردی از قبیله غطفان، سپاه اسلام را تعقیب می کرد تا در فرصت مناسب جانگاهی بر مسلمانان وارد سازد و یا حداقل خونی از یک مسلمان را بر زمین جاری سازد.

سپاه اسلام در بازگشت به مدینه، در دره ای گسترده توقف نمود و شب را در آن جا استراحت پرداخت. دو تن از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نام های عمار بن یاسر و عباد بن بشیر نگهبان مسلمانان شدند. آن دو، ساعات شب را در میان خویش تقسیم نمودند و قرار بر این گذاشتند که نیم اول شب را عباد نگهبانی دهد و نیم دوم را عمار بن یاسر.

همین که آن دو در جایگاه نگهبانی خود مستقر گردیدند، عمار طبق قرار به استراحت پرداخت و عباد به گشت زنی و نگهبانی .

عباد چون چیز خاصی مشاهده نکرد، با اطمینان کامل به خواندن نماز و نوافل

شبانۀ اقدام کرد، مردی که از سپاه دشمن، آنان را تعقیب می کرد، از این فرصت استفاده نمود و چند تیر به سوی عباد نشانه گرفت و در نتیجۀ او را از پای درآورد.

عباد در آغاز اعتنایی به این کار نمی کرد و با بیرون آوردن پیکان تیر از بدن خود، به نمازش ادامه می داد ولی تعداد تیرها توان را از او گرفت و به ناچار بر زمین افتاد و در همان حال، عمار را از خواب بیدار و متوجه دشمن نمود.

عمار برخاست و در پی دشمن به راه افتاد ولی به او دست نیافت. سپس به رفیق خود گفت: برادر، چرا نخستین تیر را که احساس نمودی، مرا با خبر نکردی؟

عباد گفت: من در نماز، مشغول خواندن سوره کهف بودم و نخواستم پیش از اتمام آن، نمازم را بشکنم. ولی بعد ترسیدم مبادا فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره نگهبانی و حفاظت جان مسلمانان اجرا نکرده باشم.

به این جهت تو را بیدار کرده و متوجه دشمن نمودم. و گر نه اگر کشته هم می شدم، نمازم را نمی شکستم. (۷۵)

آری، یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پرورش یافتگان مکتب وحی، با چنین عقیده و ایمانی از اسلام پاسداری و نگهبانی می کردند.

روز دهم محرم – سال ششم هجری قمری

وقوع سربۀ قرطاء

قرطاء، نام گروهی از قبیلۀ ((بنی بکر بن کلاب)) بود که نسبت به مسلمانان مدینه، ستیز و دشمنی داشتند و همیشه، دشمنان اسلام را تقویت و همراهی می کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای تنبیه این طایفه سرکش ، ((محمد بن مسلمه)) را به همراهی سی رزمنده مسلمان ماءمور هجوم به منطقه طایفه قرطاء نمود.

محمد بن مسلمه ، دهم محرم سال ششم قمری از مدینه خارج گردید و رفت و بازگشت او به مدت نوزده روز ادامه یافت و یک روز مانده به آخر ماه محرم به مدینه بازگشت نمود. وی به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شب ها را راه پیمایی و روز را در استتار کامل به استراحت می پرداخت .

تا این که پس از چند روز راه پیمایی به گروهی از قبیله محارب رسید که آنان نیز در دشمنی با اسلام ، همدست مخالفان بودند. آنان را غافلگیر کرده و با کشتن یک تن از آنان ، شتران و گوسفندان آنان را به غنیمت گرفتند و سایر افراد دشمن تاب مبارزه نیافته و به ناچار گریخته و در صحرای عربستان پراکنده شدند.

محمد بن مسلمه ، پس از آن به منطقه ای رسید که مشرف بر طایفه بنی بکر بود. وی ، در آن جا بر آنان شیخون زد و با کشتن ده نفر از افراد بنی بکر، شتران و گوسفندان آنان را به غنیمت گرفت و با این کار، دشمن را از جهت نیروی انسانی و هم از جهت اقتصادی و مالی در فشار قرار داد و توان و تهاجمی را از آنان سلب نمود. محمد بن مسلمه در این نبرد، در حدود یک صد و پنجاه شتر و سه هزار گوسفند و بز از بنی بکر و بنی محارب به

غنیمت گرفت و همه آنها را به مدینه منتقل نمود. (۷۶)

روز دهم محرم - سال ۶۱ هجری قمری

شهادت امام حسین علیه السلام و بیش از هفتاد تن از یارانش در کربلا.

پس از آن که امام حسین بت علی علیه السلام به دعوت اهالی کوفه، از مکه عازم عراق شده بود، پیش از رسیدن به کوفه از سوی نیروهای نظامی عبیدالله بن زیاد به فرماندهی حر بن یزید ریاحی، مورد تعقیب قرار گرفت و از ورود آن حضرت به کوفه، ممانعت به عمل آمد.

پس از چند روز گفت و گو و ادامه ضمنی حرکت کاروان امام حسین علیه السلام، سرانجام حر بن یزید آن حضرت را در صحرای کربلا فرود آورد و در آن جا دو سپاه در برابر یک دیگر خیمه های خویش را بر پا کردند.

ورود امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا، مصادف با دوم سال ۶۱ قمری بود. آن حضرت، نه روز در این زمین سکونت نمود و در روز دهم محرم که معروف به عاشورا است، به همراه یاران فداکارش به دست سپاهیان جنایت کار عمر بن سعد و با دستور مستقیم عبیدالله بن زیاد (عامل یزید بن معاویه در کوفه و بصره) به شهادت رسید.

سپاه کم تعداد امام حسین علیه السلام که به روایتی ۷۲ تن و به روایتی دیگر ۱۴۵ تن سواره و پیاده بودند، (۷۷) به خاطر برخورداری از روحیه فداکاری و ایمان به مبارزه با طاغوت و رفع منکر از جامعه، با رهبری های پیشوای نمونه خود، یعنی اباعبدالله الحسین علیه السلام از بامداد روز عاشورا تا عصر آن در برابر سپاه حجیم و پر تعداد

عمر بن سعد که بنا به روایتی ۳۰۰۰۰ تن بودند، مقاومت کرده و سرانجام مظلومانه و آزاد مردانه جام شهادت را سرکشیدند. از همه مظلومتر پیشوای شهیدان، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود که پس از مبارزه های زیاد، تمام بدنش از زخم شمشیر، نیزه و تیرهای دشمن مجروح و خون آلود شده بود و سرانجام به دست شمر بن ذی جوشن به شهادت رسید. (برای اطلاع بیشتر به بخش واقعه کربلا، که پس از این خواهد آمد مراجعه کنید).

روز دهم محرم - سال ۶۷ هجری قمری

کشته شدن عیدالله بن زیاد به دست مختار

شیعیان عراق پس از شهادت امام حسین علیه السلام از این که در قیام خونین آن حضرت کوتاهی کرده و وی را همراهی و یاری نکرده بودند، بسیار پشیمان و افسرده خاطر بودند. آنان مترصد زمانی بودند که بتوانند انتقام خون امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش را از دشمنان اسلام بگیرند. بدین جهت در نهضت توأین حضور یافتند و نبردهای سخت و سنگینی با سپاهیان اموی به راه انداختند، ولی با دادن کشته ها و زخمی های فراوان متحمل شکست گردیده و به آرزوی خویش نرسیدند. تا این که عبدالله بن زبیر پس از سال ها مبارزه بر ضد امویان، حکومت مستقلی در حجاز به وجود آورد و آن را به اطراف، از جمله عراق گسترش داد. شیعیان عراق در حکومت عبدالله بن زبیر نیز جایگاهی برای انتقام گیری خویش نیافتند.

مختار بن ابی عبیده ثقفی که سالیان دراز با عاملان بنی امیه مبارزه کرده و در جنبش عبدالله بن زبیر حضور چشمگیری داشت، هنگامی که آمادگی شیعیان عراق را برای جنبش شیعی ضد

اموی مشاهده کرد، از مکه (مقر حکومت ابن زبیر) به کوفه رفت و مخالفان بنی امیه و شیعیان این منطقه را بسیج کرد و با شعار خون خواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام نهضتی را به راه انداخت .

مختار با استقبال گسترده شیعیان و دوستداران اهل بیت علیه السلام در عراق مواجه گردید. به همین جهت توانست با یاری آنان ، عامل عبدالله بن زبیر را از کوفه اخراج و زمامداری این شهر بزرگ و شیعه نشین را در ربیع الاول سال ۶۶ قمری به دست گیرد.

نخستین اقدامات وی ، سرکوبی لانه های توطئه و دستگیری و مجازات قاتلان امام حسین علیه السلام بود. در اندک مدتی تعداد زیادی از فرماندهان سابق عبدالله بن زیاد که در ماجرای کربلا حضور داشتند، مانند عمر بن سعد، شمر بن ذی جوشن و حرمله بن کاهل ، دستگیر شده و به کیفر کردار ننگینشان رسیدند.

مختار پس از گسترش استیلاي خویش بر بخش اعظم عراق و تصرف شهرهای مرکزی و شمالی این منطقه ، در صدد انتقام از جنایت کارانی برآمد که در شام حکومت کرده و برای نهضت او، خطر جدی محسوب می شدند.

به همین جهت در ۲۴ ذی حجه سال ۶۶ قمری ، سپاهی به استعداد ۳۰۰۰۰ مرد جنگی به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر نخعی به سوی شهر موصل در شمال عراق گسیل داشت تا در آن جا با سپاهیان حکومت اموی به نبرد پردازند.

از آن سو، عبدالله بن زیاد که نقش اساسی و کلیدی در ماجرای کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و یارانش داشت ، از طرف عبدالملک بن مروان (پنجمین

خلیفه اموی (مأمور مقابله با ابراهیم بن مالک اشتر و حرکت به سوی کوفه جهت نابودی قیام مختار گردید. عیبدالله بن زیاد در راس سپاهی به استعداد بیش از ۸۰۰۰۰ نیروی رزمی از شام خارج شد و به جانب عراق به حرکت درآمد.

دو سپاه در ساحل ((نهر خاذر)) در چهار فرسنگی شهر ((موصل)) به هم رسیده و نبرد خونینی را به راه انداختند. تعداد زیادی از طرفین کشته شده و تعداد فراوانی زخمی و از کار افتاده شدند. ولی تلفات سپاهیان شام، بسیار سنگین و کمر شکن بود.

از لشکریان عیبدالله، تعداد بی شماری در میدان جنگ به هلاکت رسیده و تعداد زیاد دیگری در هنگام عقب نشینی از رودخانه خاذر (که از رود اصلی ((زاب)) منشعب بود) غرق شدند. برخی از تاریخ نگاران، تعداد کشته های سپاه شام را بیش از ۷۰۰۰۰ تن دانسته اند.

سپاهیان عراق به فرماندهی ابراهیم بن مالک در این نبرد خونین پیروز شده و به شامیان درس عبرت فراموش ناشدنی دادند.

مهم ترین رویداد این نبرد، کشته شدن عیبدالله بن زیاد (فرمانده سپاه شام) به دست ابراهیم بن مالک اشتر بود که با یک ضربت شمشیر، از کمر به دو نیم شد و به سزای کردار ننگین خود رسید.

پس از پیروزی سپاهیان عراق، ابراهیم بن مالک دستور داد که تعداد هفتاد سر از بدن کشته شدگان شامی (به تعداد سرهای شهیدان کربلا) جدا کرده و برای مختار در کوفه ارسال کنند.

مختار به شکرانه این پیروزی بزرگ، فرمان داد که سرهای بریده جنایت کاران را در محل دارالاماره (همان محلی که سرهای شهیدان کربلا

را نصب کرده بودند) نصب نمایند. پس از چند روز، سرهای جنایت کاران را بالای نیزه کرد و به نزد اهل بیت علیه السلام و بازماندگان واقعه کربلا، در مدینه فرستاد و موجب خرسندی و خشنودی آنان گردید. (۷۸)

امام زین العابدین علیه السلام که جنایت های عیدالله و سپاهیان ستمگرش را در واقعه کربلا از نزدیک مشاهده کرده بود، هنگامی که سرهای جنایت کاران، از جمله سر عیدالله بن زیاد را به نزد وی بردند، بسیار خرسند گردید و به این مضمون مختار را دعا کرد: خدا به مختار جزای خیر دهد که از ما خون خواهی کرد. (۷۹)

لازم به یادآوری است که نبرد خاذر و پیروزی ابراهیم بن مالک اشتر بر سپاهیان شام، در روز دهم محرم (عاشورا) سال ۶۷ قمری به وقوع پیوست. این روز مصادف بود با روزی که شش سال پیش از آن، سپاهیان یزید به دستور عیدالله بن زیاد، فاجعه خونین کربلا را پدید آورده و امام حسین علیه السلام و بیش از هفتاد تن از یارانش را مظلومانه و به طور فجیع به شهادت رسانیدند.

در نبرد خاذر، غیر از عیدالله بن زیاد که در ۳۹ سالگی به هلاکت رسید، تعداد دیگری از صاحب منصبان شامی نیز به خواری و هلاکت گرفتار شدند. در این جا به نام برخی از آنان اشاره می کنیم:

حصین بن نمیر سکونی، از جنایت کاران واقعه کربلا و سرکوب کننده قیام توابعین.

۲- شر حبیل بن ذی کلاع، از سران دربار یزید و مروان بن حکم و قاتل شهیدان قیام توابعین.

۳- ابن حوشب، از سران

عالی رتبه ارتش اموی .

۴ - غالب باهلی ، از فرماندهان ارتش اموی .

۵ - ابی اشرس ، از فرماندهان ارتش اموی .

۶ - ابن ضعبان کلبی ، از شجاعان سپاه شام . (۸۰)

روز دهم محرم - سال ۲۲۶ هجری قمری

در گذشت بشر حافی (از بزرگان تصوف) در بغداد

ابونصر بشر بن حارث بن عبدالرحمن بن عطاء بن هلال ، معروف به بشر حافی در سال ۱۵۰ یا ۱۵۲ قمری در روستای ((مابرسام)) از توابع مرو (که هم اکنون در کشور ترکمنستان قرار دارد) دیده به جهان گشود. پدر و نیاکانش از بزرگان و کاتبان مرو بودند. او نیز به خاطر استعدادهای درخشان و نوآوری هایش ، جذب دستگاه خلافت عباسی شد و بدین سبب از مرو به عراق مهاجرت کرد و در بغداد (مقر خلافت عباسیان) ساکن شد. (۸۱)

وی به خاطر تمکن مالی و برخورداری از موقعیت سیاسی و اجتماعی ، زندگی اشرافی ای برای خود به وجود آورد و از این راه به بطالت ، هرزگی و خوش گذرانی مبتلا گردید. ولی پس از مدتی اشتغال به لهو و لعب ، تغییر حالتی در او پدید آمد و یک باره تمامی کارهای ناپسند و غیر مشروع را کنار نهاد (۸۲) و در طریق عرفان و تصوف قرار گرفت و در این راه از امتحان سختی ، سربلند بیرون آمد. وی به ریاضت ، تزکیه نفس و خودسازی پرداخت و در میان عارفان و صوفیان عصر، یگانه شد و یکی از ارکان تصوف و طریقت محسوب گردید.

بشر از طبقه صوفیان است و با صوفی معروف عصر خود ((فضیل بن عیاض)) مصاحب بود و به دایی خود ((علی خشرم)) ارادت تمام

داشت .

وی پس از توبه ، در تمام عمر بر طریق زهد بود و در تصوف ، مشرب به معامله داشت و گویند از راه زهد و تقوا، غله بغداد را نمی خورد.(۸۳)

قشیری که از پیشوایان اهل طریقت و تصوف است درباره ارتباط روحی وی با خاندان عصمت و طهارت ، نقل کرده است :
بشر گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم . آن حضرت به من فرمود: ای بشر، آیا دانی که چرا خدا مقام و منزلت را بالاتر از هم ردیفان قرار داد؟ عرض کردم : نه ، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

فرمود: به خاطر این است که تو نسبت به سنت من پای بند، خدمت گذار صالحان ، پند دهنده برادران ایمانی ات و دوستدار اهل بیت و اصحاب من هستی .

هم چنین روایت شده است که بشر گفت : امیر مؤمنان علی علیه السلام را در خواب دیدم . به آن حضرت عرض کردم : ای امیر مؤمنان ، مرا پندی ده . آن حضرت فرمود: چه نیکو است شفقت توانگران به مستمندان برای به دست آوردن ثواب الهی ، و از آن نیکوتر است ، روی گردانی مستمندان از توانگران و سرمایه داران بری اعتماد کردن به کرم خدای سبحان .

عرض کردم : ای امیر مؤمنان پند بیشتری بده !

فرمود: ای بشر، تو روزی نبودی ، سپس حیات پیدا کردی و زندگی دنیایی را آغاز نمودی و پس از آن خواهی مرد. خودت را به آبادی خانه ای در دار فنا (دنیا) سرگرم نساز و برای خود

درباره علت تحول روحی و سبب توبه بشر، گفتار چندی روایت شده است. بسیاری از شرح حال نویسان گفته اند که وی به دست مبارک امام موسی بن جعفر علیه السلام تنبه و هدایت یافت و موفق به توبه گردید.

بنابر آن چه در این باره روایت شده است: روزی امام موسی کاظم علیه السلام که در آن هنگام از سوی خلیفه نابکار عباسی به بغداد احضار شده بود، از خیابانی در بغداد می گذشت، عبورش به خانه ای افتاد که صدای ساز و آواز از آن بلند بود و حکایت از خوش گذرانی صاحب خانه داشت. در همان هنگام کنیزی از خانه بیرون آمد، امام علیه السلام از آن کنیز پرسید: آیا صاحب تو آزاد است یا بنده؟ کنیز گفت: آزاد است. یعنی بنده و برده کسی نیست.

امام علیه السلام فرمود: راست گفتی، اگر او بنده بود، بندگی می کرد و از خدای تعالی شرم می نمود و این چنین در فسق و فجور غوطه ور نمی شد.

پس از این گفت و گوی کوتاه، کنیز به اندرون خانه برگشت و ماجرا را برای بشر بازگو کرد. بشر با شنیدن پیام و اندرز امام علیه السلام یکباره از خود بی خود شد و جرقه ای در اندیشه و روانش پدید آمد و از خواب گران بیدار شد و در همان حال با پای برهنه به بیرون آمد تا گوینده کلام را ببیند. ولی هنگامی بیرون آمد که امام علیه السلام از آن جا رفته بود.

بشر به دنبالش دوید

تا آن حضرت را یافت . از آن حضرت درخواست کرد که بار دیگر آن کلمات هدایت گر را برایش بازگوید. امام کاظم علیه السلام با سخنی کوتاه ، وی را از خواب غفلت بیدار کرد و به سوی نور و حقیقت هدایت نمود.

بشر به دست مبارک امام علیه السلام توبه کرد و دست و پای مبارکش را بوسید و به آن حضرت قول داد که دیگر مرتکب معصیت و گناه نگردد.(۸۵)

وی به تعهد خویش پای بند ماند و با آخر عمرش در زهد و پارسایی زندگی کرد و هرگز به سوی معصیت ، بطالت و فجور رغبت نکرد.

سبب دیگری که برای توبه او، غالباً در کتب صوفیه گفته شد، این است که وی روزی به حالت مستی از جایی عبور می کرد و ورق پاره ای دید که بر زمین افتاده و بر زیر پاهایش قرا داشت و بر آن ورق ، جمله مبارک ((بسم الله الرحمن الرحيم)) نوشته شده بود. وی آن را برداشت و چند درهمی که به همراه داشت ، عطری خرید و آن را معطر نمود و در شکاف دیواری گذاشت . پس از آن در خواب دید که کسی به او می گوید: ای بشر، نام مرا معطر ساختی ، نام تو را در دنیا و آخرت معطر خواهم ساخت . بشر، همین که از خواب بیدار شد، حالتی در او به وجود آمد و از کردارهای پیشین خود شرمند گردید و در همان ساعت ، توبه کرد. بشر، پس از توبه ، همیشه پابرهنه بود. برای پابرهنگی اش نیز اقوال مختلفی نقل شده است . برخی گفته

اند: وی هنگامی که به دست مبارک امام موسی کاظم علیه السلام توبه می کرد، پابرهنه بود و به این سبب تصمیم گرفت همان حالت زمان توبه را که بهترین ساعات عمرش بود، ادامه دهد.

برخی گفته اند: وی از کفش دوزی خواست که کفش او را تعمیر کند و کفش دوز از آن دریغ کرد. بشر این کار را منافی مقام انقطاعش دید و کفش خود را به دور افکند و از آن پس در همه عمر پابرهنه بود. (۸۶)

برخی دیگر گفته اند: علت پابرهنگی را از خودش پرسیدند، وی در پاسخ گفت: *والله جعل لكم الارض بساطا، ادب نباشد که بر بساط شاهان با کفش روند.* (۸۷)

گفته شد که بشر دارای سه خواهر بود که آنان نیز زاهد و عابد بودند و نام های آنان عبارت بود از: مفعه، مخه و زبده.

سرانجام این عارف والامقام و صوفی بی بدیل در روز دهم (عاشورا) محرم الحرام سال ۲۲۶ قمری در ۷۴ و یا در ۷۶ سالگی در بغداد بدرود حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد و مقبره اش در این شهر، باقی و معروف است و مزار صوفیان می باشد. (۸۸) اما برخی مرقد او را در روستای ((دلگشا)) از توابع شوشتر در جنوب غربی ایران و برخی دیگر در مرو می دانند که درستی آنان مورد تردید می باشد. (۸۹)

روز ۱۲ محرم – سال ۹۵ هجری قمری

شهادت امام زین العابدین علیه السلام

درباره تاریخ شهادت امام زین العابدین علیه السلام، گرچه تمام مورخان و سیره نگاران، اتفاق دارند بر این که در ماه محرم واقع شد ولی در روز و سال وقوع آن، میان آنان اتفاقی نیست.

برخی از

آنان ، از جمله امین الاسلام طبرسی گفته اند که شهادت آن حضرت در روز دوازدهم محرم سال ۹۵ قمری واقع شده است .
(۹۰)

برخی دیگر روز ۱۸ محرم (۹۱) و عده ای نیز ۲۵ محرم (۹۲) را ذکر کرده اند. هم چنین صاحب کشف الغمه ، سال شهادت آن حضرت را ۹۴ قمری دانسته است . (۹۳)

سبب شهادت امام زین العابدین علیه السلام بنا به روایت اکثر مورخان ، زهری بود که به دستور ولید بن عبدالملک به آن حضرت خورانیده و وی را مسموم نمودند و بر اثر مسمومیت به شهادت رسید.

در این جا، زندگانی آن حضرت را به اختصار بیان می کنیم :

نسب پدری : امام زین العابدین علیه السلام فرزند امام حسین علیه السلام است که نسبت شریفش با یک واسطه به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و با دو واسطه به پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم منتهی می گردد.

نسب مادری : نام مادرش ، غزاله یا شهر بانو (شاه زنان) دختر یزدگرد سوم از پادشاهان ساسانی است . این بانوی مجلله پس از شکست ایرانیان در برابر سپاهیان مسلمان ، به همراه تعدادی از زنان دربار یزدگرد سوم به اسارت مسلمانان درآمد و در عصر عثمان بن عفان در مدینه و بنا به روایتی صحیح تر و در عصر امامت و خلافت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه (۹۴) با اختیار خود به عقد ازدواج امام حسین علیه السلام درآمد. از آن هنگام به ((سیده النساء)) معروف شد.

وی چند سالی بیش زنده نماند و در هنگام

تولد تنها فرزندش امام زین العابدین علیه السلام در سال ۳۸ قمری بدرود حیات گفت .

ولادت امام زین العابدین علیه السلام

میلاذ مسعود امام زین العابدین علیه السلام مصادف بود با پنجم شعبان سال ۳۸ قمری در عصر خلافت امام علی علیه السلام .

برخی از مورخین تاریخ تولد آن حضرت را هفتم شعبان ، برخی نهم شعبان و عده ای نیز نیمه جمادی الاولی دانسته اند. هم چنین در سال تولدش برخی سال ۳۶ و برخی نیز ۳۷ قمری را ذکر کرده اند.

گرچه اکثر مورخان ، محل تولد آن حضرت را شهر مدینه دانسته اند ولی با توجه به این که آن حضرت در عصر خلافت امیر مؤمنان علیه السلام دیده به جهان گشود و مقرر حکومت امام علی علیه السلام در آن زمان ، در شهر کوفه استقرار یافته و طبعاً تمام خانواده و اهل بیت آن حضرت به این شهر کوچ کرده و در آن ساکن شده بودند، باید محل تولد امام زین العابدین علیه السلام در همین شهر (یعنی کوفه) باشد، نه شهر مدینه !

بیشتر تاریخ نگاران اتفاق دارند بر این که آن حضرت ، دو سال پیش از شهادت حضرت علی علیه السلام به دنیا آمد. بی تردید، امام حسین علیه السلام در آن سال به همراه پدرش حضرت علی علیه السلام در کوفه ساکن بود و بدین لحاظ تولد نور دیده اش زین العابدین علیه السلام نیز در کوفه به وقوع پیوسته است .

نام، کنیه، محل دفن، همسر، فرزندان اصحاب و یاران امام

علی بن الحسین علیه السلام در برخی از مقاتل به ((علی اوسط)) نیز خوانده شده است .

کنیه : لقب های آن حضرت به تعداد فضایل اخلاقی و شخصیتی وی فراوان است . در این جا به چند تای آنها اشاره می کنیم
: زین العابدین

، سید الساجدین ، زکی ، امین و ذوثنات .

به خاطر عبادت زیاد و سجده های طولانی ، پینه ای در پیشانی آن حضرت (سجده کاهش) پدید آمده بود که بدین جهت وی را به ((ذوالثنات)) لقب داده بودند.

محل دفن: قبرستان بقیع ، واقع در مدینه منوره در جوار قبر عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام . هم اکنون قبور مشرفه چهار امام معصوم ، یعنی امام حسن مجتبی ، امام زین العابدین ، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام در کنار یکدیگر قرار دارند.

پیش از این برای قبور مشرفه ائمه بقیع ، گنبد و بارگهایی بود که مزار عاشقان اهل بیت علیه السلام و شیعیان قرار می گرفت ولی در شوال سال ۱۳۴۴ قمری مورد حقد و کین وهابیون متعصب حجاز واقع شد و به همراه آثار سایر بزرگان اسلام به کلی تخریب گردید.(۹۵)

همسر: امام زین العابدین علیه السلام دارای یک همسر عقدی و چند ام ولد بود که از آنها، خداوند سبحان فرزندان به وی عطا کرد.

نام همسرش فاطمه (مکنی به ام عبدالله) دختر امام حسن مجتبی علیه السلام است .

فاطمه بنت الحسن ، از زنان با فضیلت و با شخصیت عصر خویش بود. وی مادر امام محمد باقر علیه السلام است . همچنین این بانوی افتخار یافت که پدر بزرگش ، پدرش ، عمو و پدر شوهرش ، همسرش و فرزندش از امامان معصوم شیعه بودند.

فرزندان: امام محمد باقر علیه السلام ، زید شهید، عبدالله باهر، عمر اشرف ، حسین اکبر، عبدالرحمن ، عبیدالله ، سلیمان ، حسن ، حسین ، اصغر، علی اصغر، محمد

اصغر، خدیجه ، فاطمه ، علیه و ام کلثوم .(۹۶)

اصحاب و یاران : اسامی تعداد زیادی از مؤمنان ، شیعیان و دوستداران اهل بیت علیه السلام در زمره اصحاب و یاران امام زین العابدین علیه السلام قرار گرفته است ، که در این جا به نام های برخی از معرفین اشاره می کنیم : جابر بن عبدالله انصاری ، عامر بن واثله کنانی ، سعید بن مسیب ،

سعید بن جهان کنانی ، سعید بن جبیر، محمد بن جبیر، ابو خالد کابلی ، قاسم بن عوف ، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، ابراهیم بن محمد حنفیه ، حسن بن محمد حنفیه ، حبیب بن ابی ثابت ، ابو حمزه ثمالی ، فرات بن احنف ، جابر بن محمد بن ابی بکر، ایوب بن حسن ، علی بن رافع ، ابو محمد قرشی ، ضحاک بن مزاحم ، طاووس بن کیسان ، حمید بن موسی ، ابان بن تغلب ، سدیر بن حکیم ، قیس بن رمانه ، عبدالله برقی ، همام بن غالب (فرزدق شاعر)، یحیی بن ام طویل و...

زمام داران معاصر: امام زین العابدین علیه السلام از هنگامی که دیده به جهان گشود تا آخر عمر شریفش با)) تن از حاکمان ، معاصر بود. اسامی خلفا و حاکمان به شرح ذیل است :

۱ - امیر مؤمنان ، امام علی بن ابی طالب علیه السلام (۳۵-۴۰ ه . ق)

۲ - امام حسن مجتبی علیه السلام (۴۰-۴۱ ه . ق)

۳ - معاویه بن ابی سفیان (۳۵-۶۰ ه . ق)

۴ - یزید بن معاویه (۶۰-۶۴ ه . ق)

۵ - معاویه بن یزید (۶۴-۶۴ ه . ق)

۶ - عبدالله بن زبیر

۷ - مروان بن حکم (۶۴-۶۵ ه. ق.)

۸ - عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶ ه. ق.)

۹ - ولید بن عبدالملک (۸۶-۹۶ ه. ق.)

از میان زمام داران فوق ، ردیف اول و دوم از خاندان شریف بنی هاشم ، ردیف های سوم ، چهارم و پنجم از خاندان بنی امیه و از تیره سفیانی ، ردیف ششم از آل زبیر بن عوام ، و ردیف های هفتم ، هشتم و نهم از خاندان بنی امیه و از تیره مروانی می باشند.

غیر از امیر مومنان امام علی علیه السلام که دادگرتترین و شایسته ترین شخصیتی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زمام داری رسیده بود و فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام که راه پدر گرامش را ادامه می داد، از سایر زمام داران نامبرده ، نسبت به خاندان عصمت و اهل بیت امیر مومنان علیه السلام به ویژه نسبت به شخصیت امام زین العابدین علیه السلام ستم های فراوانی به عمل آمده است .

امام علیه السلام در بیشتر ایام زندگی اش از سوی خلفا و حاکمان محلی آنان در اذیت و آزار بود. ایام امامت امام زین العابدین علیه السلام مصادف بود با حکومت یزید بن معاویه تا ولید بن عبدالملک .

سرانجام در عصر ولید عبدالملک و به دستور این خلیفه نابکار، آن حضرت ، مسموم و به شهادت رسید.

آثار: گرچه از امام زین العابدین علیه السلام آثار ارزشمندی از قبیل مواعظ، احادیث ، اشعار و ادعیه به صورت پراکنده بر جای مانده است و مورد استفاده محققان و متقیان قرار می گیرد. ولی دو

اثر مدون از آن حضرت باقی مانده است که در میان آثار اسلامی ، درخشندگی و جاودانگی ویژه ای دارند. آن دو عبارتند از: ۱ - صحیفه سجادیه ، که مشتمل بر ۸۳ دعا و مناجات است . ۲ - رساله الحقوق ، که تبیین کننده حقوق آحاد ملت و افراد بشری در جامعه اسلامی است .

فضایل و مناقب امام زین العابدین علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام بسان سایر امامان معصوم علیه السلام جامع کمالات انسانی و فضایل اخلاقی است ، که در عالم آفرینش همانندی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان پدید نیامده است و آن حضرت ، به مقامی از تعبد و تقرب به درگاه الهی نایل شده بود که وی را زینت پرستش کنندگان لقب داده اند.

در این جا تنها به برخی از فضایل و مناقب آن حضرت اشاره می نمایم :

۱ - تعبد

امام زین العابدین علیه السلام دارای حالت ویژه ای از تعبد و بندگی در پیش گاه الهی بود. چنان خدا را عبادت می کرد گویا او را می بیند. تمام حالات ، رفتار و کردار آن حضرت بندگی الهی بود. هر گاه وضو می گرفت ، رنگش تغییر می کرد و همین که به نماز می ایستاد، لرزه بر اندامش عارض می شد. گاهی از او می پرسیدند که این چه حالتی است در هنگام وضو و نماز بر تو عارض می گردد؟ پاسخ می داد: چون می خواهم به طاعت پروردگارم قیام نمایم و با وی راز دل گویم ، از این جهت بر بدنم لرزه می افتد. روایت شده است : که هنگامی که آن حضرت

در حال عبادت و سجده بود، خانه اش را آتش فرا گرفت و همگی از ترس آتش سوزی گریختند ولی آن حضرت اعتنایی به آتش نداشت و سر از سجده بر نمی داشت تا این که آتش خاموش شد. آن گاه از وی پرسیدند: چه چیز تو را بازداشت که سر از سجده برداری و از آتش بگریزی؟

فرمود: ترس از آتش آخرت . (۹۷)

از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود، پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد چنان که امیرمؤمنان علیه السلام نیز چنین بود. از برای پدرم پانصد درخت خرما بود، در نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد و گاهی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر می گشت و حالش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود و اعضای شریفش از خوف خدا می لرزید و نمازش ، نماز مودع بود. یعنی مانند آن که می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر ممکن نخواهد بود او را. (۹۸)

۲- انفاق

امام زین العابدین علیه السلام به انفاق و دستگیری مستمندان اهمیت فوق العاده ای می داد. تا آن جا که برای وی امکان پذیر بود، نیاز فقرا و مستمندان را برآورده می کرد. آن حضرت ، شب ها به طور ناشناس برای فقرا و مستمندان آذوقه می برد و بر در خانه هایشان می گذاشت .

از محمد بن اسحاق روایت شده است : در مدینه ، مردم زیادی به راحتی و آسانی زندگی می کردند و نمی دانستند که مخارج آنها از

کجا تامین می گردد. همین که امام زین العابدین علیه السلام وفات کرد، دیگر کسی برای آنان در شب چیزی نمی برد و تازه فهمیدند که زندگی آنان از سوی امام علی بن الحسین علیه السلام تامین می گردید. (۹۹)

هم چنین روایت شده است که پس از شهادت امام زین العابدین علیه السلام دانسته شد که در مدینه ، یکصد خانوار نیازمند زندگی می کردند که مخارج زندگی آنان از سوی امام زین العابدین علیه السلام تامین می گردید.

از ابو حمزه ثمالی روایت شده است : امام زین العابدین علیه السلام در شب ها، انبان نان را بر می داشت و بر پشت مبارک خویش حمل می کرد و به فقرای مدینه تصدق می نمود و می فرمود: صدقه پنهانی ، خشم الهی را فرو می نشاند. چون آن حضرت به شهادت رسید، در هنگام غسل بدن مبارکش ، آثار حمل کردن انبان ها را بر دوش مبارک آن حضرت مشاهده کردند. هم چنین پس از شهادت آن حضرت ، اهالی می گفتند: ما پس از وفات علی بن الحسین علیه السلام دیگر صدقه پنهانی نیافتیم .

از سفیان روایت شده است : علی بن الحسین علیه السلام سالی اراده حج نمود. خواهرش حضرت سکینه ، هزار درهم برای آن حضرت ، توشه راه تهیه کرد و در اختیار آن حضرت قرار داد. امام زین العابدین علیه السلام در روز گرمی از خانه به قصد حج خارج شد و توشه اهدایی خواهرش سکینه را به مستمندان ، تصدق و بخشش نمود. (۱۰۰)

۳ - عفو و بخشش

امام زین العابدین علیه السلام در برابر برخوردهای خارج از نزاکت افراد، بردباری ویژه

ای از خود بروز می داد و بر خشم خود، غالب می گردید و خطاکاران را می بخشید و از آنان انتقام گیری نمی کرد. روایت شده است که مردی نزد آن حضرت آمد و به وی خبر رسانید که شخصی آن حضرت را دشنام داده و نسبت به وی بدگویی نموده است. امام علیه السلام فرمود: مرا به نزد وی ببر. آن مرد گمان کرد که حضرت برای انتقام گیری و تنبیه شخص بدگو، به نزد وی می رود. اما همین که به آن شخص رسید، به وی فرمود: آن چه درباره من گفته ای، اگر حق است، من از خدای سبحان مسئلت دارم که مرا بیامرزد و اگر دروغ بوده و در حق من مرتکب خطا شدی، از خدا می خواهم تو را بیامرزد. (۱۰۱)

درباره بخشش آن حضرت، نمونه های فراوان دیگری نیز موجود است که به خاطر لزوم مراعات اختصار از آنها خودداری می کنیم.

۴- وقار و شکوه

امام زین العابدین علیه السلام دارای شخصیتی ممتاز در میان بزرگان مدینه و تابعین بود و همگان نسبت به مقام و منزلت وی معترف بوده و اگر فشار و یا خطری از سوی دشمنان احساس نمی کردند، زبان به تعریف و تمجید آن حشرت می گشودند.

زهری که در عصر امام زین العابدین علیه السلام می زیست و در اوائل زندگی اش از بزرگترین فقیه و عالم وابسته به دستگاه خلافت بود و در اواخر عمر از آنها و رفاه طلبی کناره گیری کرده و در کمال قناعت و ریاضت، زندگی را به پایان رسانید، درباره شخصیت امام زین العابدین

علیه السلام گفت: لم ادرك احدا من اهل هذا البيت (یعنی بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم) افضل من علی بن الحسین علیه السلام؛ (۱۰۲) من در میان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، برتر از علی بن الحسین علیه السلام نیافتم. هم چنین ابو حازم که از معاصرین آن حضرت بود، درباره شخصیت آن حضرت گفت: ما رايت هاشميا افضل من علی بن الحسین علیه السلام؛ (۱۰۳) من در میان شما بنی هاشم برتر از علی بن حسین علیه السلام ندیدم.

در این جا مناسب دیدم داستان حج امام زین العابدین علیه السلام و شعر فرزدق را بیان کنم.

هشام بن عبدالملک که دهمین خلیفه امویان است، پیش از خلافت خویش در عصر خلافت پدرش عبدالملک، سالی به همراه درباریان شام و اطرافیان خود به مکه رفت تا حج خانه خدا به جای آورد. در آن سال، حاجیان زیادی به مکه آمده و زیارت خانه خدا را انجام دادند. روزی هشام برای طواف خانه خدا و استلام ((حجر الاءسود)) تلاش زیادی نمود ولی به خاطر فشار جمعیت و ازدحام آنان برای استلام حجر الاءسود، وی موفق به این کار نشد و از ادامه طواف باز ماند. به ناچار منبری برای او در مسجد الحرام فراهم کرده و هشام بر آن نشست. شامیانی که به همراه وی به مکه آمده بودند، در کنارش حلقه زده و نظاره گر جمعیت بودند.

در این هنگام امام زین العابدین علیه السلام که دارای صورتی زیبا و معطر به بوی خوش بود و محل سجده

در پیشانی اش از کثرت عبادت ، پینه بسته بود، با وقار تمام وارد مسجدالحرام شد و طواف خانه خدا را انجام داد و همین که به ((حجرالاسود)) رسید، مردم به احترام آن حضرت آن حضرت ، راه را باز کرده و به ملاحظه جلالت آن حضرت ، خود را کنار کشیدند تا وی بتواند استلام حجرالاسود نماید و اعمالش را به راحتی انجام دهد.

بر هشام که از نزدیک ، شاهد این ماجرا بود و تصور نمی کرد که برتر از وی در میان مسلمانان شخصیتی وجود داشته باشد، بسیار گران آمد و موجب خشمش گردید، اما خود را کنترل کرد و خشم خویش را بروز نداد تا این که شامیانی که در کنارش بودند، از وی پرسیدند: این شخص کیست که مردم برای وی این همه احترام و فضیلت قائلند؟

هشام به خاطر این که شامیان پی به فضیلت و منزلت آن حضرت نبرند، خود را به نادانی زد و در پاسخ آنان با بی اعتنائی گفت : او را نمی شناسم !

در حالی که او بهتر از هر کس آن حضرت را می شناخت . ابوفراس همام بن غالب ، معروف به ((فرزدق)) که در جمع شامیان بود، لب به سخن گشود و گفت : اگر تو او را نمی شناسی ، من او را می شناسم ، او زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است . آنگاه ابیاتی در فضیلت آن حضرت سرود و برای حاضران قرائت کرد. در مطلع قصیده ابوفراس آمده است :

هذا ابن خيز عبادة الله كلهم هذا التقى التقى الطاهر العلم

هذا الذي تعرف البطحاء و طاته و البيت

يعرفه و الحل و الحرم

يکاد يمسکه عرفان راحتہ رکن الحطيم اذا ما جاء يستلم

اذا راءته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ينتهي الکرم

ملا عبدالرحمن جامی ، سروده های فرزددق را در قصیده ای طولانی به نظم پارسی درآورد. وی در ترجمه ابیات فوق گفت :

آن کس است ، این که مکه و بطحا زمزم و بو قییس و خیف و منا

حرم و حل و رکن و بیت و حطیم ناودان و مقام ابراهیم

هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف

قره العین سیدالشهدا است زهره باغ شاخه دو حه زهرا است

میوه باغ احمد مختار لاله راغ حیدر کرار

هشام که انتظار تعریف و تمجید اهل بیت علیه السلام را در نزد خویش نداشت ، از سروده فرزددق ، بسیار خشمگین شد و دستور داد موجب و حقوق ماهانه و جوایز فرزددق را قطع کنند و او را در مکانی میان مکه و مدینه ، معروف به ((عسفان)) زندانی نمایند.

فرزددق ، مدتی در زندان عسفان گرفتار ماءموران خلیفه اموی بود، تا این که آزاد گردید. امام زین العابدین علیه السلام برای تقدیر از هواداری فرزددق از اهل بیت علیه السلام و بیان فضایل آنان در نزد دشمنان ، دوازده هزار درهم برای وی فرستاد و از او عذر خواهی کرد که اگر بیشتر از این در نزد ما بود، صله بیشتری می دادیم .

فرزددق از پذیرفتن صله های امام زین العابدین علیه السلام خودداری کرد و در پاسخ آن حضرت گفت : هدف من از سرودن آن ابیات ، چیزی غیر از خرسندی خدای سبحان نبود. من خواستم خدا و رسولش را خوشنود

کنم .

امام علیه السلام وی را دعا کرد و از او خواست که آن مال را بپذیرد.

فرزدق پس از اصرار امام زین العابدین علیه السلام ، هدایایش را پذیرفت و آن ها را برکت زندگی خویش قرار داد.(۱۰۴)

رویدادهای مهم در زندگانی امام زین العابدین علیه السلام .

زندگی امام زین العابدین علیه السلام را می توان به چهار دوره تقسیم نمود:

۱ - دوره امامت و خلافت جدش حضرت امیر مؤمنان علیه السلام . امام زین العابدین علیه السلام تنها دو سال آخر آن را درک نمود.

۲ - دوره امامت عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام که به مدت ده سال ادامه داشت .

۳ - دوره امامت پدر ارجمندش امام حسین علیه السلام که آن نیز ده سال ادامه داشت .

۴ - دوره امامت خود امام زین العابدین علیه السلام که از محرم ۶۱ تا محرم سال ۹۵ قمری ، به مدت ۳۴ سال استمرار یافت .

در تمام دوره های فوق ، رویدادهای مهمی برای آن حضرت و اهل بیت عصمت علیه السلام به وقوع پیوست که تائثرات به سزایی در جامعه اسلامی آن عصر داشت . ولی مهمترین رویدادی که در عصر آن حضرت به وقوع پیوست و خود امام علیه السلام نیز در آن حضور کامل داشت . واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام بود.

امام زین العابدین علیه السلام از آغاز مبارزه های امام حسین علیه السلام در کنار آن حضرت بود و در سفر آن حضرت از مدینه به مکه ، و از مکه به عراق و کربلا، وی را همراهی می نمود.

در روز عاشورا که تمام یاران امام حسین علیه السلام به اذن آن حضرت ، وارد میدان شده

و با دشمنان کارزار کرده و سرانجام مظلومانه به شهادت رسیدند، امام زین العابدین علیه السلام به اراده الهی از آن واقعه خونین، جان سالم به در برد تا به عنوان حجت خدا بر روی زمین و امام جانشین پدرش اباعبدالله الحسین علیه السلام سکان کشتی طوفان زده امت را رهبری نماید.

آن حضرت پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا به همراه سایر بازماندگان قافله حسینی به اسارت دشمن درآمد و در حالی که به شدت بیمار بود، در غل و زنجیر قرار گرفت و با همان حال، ایام اسارت اهل بیت امام حسین علیه السلام از کربلا به کوفه و از کوفه به شام را تحمل کرد.

و با خطبه های روان و روشنگر خود، دشمنان و جنایتکاران را رسوا و حقانیت قیام امام حسین علیه السلام را به گوش مسلمانان رسانید و آنان را از خواب غفلت بیدار کرد. (برای اطلاع بیشتر از قیام امام حسین علیه السلام به ((بخش واقعه کربلا)) که پس از این خواهد آمد، مراجعه کنید).

روز ۱۳ محرم - سال ۶۱ هجری قمری

شهادت عبدالله بن عقیف ازدی به دست دژخیمان عبیدالله بن زیاد.

یزید بن معاویه و خاندان بنی امیه و هواداران آنها از جمله عبیدالله بن زیاد، عامل یزید در کوفه و عنصر اصلی جنایت واقعه کربلا، پس از کشتن امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش در کربلا، پس از کشتن امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش در کربلا- بر این باور بودند که کار مخالفان بنی امیه و دشمنان یزید پایان یافته و آنان برای همیشه سرکوب گردیدند.

آنان گمان کردند که با خاموش کردن نور

حسینی ، برای همیشه انوار طیبه اهل بیت علیه السلام را خاموش کردند. ولی غافل از اینکه شهادت امام حسین علیه السلام آغاز راهی است که ادامه آن ، حکومت ننگین بنی امیه را بر فنا خواهد داد.

بی تردید قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام آثار و نتایج سنگینی برای خاندان ستم پیشه بنی امیه و عاملان نابکار آنان به بار آورد و آنها را در معرض اعتراض ها و قیام های متعدد مردمی قرار داد و سرانجام در سال ۱۳۲ قمری ، درست ۷۱ سال بعد، این خاندان جنایت کار را با قیام سراسری مسلمانان مواجه ساخت و حکومت هزار ماهه آنان را برای همیشه به وادی نیستی و نابودی سپرد.

نخستین اعتراض آشکار نسبت به جنایات عبیدالله بن زیاد در شهادت امام حسین علیه السلام ، از سوی یکی از شیعیان کوفه ، به نام عبیدالله بن عنیف ازدی برخاست .

عبیدالله بن زیاد، پس از آن که اسیران واقعه کربلا را در مجلس خود با کلمات درشت و خشن ، مورد اذیت و آزار قرار داد و آنان را سرزنش کرد و پاسخ دندان شکن و کوبنده ای از امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبری علیه السلام شنید، برای نشان دادن قدرت ظاهری خویش و گرفتن زهره چشم از مخالفان بنی امیه و هواداران اهل بیت علیه السلام ، دستور داد مردم کوفه در مسجد اعظم گرد آیند تا برای آنان سخنرانی کند.

وی در جمع اهالی کوفه با تکبر و غرور، چنین گفت : الحمدلله الذی اظهر الحق و اهله ، و نصر امیر المؤمنین یزید و حزبه و...؛ سپاس خدای را که

حق را آشکار و اهل حق را روسفید کرد و یزید و لشکریانش را یاری نمود و دروغ گو و دروغ گو زاده و یاران او را نابود ساخت و از میان برد.

از سخنان خشن و خارج از نزاکت وی بسیاری از حاضران خشمگین و متنفر گردیدند ولی نمی توانستند خشم خویش را آشکار سازند. اما عبدالله بن عقیف که از شیعیان دلیر امیر مؤمنان و از زاهدان و عبادت پیشه گان کوفه بود و چشم چپ خود را در جنگ جمل و چشم راست خود را در جنگ صفین از دست داد و نابینا شده بود و پیوسته ملازم مسجد اعظم کوفه و اوقات خود را به صوم صلوات می گذرانید، همین که نعره های نفرت انگیز عبیدالله را شنید، به خشم آمد و با صدای بلند بانگ زد که ای دشمن خدا، دروغ گو تویی و پدرت زیاد بن ابیه و امیرت یزید بن معاویه که تو را حکومت داده است، دروغ گویند.

ای پسر مرجانه! فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می کشی و بر فراز منبر و مقام صدیقین می نشینی و کلمات کفرآمیز می گویی .

عبیدالله بن زیاد که انتظار چنین پیش آمدی را نداشت و خیال می کرد که دیگر نفس در سینه های دوستان اهل بیت علیه السلام حبس شده است، با تکبر و خودخواهی تمام دستور داد او را دستگیر کرده و به نزدش ببرند.

ماءموران حکومتی به سوی عبدالله بن عقیف هجوم آورده و او را دستگیرش کردند ولی وی مردان طایفه خود، یعنی ((ازد)) را به یاری طلبید. بی درنگ

۷۰۰ تن از مردان ازدی از داخل و خارج مسجد به یاری او شتافته و او را از دست دژخیمان عییدالله رهانیدند. ابن زیاد برای خاموش کردن جنبش ازدیان به رهبری عبدالله بن عفیف ، آن روز را تامل کرد و با خشم و کینه و سرافکنندگی به دارالاماره برگشت . ولی چون شبانگاه فرا رسید و مردم پراکنده شده و در خانه های خویش آرمیدند، ماءموران عییدالله به سوی خانه عبدالله بن عفیف هجوم آورده و او را از خانه اش به بیرون کشیده و با ضربات شمشیر به شهادت رسانیدند.

جنایتکاران حکومتی ، سرش را از بدن جدا کرده و تن او را در محله سبخره به درآویختند.(۱۰۵) بدین گونه نخستین جرقه ای که می رفت کوفه را بار دیگر به حرکت درآورد و جنبش عظیمی را پی افکنند، به دست مزدوران پلید اموی به خاموشی گرایید.

ولی شش سال بعد، شیعیان کوفه و دوستداران اهل بیت علیه السلام انتقام خویش را از عاملان جنایت کربلا گرفتند و آنان را به دست مختار بن ابی عبیده ثقفی به اشد مجازات رسانیدند.

روز ۱۵ محرم

روز ۱۵ محرم – سال دوم هجری قمری

وقوع غزوه کدر

قراره الکدر، که غزوه کدر از آن نام گرفت ، نام آبی است در ناحیه معدن پس از سد معونه . میان این مکان تا مدینه منوره هشت چاپار فاصله است .

بنا به روایت محمد بن عمر واقدی (متوفای ۲۰۷ قمری) این غزوه در نیمه محرم و بیست و سومین ماه هجرت ، به فرماندهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردید.(۱۰۶)

علت وقوع این نبرد آن بود که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

و سلم خبر دادند که گروهی از قبایل ((غطفان)) و ((بنی سلیم)) در ((قراره الکدر)) گرد آمده و آماده نبرد با مسلمانان گردیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که برای جهانی نمودن دین اسلام و هدایت نسل بشر به این موهبت الهی، چاره ای جز رفع فتنه و برداشتن مزاحمت های داخلی نداشت، همیشه در صحنه سیاست عصر خود حاضر بود و جوانب امور را از دور و نزدیک در کنترل خود داشت.

به همین جهت پس از باخبر شدن از دسیسه های قبایل غطفان و بنی سلیم، بی درنگ سپاهی از مسلمانان بسیج کرد و خود فرماندهی این سپاه دویست نفری را بر عهده گرفت و عازم قراره الکدر گردید.

آن حضرت در این سفر جهادی، این مکتوم و به روایتی سباع بن عرفطه غفاری را جانشین خود در مدینه نمود.

سپاه اسلام هنگامی که به قراره الکدر رسید، متوجه شد که دشمنان از ترس سپاه اسلام از آن مکان گریخته اند ولی نشانه های شتران و آبخور آنها باقی است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یاران خود را به فراز کوه ها و اطراف آن مکان به سراغ دشمنان فرستاد ولی یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان دست نیافتند. تنها به شبانانی برخوردند که شتران قبایل بنی سلیم و غطفان را در آن نواحی می چرخانیدند.

مسلمانان، شبانها و شرتان آنها را به غنیمت گرفتند. در میان شبانهای اسیر، نوجوانی بود به نام ((یسار)) که تقسیم غنایم جنگی، نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله

و سلم گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، یسار را آزاد کرد و از آن زمان به بعد، وی به یکی از یاران نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبدیل گردید.

به هر حال ، مسلمانان بدون هیچ گونه درگیری با دشمنان ، به همراه غنایم به دست آمده به مدینه مراجعت نمودند.

از ((ابی اروی دوسی)) روایت شده است که گفت : من خود در این غزوه حضور داشتم و از کسانی بودم که راندن شتران را بر عهده داشتم .

چون به ((صرار)) در سه مایلی مدینه مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله خمس شتران را گرفت و بقیه را که چهارصد شتر بود، میان مسلمانان تقسیم نمود که به هر نفری دو شتر رسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله جهت اطمینان از دفع شرارت ها و فتنه جویی های بنی سلیم و غطفان ، مجددا سپاهی به فرماندهی غالب بن عبدالله لثی به کدر فرستاد. نیروی اعزامی پس از نبرد مختصر با دشمن و با دادن سه شهید، فاتحانه به مدینه مراجعت نموده و به همراه خود غنایم بسیاری آوردند. (۱۰۷)

روز ۱۵ محرم - سال هفتم هجری قمری

وقوع غزوه خیبر و پیروزی مسلمانان بر یهودیان

در تاریخ نبرد خیبر و پیروزیهای غرور آفرین مسلمانان بر یهودیان این ناحیه ، اتفاق دیدگاهی میان تاریخ نگاران و سیره نویسان اسلامی نیست .

مرحوم شیخ عباس قمی در ((وقایع الایام)) بنا به روایتی این جنگ را در روز پانزدهم محرم (۱۰۸) و در منتهی الآمال ، پس از ۲۰ روز از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حدیبیه ذکر کرده است. (۱۰۹)

ابن خلدون ،

اواخر محرم سال ششم هجری را خروج پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه برای نبرد با یهودیان خیبر می داند. (۱۱۰)

شیخ طوسی در امالی، ابن هشام در سیره، طبری در تاریخ خود و مجلسی در بحارالانوار، تاریخ حرکت سربازان اسلام را ماه محرم ذکر کرده اند. (۱۱۱)

ولی واقعی در مغازی، آن را ماه صفر یا اول ربیع الاول، (۱۱۲) و ابن سعد و طبقات، آن را جمادی الاولی سال هفتم می دانند. (۱۱۳)

صاحب وقایع الایام، فتح خیبر را در روز ۲۴ رجب سال هفتم قمری بیان کرد و شرحی بر آن نگاشت. (۱۱۴)

ممکن است گفتار متعدد تاریخ نگاران و اختلاف آنان در نقل این واقعه مهم، به این صورت قابل جمع باشد که فرمان اعزام سپاهیان از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله در نیمه محرم صادر گردید و حرکت آنان از اواخر محرم آغاز شد و حضور آنان در ناحیه خیبر در ربیع الاول به وقوع پیوست و جنگ آنان در جمادی الاولی و پیروزی نهایی بر یهودیان در رجب همان سال محقق گردیده است.

به هر تقدیر، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از سفر حدیبیه و انعقاد صلح با مشرکان قریش و کسب اطمینان خاطر از سوی آنان، متوجه گروه های دیگری از اهالی جزیره العرب شد که هر گاه فرصتی به دست آوردند، مخالفان و دشمنان اسلام را بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهالی مدینه تحریک و تقویت می نمودند.

دسته ای از این مردم، یهودیان بودند که در ((منطقه خیبر)) سکونت داشتند. خیبر،

جلگه وسیع و حاصل خیزی در شمال مدینه ، به فاصله ۳۲ فرسنگی قرار داشت و یهودیان برای سکونت خویش در آن مکان و حراست و نگهبانی از آن ، هفت دژ استوار برپا کرده بودند. جمعیت آنان در این ناحیه بالغ بر ۲۰۰۰۰ نفر بود و در میان آنان ، مردان دلاور و جنگ آور فراوانی از جمله ((مرحب خیبری)) به چشم می خوردند.(۱۱۵)

پیامبر صلی الله علیه و آله با هزار و شش صد تن عازم خیبر شد. آن حضرت ، پرچم سپاه را به ((امام علی بن ابی طالب علیه السلام)) سپرد و ((سباع بن عرفطه غفاری)) (۱۱۶) و بنا به روایتی ((غیله لثی)) را جانشین خویش در مدینه نمود.

هنگامی که سپاه اسلام به خیبر رسید، با دژهای استوار چون : ناعم ، قموص ، کتیبه ، نسطاه ، شق ، و طیح و سالم روبرو شدند. یهودیان برای حفاظت و کنترل خارج دژها، در کنار هر دژی ، برج مراقبت ساخته و با گماشتن نگهبانانی در آن برج ، جریان خارج دژ را به داخل گزارش می دادند.

ساختمان برج ها و دژها طوری ساخته شده بود که ساکنان آنان بر بیرون قلعه کاملاً تسلط داشتند و با منجنیق و ابزارهای دیگر می توانستند مهاجمان را سنگباران کنند.

در میان جمعیت ۲۰۰۰۰ نفری خیبر، تعداد دو هزار مرد جنگی و دلاور زندگی می کردند.(۱۱۷)

سپاه اسلام به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دژهای نخستین را یکی پس از دیگری گشودند ولی در برابر دژهای دیگری که از استحکام و حالت تدافعی بیشتری برخوردار بودند، گشایشی پدید نیامد.

قهرمان و

مدافع یکی از این دژهای نفوذناپذیر، مرحب خیبری بود که آوازه دلاوری و جنگجویی وی، مبارزان عرب را به انفعال و سستی می کشانید. به همین جهت چند تن از صحابه برای نبرد با دژی که وی از آن دفاع می کرد، از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ماموریت مبارزه یافتند ولی کاری از پیش نبردند.

بنا به روایت تاریخ نگاران، روز نخست ابوبکر بن ابی قحافه و روز دوم عمر بن خطاب، پرچم اسلام را به دست گرفته و به سوی این دژ هجوم آوردند ولی بدون درگیر شدن با دشمن بازگشت نمودند. (۱۱۸)

پیامبر صلی الله علیه و آله که با چنین وضعیتی روبرو شده بود و روحیه مسلمین را تضعیف شده می دید، با صلابت و قاطعیت فرمود: لا-عطين الرايه غدا رجلا- يحب الله و رسوله ؛ و یحبه الله ورسوله ، این پرچم را فردا به دست کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند.

یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله لحظه شماری می کردند و منتظر بودند ببینند که این فرد کیست ؟ و این قرعه به نام کدام یک از آنها بیرون خواهد آمد.

برخی از یاران دلاور و نزدیک به رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس می کردند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله آنانند.

اما روز بعد فرا رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله پسر عم و داماد خویش علی بن ابی طالب علیه السلام را خواست و پرچم اسلام را به وی سپرد و خطاب به او گفت

قاتلهم حتی يشهدوا ان لا اله الا الله ، و ان محمدا عبده و رسوله ، فاذا فعلو ذلك فقد منعوا منك دمائهم الابحقتها و حسابهم
على الله . (۱۱۹)

ای علی ، با آنان مبارزه کن تا کلمه طیبه شهادتین را بر زبان جاری سازند. هنگامی که اظهار مسلمانی نمودند، خون آنان بر تو محترم است ، مگر آنانی که مستحق نابودی اند و حساب آنان با خدا منان است .

امام علی علیه السلام با شهامت و دلیری تمام به سوی دژهای نفوذناپذیر ((و طیح)) و ((سلالم)) به پیش تاخت و پرچم اسلام را در بیرون دژ به اهتزاز درآورد. از آن سو، دو قهرمان یهود خیبری یعنی حارث و برادرش مرحب به همراه تعدادی از رزمندگان دیگر برای دفاع از دژ، بیرون آمده و با نیروهای حضرت علی علیه السلام درگیر شدند. حضرت علی علیه السلام در آغاز با حارث و پس از آن با برادرش مرحب به نبرد تن به تن پرداخت و با ضربات شمشیرش هر دو را به سزای کیفرشان رسانید. با کشته شدن دو قهرمان بلند آوازه یهود، سایر جنگجویان خیبری را وحشت فرا گرفته و به داخل دژ گریختند. و در دژها را بستند. مسلمانان با درهای بسته دژها روبرو گردیدند. حضرت علی علیه السلام همین که به در دژها رسید با نام خدا به آنها حمله آورد و در بزرگ را از جایش کند و تا پایان نبرد از آن به جای سپر استفاده نمود.

پس را آن که در را بر زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام که ابو رافع از جمله آنان بود

نتوانستند آن را از این رو به آن رو کنند. (۱۲۰)

یکی از جانب حضرت علی علیه السلام به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و آن حضرت را از پیروزی بر یهودیان با خبر گردانید. پیامبر صلی الله علیه و آله با خوشحالی تمام به سوی دژهای گشوده شده حرکت کرد. همین که به حضرت علی علیه السلام رسید، به وی فرمود: قد بلغنی نباک المشکور و صنیعک المذکور، قد رضی الله عنک و رضیت انا عنک ؛ ای علی ، خبر ستایش آور و کارآمدی قابل تقدیرت به من رسید. خدا از تو خرسند است و من نیز از تو خرسندم .

در این هنگام ، اشک از دیدگان علی علیه السلام جاری شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای علی ، چرا گریه می کنی ؟

علی علیه السلام گفت : فرحا بآءن الله و رسوله عنی راضیان (۱۲۱) ؛ گریه من از خوش حالی است . از این جهت می گریم که خدا و رسولش از من خشنود و خرسندند.

بدین ترتیب ، سپاهیان اسلام وارد دژهای خیبر شده و پرچم اسلام را بر فراز آنها به احتزاز درآوردند و مفسدان و فتنه انگیزان را به سزای کیفرشان رسانیده و غنایم فراوانی به چنگ آوردند.

بیشتر دژهای خیبر با مبارزه و برخی با مصالحه به روی پیامبر صلی الله علیه و آله گشوده شدند. آن دسته از یهودیانی که مصالحه را ترجیح داده بودند، متعهد گردیدند که نیمی از درآمدهای سالانه خویش را به مسلمانان بدهند. (۱۲۲)

لازم به یادآوری است که در همین غزوه ، سرزمین ((فدک)) با مصالحه به تصرف پیامبر

صلی الله علیه و آله در آمد و آن حضرت به خاطر دلاوری ها و تلاش های بی دریغ حضرت علی علیه السلام در نبرد با یهودیان خیبر، فدک را به دختر خود فاطمه زهرا علیه السلام همسر علی بن ابی طالب علیه السلام بخشید. (۱۲۳)

از آن تاریخ تا اوایل خلافت ابوبکر بن ابی قحافه، باغستان های فدک در تملک حضرت زهرا علیه السلام و همسرش حضرت علی علیه السلام بود. ولی پس از تصاحب خلافت از سوی ابوبکر، وی با تحریک عمر بن خطاب، این باغستان ها را با تزویر و اکراه از حضرت زهرا علیه السلام گرفت و آن حضرت و همسرش را از دست رسی به آنها بازداشت و در اختیار حکومت خویش قرار داد.

روز ۱۵ محرم - سال ۱۱ هجری قمری

ورود نمایندگان طایفه (نخع) به مدینه و پذیرش دین اسلام (۱۲۴)

از هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دین اسلام را در مکه معظمه آشکار ساخت و تا سالی که در مدینه منوره رحلت نمود، به مدت ۲۰ سال مردم را به دین جدید خدا فرا خواند و آنان را از شرک: کفر و بت پرستی بازداشت. در این مدت بسیاری از اهالی شبه جزیره عربستان با میل و رغبت باطنی خویش، دین اسلام را پذیرا شده و خود را از گمراهی رهایی بخشیدند.

پذیرش اسلام به دو گونه بود: فردی و گروهی.

پذیرش فردی، بیشتر در اوایل دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله صورت می گرفت. آن گاه که دعوت آن حضرت فراگیر شد و اکثر مردم عربستان با هدف ها و نیت های ناب آن حضرت آشنایی پیدا کردند،

گروه گروه، دین جدید را پذیرا شدند و در برخی از ایام به صورت گروهی وارد مدینه شده و به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله، اسلام را اختیار می کردند. سال نهم هجری، اوج مسافرت گروهها و هیئت ها به مدینه منوره و اظهار پذیرش اسلام از سوی آنان بود. به همین جهت، آن سال را ((عام الوفود)) یعنی سال ورود هیئت ها و گروهها نام گذاری کردند. (۱۲۵)

پس از آن سال نیز همین روند استمرار داشت تا آن هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود. بنا به روایت تاریخ نگاران، آخرین هیئت و گروهی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده و اسلام اختیار نمودند، طایفه ((نخع)) بود. از این طایفه حدود ۲۰۰ تن در نیمه محرم سال ۱۱ قمری وارد مدینه شده و به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و با آن حضرت بیعت و اظهار اعتقاد و ایمان به دین مبین اسلام نمودند.

این طایفه از عرب ها، توسط ((معاذ بن جبل)) که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم یمن شده بود، با اسلام و دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله آشنا شده بودند. (۱۲۶)

این هیئت، آخرین گروهی بودند که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند و این واقعه، پس از بازگشت آن حضرت دار فانی را وداع گفت و روح بلندش به ملکوت اعلی پیوست.

لازم به یادآوری است که ((مالک بن حارث اشتر نخعی))، فرمانده سلحشور و یار فداکار امیر مومنان

علیه السلام از همین طایفه است و از مردان این طایفه ، فداکاران فراوانی برای حضرت علی علیه السلام و اهل بیت عصمت
علیه السلام تربیت نمود.

روز ۱۶ محرم

روز ۱۶ محرم - سال ۱۴ هجری قمری

هجوم مسلمانان به دمشق (۱۲۷)

مسلمانان پس از پیروزی‌هایی که در نبرد با مسیحیان و سپاهیان روم در جبهه های شرقی شام مانند اجنادین ، بصری و مرج صفر
به دست آورده بودند، نیروهای خویش را برای نبرد با مدافعان شهر تاریخی دمشق (مرکز کشور سوریه کنونی) متمرکز
کردند. سپاه مسلمانان در آغاز زمین های سرسبز و هموار دمشق مانند و مرج صفر و کلیساهای آن را با قدرت تصاحب کردند
و پس از ۱۵ روز اقامت در این منطقه ، به سوی دمشق رهسپار شدند. آنان در شانزدهم محرم سال ۱۴ هجری به دمشق هجوم
آورده و آن را از چند سو به محاصره خویش درآوردند.

مدافعان شهر، تمام درهای شهر را به روی مسلمانان بسته و در داخل شهر سنگربندی کردند.

خالد بن ولید به فرماندهی پنج هزار رزمجو در سمت شرقی دمشق آماده نبرد شد. وی علاوه بر این گروه ، فرماندهی کل
نیروها را نیز بر عهده داشت . اما در همان هنگام عزل وی از فرماندهی کل صادر گردید و این مقام به ابو عبیده جراح واگذار
شد.

عمرو بن عاص در باب توما، شرحبیل در باب فرادیس ، ابو عبیده در باب جابیه ، یزید بن ابی سفیان ، در باب الصغیر و ابو
دردا در برزه با انبوه سپاهیان خویش ، دژهای استوار دمشق را در محاصره گرفته بودند.

اسقف بزرگ شهر، چون اوضاع را خطرناک و وحشت آوردید، به بالای دژی که در مقابل خالد

بن ولید بود آمد و وی را به صلح و سازش دعوت کرد. خالد پذیرفت و وارد دژ شد و پس از گفت و گوهای طرفین ، صلح نامه ای نوشته شد طرفین امضا کردند. متن صلح نامه چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم . هذا ما اعطى خالد بن الوليد اهل دمشق اذا دخلها اعطاها امانا على انفسهم ، و اموالهم ، و كنائسهم ، و سور مدینتهم لایهدم ، و لا یسكن شیئی من دورهم ، لهم بذلك عهدالله ، و ذمه رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و الخلفاء و المؤمنین ، لا یعرض لهم الا خیرا اذا اعطوا الجزیه . (۱۲۸)

به نام خداوند بخشاینده مهربان . این ، چیزی است که خالد بن ولید به اهل دمشق اعطا می کند. به این که هنگامی وارد شهر دمشق گردید به مردم این شهر آسیبی نرساند و از جهت جانشان ، دارایی شان و کلیساهای آنان تاءمین دهد و دیوارها و دژهای شهر را تخریب نکند و در خانه های مردم ، کسی را ساکن نگرداند. این تعهدی است الهی و بر ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفا و مؤمنان است برای اهالی دمشق که با این مردم جز به نیکی رفتار نشود مادامی که به وظیفه خود در پرداخت جزیه (مالیات اهل کتاب) عمل نمایند.

اما دسته سربازان ابوعبیده جراح که در باب جایبه ، کمین کرده بودند، بدون اطلاع از سازش خالد بن ولید، به داخل دژها نفوذ کرده و وارد شهر شدند و میان آنان و مدافعان شهر نبردی سنگین در گرفت .

مسلمانان

مهاجم ، مدافعان دمشق را وادار به شکست و عقب نشینی نمودند و به پیش روی خویش ادامه دادند، تا این که در محله ((مقسلط)) (بازار مسگرها) با نیروی خالد بن ولید که پیش از این بدون جنگ وارد شده بودند، تلافی نمودند.

اسقف دمشق به فرمان دهان و سپاهیان مسلمان که از سوی دیگر هجوم آورده بودند، پیام داد که ما با خالد بن ولید مصالحه کرده ایم . با این حال چگونه دسته ها و گروه های دیگری از سربازان مسلمان در شهر ما تاخت و تاز می کنند؟

سربازان مسلمان پاسخ دادند که فرماندهای سپاه با ابوعبیده جراح است ، نه خالد بن ولید، و مصالحه ولید برای ما ارزشی ندارد. اما ابوعبیده جراح که متوجه مصالحه خالد بن ولید با اسقف دمشق شده بود، به سربازان مسلمان دستور داد که نبرد را متوقف کرده و به صلح نامه پای بند باشند.

آن روزی که مسلمانان وارد دمشق شده و این شهر بزرگ را گشودند، روز عید مسیحیان بود. مسیحیان ، آن روز را بنا بر جشن و شادمانی داشتند که با ورود مسلمانان ، جشن آنان تبدیل به اندوه و شرمساری گردید.

لازم به یادآوری است که از هنگام هجوم مسلمانان به دمشق تا تصرف آن ، چندین ماه طول کشید. زیرا آنان به مدت شش ماه این شهر را از چهار طرف در محاصره خویش داشتند. پس از تصرف دمشق از سوی مسلمانان ، بسیاری از مسیحیان از این شهر کوچ کرده و به ((انطاکیه)) نقل مکان نمودند و خانه های خالی آنان در اختیار مسلمانان قرار گرفت . (۱۲۹)

فتح خلدون ، فتح

دمشق را در ماه رجب همان سالی می داند که عمر بن خطاب به خلافت رسیده بود. بنا به گفته وی ، نخستین کار عمر پس از تصاحب خلافت ، عزل خالد بن ولید از فرماندهی شام و نصب ابو عبیده جراح به جای وی بود. ولی ابو عبیده ، امارت خویش را تا پایان فتح دمشق نگه می داشت . (۱۳۰)

ابو عبیده از این طریق ، مانع از هم پاشیدگی سپاه مسلمانان و ضعف احتمالی آنان در برابر سپاهیان روم گردید.

روز ۱۶ محرم – سال ۱۶ هجری قمری

تدوین تاریخ اسلامی

در عصر خلیفه دوم برخی از استانداران و برخی از دورانیشان مدینه لزوم انتخاب تاریخی ویژه ای برای مسلمانان را به اطلاع خلیفه رسانیدند.

عمر بن خطاب که دو سال و نیم از خلافتش می گذشت ، تصمیم گرفت برای مسلمانان تاریخ ویژه ای ترتیب دهد.

به همین جهت تعدادی از صاحب نظران مهاجر و انصار را گرد آورد و با آنان درباره تدوین تاریخ اسلامی مشورت و گفت و گو کرد.

امیر مؤ منان علی بن ابی طالب علیه السلام نیز که در آن جمع حضور داشت ، پیشنهاد کرد: به خاطر اهمیت هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه منوره ، هجرت آن حضرت را مبداء تاریخ قرار بدهند. غیر از آن حضرت ، برخی از حاضران تولد پیامبر صلی الله علیه و آله ، برخی سال بعثت آن حضرت ، برخی سال رحلت آن حضرت را پیشنهاد کرده بودند. هم چنین بعضی ها تاریخ رومی (میلادی) و عده ای هم تاریخ فارس (فرس قدیم) را پیشنهاد نمودند. ولی عمر بن خطاب پیشنهاد امیر مؤ منان علی بن ابی

طالب را اصلح دانست و همان را تایید کرد و بنا گذاشت که هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله مبداء تاریخ اسلامی باشد.

پس از آن درباره ابتدای سال قمری که از چند ماهی آغاز گردد، گفت و گو شد. در این باره هم نظرهای گوناگونی ارائه گردید. برخی به خاطر اهمیت ماه رمضان، ابتدای رمضان را و برخی به خاطر اهمیت حج، اول ذی حجه را و برخی ماه رجب را که در عصر جاهلیت اهمیت ویژه ای در نزد عرب ها داشت و عثمان بن عفان، ماه محرم را به خاطر این که نخستین ماه حرام است، پیشنهاد نمودند. عمر بن خطاب پیشنهاد عثمان را پذیرفت و دستور داد که نخستین ماه سال قمری را از محرم آغاز کنند.

لازم به یادآوری است که اول محرم نخستین سال قمری (دو ماه پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله) مصادف بود با نخستین روز فروردین (عید نوروز) سال ۳۳ حکومت خسرو پرویز ساسانی. (۱۳۱)

روز ۲۱ محرم – سال سوم هجری قمری

ازدواج حضرت علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام

علامه مجلسی در کتاب گرانسنگ ((بحارالانوار)) به نقل از شیخ مفید در کتاب حدائق الریاض، گفته است: شب ۲۱ محرم سال سوم هجری که شب پنجشنبه بود، مراسم زفاف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برگزار گردید و آن بانوی بزرگ اسلام به خانه مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام منتقل گردید. به این جهت روزه گرفتن ۲۱ محرم به عنوان روزه شکر، مستحب و پسندیده است. (۱۳۲)

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به هنگام ازدواج، نه ساله بود و از جهت

رشد جسمی و فکری به کمال رسیده و سرآمد دختران و زنان عصر خویش بود.

آن حضرت در سال پنجم بعثت (هشت سال پیش از هجرت) از دامن پاک و پاکیزه بانوی خوش نام حجاز، یعنی خدیجه بنت خویله دیده به جهان گشود و با نور جمال خوش خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را روشن تر

و امیدوار کننده تر گردانید. وی آخرین فرزند حضرت خدیجه علیها السلام بود و در عصری دیده به جهان گشود که پدرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله آیین رهایی بخش اسلام را برای مردم مکه به ارمغان آورده بود. در آن زمان، سران قریش و متعصبان مکه به شدت با پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان آورندگان مبارزه کرده و از هر سو، مانع پیشرفت و گسترده‌گی آیین اش می شدند. حضرت خدیجه علیها السلام که نخستین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود به مانند آن حضرت، سختی‌ها و محرومیت‌های فراوانی را تحمل نمود.

رشد و نبوغ فاطمه زهرا علیها السلام در دامن مادر مهربان و پایدار و پدری نجات دهنده بشریت از ظلم و جهل، از وی دوشیزه ای نمونه و الگو پرورانید که نقش بسیار حساس و ارزنده ای در تاریخ اسلام بر عهده گرفت.

آن حضرت، بیش از پنج بهار را پشت سر نگذاشته بود که مادر مهربانش حضرت خدیجه علیها السلام را از دست داد و تنها مونس باقی مانده اش، پدر ارجمندش حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود.

حضرت فاطمه علیها السلام با از دست دادن مادر، بسیار تنها بود و احساس غربت

می کرد ولی فاطمه بنت اسد، همسر حضرت ابوطالب علیه السلام که پدرش حضرت ابوطالب علیه السلام تا آخر عمر از آن حضرت دفاع و پشتیبانی کرده بودند، جای خالی خدیجه علیهاالسلام را برای فاطمه زهرا علیهاالسلام پر کرد و آن حضرت را از تنهایی بیرون می آورد.

سرانجام بانوی بزرگ اسلام، در پی مهاجرت سرنوشت ساز پدرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه، وی نیز به مدینه منوره مهاجرت نمود و در این شهر ساکن گردید.

مدینه که با آغوش باز، پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده اش را پذیرا شده بود، از بانوی اسلام به گرمی استقبال کرد و از روش و منش او، بانوان این شهر به راه درستی و راستی هدایت گردیدند. او مربی و معلمی توانا برای زنان و دختران مدینه، (شهر تازه به اسلام رو آورده) بود.

حضرت فاطمه علیهاالسلام پس از دو سال اقامت در مدینه، در موقعیتی قرار گرفته بود که می بایست تشکیل خانواده و زندگی جداگانه می داد. به همین جهت برخی از بزرگان و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از بانوی بزرگ اسلام خواستگاری کرده و اظهار تمایل به خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند، ولی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ منفی دریافت کردند.

تا این که پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله که دست پرورده آن حضرت بود از جوانان دلیر و پاک بنی هاشم محسوب می شد، پا پیش گذاشت و از دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری

کرد. او، کسی نبود جز امام علی بن ابی طالب علیه السلام .

حضرت محمد صلی الله علیه و آله با مشورت دخترش فاطمه علیهاالسلام ، به علی علیه السلام با راهنمایی رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده تشکیل خانواده و مراسم عروسی با بانوی اسلام گردید.

در آن ایام به خاطر هجرت اجباری مسلمانان از مکه به مدینه ، اکثر آنان از جمله امام علی علیه السلام از جهت اقتصادی و مالی در مضیقه بوده و زندگی مشقت باری را پشت سر می گذاشتند. حضرت علی علیه السلام در آن زمان از مال دنیا جز یک شمشیر، یک زره و یک مرکب سواری چیز دیگری نداشت و برای فراهم آوری هزینه های ازدواج ، ناچار گردید که زره خود را بفروشد و از پول آن ، جهیزه ای برای همسرش فاطمه علیهاالسلام فراهم نماید.

صورت جهیزه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله که از سوی پدر ارجمندش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و از دارایی های حضرت علی علیه السلام فراهم گردید، بنا به روایت اکثر مورخان به شرح ذیل است :

۱ - پیراهنی که به هفت درهم خریداری شده بود.

۲ - روسری (مقنعه) که قیمت آن یک درهم بود.

۳ - قطیفه مشکی که تمام بدن را کفایت نمی کرد.

۴ - یک تخت خواب که از چوب و لیف خرما ساخته شده بود.

۵ - دو عدد تشک از کتان مصری که یکی پشمی و دیگری از لیف خرما بود.

۶ - چهار عدد بالش که دو تای آن را پشم و دو تای دیگر از لیف خرما بود.

۷ - پرده

۸ - حصیر

۹ - دست آس

۱۰ - مشکی از پوست

۱۱ - کاسه چوبی برای شیر

۱۲ - ظرف پوستی برای آب

۱۳ - سیوی سبز رنگ

۱۴ - کوزه های متعدد

۱۵ - دو بازو بند نقره ای

۱۶ - یک ظرف مسی

وقتی چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به این ها افتاد، فرمود: خدایا، زندگی را بر گروهی که بیشتر ظروف آنها سفال است، مبارک گردان.

مهریه حضرت زهرا علیها السلام پانصد درهم بود که به ((مهر السنه)) معروف گردیده است. (۱۳۳) بدین ترتیب حضرت فاطمه علیها السلام آماده تشکیل خانواده و انتقال به خانه امیر مؤمنان علیه السلام گردید.

این واقعه مبارک در واپسین ماه های دومین سال حضور آنان در مدینه (که ابتدای سال سوم هجری بود) به وقوع پیوست و خانواده ای تازه با مشارکت حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام پا گرفت که پاک ترین و مقدس ترین خانواده ای شد که در اسلام بنا گردیده اند.

از ابن عباس روایت شده است که هنگام حرکت دادن حضرت زهرا علیها السلام به سوی خانه علی علیه السلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پیشاپیش فاطمه زهرا علیها السلام، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او در حرکت بودند و هفتاد هزار فرشته الهی، از پشت سر، وی را بدرقه کرده و تسبیح و تقدیس خدا را به جای می آوردند تا این که صبح طلوع کرد. (۱۳۴)

درباره رفتار حضرت علی علیه السلام و همسرش حضرت فاطمه علیها السلام نسبت به یکدیگر، روایات فراوانی در منابع اسلامی ذکر شده است و در این جا به عنوان حسن ختام، تنها

به یک روایت از امیر مؤمنان علیه السلام بسنده می کنیم :

آن حضرت فرمود: فوالله ما اءغضبتهما، و لا اكرهتها على اءمر حتى قبضها الله - عز و جل - و لا اغضبتهنى و لا غضبت لى اءمرا، و لقد كنت اءنظر اليها فتنكششف عنى الهموم و الاءحزان .

به خدا سوگند، هرگز بر او (فاطمه زهرا علیها السلام) خشم نگرفتم و او را بر چیزی اکراه و اجبار نکردم تا این که به جوار حق پیوست . او نیز با من در این مقام بود که هرگز مرا نرنجانید و مرا وادار به اکراه و اجبار نکرد. من هر گاه به چهره وی نگاه می کردم ، تمام ناراحتی و اندوهم بر طرف می شد.(۱۳۵)

روز ۲۲ محرم - سال ۳۷ هجری قمری

ورود امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به سرزمین صفین جهت نبرد با معاویه .

پس از آن که امام امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه با اصرار و تاکید روز افزون امت اسلام و درخواست مهاجران و انصار، خلافت اسلامی را پذیرفت ، برای اصلاح جامعه بیمار و برداشتن تبعیض ها و بی عدالتی های موجود اقدام بایسته ای به عمل آورد.

نخستین اقدام آن حضرت برای استقرآ عدالت اجتماعی ، برکناری استان داران و فرماندهان نالایق و انتصاب افراد صالح و شایسته به جای آنان بود.

معاویه بن ابی سفیان که از زمان عمر بن خطاب و پس از او در تمام دوازده سال خلافت عثمان بن عفان بر منطقه شامات ، امارت داشت از جمله استان داران نالایق و ستم پیشه ای بود که بنا به نظر مبارک امیر مؤمنان علیه السلام می بایست از کار برکنار شده

و امارت شام به شخص صالحی سپرده شود.

ولی او که همانند پدرش ابوسفیان با دین اسلام و خلافت اسلامی اساساً مخالف بود و پیروی اش از خلفای پیشین، تنها پوشش برای دست یابی به ریاست و حکومت بود، مسئله کشتن عثمان بن عفان در مدینه را بهانه قرار داد و اهالی شام را بر ضد امیر مؤمنان علیه السلام تحریک کرد و نه تنها از فرمان آن حضرت سرپیچی و نافرمانی نمود، بلکه برای استمرار حکومت و امارت خویش، مردم شام آماده مبارزه و جنگ با حضرت علی علیه السلام کرد.

ارسال نامه های هشدار دهنده و اندرزهای امیر مؤمنان علیه السلام در معاویه تاءثیر مطلوبی بر جا نگذاشت. معاویه با استقبال از شکست خوردگان جنگ جمل و پذیرایی از مخالفان امیر مؤمنان علیه السلام، سپاهی سنگین از شام تجهیز کرد و به سوی عراق هجوم آورد. وی از همراهی و مشورت های عمرو بن عاص - که یکی از معروف ترین حيله گران عرب است - برخوردار بود در اکثر موارد که با مشکلی خاص روبرو می شد، از نظرهای کارساز وی استفاده می کرد.

از آن سو، امام علی علیه السلام که به تازگی از فتنه ناکثان و برپاکنندگان نبرد جمل فراغت حاصل کرده و مقر حکومت خویش را در شهر ((کوفه)) قرار داده بود، اعلام بسیج عمومی کرد و مردم را برای سرکوبی فتنه های معاویه و سپاهیان شام ترغیب و تجهیز نمود.

طلایه داد سپاه امام علی علیه السلام، مالک اشتر بود که با سپاهی ظفرمند و مبارز به سوی دشمن شتافت. طلایه دار سپاه معاویه ((ابوالاعور سلمی

((بود که زودتر از مالک اشتر به رود فرات در سرزمین صفین رسید. به همین جهت ، حاشیه هموار و راه های آسان برداشت آب از رود فرات را تصاحب نمود و از استفاده سپاهیان امام علی علیه السلام ممانعت به عمل آورد.

مالک اشتر نخعی که از جانب امام علی علیه السلام دستور داشت که در برابر شامیان ، آغاز نبرد نکند و پیش از جنگ ، آنان را به صلح و عدم خون ریزی مسلمانان دعوت نماید، در آغاز کار با رفتار غیر انسانی ابوالاعور سلمی روبرو شد و برای اجرای فرمان مولایش امام علی علیه السلام سپاهیان خویش را امر به شکیبایی و خویشتن داری نمود و در حالی که همه آنان تشنه و نیازمند آب بودند، صبر را پیشه کرده و ناظر عملکردهای ناجوانمردانه دشمن بودند، تا این که در غروب هان روز، دشمن شکیبایی سپاهیان مالک اشتر را حمل بر ترس و ضعف آنان نمود و بی مهابا بر آنان حمله آورد.

در این هنگام که مالک اشتر، حجت را تمام شده یافته بود و چاره ای جز نبرد نمی دید، دستور دفاع و نبرد را به سپاهیان خویش صادر کرد.

سپاهیان مالک اشتر در همان ساعات نخست چنان ضرباتی بر سپاهیان معاویه وارد آوردند که آنان را نه تنها از پیش روی بازداشته ، بلکه از حاشیه رود فرات نیز به عقب راندند و آنان را از دسترسی به آب فرات محروم کردند.

در این نبرد تعداد زیادی از سپاهیان شام ، کشته و زخمی گردیدند و در میان کشته شدگان جنازه ((عبدالله بن منذر تنوخی)) پیدا شده بود که از

دلاوران و ناموران رزمی شامیان بود و به دست جوان نرسی از سپاه مالک اشتر به نام ((ظیان بن عماره تمیمی)) به هلاکت رسیده بود. این شکست، مایه ننگ و عار شامیان گردید و بارها برای جبران آن اقدام کردند ولی با هشیاری و مدیریت رزمی مالک اشتری و دیگر فرماندهان حضرت علی علیه السلام جز شکست چیز دیگری نصیب آنان نگردید.

پس از ورود طلایه داران و پیش مبارزان به فرماندهی مالک اشتر، حضرت علی علیه السلام در راس سپاهی به استعداد یکصد هزار نفر عازم صفین گردید و در ۲۲ محرم سال ۳۷ قمری وارد این سرزمین شد و در همین ماه، معاویه نیز با سپاهیان خود به صفین وارد شد و به طلایه داران سپاه خود به فرماندهی ابوالاعور سلمی پیوست. (۱۳۶)

امام علی بن ابی طالب علیه السلام به حرمت ماه محرم، در این مبارزه و نبرد با شامیان امتناع نمود حتی برای رعایت حال سپاه دشمن، دستور داد آب فرات را بر روی آنان بازگذاشته و طرفین به طور آزاد از این آب استفاده کنند.

پس از پایان یافتن ماه محرم، نبرد میان طرفین آغاز گردید و مدت زیادی ادامه یافت و بنا به روایت تاریخ نگاران، هیجده ماه استمرار یافت.

این نبرد، بزرگترین و طولانی ترین جنگی بود که تا آن روز در میان عرب ها به وقوع پیوسته بود. در این جنگ از دو طرف تعداد زیادی کشته و زخمی گردیدند ولی تلفات شامیان چند برابر شهدا و زخمیان شهدا حضرت علی علیه السلام بود.

در صفین با این که برخی از صحابه رسول

خدا صلی الله علیه و آله و یاران ویژه امیر مومنان علیه السلام ، مانند عمار یاسر و اویس قرنی به شهادت رسیدند، ولی در اکثر عملیات ، پیروزی با یاران امام علی علیه السلام بود. به ویژه عملیات هایی که فرماندهی آنها را خود امیر مومنان علیه السلام و یا مالک اشتر نخعی و یا امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر عهده داشتند.

سرانجام سپاه دشمن با دسیسه های معاویه و عمرو بن عاص در واپسین مراحل جنگ ، قرآنها را بر روز نیزه کرده و خواستار صلح و حکمیت شدند. با این که حضرت علی علیه السلام و مالک اشتر و دیگر یاران فداکار آن حضرت ، اصرار بر ادامه جنگ و پایان دادن فتنه قاسطین داشتند، گروهی از فریب خوردگان سپاه آن حضرت ، دست از جنگ برداشته و خواستار آتش بس و حکمیت قرآن گردیدند!

به هر حال ، این نبرد بزرگ که می رفت به نتیجه شیرین و مطلوبی دست یابد، با مکر و حيله های دشمن و حماقت و کج فهمی های خود بدون این که پیروزمندی داشته باشد، پایان یافت . سرنوشت نهایی آن به حکمیت واگذار گردید.

(برای اطلاع بیشتر درباره جنگ صفین به منابعی که به طور تفصیلی درباره زندگی امام علی علیه السلام نگارش یافته اند، مراجعه نمایید.)

روز ۲۳ محرم - سال ۱۶۹ هجری قمری

مرگ مهدی عباسی در ماسبدان (۱۳۷)

مهدی عباسی (سومین خلیفه عباسیان) پس از مرگ پدرش منصور دوانقی در سال ۱۵۸ قمری بنا به وصیت کتبی و شفاهی پدرش به خلافت رسید.

گرچه ابوالعباس سفاح ، نخستین خلیفه عباسیان چنین بنا نهاد بود که پس از مرگش ، برادرش

منصور و پس از منصور پس از دست یابی به تخت خلافت و استحکام حکومت خویش ، به تدریج فرزند خود مهدی را بر دیگران ترجیح داد و او را جانشین خود در مسافرت های می کرد و سر آخر، وی را هم به صورت شفاهی و هم به صوت کتبی ، ولی عهد و جانشین خود معرفی کرد و با این کار، عملا پسر عموهای خویش را از رسیدن به خلافت ناکام گذاشت . مهدی عباسی نیز پس از استقرار در منصب خلافت ، با عیسی بن موسی بنای بد رفتاری در پیش گرفت و او را از طریق عاملان خویش مورد بی مهری و بی حرمتی قرار داد. تا این که روزی وی را به اجبار و اکراه به نزد مهدی عباسی فرا خوانده و از او خواستند که خود را از ولایت عهدی مستعفی نماید.

به هر تقدیر، مهدی با نیرنگ و اجبار، عیسی بن موسی را از ولایت عهدی عزل و پسر خود ((هادی)) را به این سمت منصوب کرد.

در زمان مهدی عباسی ، بسیاری از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام و یاران آن ها که پیش از این به دستور منصور دوانقی در سیاه چال ها گرفتار بودند، آزاد گردیده و یا از زندان گریختند. از جمله آنها، عیسی بن زید بن امام زین العابدین علیه السلام بود، که به کوفه متواری شد و تا آخر عمر در این شهر به صورت ناشناس و مجهول النسب و در نهایت سختی و تنگدستی زندگی کرد، به طوری که حتی همسر و فرزندش ، او را نشناخته پی به نسب شریف وی

نبردند. وی با همین وضعیت زندگی کرد و سر آخر، بدرود حیات گفت . (۱۳۸)

مهدی عباسی با این که پسر خود ((هادی)) را به ولایت عهدی برگزیده بود، در اواخر عمر از این کار پشیمان شد و تصمیم گرفت که پسر دیگرش ((هارون)) را جایگزین هادی نماید.

به همین جهت ، هادی را که در گرگان به سر می برد فراخواند تا به بغداد برگردد و در آن جا به صورت رسمی ، وی را از ولایت عهدی عزل و هارون را ولی عهد خود نماید.

ولی هادی ، اعتنایی به پیام پدرش نکرد و به بغداد برنگشت و خود را هم چنان ولی عهد می دانست . این عمل بر پدرش مهدی بسیار گران آمد و به ناچار به سوی گرگان حرکت کرد تا در این جا هادی را توبیخ و وی را از ولایت عهدی عزل نماید. ولی همین که مهدی عباسی به ((ماسبذان)) (از بلاد دینور و حدود کلهر) رسید، در همان جا وفات یافت و به خواسته های خویش دست نیافت .

درباره مرگش گمانه های چندی گفته شده است . برخی گفته اند که یکی از کنیزانش وی را زهر داد و مسموم نمود. برخی گفته اند که یکی از کنیزانش یک عدد گلابی را برای کشتن کنیزی دیگر، زهر آگین ساخت و مهدی عباسی به اشتباه آن را تناول کرد و به سرای نیستی رهسپار گردید.

ولی عده ای معتقدند که وی از پی شکار می تاخت و شکار او به خرابه ای گریخت . مهدی از پی او، داخل خرابه شد و به شدت با در خرابه برخورد کرد

و پشتش شکسته شد و با همان درد و رنج ، از دنیا رفت .

پس از مرگش ، فرزندش هادی از گرگان به بغداد شتافت و زمام امور را به دست گرفت . (۱۳۹)

روز ۲۵ محرم – سال ۱۹۸ هجری قمری

کشته شدن امین به دست مأمون عباسی

هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی) پیش از مرگ خویش ، برای سه فرزندش ولایت عهدی را سفارش کرد و پیمان نامه ای نوشت و آن را در خانه خدا قرار داد تا پس از او ، ابتدا ((محمد امین)) ، سپس ((عبدالله مأمون)) و آن گاه ((قاسم مؤتمن)) که از پسران دیگر وی بزرگتر بودند ، یکی پس از دیگری بر تخت خلافت تکیه زنند .

هارون در سال ۱۹۳ قمری در خراسان به هلاکت رسید . در آن هنگام خراسان در شرق عالم اسلام در اختیار فرزندش مأمون بود ، ولی فرزند دیگرش امین ، در غیاب پدرش در بغداد به سر می برد . به همین جهت پس از هلاکت هارون ، طبق وصیتش با امین به عنوان ششمین خلیفه عباسی در بغداد بیعت شد .

((زبیده)) مادر امین از نژاد عرب و ((مراجل باد غیسی)) مادر مأمون از نژاد عجم و خراسانی بودند . به همین سبب سپاهیان و فرماندهان ایرانی و عجم نژاد از لشکر هارون ، رابطه و علاقه بیشتری با مأمون داشته و به همراه وی در خراسان بودند .

مأمون در خراسان و شرق عالم اسلام که پدرش هارون در سال ۱۸۲ قمری از همدان تا سرحدات شرقی عالم اسلام را در اختیارش گذاشته بود ، (۱۴۰) حکومت می کرد و پس از مرگ پدرش با این که به طور رسمی برادرش امین ، خلیفه بود ،

توجه چندانی به وی نداشت و خودسرانه در این منطقه بزرگ به رتق و فتق امور می پرداخت .

از آن سو، عراق ، شام ، حجاز و یمن و آفریقا و سراسر عالم اسلام (غیر از خراسان و شرق ایران که در استیلای مامون بود و کشور اندلس در اروپا که در استیلای امویان بود) در اختیار خلیفه وقت ، امین عباسی قرار داشت و مسلمانان از او به عنوان خلیفه ، اطاعت می کردند. امین به تحریک فضل بن ربیع (از حاجیان و نزدیکان هارون و امین)، پیمان نامه پدر را از کعبه گرفت و آن را سوزانید و از سفارش پدر سرباز زد و پسر خردسالش ((موسی)) را ولیعهد خود نمود. وی دستور داد در خطبه های نماز جمعه ، پس از نام او، ابتدا نام موسی و آن گاه نام مامون و مؤتمن را بخوانند.

هم چنین به مامون در خراسان نامه ای نوشت و او را به بغداد فرا خواند و برادر دیگرش مؤتمن را از حکومت منطقه ((...ب...)) عزل و به امارت ((قنسرین)) و ((عواصم)) منصوب کرد. وی بان این گونه رفتارها و کردارها خویش در صدد تضعیف موقعیت برادرانش برآمد، تا از جانب آنها خطری برای فرزندش موسی ، پدید نیاید.

این کارها و عوامل پنهان و آشکار دیگری که در میان دو برادر از پیش وجود داشت و پس از مرگ پدرشان ، تشدید شده بود، موجب بروز اختلافات و صف آراییی دو برادر، یعنی امین و مامون گردید.

سرانجام ، کاسه صبر مامون لبریز شد و با گردآوری نیروهای رزمی و جنگی آماده نبرد

با امین گردید. مامون سپاهی سنگین از ایرانیان و مسلمانان عجم تبار به فرماندهی ((فضل بن سهل)) جهت نبرد با سپاهیان برادرش امین به سوی غرب ایران گسیل داشت. از آن سو، امین به تکاپو افتاد و برای از بین بردن شورش های مامون و سرکوبی لشکریانش، سپاهی عظیم به فرماندهی ((علی بن عیسی بن ماهان)) به سوی ایران عازم کرد.

دو سپاه در پنج فرسنگی ((ری)) به هم رسیدند و نبردی سخت میانشان درافتاد. تعدادی بی شمار از طرفین کشته و زخمی گردیدند و در این میان، علی بن عیسی بن ماهان به دست نیروهای مامون کشته شد و خبر کشته شدنش به اطلاع همگان رسید. این امر، موجب تقویت روحیه رزمی سپاهیان مامون و تضعیف و سستی امین گردید. بدین جهت سپاهیان امین با سرافکنندگی و خواری ناچار به عقب نشینی شدند ولی فضل بن سهل با تعقیب آنان، درصدد نابودی کامل آنها برآمد. بدین طریق نخستین شکست بزرگ سپاهیان امین را به ارمغان آورد.

امین برای جبران شکست سپاه خویش و جلوگیری از پیش روی فضل بن سهل، چند بار دیگر نیز عازم نیروهای تازه نفس به جنگ فضل بن سهل پرداخت ولی در تمام آنها شکست خورد و مناطق دیگری را از دست داد.

از جانب دیگر برخی از عاملان و حاکمان امین در شهرهای عرب نشین، از جمله داوود بن عیسی، حاکم مکه و مدینه از ضعف امین استفاده کرده و به مامون اعلان وفاداری و پیروی کردند. فضل بن سهل که هم در دانش و هم در رزم و کارزار، مرد کارایی

بود و به همین جهت مامون وی را لقب ((ذوالریاستین)) اعطا کرده بود، وضعیت را چنان بر امین تنگ گرفت که از سوی وی را تحت فشار قرار داد و مستاءصل نمود.

به تحریک جاسوسان و نفوذیان فضل بن سهل، سپاهیان امین از نبرد امتناع کرده و خواهان مواجب خویش می شدند و در برخی از مناطق سر به شورش زدند و اوباش بغداد از این وضعیت بهره جسته و به قتل و غارت و ناامنی در بغداد، پایتخت امین پرداختند. در بغداد نیز بسیاری از صاحب منصبان کشوری و لشکری در پناهان با فضل بن سهل رابطه برقرار کرده و با وی اعلان وفاداری نمودند و در کار امین، اختلال به وجود می آوردند. امین برای بقای خود تلاش فراوانی نمود. از این جمله این که دو فرزند مامون را که در بغداد زندگی می کردند به گروگان گرفت و مال های فراوانی میان سپاهیان خویش بذل و بخشش کرد و هیچ یک از این کارها نتوانست او را در برابر سپاه بنیان کن و سیل آسای فضل بن سهل رهایی بخشد.

فضل بن سهل به بغداد نزدیک شد و شهر را از چند سو در محاصره خویش گرفت و با مدافعان شهر و هواداران امین به شدت نبرد می کرد و تسلیم شدگان را می پذیرفت.

سرانجام در شب ۲۵ محرم سال ۱۹۸ قمری، سپاهیان دژها را یکی پس از دیگری گشودند و وارد شهر بغداد گردیدند و این شهر را به تصرف خویش درآوردند.

امین، در این واقعه به دست نیروهای فضل کشته شد و سربازان، سرش را از

بدن جدا کرده و در منظر مردم نصب نمودند و پس از مدتی سرش را برای برادرش مامون در خراسان ارسال کردند.

از آن تاریخ برای مامون در سراسر مناطق تحت نفوذ خلافت، بیعت گرفتند و به نام او خطبه خواندند.

(۱۴۱)

مامون، پس از کشت برادر خود امین، بر اوضاع سیاسی، نظامی و اجتماعی مسلمانان استیلا کامل یافت و مخالفان خود را با ترفندهای گوناگون از سر راه خویش برداشت و همانند پدرش هارون، حکومت مقتدرانه ای بوجود آورد.

وی پس از کشتن امین، به مدت ۲۰ سال و هفت ماه خلافت کرد و سرانجام در ۴۸ سالگی در شهر ((طرسوس)) در غرب شام، که هم اکنون ((طرطوس)) نامیده می شود، در رجب سال ۲۱۸ قمری وفات یافت. (۱۴۲)

روز ۲۶ محرم

روز ۲۶ محرم – سال ۶۴ هجری قمری

محاصره مکه و سنگ باران کعبه از سوی سپاهیان یزید. (۱۴۳)

یزید بن معاویه پس از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یارانش در کربلا و اسیر نمودن اهل بیت و بازماندگان آنان، خود را در نزد مسلمانان بی مقدار و بی اعتبار کرد. از سوی دیگر، افشاگرهای خاندان عصمت و طهارت و طرفداران اهل بیت علیه السلام، مردم را بر ضد حکومت یزید و ادار به قیام نمود. به همین جهت در سال ۶۳ قمری شورش ها و جنبش هایی بر ضد یزید در حجاز به وجود آمد.

سرانجام اهالی مکه و مدینه اقدام به مخالفت های علنی و درگیری مسلحانه با سپاهیان و عاملان یزید نمودند. در مدینه به رهبری ((عبدالله بن حنظله)) و در مکه به رهبری ((عبدالله بن زبیر)) آتش قیام شعله ور گردید. یزید برای خاموش کردن قیام های

مردمی حجاز، سپاهی گران به فرماندهی ((مسلم بن عقبه مری)) از شام به سوی حجاز گسیل داشت .

سپاهیان یزید در آغاز با مبارزان مدینه به نبرد برخاسته و آنان را در سرزمین ((حره)) با شکست مواجه نمودند و آن گاه شهر مدینه را مجدداً به تصرف خویش درآورده و جنایت های غیر قابل توصیفی در این شهر مرتکب گردیدند. مسلم بن عقبه ، سه روز شهر مدینه را بر سپاهیان خویش مباح کرد و سپاهیان بی نزاکت شامی دست به هر اقدام ناشایستی زدند و از جمله بیش از چهار هزار نفر از مردم را قتل عام کردند.

سپس برای از بردن شورشهای عبدالله بن زبیر و هواداران او، عازم مکه گردیدند. اما پیش از رسیدن به مکه معظمه ، در مکانی به نام ((قدیه)) مسلم بن عقبه در چنگال مرگ گرفتار آمد و به عذاب الهی دچار شد.

پس از هلاکت مسلم بن عقبه ، بنا به سفارش وی ، ((حصین بن نمیر)) (که از عاملان جنایت در واقعه کربلا و واقعه حره بود) به فرماندهی سپاه شام رسید.

عبدالله بن زبیر در مکه معظمه خود را به ((العائذ بالیت)) ملقب ساخته و ملتزم خانه خدا بود و با پرداختن به عبادت و مخالفت با یزید بن معاویه ، مردم را به گرد خود جمع کرد و به تدریج قوت یافته بود و توانست شهر مکه را از دست عامل یزید بیرون آورد و خود بر آن استیلا یابد.

سپاهیان شام به مکه هجوم آورده و آن را در محاصره خویش قرار دادند و بر اهالی آن بسیار سخت گرفتند.

آنان بر بلندی های اطراف

مکه ، منجنيق ها و سنگ اندازه‌های بزرگی نصب کرده و به وسیله آنها شهر را سنگ باران کردند.

عبدالله بن زبیر و بسیاری از مردم به مسجدالحرام پناه آورده تا از شدت سنگ باران دشمن در امان باشند، ولی حصین بن نمیر دستور داد که مسجدالحرام و کعبه را نشانه گرفته و زیر ضربات خویش قرار دهند.

علاوه بر سنگ اندازی ، گروهی از لشکریان حصین بن نمیر مأموریت یافتند که نفت اندازی کنند و با پرتاب بسته های نفت به داخل شهر، بسیاری از خانه های مردم و اماکن مذهبی را دچار آتش سوزی نمایند.(۱۴۴)

این واقعه تاسف بار، بنا به روایت طبری و برخی از مورخان دیگر از ۲۶ محرم و بنا به روایت صاحب وقایع الایام از ۲۷ محرم (۱۴۵) تا سوم ربیع الاول سال ۶۴ قمری ادامه یافت . ولی سپاهیان یزید با این اعمال ننگین خود کاری از پیش نبرده و متقابلاً موجب تقویت عبدالله بن زبیر و قیام او گردیدند. سرانجام یزید در ربیع الاول همان سال به هلاکت رسید و نیروهای شامی به شام بازگشت نمودند و عبدالله بن زبیر زمام امور حجاز را به دست گرفت

روز ۲۶ محرم – سال ۱۴۶ هجری قمری

شهادت علی بن الحسن مثلث در زندان منصور دوانقی

علی فرزند حسن مثلث ، فرزند حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام از عابدان و زاهدان علوی در عصر خویش بود. وی که به ((علی الخیر)) و ((علی العابد)) معروف بود، در عبادت و بندگی ، به ویژه در نماز، حالت خشوع و حضور قلب کامل داشت .

روایت شده است : هنگامی که در راه مکه ، در جایی مشغول نماز بود، یک

افعی ، داخل لباس او شد. اطرافیان ، بهت زده بانگ برداشتند که : ای علی ، خودت را دریاب ، افعی در میان جامه هایت قرا گرفته است .

علی اعتنایی به اضطراب و بانگ اطرافیان نداشت و بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای به نمازش ادامه داد، تا این که افعی بدون زیان رساندن به وی ، از جامه اش خارج گردید.

علی بن حسن ، بسان سایر بنی الحسن علیه السلام مورد خشم منصور دوانقی (دومین خلیفه عباسی) قرار گرفت و به دستور وی به شهادت رسید.

در اواخر حکومت مروانیان ، جنبش های مردمی بر ضد بنی امیه و حکومت طاغوتی آنان در سراسر جهان اسلام بالا گرفت . در بیشتر این حرکتهای ، دو گروه بنی عباس و بنی الحسن علیه السلام که هر دو از طایفه بنی هاشم بودند، رهبری قیام ها را بر عهده داشتند.

سرانجام ، حکومت مروانیان سرنگون شد و بنی عباس ، قدرت را به دست گرفته و خلافت عباسیان را پایه گذاری کردند و با بنی الحسن علیه السلام که رقیب سیاسی آنان بودند، به تدریج بنای بدرفتاری در پیش گرفتند.

بنی الحسن علیه السلام از خود واکنش نشان داده و بنای مبارزات خویش را استمرار بخشیدند و به فروپاشی حکومت بنی امیه قانع نشدند بلکه خواستار برگشت حکومت به خاندان خویش بودند. به همین جهت ، محمد (معروف به نفس ذکیه) و ابراهیم فرزندان عبدالله بن الحسن مثنی ، در مدینه ، بصره و برخی از مناطق دیگر اسلامی دست به قیام خونین بر ضد خلفای عباسی زدند. برادران و عموزادگان آنان و بسیاری از نوادگان

امام حسن مجتبی علیه السلام همراه آن دو بوده و قیام آن ها را تایید می کردند.

ولی در برابر عاملان خلیفه در مدینه و بصره ، متحمل شکست شده و در این راه ، آن دو و برخی از بنی الحسن علیه السلام و بسیاری از یاران آنان جان باختند و سایر مبارزان دستگیر و یا به شهرها و مناطق دیگر اسلامی متواری و پراکنده شدند.

منصور دوانقی ، از آن پس نسبت به نوادگان امام حسن علیه السلام سخت گیرهای شدیدی اعمال نمود و بسیاری از آنان را دستگیر و در سیاه چال های مخوف زندانی نمود.

منصور در سال ۱۴۰ قمری وارد مدینه شد و عبدالله بن الحسن مثنی را دستگیر و او را مجبور به آشکار ساختن پنهان گاه فرزندانش محمد و ابراهیم نمود. چون عبدالله بن الحسن مثنی ، سرسختی و مقاومت کرد، او را در خانه مروان بن حکم در مدینه زندانی نمود و پس از او، بسیاری از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام را که مظنون به همکاری و تایید قیام بودند، جهت تحت فشار دادن آنان برای معرفی محمد و ابراهیم دستگیر و زندانی کردند. اسامی برخی از دستگیر شدگان عبارت است از: حسن ، ابراهیم و ابوبکر (برادران عبدالله بن الحسن مثنی) حسن بن جعفر بن الحسن مثنی ، عبدالله ، علی و عباس (پسران داوود بن الحسن مثنی)، محمد و اسحاق (پسران ابراهیم بن الحسن مثنی)، عباس و علی عابد (پسران حسن مثلث) و علی فرزند محمد نفس ذکیه .

دستگیر شدگان به مدت سه سال در مدینه زندانی بودند. در سال ۱۴۴ قمری

، محمد دیباج (برادر مادری عبدالله بن الحسن مثنی) را بر آنان افزوده و بر بدنش تازیانه زدند که لباسش با پوست بدنش درهم آمیخت .

در این سال ، همه آنان را در بندهای آهنین کرده و با وضعیت رقت باری به سوی عراق حرکت دادند. به دستور منصور، آنان را در زندان هاشمیه (در حوالی کوفه) در سردابی تاریک زندانی نمودند و بر آنان بسیار سخت گرفتند.

آن سرداب تاریک و مخوف ، بلای جان نوادگان امام حسن علیه السلام گردید، به طوری که آنان از شدت تاریکی ، شب و روز را تشخیص نمی دادند و اوقات نماز پنج گانه را با تقسیم قرائت قرآن ، تعیین می کردند و یا با ذکر تسبیح و اوراد علی عابد، اوقات نماز را به دست می آوردند. علی بن حسن در شکیبایی و بردباری ، مقام تام داشت و برای سایر بنی الحسن علیه السلام اسوه و الگو بود. روزی عبدالله بن الحسن مثنی به علی بن حسن گفت : ای برادرزاده ، ابتلا و گرفتاری ما را می بینی ، آیا از خدا نمی خواهی که ما را از زندان رهایی بخشد؟

علی بن حسن ، زمانی دراز پاسخ عمویش را نداد، تا این که در وقت مناسب ، به وی گفت : ای عمو جان ، همانا برای ما در بهشت درجه ای است که به آن نمی رسیم مگر با تحمل این بلاها و یا بزرگتر از این بلاها.

در مقابل برای منصور در جهنم ، مرتبه ای است که به آن نمی رسد مگر آن چه را که می بینی و بر

ما روا داشته است . اگر می خواهی بر این شداید، صبر کنیم ، صبر می کنیم ، زیرا به همین زودی راحت می شویم چه این که مرگ به ما نزدیک شده است . و اگر خواسته باشی دعا کنم ، دعا می کنم تا همگی رهایی یابیم ، ولیکن منصور به آن مرتبه از جهنم نخواهد رسید.

بنی الحسن علیه السلام گفتند: ما تا کنون تحمل کردیم ، از این پس نیز صبر خواهیم کرد. از آن روز، سه روز بیشتر فاصله نشد که علی بن حسن از شدت درد و رنج زندان ، جان سپرد و روحش به جنان پرواز کرد.

وی در حالی از دنیا رفت که سرش بر سجده عبادت بود. علی بن حسن ، در هنگام شهادتش ، چهل و پنج سال سن داشت و دارای پنج پسر و چهار دختر به این نام ها بود: محمد، عبدالله ، عبدالرحمن ، حسن ، حسین ، رقیه ، فاطمه ، ام کلثوم و ام الحسن . مادر همه آنان ، زینب دختر عبدالله بن الحسن مثنی بود.

پنجمین فرزندش حسین ، همان شخصیتی است که دلیرانه بر ضد بنی عباس قیام کرد و رهبری واقعه ((فخ)) را بر عهده داشت و در میدان نبرد همانند امام حسین علیه السلام مظلومانه به شهادت رسید و اهل بیتش به اسارت درآمدند.(۱۴۶)

روز ۲۷ محرم – سال ۲۱۵ هجری قمری

لشکر کشی مامون عباسی به سرزمین روم

مامون برای نبرد با امپراتوری روم شرقی ، سپاهی سنگین فراهم آورد و در تاریخ ۲۷ محرم سال ۲۱۵ قمری از بغداد عازم سرحدات غربی گردید. وی از ره موصل ، منبج ، دابق ، و انطاکیه

، مصیبه و طرسوس (طرطوس) به پیش تاخت، تا این که وارد سرحدات روم گردید و با رومیان به نبردی سنگین پرداخت و دژهای مستحکم آنان را در هم کوبید و برخی از شهرهای آنان مانند آنکارا (پایتخت فعلی ترکیه) را به تصرف خویش درآورد.

وی از آن جا، دسته هایی چند از نیروهای خود را برای سرکوبی شورش گران داخلی به اطراف فرستاد و پس از اطمینان از عدم حمله متقابل رومیان، به سوی دمشق حرکت کرد. (۱۴۷)

مامون در سال بعد با لشکری سنگین به رومیان هجوم آورد و دوازده دژ مستحکم آنان را گشود و بسیاری از مناطق آنان را به تصرف خویش درآورد. (۱۴۸)

روز ۲۸ محرم – سال ۲۲۰ هجری قمری

ورود امام محمد تقی علیه السلام به بغداد بنا به درخواست معتصم عباسی . (۱۴۹)

امام محمد تقی علیه السلام معروف به جوادالائمه در ۱۰ رجب و به روایتی در ۱۹ رمضان سال ۱۹۵ قمری در مدینه دیده به جهان گشود و جهان هستی را با نور خویش درخشان کرد.

پدرش، حضرت امام رضا علیه السلام و مادرش سبیکه علیه السلام است که امام رضا علیه السلام وی را ((خیزران)) نامیده بود. این بانوی پرهیزکار و زاهد، از اهالی ((نوبه)) در سرزمین مصر و از خاندان قبطیه (همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله) بود.

امام محمد تقی علیه السلام که یگانه فرزند ذکور امام رضا علیه السلام است، از دوران طفولیت در مکتب عدالت پروری و حقیقت جوئی پدرش بهره های وافری یافت و از کودکی، جامع تمام فضایل انسانی و اسلامی بود.

پدرش امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۰ قمری،

در حالی که امام محمد تقی علیه السلام تنها شش سال بیشتر نداشت ، به اجبار و اکراه مامون عباسی عازم خراسان گردید و فرزند خردسال خویش را در مدینه جانشین خود نمود و همگان را امر به پیروی از او کرد. امام محمد تقی علیه السلام در هشت سالگی ، پس از شهادت پدر مهربانش به دست مامون عباسی ، امامت شیعیان را بر عهده گرفت .

آن حضرت در طول عمر با برکت و کوتاه مدت خویش ، دوباره به بغداد مسافرت نمود، که هر دو بار، مصادف با ماه محرم بود.

بار نخست ، بنا به دعوت مامون عباسی (پس از شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان و بازگشت مامون در بغداد) عازم عراق گردید و در محرم سال ۲۱۵ قمری وارد بغداد شد. در همین هنگام مامون در صدد تجهیز نیروی نظامی عظیم برای نبرد با رومیان بر آمده بود. (۱۵۰)

مامون ، هنگامی که به مقام علمی ، حکمت ، ادب و فضایل انسانی امام محمد تقی علیه السلام آگاهی پیدا کرد، از وی به گرمی استقبال نمود و او را بر سایرین ، اعم از عباسیان و علویان ترجیح و برتری داد و حتی دختر خود، ام الفضل را به عقد ازدواج آن حضرت درآورد.

عباسیان و درباریان مامون که از تصمیم وی در ازدواج دخترش با امام محمد تقی علیه السلام آگاهی یافته بودند. جملگی اقدام به سعایت و ایجاد بدگمانی نموده و مامون را از آینده این امر بر حذر داشتند. آنان به مامون گفتند: پیش از این ، ولایت عهدی را به پدرش علی بن موسی علیه السلام واگذار کردی و

اگر عمرش دوام می یافت ، پس از مرگ تو، خلافت از عباسیان به علویان منتقل می گردید. حال که پدرش از دنیا رفته است و عباسیان از آن دغدغه خاطر رهایی یافته اند، بار دیگر علویان را بر ما مسلط مگردان ! و محمد بن علی علیه السلام را به دامادی خود انتخاب نکن و دامادی دیگر برای خویش برگزین . مامون که به گفتار بی اساس آنان اعتقادی نداشت و از سوی دیگر آگاهی کامل به کمالات و فضایل انسانی امام جواد علیه السلام داشت ، در عین مخالفت عباسیان و درباریان خلافت ، دختر خود را به عقد آن حضرت درآورد.

وی برای نشان دادن شایستگی آن حضرت ، جلسه مناظره علمی تشکیل داد و آن حضرت را با عالم ترین و مشهورترین فقیه درباره عباسیان ، یعنی ((یحیی بن اکثم)) به مناظره و مباحثه علمی وادار کرد و از این راه ، موقعیت علمی و فضیلت علمی و فضیلت های ناشناخته آن حضرت را بر همگان اثبات نمود. (۱۵۱)

مامون در حد مطلوب از آن حضرت تکریم و احترام نمود ولی آن حضرت ، تمایلی به زندگی اشرافی و معاشرت با آنان نداشت و به دنبال فرصتی بود که خود را از آن محیط خارج گرداند.

امام جواد علیه السلام به بهانه زیارت خانه خدا از بغداد عازم مکه معظمه گردید و پس از مراسم حج ، به مدینه رفت و در همان جا ماندگار شد.

ام الفضل ، همسر امام جواد علیه السلام که در دربار خلافت پرورش یافته و از زندگی اشرافی برخوردار بود، تحمل زندگی زاهدانه و بی آلایش خاندان عصمت

و طهارت را نداشت . به همین جهت از آغاز ورود به مدینه منوره ، بنای ناسازگاری در پیش گرفت و اصرار به بازگشت به بغداد را می نمود.

ام الفضل ، چند بار در نزد پدرش مامون ، از امام جواد شکایت و گلایه نمود که آن حضرت ، توجه چندانی به وی ندارد و به همسران دیگر خود بهای بیشتری می دهد. مامون ، به اظهار نگرانی و شکوائیه های دخترش اعتنایی نمی کرد و وی را توصیه به زندگی مسالمت آمیز با همسرش امام جواد علیه السلام می کرد.

مامون تا زنده بود از احترام و تکریم امام جواد علیه السلام کوتاهی نکرد و از این که آن حضرت ، دامادی وی را پذیرفته است ، افتخار می نمود.

سرانجام ، مامون در هفدهم رجب سال ۲۱۸ قمری در طرطوس شام بدرود حیات گفته و برادرش ((معتصم عباسی)) جانشین وی گردید و زمام امور خلافت را بر عهده گرفت . معتصم با این که در ظاهر برای امام جواد احترام و اکرام قائل بود. ولی در باطن نسبت به مقام و منزلت آن حضرت و شایستگی وی برای رهبری مسلمانان ، رشک می برد و درصدد تحقیر و نابودی آن حضرت برآمد.

معتصم برای کنترل و مراقبت بیشتر آن حضرت ، وی را به بغداد طلبید. گر چه در ظاهر خواسته اش ، صورت دعوت را داشت ولی در حقیقت ، آن حضرت را به اکراه و اجبار به بغداد طلبید و وی را در آن جا تبعید نمود.

امام محمد تقی علیه السلام به ناچار عازم بغداد شد. آن حضرت فرزندش امام علی نقی علیه

السلام معروف به هادی را در مدینه جانشین خود کرد و به همراه همسرش ام الفضل به بغداد رفت . ورود آن حضرت به بغداد، دو روز مانده به آخر محرم سال ۲۲۰ قمری بود.(۱۵۲)

معتصم در باطن ، نسبت به آن حضرت و تمام خاندان عصمت و اهل بیت علیه السلام و شیعیان آنان دشمنی داشت و با بهانه هایی ، محدودیت های تازه ای برای آنان قائل می شد. امام محمد تقی علیه السلام در این سفر، چند ماهی بیشتر در بغداد زندگی نکرد و سرانجام در آخر ذی قعدة همین سال (۲۲۰) به وسیله زهری که همسرش ام الفضل به تحریک برادرش جعفر بن مامون و به دستور عمویش معتصم عباسی به آن حضرت خوراند، مسموم گردید و پس از چندی به شهادت رسید (۱۵۳) و در مقابر قریش بغداد، در کنار جدش امام موسی کاظم علیه السلام که هم اکنون معروف به کاظمین است ، دفع گردید.

امام جواد علیه السلام در میان دوازده امام معصوم (علیهم السلام) از نظر سنی ، زودتر از همه به امامت نایل گردید و از نظر سال های عمر، از همه کم سن تر بود.

آن حضرت در هشت سالگی به امامت رسید و در ۲۵ سالگی به شهادت نایل آمد.

روز ۳۰ محرم – سال ۱۸۹ هجری قمری

کشته شدن جعفر بن یحیی بر مکی به دستور هارون الرشید.(۱۵۴)

خالد بن برمک از بزرگ هواداران بنی عباس در ایران بود و در استواری حکومت عباسیان نقش مهمی بر عهده داشت . منصور دوانقی (دومین خلیفه عباسی) وی را امارت موصل و آذربایجان و پسرش یحیی را حکومت ارمینیه (ارمنستان) داد.

مهدی عباسی (سومین خلیفه

عباسیان)، یحیی بن خالد را به سرپرستی و تربیت فرزند خود هارون گماشت. یحیی در تربیت و تعلیم هارون تلاش بلیغی نمود و او را از هر جهت برای خلافت آماده کرد و آن هنگامی که هادی عباسی (چهارمین خلیفه عباسیان) تصمیم گرفت که به جای پدرش هارون، فرزند خود را ولی عهد نماید و هارون را از ولایت عهدی خلع کند، یحیی، وی را از این کار بازداشت و به شدت با تصمیم وی مخالفت ورزید.

به همین جهت، به دستور هادی عباسی، زندانی شد و مورد خشم وی قرار گرفت. ولی پس از هلاکت هادی عباسی، برادرش هارون به تخت خلافت تکیه زد و یحیی را از زندان آزاد و مقامش را گرامی داشت و وی را به وزارت خویش منصوب و امور کشور را به وی سپرد.

علاوه بر یحیی، فرزندان او چون جعفر، فضل و محمد نیز همانند پدر در خدمت هارون الرشید بوده و در استواری حکومت وی، تلاش های وافری به عمل آوردند.

فضل بن یحیی، برادر رضاعی هارون الرشید بود. زیرا هر دو از خیزران، مادر هارون شیر خورده بودند. (۱۵۵)

به همین جهت، هارون، یحیی را پدر خطاب می کرد. هارون به یحیی و فرزندان او مناصب و پست های مهم کشوری و دولتی بخشید. گاهی فضل و جعفر را حکم وزارت می داد و گاهی جعفر را بر مصر و سپس بر خراسان و پس از آن بر شام، امارت داد.

فضل را حکومت مصر، سپس خراسان و پس از آن برای دفع قیام یحیی

بن عبدالله علوی به دیلم و شمال ایران گسیل داشت . هارون در سال ۱۸۲ قمری ، فرزند خود مامون را پس از امین ، ولایت عهد خویش گردانید و جعفر بن یحیی را برای کفالت وی برگزید.

به این ترتیب ، برمکیان در تمام اجزای حکومت هارون الرشید نقش حساسی بر عهده داشته و چندین سال خلافت عباسیان را با درایت و مدیریت خویش اداره کردند.

اما رقیبان برمکیان در حکومت بنی عباس ، مانند فضل بن ربیع که با وجود ترک تازی های برمکیان ، خود را منفعل و حاشیه نشین می دیدند، درصدد تضعیف موقعیت آنان برآمدند و با بهانه هایی واقعی یا واهی در نزد هارون ، بر ضد آنان سعایت می کردند و هارون را از افزایش قدرت آنان بیم می دادند.

از سوی دیگر، فضل بن یحیی که وزارت هارون را بر عهده داشت ، در نهان با علویان و بزرگان آنان ارتباط داشته و برای آنان احترام ویژه ای قائل بود و علی رغم درخواست هارون ، با آنان بدرفتاری نمی کرد. این امر بر هارون پوشیده نمی ماند و خبرچینان ، او را از این گونه امور با خبر می کردند.

به تدریج ، هارون نسبت به آنان بدگمان شد و بنای ناسازگاری و شدت عمل در پیش گرفت . هارون در آخر محرم سال ۱۸۹ (یا ۱۸۷) قمری پس از بازگشت از مراسم حج ، در شهر ((انبار)) دستور قتل جعفر بن یحیی را صادر کرد. در پی آن ، ((مسرور)) خادم هارون با گروهی شبانه بر وی حمله آورده و سرش را از بدن جدا کردند.

در همان شب ، برادرش

فضل بن یحیی را دستگیر و به زندان منتقل کردند و پدرشان یحیی بن خالد را در یکی از خانه های قصرش محبوس گردانیدند و تمام دارایی ها و بردگان برمکیان را از آنان مصادره نمودند.

هارون از شدت خشم دستور داد، پیکر بی جان جعفر بن یحیی را دو تکه کرده و بر جسر بغداد نصب نمایند. بسیاری از برمکیان و هواداران آنان دستگیر و زندانی شده و در زندان ها با آنان بدرفتاری و خشونت کردند.

بدین ترتیب ستاره برمکیان پس از هفده سال و هفت ماه و پانزده روز افول کرد و آنان از اوج قدرت به حضيض ذلت و خواری مبتلا گردیدند.

سرانجام یحیی بن خالد در سال ۱۹۰ قمری در زندان کوفه و پسرش فضل در محرم سال ۱۹۳ قمری در زندان رقه با وضعیت رقت باری وفات یافتند. (۱۵۶)

در پایان ، داستانی را که مرحوم شیخ عباسی قمی درباره عاقبت برمکیان بیان کرده است ، عینا نقل می نمایم : از محمد بن عبدالرحمن هاشمی منقول است که گفت : روز عید قربان بود که داخل شدم بر مادرم . دیدم زنی با جامه های بسیار کهنه نزد او است و تکلم می کند. مادرم به من گفت : این زن را می شناسی ؟ گفتم : نه .

گفت : این ((عباده)) مادر جعفر برمکی است . پس من رو به جانب ((عباده)) کردم و با او مقداری تکلم نمودم و پیوسته از حال او تعجب می نمودم تا آن که از او پرسیدم که ای مادر! از عجایب دنیا چه دیدی ؟

گفت : ای پسر جان ! روز عیدی

چنین روز بر من گذشت در حالی که چهارصد کنیز به خدمت من ایستاده بودند و من می گفتم: پسرم جعفر، حق مرا ادا نکرده و باید کنیزان و خدمت کاران من بیشتر از اینها باشد و امروز هم یک عید است و بر من می گذرد که منتهی آرزوی من دو پوست گوسفند است که یکی را فرش خود کنم و دیگری را لحاف خود نمایم.

محمد گفت: من پانصد درهم به او دادم، چنان خوش حال شد که نزدیک بود قالب تهی کند و گاه گاهی ((عباده)) نزد ما می آمد تا از دنیا رفت.

بس است از برای عاقل دانا، همین یک حکایت در بی وفایی دنیا. (۱۵۷)

سال شمار ماه محرم

توضیح

در این بخش به رویدادهایی اشاره می گردد که وقوع آن ها در ماه محرم، قطعی است ولی تاریخ روز وقوع آن ها نامشخص است. دلیل نامشخص بودن آنها به خاطر این است که در منابع تاریخی، آن روزها، مشخص و معین نشده اند و مورخان، تنها به اشاره به ماه و سال وقوع آن ها کرده اند و یا بدین جهت که نویسنده این کتاب، با در اختیار داشتن منابع محدود به آن دسترسی پیدا نکرده است. بدین جهت ممکن است در منابع دیگری در اختیار نویسنده نبوده، روز وقوع آن ها نیز مشخص و معین شده باشد.

به هر تقدیر در این بخش، رویدادهایی که در ماه محرم واقع شده باشند، به ترتیب سال وقوع، مورد بررسی قرار می گیرند.

ماه محرم – سال سوم هجری قمری وقوع غزوه ذوامر

ذوامر، نام دره ای است در سرزمین حجاز، در راه فید و مدینه که در سه منزلی مدینه قرار دارد. چون جنگ مسلمانان با مشرکان در این دره، در کنار دهکده نخیل واقع گردید، معروف به غزوه ذوامر شد.

ابن خلدون، تاریخ این غزوه را ماه محرم می داند. (۱۵۸) ولی واقدی آن را در دوازدهم ربیع الاول که آغاز بیست و پنجمین ماه هجرت بود، ذکر کرده است. (۱۵۹)

سبب وقوع این غزوه آن بوده است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر رسید که گروهی از قبایل ثعلبه و محارب از طایفه غطفان در ((ذوامر)) گرد آمده و مهیای نبرد بر ضد مسلمانان شده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در راس یک گروه چهارصد نفری از

مدینه خارج شد و به سوی ذواءمر حرکت نمود و عثمان بن عفان را جانشین خویش در مدینه کرد. سپاه اسلام که به ذواءمر رسید، منطقه را از وجود دشمن خالی دید. زیرا دشمنان از حرکت سپاه اسلام با خبر شده و از ترس آنان، از آن محل دور شده و به کوه های اطراف پراکنده شدند و از دور مسلمانان را تحت نظر خویش داشتند.

مسلمانان در ((ذواءمر)) فرود آمده و آن جا را لشکریان خویش قرار دادند. پس از ورود مسلمانان به دره ذواءمر، باران شدیدی باریدن گرفت و مسلمانان را بارانی و خیس نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله که برای قضای حاجت از لشکرگاه دور شده بود، لباس خود را از تن خارج کرد و پس از فشردن و تمیز کردن، آن را بر شاخه درختی آویزان نمود و خود در زیر درخت آرمید.

در این هنگام، یکی از دشمنان به نام ((دعثور)) که در کمین مسلمانان بود، فرصت را غنیمت شمرد و با شمشیر کشیده بر بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر گردید و به وی گفت: ای محمد، اکنون چه کسی تو را از من حفظ خواهد کرد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا

کلام پیامبر صلی الله علیه و آله تاثیر شگفتی در دعثور آورد، به طوری که از خود بی خود شد و چرخشی زد و به زمین افتاد و شمشیر از دستش رها گردید.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیرش را گرفت و بر او حمله ور شد و فرمود: هم اکنون چه کسی تو را از

من حفظ خواهد کرد؟ مرد عرب با ترس و لرز پاسخ داد: هیچ کس .

نگاه عاطفه انگیز رسول خدا صلی الله علیه و آله ، وی را تغییر داد و در این هنگام ، شهادتین را بر زبان جاری کرد و در زمره مسلمانان قرار گرفت .

وی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : به خدا سوگند، از این پس هیچ گروهی را بر ضد تو گرد نیاورده و هرگز با تو دشمنی نخواهم کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله بامهربانی تمام ، شمشیرش را به او پس داد. او، شمشیر را گرفت و به راه افتاد. ولی اندکی نرفته بود که برگشت و گفت : ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ، تو از من بهتری و به این شمشیر سزاوارتری .

آن گاه به سوی یاران خویش برگشت و پس از تعریف ماجرا، آنان به دین اسلام فرا خواند.

غیر از این مورد، پیامبر صلی الله علیه و آله به نیروهای دشمن دسترسی پیدا نکرد و بدون مواجه شدن با گروهی ، به مدینه برگشت . ولی همین حرکت بجا و شایسته رسول خدا صلی الله علیه و آله ، دشمن را خانه نشین کرد و از فکر هجوم به مسلمانان بازداشت .

مدت مسافرت پیامبر صلی الله علیه و آله و رفت و بازگشت مسلمانان در ین غزوه ، یازده روز ادامه یافت . (۱۶۰)

ماه محرم – سال ششم هجری قمری

وقوع غزوه بنی لحيان

واقعی ، نویسنده کتاب گرانسنگ ((المغازی)) گر چه در ابتدا، زمان این غزوه را اول ربیع الاول سال ششم ذکر کرد، ولی در پایان این واقعه تاریخی ، زمان آن را ماه محرم دانست و گفت

: و غاب رسول الله صلى الله عليه و سلم عن المدينة اربع عشره ليله ، و كان استخلف عن المدينة ابن ام مكتوم و كانت سنه ست
فى المحرم . (١٦١)

رسول خدا صلى الله عليه و آله به مدت چهارده شب از مدینه دور بود و در این مدت ، ((ابن مکتوم)) را جانشین خویش در
مدینه قرار داد، و این واقعه در محرم سال ششم واقع شده است .

بن لیحان که از تیره های بنی اسد بودند، از پیامبر صلی الله علیه و آله مبلغانی را برای ارشاد و تبلیغ درخواست نمودند تا با
راهنمایی های آنان ، با اسلام آشنا شده و مسلمانی اختیار نمایند. پیامبر صلی الله علیه و آله ، شش تن از یاران خویش را به
این مأموریت تبلیغی اعزام کرد. آنان عبارت بودند از مرثد غنوی ، خالد لیشی ، عاصم بن ثابت ، خبیب بن عدی ، زید بن دثنه
و عبدالله بن طارق .

پیامبر صلی الله علیه و آله ، مرثد را بر آنان امیر ساخت و آنان را به توصیه هایی اعزام نمود. آنان ، پس از آن که از مدینه دور
شده و به مکانی به نام ((رجیع)) رسیدند، مشرکان خیانت و دشمنی خود را آشکار کرده و قصد جانشان نمودند.

مبلغان اسلامی ، آماده دفاع از خود شدند و با دشمن خائن درگیر شدند ولی به خاطر کمی افراد، کاری از پیش نبرده و سه تن
از آنان به نام های : مرثد، خالد و عاصم در این میان به شهادت رسیدند و سه تن دیگر، اسیر شدند. در میان راه ، یکی

از اسیران به نام ((عبداللہ بن طارق)) خود را از بند رھانید و به نبرد با مشرکان پرداخت ، ولی مظلومانہ به دست دشمن بہ شہادت رسید. دو تن از اسیران بازماندہ ، یعنی خیب و زید، ہم چنان در بند مشرکان بودہ تا این کہ بہ مکہ بردہ شدہ و بہ سران قریش مکہ تحویل دادہ شدند. (۱۶۲)

این خبر ناگوار، پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و مسلمانان را بسیار نگران کرد و آنان را بہ عکس العمل بہ جا و بایستہ واداشت .

پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ با تجهیز دویست رزمندہ ، آمادہ نبرد با بنی لحيان شد. آن حضرت پس از آمادگی رزمندگان ، در ظاہر بہ سوی شام رھسپار شد و قصد خود را آشکار نساخت ، تا این کہ کہ بہ مکانی بہ نام ((بطن غران)) رسید کہ در آن حوالی ، مبلغان اسلامی بہ شہادت رسیدہ بودند. آن حضرت چون بہ اھالی غران رسید، نسبت بہ آنان ترحم کرد و بہ آنان فرمود: گوارا باد بر شما شہادت !

پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ ، با بیان شریف خود اھالی غران را در سوگ عزیزان از دست رفتہ سہیم دانست و کاری با آنان نداشت . افراد فتنہ انگیز بنی لحيان از حضور پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ در سرزمین خود باخبر شدہ و از ترس کیفر و تقاص جنایات خویش ، بہ کوه ها و قله ها متواری شدند.

آن حضرت ، یکی دو روز در آن سرزمین بہ سر برد و بر کسی از دشمنان دست نیافت و برای پیدا کردن آنان

، دسته هایی از سربازان اسلام را به اطراف فرستاد ولی آنان نیز به دشمن دست رسی پیدا نکردند.

آن حضرت به سوی سرزمین ((عسفان)) حرکت کرد و از آن جا به ((غمیم)) پیش رفت و بر کسی از مشرکان دست نیافت .

آن حضرت ، برای حفظ جان دو اسیر مسلمان که در دست قریش مکه اسیر بودند، از ادامه مسیر، خودداری کرد و به سوی مدینه بازگشت نمود.

اما همان طوری که گمان می رفت ، سران قریش به تکاپو افتاده و بر شدت خود نسبت به اسیران مسلمان افزودند و به آنان گفتند: ببینید که محمد صلی الله علیه و آله در ماه حرام با ما سر جنگ دارد ولی ما با اصحاب او که در دست ما اسیرند، در ماه حرام تعرضی نداریم . (۱۶۳)

ولی قرش ، پس از پایان ماه محرم ، دو اسیر خود را به وضع فجیعی به دار کشیده و به شهادت رسانیدند.

ازدواج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ریحانه زید (۱۶۴)

ریحانه دختر زید بن عمر و بن خناقه بن شمعون بن زید، از طایفه یهود ((بنی نظیر)) بود که با مردی از یهود طایفه ((بنی قریظه)) به نام ((حکم)) ازدواج کرده بود. طایفه بنی قریظه که در یکی از محله های مدینه ساکن بودند، در هنگام هجوم مشرکان و کافران عرب به مدینه و محاصره این شهر و وقوع جنگ احزاب ((خندق))، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان خیانت ورزیده و با مهاجمان ، همنوایی و همکاری کرده بودند. بدین جهت پس از پایان جنگ احزاب ، رسول خدا صلی الله علیه و آله مامور نبرد با خائنان

و پیمان شکنان بنی قریظه گردید.

یهودیان پس از مقاومت های فراوان و ستیزه جویی های بی امان ، سر آخر تسلیم شدند و همه مردان آنان محکوم به اعدام و فرزندان و زنان آنان اسیر و دارایی های و املاک آنان به غنیمت مسلمانان در آمد. (۱۶۵)

از میان زنان اسیر، ریحانه زید، سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید.

آن حضرت ، وی را در خانه زنی به نام ((ام منذر بنت قیس)) ساکن گردانید و دین اسلام را بر وی عرضه کرد. بنا به روایت ابی بکر بن عبدالله بن اءبی جهم ، در آغاز ریحانه از پذیرش دین اسلام ، امتناع ورزید و بر کیش یهودیت اصرار می نمود ولی پس از آشنایی با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهداف دین مقدس اسلام ، آمادگی خویش را برای پذیرش اسلام اعلام کرد و مسلمان شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وی را از بند بردگی آزاد نمود و سپس با رضایت و اختیار وی ، با او ازدواج کرد و مهریه ای همانند مهریه زنان دیگرش به وی پرداخت نمود.

بنا به روایت طبری ، تاریخ ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با ریحانه ، محرم سال ششم هجری بود. (۱۶۶) ریحانه از زنان صاحب فضل ، ادب و جمال بود و اسلام را به نیکی آموخت و از آن پس تا آخر عمرش در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و مکتب رهای بخش آن حضرت به سر برد.

سرانجام در اواخر سال دهم هجری پس از بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع

، در مدینه وفات یافت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۱۶۷) مدت زندگانی وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله ، پنج سال بود و از آن حضرت صاحب فرزندی نگردید.

ماه محرم – سال هفتم هجری قمری

دعوت پادشاهان و حاکمان به دین اسلام از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

پس از آن که در ذی قعدة سال ششم هجری میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مشرکان مکه در سرزمین حدیبیه ، صلحی برقرار گردید و طرفین ، متعهد گردیدند که به یک دیگر و قبایل وابسته ، تعرض نکنند، در این هنگام برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، فرصتی مناسب فراهم گردید تا به خاطری آسوده دین اش را به شبه جزیره عربستان گسترش دهد و دیگر ملت ها را از شرک و کفرهایی بکشد.

در آن زمان ، دو حاکمیت بزرگ رقیب یک دیگر، در همسایگی عربستان حکومت می راندند و بسیاری از حکومت های داخل عربستان ، خاورمیانه ، شمال آفریقا و جنوب آسیا، مستعمره و یا خراج گذار آن دو و مورد پشتیبانی آنان بودند.

این دو امپراتوری بزرگ عبارت بودند از: ۱- دولت ساسانیان ایران . ۲- امپراتوری روم شرقی .

سرزمین حجاز (که جزئی از شبه جزیره عربستان است) میان این دو امپراتوری از طریق حکومت های محلی وابسته ، محصور بود و در حقیقت ، منطقه ای بود بی طرف میان دو ابر قدرت عصر خود.

پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان ، پس از دفع کینه ورزی های طوایف و قبایل حجاز، به ناچار روزی با این حکومت ها روبرو می شدند. بدین جهت ، آن حضرت لازم دید با ارسال نامه هایی برای پادشاهان

و حاکمان آن عصر، آنان را به دین اسلام دعوت کند، تا بدون جنگ و خون ریزی، ملت ها هدایت یافته و به دین خدا بگردند و یا حداقل، حجت بر آنان تمام شده باشد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از مشورت با اصحاب و یاران خود، در یکی از روزهای ماه محرم سال هفتم قمری برای شش تن از زمامداران جهان نامه ای نوشت و به وسیله شش تن از یاران خود برای آنان ارسال نمود. در این جا به نامه های آن حضرت و نحوه رفتار دریافت کنندگان آن ها به طور گذرا می پردازیم .

۱- نامه به قیصر روم .

در سال ۳۹۵ میلادی، تئودور کبیر، امپراتور قدرتمند روم، کشور پهناور خویش را میان دو پسرش تقسیم کرد و از آن پس دو کشور روم غربی و روم شرقی در جغرافیای سیاسی جهان نقش بست .

روم غربی در سال ۴۷۶ میلادی به دست بربرهای شمال اروپا منقرض گردید ولی روم شرقی که مرکز آن قسطنطنیه (استانبول) بود، علاوه بر اروپای شرقی و آسیای صغیر، مناطق شام، فلسطین و مصر را در تسلط خود داشت و بسیاری از حکومت های دیگر مانند حبشه و غسان، خراج گذار و مورد حمایت آن بودند. این حکومت، عمری دراز پیدا کرد و از سال ۳۹۵ میلادی تا سال ۱۴۵۳ میلادی، در حدود ۱۰۵۸ سال، تداوم یافت و سرانجام در سال ۱۴۵۳ میلادی به دست سلطان محمد دوم (خلیفه قدرتمند عثمانی) منقرض گردید.

در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله هرقل، قیصر روم بود و پیامبر صلی

الله عليه و آله برای وی نامه ای به این شرح نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم . من محمد بن عبدالله الى هرقل عظيم الروم . سلام على من اتبع الهدى . اما بعد، فاني ادعوك بدعايه الاسلام ، اسلم تسلم يؤتك الله اجرک مرتين . فان توليت فانما عليك اثم الاعريسين . ((و يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمه سواء بيننا و بينکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا، فقولوا اشهدوا باءنا مسلمون)) (۱۶۸) محمد رسول الله .

به نام خداوند بخشاینده مهربان . از محمد فرزند عبدالله به هرقل ، بزرگ روم ، درود بر پیروان هدایت . من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم . اسلام آور تا در امان باشی ، در آن صورت خداوند به تو پاداش می دهد (پاداش ایمان آوردن خودت و پاداش ایمان مردم کشورت) ، اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه اریسیان (کشاورزان ، یا اروپائیان) نیز بر عهده تو است . ((ای اهل کتاب ، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم : غیر خدا را نپرستیم ، کسی را شریک او قرار ندهیم ، برخی از ما برخی دیگر را به خدایی نپذیرد. هرگاه ((ای محمد)) آنان از آیین حق سر بر تافتند، بگو: گواه باشید که ما مسلمانییم . این نامه با امضای ((محمد رسول الله)) پایان پذیرفت .

پیامبر صلی الله علیه و آله ، دحیه کلبی را که پیش از این به منطقه شام و اطراف آن ، رفت

و آمدهایی می کرد و نسبت به آن آشنایی کامل داشت ، مامور رساندن نامه به دست قرقل نمود. دحیه کلبی در شهر ((حمص)) (از شهرهای شام) به هرقل رسید و نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به وی تسلیم کرد.

قیصر پس از دریافت نامه ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، درباره پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و راستی ادعایش به تحقیق و تفحص پرداخت . از بازرگانان حجاز که به شام سفر کرده بودند، پرسش هایی نمود و با سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گفت و گوهایی به عمل آورد و سرانجام به این نتیجه رسید که این پیامبر، همان پیامبر موعودی است که در تورات و انجیل به آمدنش بشارت داده شده است . قیصر، تمایل قلبی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت الهی او پیدا کرده بود ولی به خاطر عکس العمل درباریان و اشراف روم ، نمی توانست آن را ابراز کند و دین اسلام را بپذیرد.

به همین جهت ، بار دیگر دحیه کلبی را به حضور طلبید و ضمن احترام و مهان نوازی نسبت به وی ، نامه ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و به وی سپرد تا به دست پیامبر صلی الله علیه و آله برساند.

قیصر، دحیه کلبی را با هدایایی به مدینه بازگردانید و از این که نتوانسته بود ایمان و اخلاص خویش را ابراز نماید و دین اسلام را بپذیرد، بسیار متاسف و نگران بود.

۲- نامه به شاهنشاه ایران

شاهنشاه ساسانی ایران ، در عصر رسول خدا صلی الله علیه

و آله ، خسرو پرویز بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله افسر رشیدی چون ((عبدالله بن حذافه سهمی))، نامه ای برای وی نوشت . نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به خسرو پرویز، شبیه نامه آن حضرت به قیصر روم بود و آن حضرت ، خسرو پرویز و ملت پیرو او را به دین اسلام دعوت کرد.

ولی خسرو پرویز پس از دریافت نامه ، آن را به مترجم ویژه خود داد تا برای وی ترجمه کند. مترجم ، ابتدای ابتدا نامه را با این جمله آغاز کرد: نامه ای است از محمد رسول خدا، به کسرای بزرگ ایران . خسرو پرویز اجازه ادامه خواندن را نداد و با عصبانیت و ناراحتی فریاد کشید: بس است ! نامه را از مترجم گرفت و پاره کرد و سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله را به تحقیر تمام از قصر بیرون کرد و به مدینه باز گردانید.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از رفتار نابخردانه کسری با خبر گردید، در حق وی نفرین کرد و گفت : خدایا رشته سلطنت او را پاره کن ، همان طوری که وی نامه پیامبر را پاره کرد.

خسرو پرویز پس از آن ، نامه ای به عامل خود در یمن نوشت و وی را مامور قتل پیامبر صلی الله علیه و آله نمود.

باذان ، عامل ساسانیان در یمن بر اساس فرمان خسرو پرویز، دو تن از افسران خود را به مدینه فرستاد تا پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده و یا زنده دستگیرش کرده و به یمن منتقل نمایند.

دو افسر اعزامی

به نام های فیروز و خر خسرو، وارد مدینه شده و پیامبر صلی الله علیه و آله را در راس یک حکومت یافتند. بدین جهت توان انجام هیچ کاری نداشته و تنها پیام خود را به آن حضرت ابلاغ کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان پذیرایی و مهمان نوازی کرد و پس از آن به آنان فرمود: پروردگرم به من خبر داده است که شیرویه ، پدرش خسرو پرویز را کشت و خود بر تخت سلطنت تکیه زده است . شما به یمن بازگردید و این ماجرا را به اطلاع باذان برسانید و به وی بگویید که آیین و قدرت من به آن نقطه ای که مرکب های تندرو به آنجا می رسند، خواهد رسید. اگر تو اسلام آوری ، تو را در این حکومت که اکنون در اختیار داری باقی می گذارم و تو را بر اقوامت پادشاهی دهم .

ماموران به یمن بازگشته و پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حاکم یمن رسانیدند. مدتی نگذشت ، خبر رسید که شیرویه پدرش را کشت و خود لباس پادشاهی ایران را پوشید. باذان چون به صدق گفتار و پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود، مسلمان شد و تابعیت خویش را به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید.

پیامبر صلی الله علیه و آله طبق وعده خویش وی را به حکومت صنعا و سایر مناطق سرزمین یمن ، ابقا نمود و برای تعلیم و تربیت اسلامی اهالی یمن ، مبلغانی را به این سرزمین اعزام کرد.

۳- نامه به مقوقس

واژه ((مقوقس)) عنوان زمامداری پادشاهان اسکندریه و سرزمین

مصر بود که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله فردی از آنان به نام ((جریح بن مینی)) عهده دار این مقام بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله نامه ای شبیه نامه های پادشاهان دیگر برای وی نوشت و به وسیله ((حاطب بن ابی بلتعه)) برای وی در مصر ارسال کرد.

حاکم مصر، خراج گزار قیصر روم بود و از پشتیبانی او برخوردار بود. مقرر حکومت مصر در شهر ساحلی اسکندریه، قرار داشت. حاطب بن ابی بلتعه، نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست مقوقس رسانید.

حاکم مصر پس از دریافت پیامبر صلی الله علیه و آله چندین بار با سفیر آن حضرت به گفت و گو نشست و درباره پیامبری آن حضرت، تحقیق کرد.

وی بدون اینکه اظهار ایمان به اسلام نماید، نامه مودت بخشی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشت و همراه تعدادی از بزرگان و هدایای نفیس، برای آن حضرت ارسال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دریافت نامه او، فرمود: او از حکومت خود ترسید و اسلام را نپذیرفت، ولی قدرت و ریاست او به زودی نابود خواهد گشت.

لازم به یادآوری است که از جمله هدایای مقوقس برای پیامبر صلی الله علیه و آله، کنیز با فضیلتی به نام ((ماریه)) بود، که افتخار همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیدا کرد و برای آن حضرت، فرزندی به نام ((ابراهیم)) به دنیا آورد.

۴- نامه به نجاشی

واژه ((نجاشی)) عنوان زمامداری پادشاهان حبشه در شاخ آفریقا بود که مورد پشتیبانی

امپراتوری روم شرقی قرار داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با دو تن از نجاشی های حبشه مکاتباتی داشته است . اولین آنها، اصحم بن ابجر بود که چند نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را دریافت کرد و به آن ها پاسخ مثبت داد. وی کسی بود که مهاجرین مسلمان را به گرمی پذیرفت و آنان را در پناه خود در حبشه ساکن گردانید.

پیامبر صلی الله علیه و آله همزمان با نامه به پادشاهان کشورها، نامه ای برای وی نوشت و به وسیله ((عمرو بن امیه ضمری)) به حبشه ارسال کرد. نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نجاشی ، نسبت به نامه های دیگر آن حضرت به سایر زمامداران ، از انعطاف ویژه ای برخوردار بود و تفاوت آشکاری داشت .

نجاشی پس از دریافت نامه پیامبر صلی الله علیه و آله ، به دست جعفر بن ابی طالب علیه السلام که در آن زمان در راس مهاجران مسلمان در حبشه می زیست ، مسلمان شد و با احکام نورانی اسلام آشنا گردید. وی با این که مسلمان شده بود، ولی هرگز توفیق زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیدا نکرد و پس از بازگرداندن محترمانه مسلمانان مهاجر به مدینه ، در سال نهم هجری بدرود حیات گفت . پیامبر صلی الله علیه و آله در مرگش غمگین شد و از مدینه بر بدن او در حبشه نماز خواند.

آن حضرت درباره نجاشی فرمود: امروز، بنده صالح خدا وفات یافت . اما نجاشی دیگری که پس از اصحم بن ابجر، به حکومت حبشه رسید، همانند پادشاهان جبار و

ستم کار سایر کشورها، نسبت به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله سر بر تافت و با کمال اسائه ادب ، نامه آن حضرت را پاره کرد.

۵- نامه به حاکم غسانیه

غسانیه ، بخشی از سرزمین شام ، شامل دمشق ، جولان و یرموک بود که امروزه کشور اردن ، بر بخش هایی از آن استیلا دارد و بخش های دیگرش جزء کشور سوریه است . این سرزمین ، از کشورهای دست نشانده امپراتوری روم شرقی بود و غسانیان که تیره ای از قبیله ازد قحطانی بودند، بر آن حکومت می کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله مشابه نامه هایش برای سایر پادشاهان ، نامه ای

برای حاکم غسانیه ، یعنی ((حارث بن ابی شمر)) نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. حامل نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شخصی به نام ((شجاع بن وهب)) بود، که پس از چند روز راه پیمایی ، در شهر ((بعوظه)) بر حاکم غسانیه وارد شد و نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به وی تسلیم کرد.

حارث بن ابی شمر که در آن زمان مشغول استقبال از قیصر روم بود که برای زیارت بیت المقدس ، عازم فلسطین شده بود، در ابتدا نسبت به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله عکس العمل منفی از خود بروز داد و با تکبر و غرور گفت : هیچ کس نمی تواند قدرت را از من سلب کند. من باید این پیامبر نوظهور را دستگیر کنم ! اما پس از مکاتبه با امپراتوری روم و توصیه امپراتوری به وی درباره پیامبر صلی الله علیه و آله ،

از تندروی خویش دست برداشت و با سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله به نیکویی رفتار کرد. وی سرانجام خلعتی به سفیر بخشید و وی را با احترام به مدینه بازگردانید و به وی گفت: سلام مرا به پیامبر برسان و بگو من از پیروان واقعی او هستم.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از باخبر شدن از ماجرای حارث بن ابی شمر، به پاسخ دیپلماسی وی وقعی نگذاشت و فرمود: در آینده نزدیک، رشته قدرت او از هم خواهد گسست

۶- نامه به حاکم یمامه

سرزمین ((یمامه)) میان نجد و بحرین قرار دارد و در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله، شخصی به نام هوذه بن علی حنفی بر این منطقه حکومت می کرد. وی نیز خراج گزار و مورد پشتیبانی قیصر روم بود. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه ای برای وی نوشت و او را به اسلام دعوت کرد. حامل نامه آن حضرت، شخصی به نام ((سلیط بن عمرو)) از مهاجران مسلمان مکه به حبشه بود که با آداب و رسوم مسیحیان آشنایی داشت.

حاکم یمامه پس از دریافت نامه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن به بحث و بررسی پرداخت. در آن روزگار یکی از اسقف های بزرگ روم وارد یمامه شده و مورد استقبال حاکم این سرزمین قرار گرفته بود.

هوذه بن علی با اسقف بزرگ روم درباره دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت و گو و مشورت کرد. اسقف پس از آشنایی با نشانه ها و چگونگی رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم، به دست آورد

که او همان پیامبر موعود است که تورات و انجیل خبرش را پیش از این داده بودند. به همین جهت هود بن علی پیشنهاد کرد برای حفظ ریاست خود، این دین را بپذیرد. حاکم یمامه ، سفارش را پذیرفت و طی نامه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : من حاضرم از آیین تو پیروی کنم ، مشروط بر این که در برخی از مقامات بزرگ مرا شریک سازی حاکم یمامه ، علاوه بر نامه فوق ، هیاتی به سرپرستی ((مجاعه بن مراره)) را نیز اعزام مدینه کرد تا پیام وی را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانند. وی به پیامبر صلی الله علیه و آله پیام داد که اگر زعامت و رهبری این دین ، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در دست او باشد، حاضر است دین اسلام را بپذیرد و آن را ترویج کند و در غیر این صورت با پیامبر صلی الله علیه و آله از در جنگ وارد خواهد شد. نمایندگان وی وارد مدینه شده و پیام وی را ابلاغ کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ وی فرمود: اگر ایمان او مشروط است ، او شایستگی حکومت و خلافت را ندارد و خدا مرا از شر او حفظ خواهد کرد.

اما هیاتی که حامل پیام امیر یمامه بودند، پس از حضور در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی بدون هیچ قید. شرطی ، ایمان آورده و مسلمان شدند.

لازم به یادآوری است : علاوه بر نامه هایی که در این جا به آن ها اشاره کردیم ،

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نامه های دیگری در زمان های دیگر برای سران کشورها و یا بزرگان قوم و قبیله ها فرستاد که مورخان اسلامی ، تا کنون تعداد ۳۱۶ نامه آن حضرت را گرد آوری کرده اند، که همه آنها برای دعوت به خداپرستی و دوری از شرک و کفر و زدودن خرافات و عقاید باطل از اذهان مردم بوده است . (۱۶۹)

ماه محرم - سال ۱۴ هجری قمری

در گذشت ابوقحافه در مکه

عثمان بن عامر تمیمی معروف به ابوقحافه ، پدر نخستین خلیفه مسلمین ابوبکر بن ابی قحافه ، از مشرکان مکه بود. که علی رغم اسلام آوردن فرزندش ابوبکر، بر کفر خود باقی بود. تا این که در فتح مکه به دست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در رمضان سال هشتم قمری ، او نیز بسان سایر اهالی مکه مسلمان شد و تا آخر عمر در آن باقی ماند. (۱۷۰)

وی در ۷۷ سالگی پس از شش ماه و چند روز از وفات فرزندش ابی بکر، در مکه معظمه بدرود حیات گفت (۱۷۱) و در همین شهر به خاک سپرده شد.

ماه محرم - سال ۱۶ هجری قمری

در گذشت ماریه قبطیه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه . (۱۷۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال هفتم قمری ، برای جهانی کردن دعوت اسلامی ، پیک هایی به کشورهای نزدیک عربستان فرستاد و زمامداران آن ها را به دین اسلام دعوت کرد. یکی از دعوت شدگان به اسلام ، حاکم سرزمین مصر، ((مقوقس)) بود که در کیش مسیحیت و مورد پشتیبانی امپراتوری روم قرار داشت .

پیامبر صلی الله علیه و آله برای وی ، نامه ای نوشت و به وسیله ((حاطب بن ابی بلتعه)) ارسال نمود. مقوقس پس از دریافت نامه و پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و تفحص و بررسی درباره چگونگی آن حضرت و آشنایی با شخصیت آن حضرت از طریق گفت و گو با حاطب ، پیام متقابلی برای پیامبر صلی الله علیه و آله ارسال نمود.

وی گرچه به صورت آشکار مسلمان نشد و اظهار ایمان

نکرد ولی در باطن ، علاقه وافری به پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا کرد و ضمن پاسخ مؤدبانه و مودت بخش ، هدایایی برای آن حضرت ارسال کرد. (۱۷۳)

هدایای مقوقس ، بسیار نفیس و ارزشمند بود. از جمله آنها سه برده به نامهای : ماریه ، خواهرش سیرین ، و برادرشان ((مایور)) بود.

حاطب بن ابی بلعته پس از تحویل گرفتن هدایا به سوی مدینه حرکت نمود و در میان راه ، دین اسلام را پذیرفته و به مسلمانی درآمدند، ولی برادرشان ((مایور)) بر کیش خود باقی ماند، تا این که در مدینه به دست پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان شد. (۱۷۴)

ماریه ، از زنان فاضل و دارای کمال و جمال در میان زنان عصر خود بود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، ماریه را به همسری خویش انتخاب نمود و سیرین را به حسان بن ثابت بخشید.

ماریه ، پس از افتخار همسری با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی به نام ((عالیه)) در حاشیه شهر مدینه که به ((مشربه ام ابراهیم)) معروف شده بود، ساکن گردید.

در ذی حجه سال هشتم هجری ، فرزندی از وی متولد گردید که پیامبر صلی الله علیه و آله او را ابراهیم ، نام نهاد. ابراهیم ، تنها فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله از زنانی بود که پس از خدیجه کبری علیهاالسلام افتخار همسری آن حضرت را پیدا کرده بودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از ابراهیم که از ماریه متولد گردیده بود، از هیچ همسر دیگری صاحب فرزند نشد، جز خدیجه کبری علیهاالسلام که برای

آن حضرت پنج (یا شش) فرزند آورد که معروف ترین و بهترین آنها، فاطمه زهرا علیهاالسلام است. ابراهیم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله که محبوب قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان بود، عمری درازی پیدا نکرد و در ۱۸ ماهگی به رحمت ایزدی پیوست و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان را در مرگ خود غمگین و سوگوار نمود.

ماریه قبطیه در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود و پس از رحلت آن حضرت، ابتدا ابوبکر و سپس عمر بن خطاب، متولی هزینه زندگی او بودند. این زن فاضل و متدین در محرم سال ۱۶ هجری قمری در مدینه وفات یافت. مردم مدینه از وی، تشییع بایسته و شایسته ای به عمل آورده و او را در قبرستان بقیع دفن نمودند.

ماریه از پدری قبطی به نام شمعون و مادری رومی در روستای ((حفن)) از دهستان ((انصنا)) در سرزمین مصر دیده به جهان گشوده بود.

امام حسن مجتبی علیه السلام پس از صلح با معاویه، هنگامی که با خبر گردید که ماریه، از روستای حفن در مصر بود، از معاویه درخواست کرد که به احترام این همسر گرانمایه رسول خدا صلی الله علیه و آله، خراج و مالیات زمین های اهالی حفن را به آنان ببخشد. و معاویه نیز به توصیه امام حسن مجتبی علیه السلام را پذیرفت و خراج اهالی حفن را ملغی اعلام کرد. (۱۷۵)

در پایان، به یادداشت های یکی از زایران خانه خدا درباره مسجد و مشربه ((ام ابراهیم)) که

در یکی از روزنامه های نوشته شده است ، توجه نمایید:

مشربه ام ابراهیم و مسجد ماریه قبطیه در کنار هم قرار دارند، و این نزدیکی ، برخی از افراد را دچار تردید نموده است و بعضا مکان آن را جابجا معرفی و همه را به نام مشربه ابراهیم خطاب می کنند. اگر ما مشربه را کلا به منطقه ای اطلاق کنیم که هم مسجد ماریه قبطیه در آن واقع است و هم قبرستانی که روایت شده است نجمه مادر امام رضا علیه السلام در آن جا مدفون است ، مساجدی هم قرار دارد که امروز مخروبه شده است و تنها یک چهار دیواری و محرابی گلی از آن باقی است که متاسفانه محل جمع آوری کارتن خالی و زباله شده است .

این چهار دیواری بدون سقف ، تنها به همت مردم به خصوص شیعیان منطقه و ظاهرا شبانه زنده نگه داشته شده ، در حالی که چند بار از طرف مامورین شهر به ویرانه تبدیل شده است .

دقیقا این مکان را باید مولد ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دهیم . زیرا پس از رحلت حضرت خدیجه علیها السلام ، پیامبر صلی الله علیه و آله چند همسر اختیار کرده بودند که یکی از آنها کنیزی رومی بود به نام ((ماریه قبطیه)) که زنان عرب بر او رشک می بردند و پیامبر صلی الله علیه و آله مجبور شدند تا برای کمک به ماریه قبطیه ، خانه ای در خارج شهر مدینه برایش احداث کنند. این مکان بعدها به خاطر تردد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نمازگزاردن ایشان

، از سوی مسلمانان صدر اسلام به مسجد تبدیل شده و هنوز هم با همت مردم مانده است . پس نباید مشربه ابراهیم را الزاما همان قبرستان بدانیم . (۱۷۶)

ماه محرم - سال ۲۰ هجری قمری

تدوین نخستین دیوان حکومتی به دستور عمر بن خطاب . (۱۷۷)

پس از آنکه مسلمانان در دهه اول پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فتوحات متعددی به دست آوردند و مناطق وسیعی از شام ، مصر ، ایران و عراق را تصرف و بر مجموعه سرزمین پهناور جزیره العرب افزودند ، اموال و ثروت های فراوانی از سوی فرماندهان فاتح و کارگزاران حکومتی به سوی مدینه ، مقر حکومت عمر بن خطاب دومین خلیفه مسلمانان ، سرازیر شد . عمر برای مصرف آن ها و نحوه تقسیم میان مردم با برخی از صحابه مشورت کرد . پیشنهادهای گوناگون صحابه در اصل بیت المال و یا نحوه توزیع و تقسیم آن در منابع تاریخی نقل شده است و از بازگو کردن همه آنها در این جا معذوریم و تنها پیشنهاد چند نفر را نقل می کنیم :

۱ - جیبر بن حویرث روایت کرده است : علی بن ابی طالب علیه السلام به عمر پیشنهاد کرد که تمام دارایی هایی که در نزدت گردآوری شده اند ، در هر سال میان مردم تقسیم کن و چیزی را (بی جهت) نگه ندار .

۲ - عثمان بن عفان به عمر گفت : اموال فراوانی را می بینم گردآوری شده است . اگر آن ها را حساب و کتاب نکنی معلوم نشود چه کسی از آن بهره برده است و چه کسی محروم مانده است ، این موضوع در میان مردم منتشر می

شود (و باعث بدگمانی آنان می گردد).

۳- ولید بن هشام به عمر بن خطاب گفت: هنگامی که من به شام مسافرت کردم، پادشاهان آن جا را دیدم که دیوانی برای محاسبات تشکیل داده و سربازگیری و تشکیل قشون می دادند. پس تو نیز دیوانی فراهم کن و ارتشی برای مسلمانان، تشکیل بده، عمر بن خطاب پس از مشورت ها، و تصمیم به تشکیل دیوان (دفتر محاسبات مالی) گرفت و عقیل بن ابی طالب، مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم را مامور تشکیل دفتر خانه و سرشماری مسلمانان کرد. (۱۷۸)

پس از آن، بیت المال را به طور غیر مساوی و نابرابر در میان صحابه و مسلمانان تقسیم و توزیع کرد.

وی، مبنای تفاضل بیت المال را نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضور در جنگ بدر قرار داد. بالاترین رقم را به عائشه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص داد که مقری سالانه اش ۱۲۰۰۰ دینار بود ولی برای سایر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۰۰۰۰ دینار قرار داد.

برای امام علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بنی هاشم که در جنگ بدر حضور داشتند، هر کدام ۵۰۰۰ دینار و برای سایرین به واسطه مراتب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر و خودش، مقرری های گوناگونی وضع نمود. از جمله برای فرزندان مجاهدانی که در بدر و احد شرکت داشتند، هر کدام ۲۰۰۰ دینار در نظر گرفت، جز برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که برای

آن دو بخاطر قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کدام ۵۰۰۰ دینار مقرر نمود. شیوه تقسیم بیت المال از سوی عمر بن خطاب ، بر خلاف شیوه ابوبکر بود. زیرا ابوبکر، بیت المال را به صورت مساوی تقسیم می نمود.(۱۷۹)

ماه محرم - سال ۳۹ هجری قمری

اعزام حارث بن مره برای نبرد با اهالی سند از سوی امام علی بن ابی طالب علیه السلام .

سپاهیان مسلمان در زمان عمر و عثمان با فتح جنوب ، مرکز و شرق ایران به مرزهای هندوستان رسیده و در آن جا متوقف شدند. با این که برخی از فرماندهان و عاملان خلیفه ، مانند عبدالله بن عامر تمایل زیادی به نبرد و فتوحات تازه داشتند، ولی به علل از خلیفه ، اجازه عملیات جدیدی را به دست نیاوردند.

اما در عصر خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام ، به خاطر وقوع جنگ های داخلی میان مسلمانان ، مانند جنگ جمل و جنگ صفین ، دشمنان خارجی فرصت را غنیمت شمرده و در صدد هجوم به مرزهای اسلام برآمدند. شاید یکی از علت های مهم پایان دادن به جنگ صفین از سوی امام امیرمؤمنان علیه السلام توجه به همین مسئله بود.

به هر حال ، در سرحدات شرقی خلافت اسلامی ، مزاحمت هایی از سوی هندی ها برای مسلمانان و یا مناطق فتح شده به وجود آمده بود.

در اواخر سال ۳۸ هجری قمری ، حارث بن مره عبدی که یکی از فرماندهان سپاه امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود به آن حضرت ، پیشنهاد دفع شراره ای دشمن و نبرد با مشرکان و کافران هندوستان را داد و خود

را برای این امر مهم داوطلب کرد.

حضرت علی علیه السلام، پیشنهاد وی را پذیرفت و در محرم سال ۳۹ قمری وی را در راس سپاهی از مجاهدان مسلمان به سوی شرق ایران اعزام کرد.

حارث بن مره پس از عبور از ایران به مرز هندوستان رسید و به ولایت ((سند)) که در غرب هندوستان قرار داشت، هجوم آورد و پیروزی هایی به دست آورد و مردم آن سامان را برای نخستین بار به دین حیات بخش اسلام دعوت کرد و آنان را با قران و معارف اسلام آشنا نمود.

وی در نبردهای آغازین، دلاوریهای زیادی از خود نشان داد و غنیمت های فراوان و اسیران زیادی به چنگ آورد. به طوری که در یک روز، هزار نفر از اسیران را میان سپاهیان خود تقسیم کرد. (۱۸۰)

وی در همان مناطق ماندگار شد تا این که در سال ۴۲، در عصر حکومت معاویه بن ابی سفیان، در نبردی که میان مسلمانان و مشرکان در سرزمین ((قیقان)) به وقوع پیوست، متحمل شکست سنگینی شد و جز اندکی از سپاهیانش بقیه در آن نبرد کشته شدند. (۱۸۱)

اما پس از آن ماجرا، سپاهیان مسلمان فتوحات تازه ای در سرزمین هندوستان به دست آوردند. به ویژه از دلاوری ها و مدیریت رزمی و اداری محمد بن قاسم در غرب و شمال هندوستان، توصیف و تعریف های فراوانی شده است.

ماه محرم – سال ۶۵ هجری قمری

آغاز خلافت مروان بن حکم در شام.

پس از انصراف معاویه بن یزید از خلافت و اعلان ناحق بودن حکومت بنی امیه بر مسلمانان و لزوم بازگشت امر خلافت به مجرای واقعی خویش، خلافت مسلمانان،

بی خلیفه ماند و اصرار و تاکید سران بنی امیه و درباریان شام، در تصمیم معاویه که پس از هلاکت پدرش یزید بن معاویه، تنها چهل روز به روایتی دو ماه بر تخت خلافت نشسته بود و از آن پس خود را کنار کشید، تاثیری نداشت.

به همین جهت در امر حکومت، فروپاشی و از هم پاشیدگی عارض گردید. در شام و نواحی آن، عاملان و حاکمان محلی اعلان خود مختاری کرده و هر کدام منطقه ای را در استیلای شخصی خویش قرار دادند.

عبدالله بن زبیر که از اوائل حکومت یزید بن معاویه در سال ۶۰ قمری به مکه کوچ کرده بود و پس از شهادت امام حسین علیه السلام زمینه را برای رهبری خویش در قیام بر ضد بنی امیه، مناسب دیده بود، از ضعف حکومت بنی امیه و از هم پاشیدگی آن سود جست و قیامش را در مکه فراگیر کرد و علاوه بر تصرف این شهر مقدس، تمامی نواحی حجاز، یمن و عراق را نیز در تصرف خود درآورد.

قدرت وی در یک مقطع چنان فراگیر شده بود که حتی برخی از عاملان نواحی شام و مصر نیز به او گرایش پیدا کرده و نامش را در خطبه های خویش می آوردند.

مروان بن حکم که از صاحبان نفوذان بنی امیه و شیخ آنان در شام بود، خود را آماده می کرد تا با عبدالله بن زبیر بیعت کند و پایان رسمی خلافت امویان را اعلان نماید. ولی عبیدالله بن زیاد که آن هنگام در شام زندگی می کرد و هم چنین عمر بن سعید بن عاص معروف

به اشدق ، مروان را برای تصاحب تخت خلافت وسوسه کرده و وی را برای پذیرش حکومت و خلافت ، تطمیع نمودند و به او قول دادند که در این امر، وی را از هر جهت کمک کنند. مروان بن حکم که از سنین جوانی ، خواب خلافت را می دید و حکومت بر مردم را در سر می پرورانید، در این اواخر عمر، زمینه را برای خود نمایی خویش آماده دید و سرانجام خود را خلیفه مسلمانان نامید و از مردم اردن و سپس از سایر مناطق شام برای خویش بیعت گرفت .

این واقعه در محرم سال ۶۵ قمری در شام واقع گردید. ضحاک بن قیس که از عاملان و فرماندهان معاویه و فرزندش یزید و از جنایتکاران عصر خود بود، در آن هنگام مصلحت خویش را در آن دید که به عبدالله بن زبیر بیوندد و از این طریق چند صباحی دیگر به جنایت های خویش ادامه دهد. به همین جهت ، پس از اعلام خلافت مروان بن حکم ، میان مروان و ضحاک ، اختلاف و درگیری بالا- گرفت و به نبرد خونینی تبدیل شد و در این نبرد، ضحاک بن قیس پس از یک عمر جنایت و خدمت به حاکمان جنایت کار بنی امیه ، سرانجام به دست سپاهیان بنی امیه به هلاکت رسید. هم چنین در این نبرد هشتاد تن از اشراف شام کشته شدند. پس از شکست ضحاک بن قیس ، زمینه برای تقویت حکومت مروان فراهم گردید و عاملان شام ، مصر و نواحی دیگر، به تدریج به سوی او تمایل پیدا کرده و اعلام حمایت کردند.

بدین ترتیب

حکومت بنی امیه از تیره سفیانیان به تیره مروانیان منتقل گردید. گرچه مروان ، چهارمین حاکم سلسله بنی امیه است ، ولی از سوی دیگر بنیان گذار حکومت مروانی است که اعقاب او تا سال ۱۳۲ قمری بر مسند حکومت باقی بودند.

حکومت مروان ، کوتاه مدت و تنها از محرم سال ۶۵ تا رمضان همان سال و بنا به روایت ابن خلدون از ذی قعدة سال ۶۴ تا رمضان سال ۶۵ قمری بر این مسند باقی بود و در رمضان سال ۶۵ قمری به هلاکت رسید و خلافت به فرزندش عبدالملک منتقل گردید.(۱۸۲)

ماه محرم – سال ۸۲ هجری قمری

نبرد عبدالرحمن بن اشعث با حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه .(۱۸۳)

عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس ، از فرماندهان و سرداران سپاه حجاج بن یوسف ثقفی بود، ولی آن دو، در باطن نسبت به یکدیگر دشمنی و تنفر داشتند.

در ولایت سجستان و حوالی آن گاه بی گاه ، اهالی منطقه و سردمداران آنان از پیروی حاکمان خلیفه سر بر تافته و از دادن مالیات و جزیه امتناع می کردند و حتی گاهی اقدام به یاغی گری و تعدی و تجاوز به دیگران می نمودند.

حجاج که در آن عصر از سوی خلیفه اموی ، حاکم علی الاطلاق جنوب عراق و ایران بود، برای خاموش کردن مخالفت ها و سرپیچی های اهالی سجستان (که در شرق ایران قرار داشت) عبدالرحمن بن اشعث را در راس سپاهی به این منطقه اعزام داشت .

عبدالرحمن پس از ورود به سجستان ، نیروهای مسلمان را متمرکز کرد و یاغیان و مخالفان حکومت را سرکوب نمود و آنان را به اشد مجازات کیفر کرد.

وی ، مناطقی

را که مخالفان در اختیار خود گرفته بودند، به تدریج آزاد کرد و در تصرف خویش درآورد. مخالفان و شکست خوردگان به ناچار عقب نشینی کرده و به سرزمین ((رتبیل)) روانه شدند و در پناه حاکم رتبیل قرار گرفتند.

حاکم رتبیل که هجوم سپاهیان مسلمان به سرزمین خویش را احساس کرده بود، پیش دستی کرد و برای باز نگه داشتن آنان، اقدام به پرداخت خراج و مالیات عقب افتاده خویش نمود، تا از این طریق اعلام وفاداری به حکومت مرکزی کرده باشد. ولی عبدالرحمن به آن مقدار قانع نشد و به حرکت نظامی خویش ادامه داد تا سرزمین رتبیل را نیز اندک اندک تصاحب کرد.

سپاهیان عبدالرحمن در این مدت غنایم فراوانی به چنگ آوردند و با مشورت عبدالرحمن، مدتی را برای استراحت و آسایش خویش در نظر گرفته و در آن مدت، اقدام به هیچ گونه جنگی نکردند.

این خبر، به حجاج رسید و حجاج از این تصمیم عبدالرحمن و سپاهیان ناراحت و عصبانی شد. وی برای عبدالرحمن نامه ای نوشت و ضمن توبیخ و سرزنش او، فرمان داد که به پیش روی خود ادامه داده و حصارها و دژهای شهرها را ویران سازند، جنگ آوران دشمن را نابود و زنان و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را به غنیمت گیرند. عبدالرحمن پس از دریافت نامه حجاج، در آن اندیشه و در پاسخ او نامه ای نوشت و از ادامه نبرد و جنگ غیر مسلمان، عذر خواهی کرد و آن را برای استراحت سپاهیان خویش، به سال دیگر محول نمود.

ولی حجاج دست بردار نبود و ضمن نامه ای دیگر به

عبدالرحمن ، دستور پیش روی داد و به گوش زد که در صورت مخالفت او، برادرش اسحاق بن محمد بن اشعث فرماندهی سپاه را بر عهده خواهد گرفت .

عبدالرحمن که میان دو راه مانده بود، یا به دستور حجاج جنگ را باید ادامه می داد و یا فرماندهی را به برادرش می سپرد، بار بزرگان و فرماندهان سپاه خویش مشورت کرد. سپاهیان او همگی با ادامه جنگ مخالفت ورزیدند و در عین حال ، از فرماندهان حجاج سر بر تافته و به عبدالرحمن اعلان وفاداری کردند. از آن پس ، جنبشی در میان سپاهیان عبدالرحمن بر ضد حجاج به وجود آمد و سرانجام سپاهیان عبدالرحمن ، با وی بیعت کرده و برای نبرد با حجاج آماده گردیدند.

عبدالرحمن که خود حاکم مستقل می دانست ، با خان رتبیل مصالحه کرد و از کمک های او بهره مند شد و سپاهیان خود را آرایش داد و به سرزمین هایی که در تحت اختیار او بودند، عاملانی منصوب و برای نبرد با حجاج به حرکت درآورد. وی از شرق و تا جنوب غربی ایران را در تصرف خود درآورد و به سوی عراق حرکت کرد، ولی در ((شوشتر)) که در جنوب غربی ایران است ، با سپاه حجاج روبرو گردید و نبردی میان دو سپاه آغاز شد و نتیجه آن ، پیروزی عبدالرحمن بر سپاهیان حجاج و عقب نشینی آنان به سوی بصره بود.

عبدالرحمن ، پس از تصرف کامل استان خوزستان به سوی بصره در جنوب عراق هجوم آورد و این شهر را نیز در تصرف خود درآورد. اهالی بصره که از سخت گیری و بدرفتاری های حجاج

به تنگ آمده بودند، از عبدالرحمن استقبال کرده و به آسانی با او بیعت نمودند. سپاهیان عبدالرحمن که خود را قوی و نیرومند یافته بودند، از آن پس علاوه بر خلع حجاج، خواهان خلع عبدالملک بن مروان (خلیفه مروانی وقت) شدند.

این خواسته و شعار آنان، بسیاری از مخالفان بنی امیه، از جمله هواداران اهل بیت علیه السلام و شیعیان را به این جنبش جذب نمود.

با این که خانواده عبدالرحمن پیش از این در دشمنی با خاندان ولایت کوتاهی نکرده بودند و جنایت پدرش محمد بن اشعث در واقعه کربلا و شهادت مسلم بن عقیل علیه السلام در کوفه، پدر بزرگش اشعث بن قیس در ایجاد نفاق و دو دستگی در سپاهیان حضرت علی علیه السلام و تحریک ابن ملجم در شهادت امام علی علیه السلام، و جنایت عمه اش جعد بن اشعث در مسمومیت و شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام بر شیعیان نبود، با این حال برای مبارزه با ام الفساد و فتنه عالم اسلام، یعنی خلافت بن امیه، با عبدالرحمن هم دست شده و وی را در این مبارزه، یاری و تقویت نمودند.

عبدالرحمن با قدرت و توانمندی بیشتر به سوی کوفه هجوم آورد و پس از نبردی سنگین این شهر بزرگ را نیز از دست حجاج بیرون آورد.

مهمترین درگیری های عبدالرحمن با سپاهیان حجاج در شهرهای بصره و کوفه بود که در محرم سال ۸۲ قمری به وقوع پیوست و این دو شهر بزرگ را برای مدتی از چنگ حجاج ربود. خلیفه وقت، عبدالملک بن مروان که خطر عبدالرحمن را، جدی یافته بود،

سپاهی به فرماندهی پسرش عبدالله و برادرش محمد از شام به کمک حجاج به عراق فرستاد.

عبدالملک، از طریق برادر و پسرش به عبدالرحمن پیام داد که در صورت پایان دادن غائله و تسلیم شدن در برابر خلیفه، وی حجاج را از حکومت عراق خلع کرده و عبدالرحمن را جانشین وی می‌نماید و علاوه بر عراق، حکومت ایران و شرق عالم اسلام را نیز به عبدالرحمن واگذار خواهد کرد.

عبدالرحمن که گمان می‌کرد، پیشنهاد عبدالملک خدعه‌ای بیش نیست و تسلیم شدن در برابر خلیفه، موجب اختلاف و پراکندگی سپاه او می‌گردد و در نتیجه، قدرت خلیفه بر او فزونی یافته و وی را نابود خواهد ساخت، از پذیرش پیشنهاد او امتناع ورزید.

از طرف دیگر، حجاج نیز که از پیشنهاد عبدالملک به عبدالرحمن با خبر شده بود، تلاش زیادی در شعله‌ور کردن جنگ و ادامه نبرد طرفین می‌نمود تا مصالحه‌ای صورت نگیرد. مذاکره میان طرفین به نتیجه مطلوبی نرسید و تصمیم بر ادامه نبرد تا پیروزی یک طرف گرفته شد.

سرانجام سپاهیان عبدالرحمن از یک سو و سپاهیان حجاج و عبدالملک از سوی دیگر در خارج شهر کوفه، در مکانی به نام ((دیر الجماجم)) با هم درگیر شدند و نبرد خونینی میان دو سپاه به وجود آمد.

جنگ آنان، بسیار سنگین و سخت بود و به مدت یک صد روز ادامه یافت و از طرفین، تعداد بی شماری کشته، زخمی و اسیر گردیدند، ولی سرانجام سپاهیان عبدالرحمن به تدریج ناتوان و زمین گیر شده و شکست را پذیرا شدند. سپاهیان عبدالرحمن به

ناچار به کوفه عقب نشینی کردند. در آن جا نیز تاب مقاومت نیاورده و این شهر را از دست دادند.

سپاهیان عبدالرحمن در برابر فرماندهان و عاملان حجاج ، تاب مقاومت نیافته و شهرهای تحت تصرف خویش را یکی پس از دیگری از دست داده و به تدریج پراکنده شدند. عبدالرحمن به سجستان بازگشت نمود و پس از مقداری درگیری در حوالی خراسان و سجستان ، دوباره به سرزمین ((رتبیل)) بازگشت و در پناه حاکم آن قرار گرفت . ولی حجاج وی را تعقیب می کرد و از حاکم رتبیل ، خواسته بود که وی را تحویل دهد. حاکم رتبیل از این امر امتناع می کرد، تا این که حجاج به وی وعده داد که در صورت تحویل دادن عبدالرحمن ، وی خراج هفت سال رتبیل را از او گذشت می کند او را بر حاکمیت سرزمین رتبیل ، ابقا کرده و از او پشتیبانی خواهد کرد. در این هنگام ، حاکم رتبیل ، خواسته حجاج را پذیرفت و به نیرنگ وی جامه عمل پوشانید. وی در یک اقدام ناجوانمردانه ، عبدالرحمن را کشت و سرش را برای حجاج فرستاد و اطرافیان وی را در بند نموده و به نزد عماره بن تمیم لخمی ، عامل حجاج در سجستان فرستاد.

بدین ترتیب ، جنبشی که می رفت ریشه ستم و تجاوزکاری های حجاج را بسوزاند و دست امویان و عاملان ناهل آنان را از ایران و عراق کوتاه گرداند، به خاموشی گرایید و به فراموشی سپرده شد. تاوان سنگین جنبش عبدالرحمن را مردم مظلوم کوفه پس دادند. به فرمان حجاج ، بسیاری از انقلابیون کوفه و

طرفداران جنبش ضد اموی در عراق ، از جمله کمیل بن زیاد، سعید بن جبیر و محمد بن ابی وقاص دستگیر و پس از شکنجه های طاقت فرسا، اعدام شدند و تعداد بی شماری از آنان در زندان بی سرپناه زندانی و تحت شدیدترین شکنجه ها و آزارها قرار گرفتند.

حجاج ، بیش ترین فشار را بر مردم کوفه تحمیل کرد و شامیان و نظامیان اعزامی خلیفه را در خانه های کوفیان ساکن گردانید و زندگی را بر کامشان تلخ نمود.(۱۸۴)

ماه محرم – سال ۱۲۷ هجری قمری

کشته شدن خالد بن عبدالله قسری به دستور ولید بن یزید.

هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) در زمان خلافت خود (که از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵ قمری ، به مدت ۲۰ سال ادامه داشت) تلاش نمود تا برادرزاده خود، ولید بن یزید را از ولایت عهدی خویش عزل نماید و به جای او، فرزند خود را به این مقام منصوب کند.

وی را برخی از درباریان و مقامات عالی رتبه کشوری ، مانند خالد بن عبدالله قسری در این تصمیم ، تشویق و تایید می کردند ولی برخی دیگر وی را از این کار و عواقب خطرناک آن برحذر می داشتند.

به هر حال ، او در سال ۱۲۵ قمری به هلاکت رسید، ولی به آرزوی دیرین خویش دست نیافته بود. او موفق نشد، فرزندش را به جای برادرزاده اش به ولایت عهدی برگزیند.

پس از مرگ او، ولید بن یزید به عنوان یازدهمین خلیفه اموی بر تخت خلافت تکیه زد. وی با این که ، خلافتش بسیار کوتاه مدت بود، در همین مدت ، نام نیکی از خود به جای نگذاشت .

ولید، از خلفای خشن ، عقده گشا و انتقام گیر بود. به همین جهت

هنگامی که به خلافت رسید، تلاش زیادی به عمل آورد تا آن هایی که هشام بن عبدالملک را در عزل او تحریک و تشویق می کردند، به کیفری سخت دچار سازد.

خالد بن عبدالله قسری که از عاملان و کارگزاران عالی رتبه هشام بن عبدالملک بود، مورد انتقام ولید قرار گرفت. ولید، وی را از تمامی مقام ها و پست های دولتی، عزل و نسبت به وی، بسیار بی اعتنایی می کرد.

روزی، خالد بن عبدالله برای دیدار با ولید، به پادگان نظامی و محل استقرار نیروهای رزمی که خلیفه در آن جا حضور داشت، رفت و درخواست گفت و گو با خلیفه را نمود. ولی ولید، نسبت به وی بی اعتنایی کرد و حاضر نشد با وی هم سخن گردد.

پس از آن ماجرا، چندین روز گذشت و خالد نتوانست رضایت خلیفه را جلب کند، تا این که روزی سر یحیی بن زید را که در خراسان قیام کرده و به دست عوامل جنایت کار خلافت به شهادت رسیده بود، به دمشق آورده و در مجلس ولید بن یزید قرار دادند.

ولید بن یزید، به شکرانه این پیروزی و جنایت عاملان خود، بارعام داد و بزرگان و صاحب منصبان حکومتی و اجتماعی جهت عرض تبریک به نزد وی رفتند. خالد بن عبدالله نیز از این فرصت استفاده کرد و جهت دیدار با خلیفه به دربار رفت، ولیکن دربانان مانع ورود وی شده و او را در بیرونی نگه داشتند.

خالد به درباریان گفت: حال مرا می بینید که توان راه رفتن و ایستادن در جایی را ندارم و بر روی تخت نشسته

ام و غلامانم مرا به اینجا آورده اند، زودتر اجازه رفتنم بدهید! به هر صورت اجازه ورود یافت و وارد بر ولید گردید. در آن حال، ولید بر سفره ای رنگین نشسته و مشغول خوردن غذا بود.

ولید، همین که خالد را دید با ناراحتی از وی پرسید: فرزندت یزید کجاست؟

یزید بن خالد قسمی از کسانی بود که بر ضد خلافت اموی اقدام به شورش نموده بود ولی شورش او سرکوب و خود وی متواری شده بود.

خالد بن عبدالله گفت: نیروهای هشام بر او هجوم آورده و او را با شکست و ناکامی مواجه نمودند و از آن پس، او راه خودش را گرفته و مشغول زندگی عادی خویش است.

گفت و گوی ولید بن یزید و خالد بن عبدالله به درازا کشید و سرانجام ولید با عصبانیت گفت: ای خالد، یا فرزندت را نزد من حاضر می سازی و یا به جای او جان تو را می گیرم!

خالد در پاسخ او گفت: به خدا سوگند اگر فرزندم یزید در پیش پایم باشد، وی را تسلیم تو نخواهم کرد. تو هر چه می خواهی بکن! ولید به غیلان، فرمانده نگهبانان خود دستور داد، خالد را دستگیر و زندانی نماید و او را به شدت شکنجه کند.

غیلان، وی را در غل و زنجیر کرد و به سختی شکنجه و آزار نمود.

خالد بن عبدالله، در عین تحمل شکنجه ها حاضر نبود با احدی گفت و گو و درخواست شفاعت و عذر خواهی کند. غیلان به نزد ولید رفت و گفت: به خدا من کسی را شکنجه

می‌کنم که هیچ حرفی نمی‌زند و از هیچ کس درخواستی نمی‌کند.

ولید گفت: حال که چنین است، دست از او بردار و رهایش کن. اما یوسف بن عمر که رقیب خالد بن عبدالله در دوران خلافت هشام بود و در خلافت ولید، یکه تاز میدان سیاست و از وزیران بلند پایه ولید بود، به نزد خلیفه رفت و به وی گفت، من حاضرم خالد را به مبلغ پنجاه میلیون از تو خریداری کنم. ولید پذیرفت و خالد را به یوسف بن عمر تسلیم کرد.

یوسف بن عمر در کمال ناچوان مردی، رقیب و همکار سابق خود را تحقیر و شکنجه نمود و در حالی که هنوز رمقی در بدن داشت، دست‌های، پاها، ران‌ها و سینه خالد را با سنگ سختی بشکست و وی را به طرز فجیعی به قتل رسانید.

گفتنی است: هنگامی که ولید به خلافت رسید، اسناد و مدارکی از آرشو دربار به دست آورد بود که حکایت داشت بر این که خالد بن عبدالله از جمله کسانی بود که هشام را بر عزل ولید تحریک می‌کرد، ولی یوسف بن عمر، وی را از این کار باز می‌داشت. به همین جهت ولید در عصر خلافت خود، به یوسف بن عمر، مقام بالا-تری داد ولی خالد را با تحقیر و سرافکنندگی به قتل رسانید.

برای کشته شدن خالد، گمانه‌های دیگری نیز ذکر شده است که بیان آنها خالی از لطف نیست. از جمله این که خالد بن عبدالله در پنهان، از قیام یحیی بن زید علوی در خراسان

پشتیبانی می کرد. هم چنین گفته شده است که ولید در هنگام مراسم حج ، قصد داشت که در پشت خانه خدا شراب بنوشد، ولی خالد وی را منع کرده بود. به هر تقدیر، خالد بن عبدالله به فرمان ولید بن یزید کشته شد و در حیره دفن گردید. (۱۸۵)

آغاز جنبش عبدالله بن معاویه جعفری بر ضد مروانیان . (۱۸۶)

عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام ، در اواخر حکومت مروانیان در کوفه بر ضد آنها قیام نمود. اهالی کوفه و شیعیان این شهر که شاهد ضعف عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، عامل مروانیان در این شهر بودند، عبدالله بن معاویه را تقویت کرده و نیروی رزمی و سلاح جنگی در اختیارش گذاشته و او را از جهت سیاسی و اقتصادی نیز کاملاً پشتیبانی می نمودند. وی در اندک مدتی بر کوفه استیلا یافت و پس از آن به مداین تاخت و آن جا را نیز از چنگ مروانیان خارج ساخت و سپس عازم حیره شد و مجدداً با نیروهای عبدالله بن عمر، درگیر گردید، ولی این بار متحمل شکست شد و به ناچار به سوی کوفه عقب نشینی کرد. (۱۸۷)

عبدالله بن عمر برای تعقیب وی به سوی کوفه هجوم آورد و او را از کوفه نیز بیرون راند. عبدالله بن معاویه به سوی مداین رفت و در آنجا، نیروهایش را سازمان دهی کرد و مخالفان بنی امیه و هواداران اهل بیت علیه السلام را برای ادامه نبرد تجهیز و تشویق می کرد. وی ، این بار با تغییر تاکتیک جنگی ، اهدافش را متوجه ایران کرد. بدین جهت به سوی جبال و مناطق ایران پیش تاخت و شهرهای حلوان ، قومن (سمنان

(، اصفهان و مناطق مرکزی ایران به تصرف خویش درآورد و شهر اصفهان را مقر حکومت خویش قرار داد.

وی پس از تحکیم نسبی حکومت خویش در اصفهان، منطقه جنوبی آن، یعنی اصطخر، شیراز و کرمان را نیز از چنگ مروان بن مروان آورد و حکومت هاشمی را در بخش اعظم ایران جاری ساخت.

در این هنگام که مروان بن محمد، معروف به مروان حمار با انقلاب‌ها وی قیام‌های گوناگونی از سوی عباسیان، علویان و جعفریان مواجه شده بود و عمده این جنبش‌ها از عراق آغاز و به مناطق دیگر گسترش می‌یافت، یزید بن عمر بن هبیره را به حکومت عراق منصوب کرد، تا با درایت جنگی وی بتواند بر اوضاع عراق و ایران تسلط کامل یابد. یزید بن عمر پس از تسلط بر عراق، سپاهی به فرماندهی نباته کلایی برای نبرد عبدالله بن معاویه به سوی جنوب غربی ایران گسیل داشت.

سپاه نباته در شهرها و مناطق مختلفی از ایران با سپاهیان عبدالله بن معاویه درگیر شدند و آنان را به شکست و عقب‌نشینی وادار ساختند.

آنان، شهرهای اصطخر، شیراز، کرمان، قومس و اصفهان را از تسلط عبدالله بن معاویه خارج ساخته و پیروان و سپاهیان را از این مناطق بیرون راندند. تعداد زیادی از سپاهیان عبدالله بن معاویه در جریان درگیری‌ها کشته شده، تعدادی دیگر اسیر و بقیه پراکنده شدند.

عبدالله بن معاویه با تعدادی از نزدیکان خود از فارس به خراسان گریخت و امیدوار بود که ابومسلم خراسانی که در آن هنگام در خراسان بر ضد بنی‌امیه قیام کرده بود و مردم

را به ((الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله)) دعوت می کرد، با وی به عنوان فردی از اهل بیت صلی الله علیه و آله بیعت کند، و یا حداقل او را در برابر نیروهای نباته کلایی یاری دهد. ولی ابومسلم و عامل او در هرات، به نام مالک بن هیشم نه تنها از عبدالله بن معاویه، استقبال نکرده، بلکه صحنه را بر او تنگ گرفتند. حاکم هرات به دستور ابومسلم، عبدالله و یارانش را دستگیر و دربند نمود. پس از مدتی، همراهان عبدالله را آزاد کرده ولی عبدالله را ناجوان مردانه خفه کردند و پس از کشتن عبدالله بن معاویه، بر او نماز گزارده و در شهر هرات به خاک سپردند. (۱۸۸) از آن پس، توجه مخالفان بنی امیه، به سوی عباس معطوف گردید.

ماه محرم - سال ۱۳۲ هجری قمری

زندانی شدن ابراهیم بن محمد به دستور مروان بن محمد.

از سال ۱۰۰ قمری، دعوت عباسیان و هواداران آنان برای قیام بر ضد بنی امیه و بیعت با ((الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله)) آغاز گردید و رهبری جنبش را محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بر عهده داشت. وی در آغاز روزگار در ((حمیه)) یا در ((کرار)) از کوهستان های شام زندگی می کرد و داعیان و نمایندگان او به طور پنهانی در سراسر جهان مردم را به قیام فرا می خواندند.

ولی عمرش کفاف نکرد و پیش از قیام سراسری مردم بدرود حیات گفت. وی در هنگام وفاتش پسرش ابراهیم را جانشین خود کرد. ابراهیم که معروف به ((امام))

بود، داعیان خود را برای زمینه سازی قیام و جنبش عمومی آماده کرد.

ابومسلم در ایران و ابوسلمه در مناطق عرب نشین از بزرگترین داعیان او بودند. مروان بن محمد، معروف به مروان حمار، در آن هنگام خلافت امویان را بر عهده داشت. وی به پنهان گاه امام ابراهیم بن محمد، آگاه گردید و به ولید بن معاویه بن مروان بن حکم، عامل خود در دمشق دستور داد که ابراهیم را دستگیر و زندانی نماید. به این هدف که با دستگیری وی جنبش ضد اموی را کنترل و سرکوب کند. ولید در شام به مخفی گاه ابراهیم پی برد و او را دستگیر کرد و زندانی نمود. این واقعه در محرم سال ۱۳۲ قمری، همان سالی که عباسیان در کوفه به خلافت رسیدند، واقع گردید. ابراهیم پس از دو ماه تحمل زندان و شکنجه بدرود حیات گفت.

اما جنبش عباسیان نه تنها خاموش نشد، بلکه فراگیر و سرانجام به پیروزی رسید. هواداران بنی عباس زمانی که به پیروزی رسیدند، به علت زندانی بودن ابراهیم در شام، به وی دست رسی نداشتند. بدین جهت با ولی عهدش ابوالعباس عبدالله بن محمد، معروف به سفاح که برادر وی بود، در کوفه بیعت کردند و حکومت عباسیان را پایه گذاری کردند. (۱۸۹)

ماه محرم - سال ۲۰۲ هجری قمری بیعت مخالفان مامون با ابراهیم بن مهدی عباسی

پس از آن که سپاهیان مامون به فرماندهی حس بن سهل (ذوالریاستین) بر سپاهیان برادرش امین پیروز شده و امین را به قتل رساندند و تمام مناطق تحت اختیار او را در استیلای مامون قرار دادند، در برخی از شهرهای حجاز، یمن و عراق شورش هایی بر ضد عباسیان به وقوع پیوست و در

بسیاری از این نهضت‌ها، علویان رهبری مردم را بر عهده داشتند. مامون عباسی برای خاموش کردن شورش‌ها واز میان بردن نهضت‌های مردمی، از امام رضا علیه السلام که جانشین پدرش امام موسی کاظم علیه السلام بود و مورد احترام همه شیعیان و علویان بود، دعوت کرد به خراسان سفر کند و در امر حکومت وی را یاری دهد. امام رضا علیه السلام از همکاری با حکومت غیر مشروع خودداری می‌کرد ولی با اجبار و اکراه، مجبور به هجرت به سرزمین خراسان و پیوستن به مامون در ((مرو)) (۱۹۰) شد. در آن جا مامون در ظاهر به امام علیه السلام پیشنهاد خلافت را داد ولی امام علیه السلام امتناع نمود. سرانجام پس از اصرار و تاکید فراوان مامون، امام علیه السلام را ولایت عهدی مامون را پذیرفت.

در آن هنگام، فضل بن سهل، زمام‌کشوری خلافت مامون را عهده دار بود و برادرش حسن بن سهل (ذوالریاستین) با سپاهیان بی‌شمارش بر عراق و ایران حکومت داشت و فرماندهی مقام لشکری مامون را عهده دار بود. در حقیقت، حکومت مامون به دست فضل و حسن اداره می‌شد.

این گونه روی کردهای مامون نسبت به امام رضا علیه السلام، فضل و حسن، موجب گردید که عباسیان و طرفداران آنان در بغداد، بر ضد مامون شورش کرده و خواهان خلع وی از خلافت و جایگزینی شخص دیگری از بنی عباس و استحکام حکومت عباسیان شدند. در این میان بیش از همه ابراهیم بن مهدی، منصور بن مهدی، مطلب بن عبدالله بن مالک سندی

بن شاهک ، نصیر، و صیف ، صالح و اسحاق بن موسی پافشاری می کردند.

سرانجام با برپا کردن جو عمومی بر ضد مامون ، وی را در بغداد از خلافت خلع کرده و ابراهیم پسر مهدی عباسی را به خلافت برگزیدند و با وی بیعت کرده و وی را به ((المبارک)) ملقب ساختند.

در این هنگام ، مامون به همراه امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل و سایر بزرگان حکومتی در خراسان بوده و از شورش عباسیان در عراق بی خبر بودند. حسن بن سهل در عراق با شورش گران و یاغیان مبارزه می کرد و این گونه اخبار را به برادرش فضل بن سهل در خراسان می رسانید و این دو، تلاش می کردند که مامون را از این وقایع بی خبر نگه دارند. ابراهیم بن مهدی پس از آنکه در بغداد بر مسند خلافت نشست ، بر مداین و کوفه نیز نیرو فرستاد و این مناطق را از دست سپاهیان حسن بن سهل بیرون آورد.

میان سپاهیان حسن بن سهل و سپاهیان ابراهیم بن مهدی ، مدتی در بغداد و جنوب عراق جنگ و گریزی برقرار بود، ولی سرانجام زیادی لشکر مامون و تدابیر و مدیریت رزمی حسن بن سهل ، موجب شکست سپاهیان ابراهیم بن مهدی گردید. وی پس از پراکنده شدن نیروهایش ، در تاریکی شب از مداین گریخت و دیگر کسی وی را ندید.

به این ترتیب ، مخالفان مامون بار دیگر طعم تلخ شکست و سرافکنندگی را پذیرا شده و به ناچار بیعت با مامون را تجدید کردند.(۱۹۱)

این ماجرا با آن که با پیروزی سپاهیان مامون به پایان رسیده

بود، ولی زنگ خطر برای مامون بود که دوری وی از دارالخلافه بغداد، طمع رقیبان وی از بزرگان بنی عباس را برمی انگیزاند و احتمال تکرار جریاناتی همانند جریان ابراهیم بن مهدی، بعید نخواهد بود.

به همین جهت، مامون از خراسان به قصد بغداد عزیمت کرد و پس از مدتی وارد بغداد شد. ولی پیش از رسیدن به عراق، هم فضل بن سهل و هم امام رضا علیه السلام را به طور ناجوانمردانه در بین راه به قتل رسانید.

ماه محرم - سال ۲۴۶ هجری قمری

بنای شهر جعفریه به دستور متوکل عباسی .

متوکل عباسی برای انتقال مقر حکومت خود به خارج شهر ((سرمن رای)) (سامرا) مناطق چندی را در نظر گرفت و از میان آن ها، منطقه ((ماحوزه)) را که در سه فرسنگی سامرا قرار داشت و از جهات گوناگون نظر وی را به خود جلب کرده بود، برگزید. وی در آن جا شهری بنا نمود و نام آن را برگرفته از نام خودش، ((جعفریه)) گذاشت. زیرا نام وی، جعفر معروف به ((المتوکل علی الله)) بود. به دستور متوکل، تمام دفاتر و کتاب های حکومتی به ساختمان های تازه ساخت این شهر منتقل گردید.

هم چنین نیروهای حفاظتی، امنیتی و خدماتی و مسئولان و درباریان خلافت و خانواده های آنان به همراه متوکل و خانواده اش به این شهر کوچ کردند.

متوکل در مکانی به نام قاطول، رودی از رودخانه بزرگ دجله جدا کرد و در این شهر جاری ساخت و برای خود کاخی بی نظیر از جهت زیبایی و استحکام بنا نمود.

بنا به روایت یعقوبی، بنای شهر جعفریه

در ماه محرم سال ۲۴۶ قمری آغاز گردید. متوکل عباسی پس از آن که به دست فرزندش منتصر در چهارم شوال سال ۲۴۷ قمری ترور شد و به هلاکت رسید در همان کاخ زیبای خود دفن شد. (۱۹۲)

لازم به یادآوری است که از میان خلفای بنی عباس، متوکل بیش از همه با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیه السلام دشمنی می ورزید و کینه آنان را در دل داشت. به همین جهت، دستور داد قبور منوره ائمه اطهار علیه السلام، مانند مرقد امیر مؤمنان علیه السلام، مرقد امام حسین علیه السلام و سایر شهیدان کربلا را تخریب نموده و بر قبور آنان آب بسته و زراعت نمایند. امام علی النقی علیه السلام که در عصر این خلیفه نابکار می زیست، با افکار و اعمال ننگین او مقابله و مبارزه می نمود و از هر راه ممکن برای خنثی کردن توطئه های او تلاش می کرد و دشمنان اهل بیت را رسوا می ساخت. (۱۹۳)

واقعه کربلا (۶۱ هـ ق)

واقعه کربلا (۶۱ هـ ق)

قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام و واقعه جانگداز کربلا از جمله حوادثی است که در ماه محرم سال ۶۱ قمری واقع گردید و بر اساس نظم منطقی این نوشتار می بایست در جایگاه تاریخی خود در این کتاب می آمد، ولیکن به خاطر اهمیت موضوع و تفاوت آن با سایر حوادث و علاقه و محبت شدید دوستان اهل بیت علیه السلام به آگاهی از این واقعه خونین، بر آن شدیم آن را در بخش جداگانه ای قرار داده و درباره آن، بیش از سایر موارد مطالبی را به رشته تحریر

در آوریم .

امید است موجب رضایت پروردگار منان و خرسندی پرچم دار خونین اهل بیت عصمت و طهارت ، حضرت قائم آل محمد (عج) قرار گیرد.

آغاز مبارزه

پس از هلاکت معاویه بن ابی سفیان در نیمه رجب ، (به روایتی در جمادی الاولی) سال ۶۰ قمری و استقرار فرزندش ((یزید)) بر تخت خلافت ، تمام تلاش دست اندرکاران سلطه اموی بر این قرار گرفت که پیش از مخالفت عمومی مردم و اعلان انزجار دست جمعی آنان بر ضد حکومت خلیفه نالایق ، از بزرگان و صاحب نفوذان امت ، بیعت گرفته شود تا سایر مردم نیز به پیروی از آنان ، بیعت با خلیفه جوان اموی را بر خود فرض و واجب بدانند و بدون ایجاد حادثه ای به آن اقدام کنند. در راستای همین سیاست شیطانی و استبدادی امویان ، در نخستین روزهای حکومت یزید بن معاویه ، نامه ای از سوی او به ولید بن عتبه بن ابی سفیان که عامل او در مدینه بود فرستاده شد و به وی دستور داده شد تا از تمامی اهالی مدینه ، به ویژه از سه شخصیت برجسته ، یعنی امام حسین بن علی علیه السلام ، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت گرفته شود و اگر امتناع نمودند، با شدت تمام با آنان برخورد کرده و حتی اگر لازم شد، سر آنان را از بدن جدا کرده و به شام ارسال نماید.

استاندار مدینه با دریافت نامه یزید، دست به کار شد و پیش از سایر مردم ، از امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر درخواست کرد که با یزید بیعت نمایند.

امام

حسین علیه السلام پس از گفت و گو با استاندار مدینه و مشاجره لفظی با مروان بن حکم (از سرشناسان بنی امیه در مدینه)، به طور رسمی از بیعت با یزید امتناع نمود و برای ابراز ناخرسندی خویش از وضعیت موجود، تصمیم به خروج از مدینه گرفت (۱۹۴).

به همین جهت، آن حضرت در آخرین روزهای رجب سال ۶۰ قمری به همراه خانواده و بسیاری از وابستگان و ملازمان خود از مدینه به سوی مکه معظمه مهاجرت نمود و سوم شعبان همان سال وارد مکه گردید. از این تاریخ تا هشتم ذی حجه (به مدت چهار ماه و پنج روز) در این شهر مقدس اقامت نمود.

حضور اعتراض آمیز در مکه

امام حسین علیه السلام در مکه معظمه با برقراری جلسات و حضور در مراسم مذهبی و سیاسی، بر ضد یزید بن معاویه و پدیده حکومت سلطنتی افشاگری و مبارزه می کرد و توجه همگان را به سوی خود جلب نمود. خانه آن حضرت در مکه، تبدیل به کانون اعتراض و مخالفت با دستگاه جبار اموی گردید و حاجیانی که به قصد زیارت خانه خدا می آمدند، از هدف های مقدس آن حضرت آگاه شده و پس از بازگشت به اوطان خویش، مردم را روشن می نمودند.

در اندک مدتی حضور اعتراض آمیز آن حضرت در مکه به اطلاع شهرهای مختلف اسلامی رسید. به همین جهت پیک ها و نامه ها زیادی از مسلمانان انقلابی و مخالفان بنی امیه به سوی امام حسین علیه السلام رهسپار شد و همگی دلالت بر تایید اعتراض آن حضرت و آمادگی برای یک قیام سراسری داشت.

در این میان، شهر

((کوفه)) که از مناطق پرجمعیت و شیعه نشین بود، از خود حساسیت ویژه ای نشان داد و زودتر از همه اعلام حمایت از آن حضرت نمود.

از بزرگان و شیعیان کوفه ، نامه های زیادی به محضر امام حسین علیه السلام ارسال شد و آن حضرت درخواست گردید تا با حضور در ((کوفه)) و در میان انقلابیون مسلمان ، رهبری قیام را بر عهده گرفته و حکومت فاسد اموی را از ریشه بخشکاند.
(۱۹۵)

شور انقلابی مردم کوفه به حدی رسیده بود که در اندک مدتی ، حدود ۱۲۰۰۰ نامه برای آن حضرت ارسال کردند و پای هر نامه را ده ها و یا صدها تن مهر و امضا نمودند. در حقیقت ، مخالفان بنی امیه در کوفه یک جنبش عظیم مردمی به راه انداختند و منتظر ورود رهبر و امام خویش بودند.

امام حسین علیه السلام پس از بررسی جوانب قضایا و مطالعه در احوال آنان ، به خواسته های مردم مسلمان و انقلابی کوفه ، پاسخ مثبت داد و با اعزام پسر عمش مسلم بن عقیل علیه السلام به سوی آنان ، رهبری نهضت را عملاً برعهده گرفت . گرچه نیت آن حضرت بر این بود که پس از اتمام اعمال حج فراهم شدن زمینه قیام در کوفه ، از مکه به سوی عراق حرکت نماید، ولیکن شرایط نامساعدی برای وی پیش آمد کرد و موجب گردید که سفرش از زودتر انجام دهد. به آن حضرت اطلاع داده شد که یزید بن معاویه با اجیر کردن مزدورانی چند، درصدد ترور آن حضرت در حال احرام و اعمال حج برآمده است .

امام حسین علیه السلام

جهت قداست و حرمت حرم امن الهی و خنثی کردن توطئه های یزید، ناچار شد که حجش را به عمره مفرده تبدیل کرده و پیش از عید قربان، از مکه خارج شود و به سوی کوفه رهسپار گردد.

بزرگانی که برای انجام مراسم حج به مکه آمده بودند، مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و محمد بن حنفیه با آن حضرت، مشورت و گفت و گو کرده و وی را از عزیمت به سوی عراق برحذر نمودند. (۱۹۶)

ولی امام حسین علیه السلام تصمیم خود را گرفته بود و حاضر نبود با توجیحات و دلسوزی های بزرگان مدینه از این مسافرت صرف نظر کند.

حرکت به سوی عراق

امام حسین علیه السلام در روز هشتم ذی حجه سال ۶۰ قمری از مکه خارج گردید و با تمام اهل بیت و همراهان خود عازم کوفه شد.

یحیی بن سعید از سوی برادرش عمرو بن سعید (عامل یزید در مکه) ماموریت یافت آن حضرت را از حرکت به سوی کوفه بازدارد و وی را به مکه بازگرداند، ولی تلاش و اصرار او بی ثمر بود و امام حسین علیه السلام اعتنایی به گفتار و رفتارش نکرد و به حرکت خویش ادامه داد. آن حضرت از مکه تا کربلا چند منزل را طی کرد که برخی از آن ها عبارتند از: تنعیم، ذات عرق، حاجر، زرود، ثعلبیه، زباله، بطن عقبه، شراف، عذیب هجانات، قصر بنی مقابل و سرزمین کربلا.

در توقف گاه زرود، خبر شهادت مسلم بن عقیل در کوفه توسط عبیدالله بن زیاد، به اطلاع امام حسین علیه السلام رسید. قافله حسینی پس از

گذشتن از توقف گاه شراف ، با سپاه یک هزار نفری حر بن یزید تمیمی روبرو شد. حر بن یزید از سوی حصین بن نمیر ماموریت یافته بود که در راه میان مکه و کوفه ورود شد. حر بن یزید از سوی حصین بن نمیر ماموریت یافته بود که در راه میان کوفه به گشت زنی پرداخته و در صورت برخورد با قافله امام حسین علیه السلام مانع ورود وی به کوفه گردد. سپاه خسته و تشنه حر بن یزید پس از روبرو شدن با قافله حسینی ، از الطاف و بزرگواری امام حسین علیه السلام برخوردار شد.

گرچه رفتار حر با امام حسین علیه السلام دوستانه و غیر خصمانه بود، ولی به هر حال او نماینده و فرستاده دشمن امام حسین علیه السلام یعنی عبیدالله بن زیاد، عامل یزید در بصره و کوفه بود که ماموریت پیدا کرد آن حضرت را رها نکند و او را در تعقیب خود داشته باشد تا دستور بعدی واصل گردد.

در توقف گاه عذیب هجانات نامه ای از عمر بن سعد (فرمانده نظامی سپاه عبیدالله) به حر ارسال گردید مبنی بر این که کار را بر امام حسین علیه السلام تنگ و سخت گیر و او را از بیابانی که فاقد آب و آبادانی باشد، گذر دهد.

ورود به سرزمین کربلا

حر بن یزید بر اساس دستور عمر بن سعد، در سرزمین کربلا- که منطقه ای خشک و غیرآباد بود، راه را به طور کلی بر امام حسین علیه السلام بست و آن حضرت را مجبور به توقف نمود. امام حسین علیه السلام به ناچار در همان جا توقف کرد و آن جا را

خیمه گاه خویش قرار داد. (۱۹۷)

روز ورود آن حضرت به سرزمین کربلا، مصادف بود با روز پنج شنبه ، دوم محرم سال ۶۱ هجری قمری . (۱۹۸)

آن حضرت پس از رسیدن به کربلا، پرسید این سرزمین چه نام دارد؟ گفتند کربلا است . امام حسین علیه السلام همین که نام کربلا را شنید، گفت : اللهم انی اعوذبک من الکرب و البلاء. سپس فرمود: این ، مکان کرب و بلا و محل محنت و عنا است ، فرود آید که این جا منزل و محل خیام ما است . این زمین ، جای ریختن خون ما است و در این مکان ، قبرهای ما واقع شود. این هاز جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به من خبر داده است .

پس در آن جا فرود آمدند و خیمه ها را برپا نمودند و در طرف دیگر، حر بن یزید با یاران و سپاهیان خویش فرود آمد و خیمه های دشمنی و قتال با آل رسول صلی الله علیه و آله را برپا نمود. (۱۹۹)

ماموریت عمر بن سعد

عمر بن سعد بن ابی وقاص که پیش از ماجرای خونین کربلا حکم ولایت ((ری)) (شامل منطقه ری و بخش اعظمی از مناطق مرکزی و شمالی ایران) را از عبیدالله بن زیاد عامل یزید بن معاویه گرفته بود، هنوز به این امر اقدام نکرده بود که مخالفت اباعبدالله الحسین علیه السلام با یزید و حرکت او به طرف کوفه ، آغاز گردید.

عبیدالله بن زیاد در طرفداران بنی امیه در کوفه ، عمر بن سعد را به فرماندهی سپاه امویان برگزید و به وی پیشنهاد فرماندهی سپاه رزمی خویش بر

ضد امام حسین علیه السلام را داد. عمر بن سعد که رابطه و آشنایی قبلی با امام حسین علیه السلام داشت ، از پذیرفتن پیشنهاد عبیدالله بن زیاد امتناع ورزید.

عبیدالله بن زیاد که از توانایی های عمر بن سعد در مبارزات با خبر بود و وی را مناسب جنگ با امام حسین علیه السلام می دید، می خواست به هر تقدیر وی را به این امر مهم وادار کند. به همین جهت تنفیذ حکومت ری را مشروط به پایان بخشیدن ماجرای قیام امام حسین علیه السلام نمود و عمر بن سعد را میان دو راه مخیر گردانید: یا نبرد امام حسین علیه السلام و پایان دادن غائله و دست یابی به حکومت ری ، و یا نپذیرفتن فرماندهی سپاه بر ضد امام حسین علیه السلام و محروم شدن دائمی از حکومت ری !

عمر بن سعد، شبی را برای اندیشیدن و جوانب امر را لحاظ کردن ، مهلت خواست . عمر بن سعد در آن شب با خانواده و خواص خود مشورت و گفت و گو کرد. بیشتر آنان ، از جمله خواهرزاده اش حمزه بن مغیره وی را از پذیرفتن این مسئولیت بر حذر داشته و با ادله و شواهدی وی را از عواقب آن بیم دادند. به هر حال عمر بن سعد در آن شب از پذیرفتن فرماندهی لشکر عبیدالله بن زیاد منصرف شد، ولی در هنگام خواب ، فکرهای متناقض وی را تحت فشار قرار داد و سرانجام فکر شیطانی بر او غلبه کرد و او را وادار به پذیرش در خواست عبیدالله نمود و بامداد روز بعد، به سوی عبیدالله رفت و

اعلام آمادگی نمود. (۲۰۰) عیدالله بن زیاد وی را به فرماندهی سپاه منصوب کرد و با اختیار کامل به سوی کربلا اعزام نمود.

عمر بن سعد در راس یک سپاه چهار هزار نفری از کوفه خارج گردید و در سوم ماه محرم سال ۶۱ قمری، یک روز پس از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، وارد این سرزمین گردید و از آن پس سپاه یکهزار نفری حر بن یزید نیز به او پیوست. (۲۰۱)

افزایش سپاه دشمن

علاوه بر لشکر یکهزار نفری حر و سپاه چهارهزار نفری عمر بن سعد که تا سوم محرم به کربلا وارد شده بودند، عیدالله بن زیاد از آن پس هر روز تعداد دیگری از نیروها را بسیج کرده و به کربلا اعزام می نمود. در چند روز نخست، حدود بیست و دو هزار نفر، اعم از سواره و پیاده نظام به خیل سپاه عمر بن سعد پیوستند.

شمر بن ذی الجوشن (که در اوائل از سردمداران فرقه ضاله خوارج بود و بعدها به هواداران بنی امیه پیوست) با چهار هزار سپاه جهت کمک به عمر بن سعد، وارد کربلا شد. (۲۰۲)

از ابتدای ورود اجباری امام حسین علیه السلام به کربلا، تا سه روز تا سوعا، پیوسته گروه های نظامی از کوفه، بصره و طوایف و قبایل اطراف تجهیز شده و برای تقویت سپاه عمر بن سعد وارد سرزمین کربلا شدند.

پیام عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام

عمر بن سعد پس از استقرار در کربلا، از عروه بن قیس احمسی درخواست کرد که به نزد امام حسین علیه السلام رفته و از او بپرسد که برای چه مقصودی به کوفه آمده و هدفش از این کارها چیست؟

عروه از جمله کسانی بود که از کوفه برای امام حسین علیه السلام دعوت نامه فرستاده و وی را به آمدن به کوفه تشویق و ترغیب کرده بود.

به همین جهت از رفتن به نزد امام حسین علیه السلام امتناع کرد و از عمر بن سعد، عذر خواهی نمود. عمر بن سعد کسان دیگری را نیز انتخاب کرد ولی از آنها با اظهار بهانه ای از پذیرفتن آن شانه خالی کردند. تا این که رزم آوری بنام

((کثیر بن عبدالله شعبی)) این ماموریت را پذیرفت و با احساسات شیطانی خود به عمر بن سعد گفت: اگر دستور دهی، می توانم حسین بن علی را به قتل آورم!

عمر بن سعد گفت: نمی خواهم او را به قتل آوری، ماموریت تو در این است که پیام مرا به وی برسانی.

کثیر بن عبدالله به سوی خیمه گاه امام حسین علیه السلام روان شد ولی به محض ورود به محوطه، با ابو ثمامه صیداوی روبرو شد و ابو ثمامه مانع راه یابی وی به خیمه گاه امام حسین علیه السلام شد و به او گفت: اگر ماموریت داری که به محضرت وارد شوی، باید اسلحه ات را به من تحویل دهی و به بدون اسلحه نزد وی حاضر گردی.

کثیر نپذیرفت و میان آن دو، گفت و گوهایی رد و بدل و منجر به دشنام و ناسزاگویی طرفین شد و سرانجام، کثیر بدون دیدار با امام حسین علیه السلام به سوی عمر بن سعد بازگشت. عمر به سعد، فرد دیگری به نام ((قره بن قیس حنظلی)) را طلبید و به وی فرمان داد که بدون چون و چرا به نزد حسین بن علی رود و پیام وی را به آن حضرت ابلاغ کند.

قره بن قیس به نزد امام حسین علیه السلام رفت و پیام عمر بن سعد را به آن حضرت ابلاغ کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: آمدن من به این سرزمین به خاطر دعوت همشهری های شما بوده است که با ارسال هزاران نامه مرا به سوی خود خواندند.

هم اکنون اگر ادامه حرکت

من ناخرسندید، من اصراری بر آن ندارم و حاضرم برگردم .

قره بن قیس ، پس از گفت و گو با امام حسین علیه السلام از نزد آن حضرت خارج گردید. وی که از طایفه ((حفظه تمیم)) بود، رابطه خویشاوندی با حبیب بن مظاهر (از یاران فداکار امام حسین علیه السلام) داشت . به همین جهت و در هنگام بازگشت ، با حبیب بن مظاهر به درازا سخن گفت . حبیب ، وی را از هدف های امام حسین علیه السلام آگاه گردانید و او از این که در سپاه عمر بن سعد است و قصد دشمنی و جنگ با امام حسین علیه السلام را دارد، سرزنش کرد و از او خواست که سپاه کفر پیشه عمر بن سعد را رها کند.

قره بن قیس گفت : من پس از ابلاغ پیام امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد و پایان دادن به ماموریت خویش ، در کار خود اندیشه می کنم . (۲۰۳)

پس از این ماجرا نیز میان امام حسین علیه السلام و عمر بن سعد، پیام هایی مبادله گردید و با گفت و گوهای طرفین ، مقداری از حساسیت های ابتدایی ، کاسته شد و عمر بن سعد بسیار خوشبین شد که بدون جنگ و خون ریزی با امام حسین علیه السلام مصالحه و غائله را دوستانه پایان بخشد.

جنگ طلبی عیدالله بن زیاد

عیدالله که از کوفه بر جریان کربلا و نحوه رفتار عمر بن سعد با امام حسین علیه السلام نظارت داشت ، حاضر به مصالحه و پایان دادن ماجرا بدون خونریزی نبود و تلاش می کرد که این امر را حادثر کند. به همین جهت

در روز هفتم محرم نامه ای برای عمر بن سعد فرستاد و به وی فرمان داد که میان امام حسین علیه السلام و رود فرات ، حائل گردد و نگذارد که آن حضرت و یارانش از آب فرات استفاده کنند،(۲۰۴) تا در فشار قرار گرفته و تسلیم گردند. عمر بن سعد که به خاطر دل بستگی به حکومت ری ، حاضر به انجام هر کاری بود، فرمان عیدالله را بلافاصله به اجرا درآورد. وی ، عمر عمرو بن حجاج زبیدی را با پانصد سواره نظام ، موکل آب فرات نمود، تا از سپاه امام حسین علیه السلام کسی از این آب استفاده نکند.(۲۰۵)

سپاهیان عمر بن سعد از روز هفتم با شدت تمام از آب فرات مراقبت می کردند و مانع دست رسی یاران امام حسین علیه السلام به آن شدند. ولیکن علی رغم تلاش پی گیر آنان ، یاران امام حسین علیه السلام تا شب عاشورا از تاریکی شب استفاده کرده و خود را به رود فرات رسانده و آب خیمه ها را تامین می کردند. از جمله عباس علیه السلام در این کار پیش قدم بود.

ابوالفضل العباس علیه السلام در غیرت و وفاداری ، ضرب المثل دوست و دشمن است ، هرگاه صدای ضجه کودکان تشنه لب را می شنید. از خود بی خود می گردید و دل به دریا می زد. آن دلاور هاشمی ، در شب همان روزی که آب را بر روی آنان بسته بودند، به همراه پنجاه نفر از یاران امام حسین علیه السلام وارد شریعه فرات شد و به اندازه لازم ، برای خیمه گاه آب آوردند.(۲۰۶)

دیدار دو فرمانده

ممنوعیت آب

فرات برای سپاهیان امام حسین علیه السلام از سوی عمر بن سعد، وضعیت ناهنجار و نگران کننده ای میان طرفین به وجود آورد و احتمال آغاز جنگ و خون ریزی، هر لحظه قوی تر می شد. امام حسین علیه السلام برای کاهش دادن حساسیت های دو سپاه و ایجاد تفاهم میان طرفین، خواستار ملاقات خصوص با عمر بن سعد گردید.

عمر بن سعد از پیشنهاد امام حسین علیه السلام استقبال کرد و در شب هشتم محرم در خیمه ای میان دو لشکر گاه خلوت کرده و تا پاسی از شب با هم گفت و گو کردند. سپاهیان از متن گفت و گوی دو فرمانده بی خبر بودند، ولی همین مقدار را می دانستند که آن دو به توافق های تازه ای رسیدند. (۲۰۷)

از ابومخنف، روایت شده است که ملاقات آن دو، تنها همین یک بار نبود بلکه آنان سه یا چهار بار با یکدیگر ملاقات و گفت و گو نمودند. (۲۰۸)

عمر بن سعد پس از گفت و گو با امام حسین علیه السلام نامه ای رضایت بخش برای عبیدالله بن زیاد ارسال کرد و در آن نوشت: خداوند، نائره جنگ ما را خاموش کرد و امر امت را اصلاح نموده است. حسین بن علی هم اکنون حاضر است از همان جایی که آمده است برگردد و یا به سوی یکی از مرزهای کشور برود و بسان سایر مسلمانان زندگی کند. نه از او بر ضد ما و نه از ما بر ضد او چیزی در میان نباشد، و یا به جانب شام نزد یزید بن معاویه رفته و اختلافش را با وی حل

و فصل کند. ای عیدالله، این پیشامد هم می تواند موجب خرسندی تو و هم موجب اصلاح امت باشد.

لازم به یادآوری است چیزهایی که عمر بن سعد در این نامه به آنها اشاره کرد، برداشت های شخصی وی و یا مبالغه گویی اش برای آرام کردن عیدالله و اصلاح ذات البین بود، زیرا امام حسین علیه السلام که با هدف امر به معروف و نهی از منکر اقدام به این قیام نموده بوده، هیچ گاه به شخصی چون عمر بن سعد، چنین تعهدی نمی داد.

به هر حال، نامه عمر بن سعد به دست عیدالله رسید. وی پس از خواندن نامه گفت: این نامه مردی است که نسبت به امیرش ناصح و نسبت به امتش مشفق است. باید پیشنهاد وی را پذیرفت.

شمر بن ذی الجوشن که در مجلس عیدالله حاضر بود، برآشفته و به عیدالله گفت: ای امیر، آیا پیشنهاد او را پذیرفته ای؟ هم اینک حسین بن علی با پای خود در سرزمین تو گام نهاده است و در پهلوی تو جای گرفته است. به خدا سوگند، اگر امروز است دست تو رهایی پیدا کند، دیگر نمی توانی بر او دست یابی. در آن صورت، او هر روز عزیزترین و نیرومندتر می گردد و تو ناتوانتر و خوارتر خواهی شد. او را رها مکن و در اختیار خود بگیر، در آن صورت هر تصمیمی که درباره اش بگیری می توانی جامه عمل بپوشانی. (۲۰۹)

گفتار خصمانه و تحریک آمیز شمر، تاثیر بسزایی در عیدالله به وجود آورد به طوری که نظرش درباره امام حسین

علیه السلام دوباره تغییر کرد و در همان ساعت ، نامه شدید اللحنی برای عمر بن سعد نوشت و به این مضمون فرمان داد که یا از حسین بن علی برای یزید بیعت بگیرد و یا بر او بتازد و سرش را از بدن جدا کند و تمام یاران او را از دم تیغ بگذراند و بر بدن های آنان اسب بتازاند. گرچه اسب تاختن بر بدن های آنان ، فایده ای ندارد و لیکن چون از زبانم جاری شده است ، باید انجام دهی .

سپس یادآور شد: ای عمر بن سعد، اگر آن چه را به تو فرمان داده ام انجام دهی ، در نزد ما عزیز و سربلندی و به آمال خود می رسی ، ولی اگر تمایلی برای نبرد با حسین نداری ، از فرماندهی سپاه معزول بوده و کارهای سپاه را به شمر ذی الجوشن بسپار. عبیدالله این نامه را به شمر سپرد و او را روانه کربلا کرد.(۲۱۰)

روز تاسوعا

روز تاسوعا

روز نهم ماه محرم که معروف به تاسوعا است ، آخرین روزی بود که امام حسین علیه السلام و یارانش شبانگاه آن را درک کرده بودند و این روز به شب عاشورا پیوند خورد. بدین جهت در نزد مسلمانان و محبان اهل بیت علیه السلام از اهمیت بالایی برخوردار است . حکومت جمهوری اسلامی و مسلمانان تاریخ ساز ایران اسلامی ، این روز را بسان روز عاشورا گرامی داشته و با اعلان تعطیل رسمی به سوگواری می پردازند.

در این روز مهم ، چند رویداد سرنوشت ساز در سرزمین کربلا واقع گردید که به آن ها اشاره می کنیم :

۱- ورود شمر به کربلا.

شمر بن ذی الجوشن که در دشمنی به اهل بیت علیه السلام پیش قدم تر از دیگران بود و با حرارت ویژه ای در واقعه کربلا حضور بهم رسانید، نامه شدید اللحن عبیدالله را در روز نهم ماه محرم به دست عمر بن سعد رسانید و او را از منظور عبیدالله باخبر گردانید.(۲۱۱)

پسر سعد که نسبت به صلح با امام حسین علیه السلام خوشبین بود و در این راه تلاش زیادی به عمل آورده بود، یک باره در برابر نامه عبیدالله قرار گرفت و راه گریزی برای خود نیافت . او علی رغم میلش یا با امام حسین علیه السلام می بایست نبرد می کرد و یا فرماندهی را از دست می داد و برای همیشه از دست یابی به حکومت ری محروم می شد.

پذیرفتن هری یک از این دو راه برای او دشوار بود، ولی حب ریاست و هوای نفس ، چنان بر وی غلبه یافته بود که بدون در نظر گرفتن قیامت و موقعیت

دینی و اجتماعی امام حسین علیه السلام و قرابت وی با پیامبر صلی الله علیه و آله ، راه نخست را انتخاب کرد و با این نیت که می توان امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانید ولی پس از آن ، توبه کرد و در پیش گاه جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله درخواست بخشش نمود؛ ولی اگر حکومت ری را از دست بدهد، هرگز به آن نخواهد رسید، تصمیم گرفت که فرمان عیدالله را اجرا کند و با امام حسین علیه السلام به نبرد پردازد. به همین جهت سپاهیان را آرایش داد و آنان را آماده حمله نمود.

۲- نامه امام برای ابوالفضل العباس علیه السلام .

شمر، که فرمانده پیادگان قشون عمر بن سعد و از عناصر کلیدی و پلید واقعه کربلا بود، در عصر روز تاسوعا، امان نامه ای از عمر بن سعد برای چهار فرزند رشید و دلاور ام البنین علیهاالسلام یعنی عباس ، عبدالله ، جعفر و عثمان از برادران پدری امام حسین علیه السلام آورد تا آنان را از سپاه خداجوی و حقیقت طلب امام حسین علیه السلام جدا سازد.

ام البنین ، همسر حضرت علی علیه السلام دارای چهار فرزند دلاور و فداکار بود که همگی در رکاب برادر و امامشان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا حاضر بودند.

حضرت عباس علیه السلام که بزرگترین آنان است ، از شهرت به سزایی برخوردار بود. وی به خاطر جمال زیبا، قامت موزون ، دلاوری ، غیرت و شجاعت بی مانندش ، به ((قمر بنی هاشم)) معروف شده بود.

ام البنین از قبیله بنی کلاب بود که شمر بن ذی الجوشن نیز به همین تبار انتساب

پیدا می کرد. بدین جهت در عصر تاسوعا به نزدیکی خیمه گاه امام حسین علیه السلام آمد و با صدای بلند فریاد زد:
خواهرزادگانم کجایند؟

امام حسین علیه السلام که منظور شمر را دانسته بود، به برادران خود فرمود: پاسخ شمر را بدهید. اگر چه او فاسق است و لیکن
با شما قرابت و خویشی دارد.

حضرت عباس علیه السلام به همراه سه برادر خود، در نزد شمر حاضر شدند و از او پرسیدند: حاجت تو چیست؟ شمر گفت:
شما خواهرزادگان منید.

بدانید تا ساعتی دیگر شعله های جنگ برافروخته می گردد و از یاران حسین بن علی علیه السلام زنده نمی ماند. من برای شما
امان نامه ای از عمر بن سعد آوردم. شما از این ساعت در امان هستید، مشروط بر این که دست از یاری برادران حسین علیه
السلام بردارید تو سپاهیان را ترک کنید.

حضرت عباس علیه السلام که کانون وفاداری و معدن غیرت بود، بر او بانگ زد: بریده باد دست های تو و لعنت خدا بر تو و
امان نامه ات. ای دشمن خدا، ما را دستور می دهی که از یاران برادر و مولایمان حسین علیه السلام دست برداریم و سر در
طاعت ملعونان و فرزندان ناپاک آنان در آوریم. آیا ما را امان می دهی ولی برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امانی
نیست؟

شمر از پاسخ دندان شکن فرزندان ام البنین، خشمناک شد و به خیمه گاه خویش برگشت. (۲۱۲)

هم چنین روایت شده است: در میان سپاه عمر بن سعد، فردی بود به نام ((عبدالله بن ابی محل بن حزام

((که برادرزاده ام البنین علیها السلام بود. وی هنگامی که با خبر شد عمه زادگانش (عباس ، عبدالله ، جعفر، عثمان) در میان سپاهیان امام حسین علیه السلام حضور دارند، امان نامه ای از عمر بن سعد برای آنان گرفت و به واسطه غلامش ((کزمان)) برای آنان ارسال کرد. کزمان ، فرزندان ام البنین علیها السلام را صدا زد و آنان را امان نامه پسر دایی شان باخبر گردانید. حضرت عباس علیه السلام و برادرانشان به وی گفتند: به پسر دایی ما سلام برسان و بگو که ما نیازی به امان نامه شما نیست . امان خدا، بهتر است از امان پسر سمیه (۲۱۳)

۳- فرمان حمله عمومی

عمر بن سعد، پس از دریافت نامه عبیدالله بن زیاد، احساس کرد، اگر در مبارزه با امام حسین علیه السلام تعلل بورزد، موقعیت خویش را از دست خواهد داد و شمر به جای او به فرماندهی سپاه خواهد رسید. بدین جهت در عصر تاسوعا بدون هیچ گونه اخطار قبلی و با دست پاچگی تمام فرمان حمله عمومی به سوی خیمه های امام حسین علیه السلام را صادر کرد.

وی با گفتن ((یا خیل الله اربکی و بالجنه ابشری)) (۲۱۴) تلاش نمود تا کردار خویش را بایسته جلوه دهد و روحیات متزلزل سپاهیان خویش را تقویت کند، تا مبادا در نبرد با فرزندزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله دچار سردرگمی و سستی و پراکندگی گردند. سپاه کفر پیشه عمر بن سعد، یک پارچه به حرکت درآمده و به سوی خیمه های امام حسین علیه السلام هجوم آوردند.

امام حسین علیه السلام در این هنگام که در پیش گاه خیمه خویش

، به شمشیر تکیه داده و به استراحت مختصر پرداخته بود، با صدای خواهرش زینب کبری علیهاالسلام بیدار گردید و خیل عظیم سپاهیان دشمن را در روبروی خیمه های خود مشاهده نمود.

آن حضرت ، بلادرنگ برادرش عباس بن علی علیه السلام را طلبید و وی را به همراه بیست تن از یاران فداکارش چون زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر به سوی سپاه دشمن فرستاد، تا عمر بن سعد را ملاقات کرده و علت آتش افروزی های بی حاصل آنان را جويا گردند. حضرت عباس علیه السلام به همراه یاران امام حسین علیه السلام به سپاهیان دشمن نزدیک شد و از سرکردگان آنان پرسید: منظور شما از این حرکت بی جا و غوغاها چیست ؟ آنان پاسخ دادند: از امیر عبیدالله بن زیاد فرمان آمده است که باید بر شما عرضه کنیم و آن این است که یا در طاعت او درآیید و با وی بیعت کنید و یا آماده نبرد سرنوشت ساز باشید!

حضرت عباس علیه السلام فرمود: پس قدری تأمل کنید تا من این گزارش را به سرورم حسین علیه السلام برسانم .

حضرت عباس علیه السلام ، پیام دشمن را به امام علیه السلام رسانید. امام حسین علیه السلام به وی فرمود: به سوی ایشان برو و از آنان مهلت بخواه که امشب را صبر کنند و کار نبرد را به فردا واگذار کنند. چون دوست دارم در شب آخر عمرم مقداری بیشتر به نماز و عبادت پردازم و خدا می داند که من به راز و نیاز با وی و نیایش در درگاهش چه قدر علاقمندم .

حضرت علی علیه السلام مجددا پیام

امام حسین علیه السلام را به دشمن رسانید. عمر بن سعد که مظلون به مسامحه کاری شده بود و شمر را رقیب خود می دید، از درخواست امام حسین علیه السلام سرباز زد و گفت: برای حسین، دیگر مهلتی نیست!

لیکن برخی از فرماندهان سپاه، از جمله قیس بن اشعث و عمر بن حجاج بر او اعتراض کرده و گفتند: اگر سپاهیان کفر و شرک از ما مهلت می خواستند، ما دریغ نمی کردیم ولی مهلت دادن به فرزندزاده رسول خدا صلی الله علیه و آله دریغ می ورزیم؟ لازم است او را مهلت دهید. عمر بن سعد، ناگزیر درخواست امام حسین علیه السلام را پذیرفت و پیام داد که یک شب را به شما مهلت دادم ولی بامدادان فردا اگر بر فرمان امیر، سر طاعت فرود نیاورید، فیصله کار را به شمشیر می سپاریم. در این هنگام، آرامش نسبی حاکم گردید و هر دو سپاه به خیمه گاه خویش برگشته و منتظر فرا رسیدن روز بعد شدند. (۲۱۵)

شب عاشورا

شب عاشورا

شب عاشورا از شب های بزرگ سال است و برای این شب همانند شب قدر و شب های دیگر سال، اعمال و عبادات ویژه ای است که در کتاب هایی روایی و ادعیه وارد شده اند. از جمله این که اگر کسی این شب را احیا بدارد، مانند آن است که به عبادت تمامی فرشتگان، عبادت کرده باشد. هم چنین احیای این شب، ثوابش برابر هفتاد سال عبادت. درباره زیارت امام حسین علیه السلام و سایر شهیدان کربلا، در این شب سفارش های زیادی شده است. (۲۱۶)

این جا به رویدادهای این شب بزرگ در دشت کربلا پرداخته و درباره آنها به اجمال مطالبی را بیان می کنیم :

خطبه امام حسین علیه السلام

در غروب روز تاسوعا، امام حسین علیه السلام یارانش را در خیمه ای گرد آورد و برای آنان خطبه ای ایراد نمود. آن حضرت در بخشی از سخنان خود فرمود: اما بعد فانی لا اعلم اصحابا او فی ولاخیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اءوصل من اهل بیتی ، فجزاکم الله عنی خیرا. اءلا وانی لا اعطن یوما لنا من هؤلاء، الا وانی قد اذنت لکم ، فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم منی ذمام . هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا.(۲۱۷) اما بعد، من یارانی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و خویشاوندانی نیکوکارتر به حقیقت نزدیکتر از خویشاوندان خود نمی شناسم ، خدا شما را از من نیک عطا فرماید. یاران من ! متوجه باشید یک امشب بیش در این جهان بسر نمی بریم و فردا از دست همگی از این سرزمین خارج شوید و من بیعت خود را از شما برداشتم و اینک شب تاریک است می توانید با کمال آسودگی خود را از چنگال دشمنان برهانید.

پس از سخنان آن حضرت ، برادران و فرزندان و برادرزادگان و عموزادگان یکی پس از دیگری اظهار داشتند که ما چنین نخواهیم کرد و تو را تا آخرین قطره خونمان یاری می کنیم . پیش از همه ، برادرش حضرت عباس علیه السلام سخن گفت و وفاداری و پایداری خویش را ابراز داشت . سپس سایرین به او اقتدا کرده و هر کدام به

نوعی ، وفاداری خویش را اعلام کردند.

امام حسین علیه السلام بار دیگر شروع به سخن نمود و خطاب به فرزندان عقیل بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شهادت مسلم بن عقیل در کوفه ، شما را کافی است . از سوی من اجازه دارید، این مکان را ترک کرده و به سرزمین خویش برگردید.

بنی عقیل با شگفتی تمام اظهار داشتند که ما چگونه این جا را ترک کنیم در حالی که تو در این جا تنها مانده ای ؟ اگر ما تو را تنها بگذاریم و به اوطان خود برگردیم مردم به ما چه خواهد گفت ؟ آری مردم می گویند که ما از بزرگ و آقای خویش دست برداشته و در رکاب او تیر، نیزه و شمشیر به کار نبریم . به خدا سوگند هیچ گاه از شما جدا نمی شویم و جان خویش را فدای شما می گردانیم .

پس از خویشاوندان آن حضرت ، بزرگان اصحاب وی آغاز سخن کردند و هر کدام با کلام و لحن خاصی نسبت به آن حضرت اظهار مودت و وفاداری کردند. افرادی چون مسلم بن عوسجه ، سعید بن عبدالله حنفی ، زهیر بن قین و یارانی دیگر با شور و حرارتی ویژه ، ارادات خویش را ابراز کردند. مضمون سخن همه آنان این بود: جان های ما فدای تو باد.

ما تو را با دست های خویش محافظت می کنیم و چون کشته شویم تکلیفی را که خداوند بر عهده ما گذاشته است انجام داده ایم . (۲۱۸)

سفارش امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب علیها السلام

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که در شب عاشورا، من در خیمه خود بستری بودم

عمه ام زینب علیهاالسلام از من پرستاری می کرد و پدرم امام حسین علیه السلام پس از گفت و گو با اصحاب و یاران خود، به خیمه اش رفت . در آن هنگام ((جوین)) غلام ابوذر، شمشیر آن حضرت را اصلاح می کرد. آن حضرت در بی وفایی دنیا و دل نبستن به آن ، شعری را زمزمه کرد که مضمونش این است : ای روزگار، تفو بر تو باد که در هر بامداد و شبانگاه بسیاری از یاران و دوستان را نابود می سازی و به عوض ، هم اکتفا نمی کنی . آری سر رشته همه در دست خداست و هر جان داری به راهی می رود که من می روم .

آن حضرت ، این شعر را دو سه بار تکرار کرد، من از شنیدن آن متوجه شدم که پدرم از دنیا قطع امید کرده و مشتاق لقای الهی است . بسیار نگران و ناراحت شدم و گریه گلوی مرا گرفته بود ولی خودداری کرده و خود را آرام نمودم . اما عمه ام زینب علیهاالسلام به مجرد شنیدن این ابیات غم انگیز، سراسیمه شد و یگراست به خیمه پدرم رفت و گفت : ای کاش مرگ مرا در می یافت و به زندگی ام پایان می داد و من شاهد چنین روزی نبودم . امروز، گویا مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام ، پدرم علی علیه السلام و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفته اند. ای یادگار گذشتگان و سرپرست بازماندگان ، تو چرا؟

امام حسین علیه السلام خواهرش زینب علیهاالسلام را دلداری داد و به وی فرمود: خواهرم ، کاری نما

که شیطان ، حلم و بردباری را از تو نگیرد.

آن حضرت ، اشک های خواهرش را که چون باران از چشمش سرازیر بود با دست مبارک خود پاک کرد و به وی فرمود: خواهرم ، اگر پرنده قطا را به حال خود وا می گذاشتند، در لانه اش آسوده می خوابید.

در این هنگام ، بی تابی زینب علیهاالسلام بیشتر شد و عرض کرد: برادر جان ، معلوم است که تو خود را برای مرگ آماده کرده ای و با این کار، قلبم را مجروح و طاقتم را طاق کردی !

زینب علیه السلام از شدت ناراحتی و گریه ، به زمین افتاد و بیهوش شد. امام حسین علیه السلام که تلاش زیادی به عمل می آورد تا خواهرش را آرام کرده و به وی تسلی دهد، با بیهوشی خواهرش زینب علیهاالسلام مواجه گردید. آن حضرت بر صورت خواهرش آب پاشید و او را به هوش آورد و سپس به آرامی گفت : خواهرم ، آرام باش و از خدا بپرهیز و به اراده او خشنود باش و بدان که اهل زمین می میرند و آسمانی باقی نمی ماند و غیر خدا هر چه است ، نابود می شوند جز ذات پاک خدای متعال که موجودات را آفریده و مردم را مبعوث می سازد و یکتای بی همتا است ، هیچ چیز دیگری برقرار نخواهد ماند. جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدر، مادر و برادرم از من بهتر بودند، همگی رفتند. بر من و هر مسلمانی لازم است از آنان پیروی کرده و به راه آنان برویم .

آن حضرت ، با بیانی شیوا

و آرام بخش ، خواهرش را تسلی داد و وی را برای همیشه آرام نمود و به وی سفارش کرد که در شهادت آن حضرت و سایر جوانان بنی هاشم ، گریبان ندرد و صورت خود را نخراند و بی تابی ننماید. آن گاه ، آن حضرت خواهرش را به خیمه من (امام زین العابدین علیه السلام) آورد و خود به جانب یارانش رهسپار گردید. (۲۱۹)

تنظیم امور خیمه گاه

امام حسین علیه السلام که تجربیات ارزنده ای از نبرد با دشمنان داشت ، با همان یاران اندک خود تمام جوانب جنگ و دفاع را ملحوظ می داشت و از پیش برای آن تصمیم بایسته و لازم را اتخاذ می کرد. آن حضرت ، برای دفاع بهتر و روان تر در برابر تهاجم احتمالی دشمن ، دستور داد که خیمه ها را به یکدیگر نزدیک کرده و به طناب های محکم آن ها را به هم پیوند دهند و در اطراف خیمه ها خندق حفر کرده و آن ها را از خار و هیزم انباشته کند تا در هنگام هجوم دشمن از سه طرف آنان را با خندق هایی شعله ور مواجه کرده و از یک طرف با نیروهای تدافعی خویش در برابر دشمن ایستادگی کنند. این تصمیم و تدبیر آن حضرت ، بسیار اثر بخش و کارساز بود. زیرا بارها دسته هایی از اراذل و گروه های جنایت پیشه سپاه عمر بو سعد، قصد هجوم به خیمه گاه امام حسین علیه السلام را نمودند ولی با انبوهی از آتش مواجه شده و از کار خویش منصرف گردیدند.

عبادت و تهجد

شب عاشورا، به عنوان آخرین شب زندگانی امام حسین علیه السلام و یاران وفادارش ، برای آنان بسیار مغتنم بود. آنان از این شب بیشترین و بهترین بهره های معنوی و عرفانی را به دست آوردند و تا بامدادان عاشورا به راز و نیاز، و مناجات ، نماز و قرائت قرآن پرداختند و روح و روان خود را با تهجد و شب زنده داری صیقل داده و برای شهادت در راه خدا آماده کردند. (۲۲۰)

روز عاشورا

روز عاشورا

این روز، پر آوازه ترین روزهای سال و خاطره آمیزترین تاریخ بشری است . درین روز بزرگ ، پای مردی ، فداکاری و سربلندی گروه اندکی از انسان های به خدا پیوسته و در برابر ده ها هزار مردان جنگی و جنایت پیشه به نمایش درآمد. این روز، روز فداکاری امام حسین علیه السلام و یاران باوفای وی می باشد و تا ابد به آنان تعلق خواهد داشت . در این روز، حوادث و رویدادهای مهمی در سرزمین کربلا به وقوع پیوست که برای همیشه در تاریخ انسان ها ثبت و درج خواهد ماند.

در این جا به طور گذرا به اهم رویدادهای روز عاشورا می پردازیم :

امام حسین علیه السلام پس از نماز صبح ، سپاه خویش را که متشکل از ۳۲ تن سواره و ۴۰ تن پیاده بودند، به سه دسته تقسیم کرد. دسته اول را در بخش میمنه ، دسته دوم را در بخش میسره و دسته ای را میان آن دو قرار داد. فرماندهی بخش میمنه را به ((زهیر بن قین)) و فرماندهی بخش میسره را به ((حیب بن مظاهر)) واگذار کرد و خود در وسط دو سپاه مستقر شد و بیرق سپاه را به برادرش عباس بن علی علیه السلام معروف به قمر بنی هاشم سپرد و خیمه ها را در پشت سر قرار داد. عمر بن سعد نیز سپاهیان جنایت پیشه خود را به چند گروه تقسیم کرد. وی ، فرماندهی بخش میمنه را به عمر بن حجاج ، فرماندهی بخش میسره را به شمر بن ذی الجوشن ، فرماندهی سواره نظام را به عروه بن قیس

و فرماندهی پیاده نظام را به شبث بن ربیع واگذار کرد. وی بیرق، ننگین سپاه خود را به غلامش ((درید)) سپرد. دو سپاه در برابر یک دیگر صف آرایی کرده و برای آغاز نبرد سرنوشت ساز، لحظه شماری می کردند.

۲- اندرزه‌های پیش از نبرد

امام حسین علیه السلام برای پیش گیری از نبرد و خون ریزی نیروهای دو طرف، تلاش زیادی به عمل آورد و از هر راه ممکن می خواست از کشتار مسلمانان جلوگیری نماید و خون کسی بر زمین نریزد. ولی دشمن که مغرور از کثرت سپاه خود و قلت یاران امام علیه السلام بود، به هیچ صراطی مستقیم نبود و به هیچ پیشنهادی پاسخ مثبت و کار ساز نمی داند و خواهان تعیین تکلیف از راه نبرد و خون ریزی بود. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، برخی از یاران خود را به نزد سپاه دشمن فرستاد تا با آنان گفت و گو کرده و با بیان حقایق و واقعیت ها، آنان را از شرارت و جنایت منصرف کنند. آن حضرت، خود نیز بارها برای اندرز سپاه کفر پیشه دشمن، پا پیش نهاد و با بیان خطبه هایی روشن گر، آنان را به حفظ آرامش و عدم خون ریزی دعوت کرد و از جنگ و مبارزه بازداشت. (۲۲۱)

ولی جز تعدادی اندک که از خواب غفلت بیدار شده و حقیقت را دریافتند و به سپاه آن حضرت پیوستند، بقیه آنان در ضلالت و گمراهی خویش باقی مانده و بر آغاز جنگ اصرار می کردند.

۳- پشیمانی حر بن یزید

حر بن یزید تمیمی که از فرماندهان جنگاور و دلیر عمر بن سعد بود و همو بود که در وهله نخست، راه را بر امام حسین علیه السلام بست و او را به اجبار و اکراه به کربلا- رهسپار گردانید گردانید: وقتی بزرگواری امام حسین علیه السلام و حقیقت خواهی وی را ملاحظه کرد و از سوی

دیگر شاهد نیت های پلید عمر بن سعد و لشکریان عیدالله بن زیاد و جنایت ها و ستم کاری های آنان بود، از خواب غفلت و دنیاطلبی بیدار شد و در خود احساس نگرانی و ندامت نمود و در وی دگرگونی شگفتی به وجود آمد. به طوری که یکباره سپاه کفر پیشه عمر بن سعد را ترک و به سوی خیمه گاه امام حسین علیه السلام رهسپار شد. حر به نزد امام حسین علیه السلام رفت و از آن حضرت در خواست عفو و بخشش نمود و از کردار و رفتارهای پیشین خود اظهار پشیمانی کرد. امام حسین علیه السلام با مهربانی تمام حر بن یزید را پذیرفت و از وی استقبال کرد و با رفتار خود موجب تقویت ایمان حر گردید.

حر برای روشن گری سپاه دشمن به سوی آنان برگشت و با معرفی خود و چگونگی هدایت یافتنش، آنان را به راه خیر و سعادت و پیوستن به سپاه حقیقت جوی امام حسین علیه السلام دعوت کرد. (۲۲۲)

دشمنان که از ملحق شدن حر به امام حسین علیه السلام بسیار نگران و ملتهب شده بودند، وی را سنگباران و تیر باران کرده و از نزدیک شدنش به نیروهای خود بازداشتند. حر به ناچار به سوی خیمه گاه امام حسین علیه السلام برگشت. پیوستن حر به سپاه امام حسین علیه السلام و سخنرانی وی برای سپاه عمر بن سعد در دفاع از امام حسین علیه السلام، برای عمر بن سعد و دیگر جنگ افروزان دشمن بسیار گران و نگران کننده بود و تاثیر زیادی در نیروهای دشمن به وجود آورد.

۴- هجوم سراسری

سپاه دشمن که

از پیوستن حر و چند نفر دیگر به سپاه امام حسین علیه السلام احساس خطر و ریزش نیرو کرده و ادامه این وضعیت را به زیان خود می دید، فرمان حمله را صادر کرد. عمر بن سعد با رها کردن تیری به سوی سپاهیان امام حسین علیه السلام جنگ را به طور رسمی آغاز و سپاهیان نگون بخت خود را به نبرد و تهاجم ترغیب و تشویق کرد.

در اندک مدتی دو سپاه به یکدیگر نزدیک شده و با ابزارهای جنگی آن روز به نبرد پرداختند. در این نبرد، شگفتی تاریخ به وقوع پیوست و معادلات نظامی در هم ریخت، و آن، دفاع یک سپاه کمتر از صد نفر که برخی از آنان را نوجوانان و یا کهن سالان و سالخوردهگان تشکیل می دادند، در برابر یک سپاه چند ده هزار نفری بود. این سپاه اندک، با دلاوری و دلیری تمام از حیثیت و موجودیت خویش و اعتقادات و اصول مذهبی و سیاسی خود دفاع و پاسداری نموده و مغلوب دشمن نشدند.

هر یک از یاران امام حسین علیه السلام با ده ها تن از نیروهای دشمن به نبرد نابرابر و تن به تن پرداخت ولی هیچ گونه سستی و تردیدی در وی ملاحظه نمی شد و این روحیه بالای رزمی اعتقادی برای دشمن، سنگین و کمر شکن بود. یاران امام حسین علیه السلام با سرافرازی، به شرف شهادت نایل شده و یا با ادامه دلاوری، دشمن را مستاصل و زمین گیر نمودند.

تصور دشمن در آغاز بر این بود که سپاه کم عده امام حسین علیه السلام در لحظات نخستین هجوم

سراسری ، نابود شده و از هستی ساقط می شوند و غائله کربلا به راحتی پایان می پذیرد، ولی پس از درگیر شدن با آنان ، تازه فهمیدند که با کوهی استوار از ایمان و عقیده روبرو شدند و از میان بردن آنان ، کار آسانی نیست .

یاران امام حسین علیه السلام از بامداد تا عصر عاشورا نبرد را ادامه داده و تا آخرین قطره های خون خود از قیام امام حسین علیه السلام پاسداری کردند.

محدث قمی از محمد بن ابی طالب موسوی روایت کرده است که در این نبرد، پنجاه تن از یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. (۲۲۳)

۵- نبرد انفرادی

دشمن که از نبرد سراسری و تهاجمی ، نتیجه ای نگرفته بود، به تدریج به سوی نبرد انفرادی روی آورد. زیرا اگر چه سپاه عمر بن سعد جملگی برای نبرد با امام حسین علیه السلام آمده بودند، ولی در میان آنان مردان زیادی بودند که جنگ با فرزند زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله را روا نداشته و به اکراه و اجبار در سپاه عمر بن سعد قرار گرفته و بودند. بدین جهت در کار نبرد عمومی و هجوم سراسری تعلل نمی ورزیدند و عمر بن سعد را در رسیدن به مقاصد پلیدش ناکام گذاشته بودند.

گفتنی است که روی کرد به نبرد انفرادی ، برای سپاه کم تعداد امام حسین علیه السلام نیز خوش آیند و پسندیده تر بود. زیرا در این صورت هر یک از یاران امام علیه السلام می توانست با چندین نفر از سپاه بی انگیزه دشمن نبرد کند و دشمن را در موضع انفعالی قرار دهد. همین امر

باعث طولانی تر شدن مبارزات گردید.

یاران امام حسین علیه السلام یکی از دیگری با انگیزه ایمان و اعتقاد، از آن حضرت اجازه رزم گرفته و وارد صحنه می شدند و سرانجام شرافتمندانه جام شهادت را سر می کشیدند. تعدادی از یاران امام علیه السلام تا پیش از ظهر عاشورا به همین نحو به شهادت رسیدند.

۶- نماز ظهر عاشورا

به هنگام ظهر، یکی از یاران امام علیه السلام به نام ابو ثمامه صیداوی ، آن حضرت را متوجه وقت نماز ظهر کرد. امام حسین علیه السلام که به نماز اهمیت ویژه ای می داد، دستور داد که جنگ را متوقف کرده و همگی به نماز پردازند.

پیشنهاد امام حسین علیه السلام مورد موافقت دشمن قرار نگرفت و آنان هم چنان به نبرد خود ادامه می دادند. امام حسین به ناچار، یکطرفه جنگ را متوقف کرد و با یاران اندک خود نماز ظهر را به صورت نماز خوف (نماز ویژه زمان جنگ) به جای آورد. یاران آن حضرت دو دسته شده ، دسته ای به نماز امام علیه السلام اقتدا کرده و دسته ای دفاع می نمودند. امام دشمنان هیچ گونه ترحمی به امام علیه السلام و نماز گزاران نکرده و با رها کردن تیر، آنان را هدف قرار می دادند.

برخی از مدافعان امام حسین علیه السلام ، دشمن را از اطراف نماز گزاران پراکنده کرده و برخی دیگر خود را سپر تیرها قرار داده و مانع رسیدن آنها به وجود امام حسین علیه السلام می شدند. سعید بن عبدالله حنفی ، از جمله آنانی بود که خود را سپر امام علیه السلام قرار داد. وی هر تیری که به جانب امام

حسین علیه السلام می آمد، خود را سپر آن می کرد و آن قدر در این راه ایستادگی کرد تا نماز امام علیه السلام به پایان رسید. در آن هنگام به زمین افتاد و به شرف شهادت نایل آمد. علاوه بر زخم شمشیر و نیزه، از بدن این شهید دلاور، تعداد سیزده چوبه تیر یافتند. (۲۲۴)

۷- شهادت سایر یاران

پس از نماز، یاران امام حسین علیه السلام روحیه رزمی تازه ای یافته و به سوی دشمن هجوم آوردند. تمام یاران امام علیه السلام، از جمله جوانان برومند بنی هاشم و فرزندان، برادران، برادرزادگان، خواهر زادگان و عموزادگان آن حضرت به جهاد و دفاع پرداخته و به شهادت رسیدند.

نبرد دلاور مردانی چون زهیر بن قین، نافع بن هلال، مسلم بن عوسجه، حبيب بن مظاهر، حر بن یزید و بریر بن خضیر از میان یاران امام حسین علیه السلام و شیرمردانی چون علی اکبر علیه السلام، عباس بن علی علیه السلام، قاسم بن حسین علیه السلام و عبدالله بن مسلم علیه السلام از جوانان بنی هاشم به یاد ماندنی و فراموش نشدنی است.

نبرد هر یک از آنان، لرزه ای در ارکان سپاه کفر به وجود آورد و شهادت آنان تاثیر شکننده ای در وجود مبارک امام حسین علیه السلام پدید آورد.

به طوری که آن حضرت هنگامی که تنها شد و یک تنه با دشمن نبرد می کرد، به یاد یاران شهید خود می افتاد و گاهی به سوی آنان نظری می افکند و آنان را یاری می طلبید و می فرمود: ای عباس، ای علی اکبر، ای قاسم

، ای زهیر، ای حر کجائید؟

۸- مبارزه و شهادت امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام پس از آن که همه یاران خود را از دست داد، بانوان عصمت پناه را در خیمه ای گرد آورد و آنان را تسلی و دلداری داد و به صبر و شکیبایی سفارش نمود و با قلبی شکسته از آنان خداحافظی کرد.

آن حضرت، فرزندش امام زین العابدین علیه السلام را که در بیماری سختی به سر می برد، جانشین خویش قرار داد و با او نیز وداع کرد و آماده نبرد با دشمن گردید. امام حسین علیه السلام به تنهایی، ساعاتی چند با دشمن مبارزه کرد و به هر طرف حمله می کرد گروهی را به هلاکت می رسانید.

هرگاه برای آن حضرت فرصتی به دست می آمد، به خیمه ها بر می گشت و با حضور خود، کودکان و زنان بی پناه را تسلی می داد و بار دیگر با آنان خداحافظی می کرد. شاید مقصود آن حضرت از تردد میان خیمه و میدان نبرد، برای آمادگی بیشتر بازماندگانش برای پذیرش شهادت آن حضرت بود. در یکی از خداحافظی ها، فرزند شیرخوار خود را جهت سیراب کردنش به سوی دشمن آورد و از آنها تقاضای آب برای فرزند شیرخوار خود کرد، ولی سپاه سنگ دل عمر بن سعد به فرزندش ماهه او رحم نکرد و با هدف تیر قرار دادنش، وی را در آغوش پدر غرقه به خون کرد.

امام حسین علیه السلام بدن غرقه به خون علی اصغر علیه السلام را به خیمه برگرداند و بار دیگر به مبارزه پرداخت. آن حضرت، زخم های فراوانی را در میدان مبارزه

متحمل شد، تا آن که بر اثر کثرت جراحات به زمین افتاد.

در آن حال نیز دشمنان رهایش نکرده و با ابزارهای گوناگون ، از جمله تیر، نیزه ، شمشیر و سنگ بر بدنش ضرباتی وارد آوردند.

سرانجام ، آن حضرت تاب و توان از کف داد و بر خاک گرم کربلا بر زمین افتاد و آماده مهمانی خدا گردید.

شمر بن ذی الجوشن ، با قساوت تمام به سوی بدن خونین آن حضرت رفت ، در حالی که رمقی در بدن شریفش بود، سر مبارکش را از قفا جدا کرد و سر بریده را به خولی اصبحی تحویل داد تا به نزد عمر بن سعد منتقل کند.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام

پس از شهادت امام حسین علیه السلام

دشمنان اهل بیت علیه السلام پس از شهادت جان سوز امام حسین علیه السلام و یارانش ، دست از جنایات خویش برنداشتند، بلکه در این روز غم آلود جنایت های دیگری مرتکب شدند که به اختصار بیان می کنیم :

۱- غارت خیمه ها

سپاه عمر بن سعد، به ویژه دسته نابکار شمر، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به خیمه های آن حضرت یورش برده و خیمه ها را غارت کردند و چهارپایان ، لباس ها، صندوق ها، اسلحه ها و خوراکی ها را به یغما بردند. آنان ، حتی حریم اهل بیت علیه السلام را مراعات نکردند و زیور و لباس های زنان را از آن ها ستاندند، به طوری که زنان اهل بیت علیه السلام به عمر بن سعد پناهنده شده و از شدت جنایت کاری شمر و گروه نابکارش شکایت کردند و عمر بن سعد به ظاهر، دستور داد که از غارت خیمه ها دست بردارند.(۲۲۵)

از حمید بن مسلم روایت شد: به اتفاق شمر بن ذی الجوشن و گروهی از پیادگان ، از خیمه ها گذشتیم تا به علی بن الحسین علیه السلام رسیدیم که از شدت بیماری از هوش رفته بود. همراهان شمر گفتند: که این بیمار را هم بکشیم ؟

من گفتم : سبحان الله چه بی رحم مردمید شما. آیا این کودک ناتوان را هم می خواهید بکشید؟ همین بیماری که بر او عارض شده ، او را کافی است . به هر طریقی بود آنان را از کشتن علی بن الحسین علیه السلام بازداشتیم ، ولی آن بی رحم ها پوستی را که آن حضرت بر آن خفته بود بکشیدند و

به یغما بردند. (۲۲۶)

۲- آتش زدن خیمه ها

دشمنان پس از غارت خیمه ها و به یغما بردن دارایی ها و اشیای موجود بازماندگان ، خیمه ها را به آتش کشیدند. در این هنگام ، کودکان و زنان بی سرپرست ، از خیمه ها بیرون آمده و به بیابان های اطراف گریختند.

راوی گفت : پس از غارت خیمه ها، آن ها را آتش زدند و بانوان مکرمات با سر و پای برهنه در حالی که لباس های ایشان را ربوده بودند، از خیمه ها بیرون ریختند و صدا به شیون و گریه بلند نمودند و در حال خواری به اسیری رفتند. (۲۲۷)

۳- تاختن اسب بر پیکر شهیدان

عمر بن سعد خطاب به سپاه خود گفت : چه کسانی آمادگی تاختن اسب بر کشتگان را دارند؟ ده نفر از آنان اعلام آمادگی کردند که از آن جمله بودند: اسحاق بن حیاه حضرمی ، احبش بن مرثد و اسید بن مالک .

این عده پس از نعل بندی اسبان خویش بر پیکر شهیدان کربلا، از جمله اباعبدالله الحسین علیه السلام اسب تاختند و پیکرهای پر از جراحت و بی سر شهیدان را در هم شکستند. (۲۲۸)

این گروه نابکار وقتی برگشتند، در نزد عبیدالله بن زیاد برای گرفتن جایزه خیانت و جنایت خویش ، از کار خود چنین تعریف کردند: نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعبوب شدید الاسر؛ ما کسانییم که بر بدن حسین و یارانش اسب رانندیم به حدی که استخوانهای سینه آنان را در زیر سم ستوران چون آرد نرم کردیم !

عبیدالله بن زیاد، اعتنایی به آن ها نکرد و دستور داد که جایزه اندکی به آنها بدهند. این عده پس از قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی (در سال ۶۶

ه. ق در کوفه به سزای اعمالشان رسیدند. به دستور مختار دست و پای آنان را با میخ های آهنین بر زمین کوبیدند و بر بدنشان آن قدر اسب دوانیدند که پیش از هلاکت شدنشان اعضا و اجزای بدنشان از هم جدا شد. (۲۲۹)

۴- ارسال سر مقدس امام حسین علیه السلام به کوفه

عمر بن سعد در عصر عاشورا برای خوش خدمتی بیش تر و اعلام وفاداری به عبیدالله بن زیاد و خاندان بنی امیه ، دستور داد سر بریده امام حسین علیه السلام را با شتاب به کوفه ببرند و عبیدالله بن زیاد را از پایان یافتن غائله کربلا با خبر گردانند.

ماموریت رساندن سر مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم بود. آنان شب به کوفه رسیدند. در آن هنگام دارالاماره نیز بسته بود. به همین جهت شب را در خانه خویش گذرانده و بامداد روز یازدهم سر مقدس امام حسین علیه السلام را نزد عبید الله بردند.

سرهای دیگر شهیدان را پس از بریدن و شست و شو دادن ، میان سرکردگان جنایت کار تقسیم کردند تا نزد عبیدالله برده و پاداش بگیرند و بدین وسیله به وی نزدیک شوند. (۲۳۰)

۵- اسارت اهل بیت علیه السلام

پس از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام و ارسال سرهای شهیدان به کوفه ، عمر بن سعد در روز یازدهم محرم ، بر کشته های خویش نماز گزارد و آنان را دفن نمود، ولی بدن مقدس شهیدان را در بیابان کربلا رها کرد. آنگاه دستور داد زنان ، کودکان و بازماندگان واقعه عاشورا را اسیر کرده و به کوفه ببرند. هنگام خروج از سرزمین کربلا به خواسته اسیران و یا به دستور عمر بن سعد جهت تازه کردن داغ اسیران و عزیز از دست دادگان ، آنان را از کنار پیکرهای شهیدان عبور دادند.

چون کجاوه های بی محمل به قتلگاه رسیدند، اسیران مظلوم اهل بیت علیه السلام از فراز کجاوه ها خود را به زمین انداختند و به سوی شهیدان

غرقه به خون خویش شتافتند.

هر کس بدن شهیدی را در بر گرفت و بر او مویه و سوگواری کرد و سپس از او خداحافظی نمود، ولی سوگواری و گریستن سکینه بر پدرش امام حسین علیه السلام و نحوه خداحافظی اش، سنگ خاره را آب می کرد. (۲۳۱) هم چنین عمه اش زینب کبری علیهاالسلام با اندوه و دل شکسته از شهیدان، به ویژه بدن مقدس برادرش امام حسین علیه السلام خداحافظی کرد. این آخرین دیدار آنان با بدن عزیزانشان بود.

راوی گفت: به خدا سوگند فراموش نمی کنم زینب دختر علی علیه السلام را آن هنگام که بر برادرش مویه می کرد و با صدای غمگین و دلی داغدار، خطاب به جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می گفت: ای محمد، کرویجان بر تو درود فرستادند! این حسین توست که با اعضای پاره در خون خویش آغشته است. این دختران تواند که آنان را اسیر کرده اند. ای محمد، این حسین توست که به دست زادگان زنا کشته شده و پیکر مطهرش بر روی خاک افتاده است و باد صبا بر او خاک و غبار می افشاند. ای محمد، این حسین توست که سرش را از قفا بریده اند و عمامه و ردای او را ربوده اند و...

مرحوم محتشم کاشانی، زبان حال زینب کبری علیهاالسلام را چنین به نظم درآورده است:

پس با زبان پر گله آن بضعه الرسول

رو در مدینه کرد که: یا ایهاالرسول

این کشته فتاده به هامون حسین توست وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

این نخل تر، کز آتش جان سوز تشنگی

دود از زمین رسانده به گردون حسین توست

این ماهی فتاده ، به دریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست

این غرقه محیط شهادت که روی دشت از موج خون او شده گلگون حسین توست

این خشک لب فتاده دور از لب فرات کز خون او زمین شده جیحون ، حسین توست

این شاه کم سپاه که با خیل اشک او آه خرگاه زین جهان زده بیرون حسین توست

این قالب طپان که چنین مانده بر زمین شاه شهید ناشده مدفون حسین توست (۲۳۲)

پس از آن اسیران را به کوفه و از کوفه به شام بردند تا بدین صورت ، قدرت نمایی کرده و پیروزی خود را به مردم بنمایانند، لیکن غافل از این که انقلاب امام حسین علیه السلام از دو بخش تشکیل یافته بود، بخشی که به وسیله امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش تا عصر عاشورا به پایان رسید و بخشی دیگر از سوی امام زین العابدین علیه السلام ، زینب کبری علیهاالسلام و دیگر اسیران می بایست اجرا شود.

بخش دوم نیز، همانند بخش اول بسیار موفقیت آمیز بود، زیرا حقانیت و مظلومیت اهل بیت علیه السلام و جنایت بنی امیه و عوامل ستم پیشه آنان ، از طریق اسیران با اطلاع ملت خواب زده رسید و آنان را از خواب غفلت بیدار و به وظایفشان آشنا کرد، بذر حقیقت جویی را در سراسر عالم اسلامی افشاند و همگان را برای احقاق حق و زدودن باطل فرا خواند.

این بخش از نهضت حسینی ، ماجرای مفصل و طولانی دارد که در نوشتار حاضر نمی گنجد و نیاز به نوشتار دیگری دارد.

۶- خاک سپاری شهیدان کربلا

همان

طوری که گفتیم ، عمر بن سعد کشته های خویش را در روز یازدهم محرم ، دفن نمود و در حالی که کشته های اهل بیت علیه السلام و یاران ایشان بر زمین مانده بودند، کربلا را به قصد کوفه ترک کرد.

گروهی از طایفه بنی اسد که در ((غاضریه)) در نزدیک کربلا ساکن بودند در روز سیزدهم محرم وارد کربلا شده و بر شهیدان نماز گزاردند و آنان را دفع نمودند.

به این طریق که امام حسین علیه السلام را در همین مکانی که اکنون معروف است دفن کرده و علی بن الحسین علیه السلام را در پایین پای پدر به خاک سپردند و از برای سایر شهیدان در پایین پا قبر بزرگی حفر و همگی را در آن جا دفن نمودند، ولی حضرت عباس علیه السلام را در راه غاضریه (در محل فعلی حرم) دفن کردند.(۲۳۳)

یاران شهید

شمار اصحاب و یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام - چه آنان که پیش از شهادت آن حضرت و چه آنان که پس از شهادت ایشان از دنیا رفته اند - زیاد است . گرچه شایسته بود که نام شرح حال مختصری از آنان را در این جا باز می گفتیم ، لیکن به دلیل محدودیت این نوشتار معذوریم .

گفتنی است که یاران و اصحاب فداکار امام حسین علیه السلام بهترین یاران اهل بیت علیه السلام بودند. چرا که آنان ، دست از زن و فرزند و تعلقات مادی کشیده و به یاری امام شان شتافتند و مظلومانه ، ولی قهرمانانه به شهادت رسیدند.

امام حسین علیه السلام با این که در شب عاشورا بیعت خویش را از همه باز

ستاند و آنان را در بازگشت آزاد گذاشت ، امام آنان با نشاط و روحیه ای وصف ناپذیر ایستادگی کرده و اعلام وفاداری نمودند و در پاسخ آن حضرت عرضه داشتند: اگر هفتاد بار ما را بکشند، بدن ما را آتش بزنند و دوباره زنده کنند، دست از یاری تو بر نداشته و از تو جدا نمی شویم . ما زندگی پس از تو را نمی خواهیم و خدا زشت سازد زندگی پس از تو را. (۲۳۴)

به راستی یاران امام حسین علیه السلام در مقام عمل ثابت قدم مانده و با میل و رغبت از آن حضرت پشتیبانی کرده و خود را فدای وی نمودند. به همین جهت شهیدان واقعه کربلا و یاران فداکار امام حسین علیه السلام ، نزد اهل بیت عصمت و ائمه اطهار علیه السلام مقامی بس والا و ویژه ای دارند.

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت : اخبرنی عن اصحاب الحسین علیه السلام و اقدامهم علی الموت .

فقال علیه السلام : انهم كشف لهم الغطاء حتى راءوا منازلهم من الجنة . فكان الرجل منهم يقدم علی القتل لیبادر الی حوراء يعانقها و الی مكانه من الجنة ؛ (۲۳۵)

مرا از یاران امام حسین علیه السلام و چگونگی استقبال آنان از شهادتشان خبر بده .

امام صادق علیه السلام فرمود: حجاب ها از برابر دیدگانشان کنار زده شد، به طوری که جایگاه خود را در بهشت می دیدند. به همین جهت هر یک از آنان برای کشته شدن ، از دیگران پیشی می گرفت تا به نعمت های الهی و جایگاه خود در بهشت دست یابد.

همین عشق و ایثار بود که تعداد اندک

آنان را در برابر سپاه سی هزار نفری عمر بن سعد از بامداد تا عصر روز عاشورا، مقاوم و پایدار نمود و با شهادت قهرمانانه خود، لرزه ای بر ارکان نظام اموی به وجود آوردند.

گرچه مشهور است که تعداد یاران شهید امام حسین علیه السلام ۷۲ تن می باشد، امام مورخان شمار آنان را تا ۱۴۰ تن گفته اند که برخی از شهدا محل اتفاق مورخان هستند و پاره ای از اسامی به صورت گوناگون در منابع تاریخی نقل شده اند.

البته تردیدی نیست ، با اضافه شدن شهیدانی که پیش از شهادت امام حسین علیه السلام و یا پس از شهادت آن حضرت ، در کوفه به شهادت رسیده اند، تعداد یاران شهید آن حضرت از ۷۲ تن تجاوز خواهد کرد. هم چنین درباره شهیدان اهل بیت علیه السلام در کربلا، نظر واحدی ارائه نشده و به اختلاف سخن گفته اند. برخی از مورخان آنان را ۲۲ تن ، برخی دیگر هیچده تن و عده ای نیز هفده تن دانسته اند. (۲۳۶)

در این جا به اسامی یاران شهید امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا- اشاره می نمایم و آن هایی که در کوفه به شرف شهادت نایل آمده اند با علامت * مشخص می شوند:

الف) شهدای بنی هاشم

۱ - عباس بن علی (ابوالفضل العباس علیه السلام)

۲ - عبدالله بن علی علیه السلام

۳ - جعفر بن علی علیه السلام

۴ - عثمان بن علی علیه السلام

۵ - عبدالله (اصغر) بن علی علیه السلام

۶ - ابوبکر بن علی علیه السلام

۷ - علی بن الحسین ، معروف به علی اکبر علیه السلام

۸ - علی بن الحسین معروف

به علی اصغر علیه السلام

۹ - قاسم بن الحسن علیه السلام

۱۰ - عبدالله بن الحسن علیه السلام

۱۱ - ابوبکر بن الحسن علیه السلام

۱۲ - محمد بن عبدالله بن جعفر علیه السلام

۱۳ - عون بن عبدالله بن جعفر علیه السلام

۱۴ - عبدالله بن عقیل علیه السلام

۱۵ - جعفر بن عقیل علیه السلام

۱۶ - عبدالرحمن بن عقیل علیه السلام

۱۷ - محمد بن ابی سعید بن عقیل علیه السلام (۲۳۷)

۱۸ - عبدالله بن مسلم بن عقیل علیه السلام

۱۹ - محمد بن مسلم بن عقیل علیه السلام

۲۰ - مسلم بن عقیل علیه السلام

۲۱ و ۲۲ - دو طفل مسلم بن عقیل علیه السلام

ب (شهدای غیر بنی هاشم

۱ - ابراهیم بن حصین اسدی

۲ - ابوتمامه صیداوی

۳ - بوالحتوف بن حارث

۴ - ابوامر نهشلی

۵ - ادهم بن امیه عبیدی

۶- اسلم بن عمرو (غلام امام حسین علیه السلام)

۷- امیه بن سعد طائی

۸- انس بن حارث اسدی کاهلی

۹- انیس بن معقل اصبحی

۱۰- ام وهب بنت عبد (همسر عبدالله بن عمیر کلبی)

۱۱- بریر بن خضیر همدانی

۱۲- بشر بن عمرو حضرمی

۱۳- بکر بن حی تیمی

۱۴- جابر بن حجاج (غلام عامر بن نهشل تیمی)

۱۵- جبله بن حارث سلمانی

۱۶- جبله بن علی شیبانی

۱۷- جناده بن حارث سلمانی

۱۸- جنده بن کعب انصاری

۱۹- جند بن حجیر خولانی

۲۰- جون (غلام ابوذر غفاری)

۲۱- جوین بن مالک تمیمی

۲۲- حارث بن امرؤ القیس کنندی

۲۳- حارث بن بنهان

۲۴- حباب بن حارث

۲۵- حباب بن عامر تمیمی

۲۶ - حبشی بن قیس نهمی

۲۷ - حبیب بن عبدالله نهشلی

۲۸ - حبیب بن مظاهر اسدی

- حجاج بن بدر سعدی
- ۳۰ - حجاج بن مسروق جعفی
- ۳۱ - حر بن یزید ریاحی
- ۳۲ - حلاس بن عمرو ازدی
- ۳۳ - حنظله بن اسعد شبامی
- ۳۴ - حنظله بن عمرو شیبانی
- ۳۵ - خالد بن عمرو ازدی
- ۳۶ - رافع بن عبیدالله (غلام مسلم ازدی)
- ۳۷ - زاهر بن عمرو کنندی
- ۳۸ - زهیر بن بشر خثعمی
- ۳۹ - زهیر بن سلیم ازدی
- ۴۰ - زهیر بن قین بجلی
- ۴۱ - زیاد بن عریب صائدی
- ۴۲ - زیاد بن معقل جعفی
- ۴۳ - سالم (غلام بنی مدینه)
- ۴۴ - سالم (غلام عامر عبدی)
- ۴۵ - سعد بن حارث انصاری
- ۴۶ - سعد (غلام امیر مؤمنان علیه السلام)
- ۴۷ - سعد (غلام عمرو بن خالد)
- ۴۸ - سعید بن عبدالله حنفی

۴۹ - سلیمان بن مضارب بجلی

۵۰ - سلیمان بن رزین (غلام امام حسین علیه السلام) (۲۳۸)

۵۱ - سوار بن منعم نهمی

۵۲ - سوید بن عمرو خثعمی

۵۳ - سیف بن حارث جابری

۵۴ - سیف بن مالک عبدی

۵۵ - شیب (غلام حارث بن جابری)

۵۶ - شوذب (غلام بنی شاکر)

۵۷ - ضرغامه بن مالک عائذی

۵۹ - عابس بن ابی شیب شاکری

۶۰ - عامر بن حسان طائی

۶۱ - عامر بن مسلم عبدی

۶۲ - عباد بن مهجر جهنی

۶۳ - عبدالله بن بشر خثعمی

۶۴ - عبدالله بن عمیر کلبی

۶۵ - عبدالله بن عروه غفاری

۶۶ - عبدالله بن عفیف ازدی

۶۷ - عبدالله بن یقطر

۶۸ - عبدالله بن یزید عبدی

۶۹ - عبیدالله بن یزید عبدی

٧٠ - عبدالاعلى بن يزىد كلبى

٧١ - عبدالرحمن بن عبدالرب انصارى

٧٢ - عبدالرحمن بن عبدالله بن يزنى

٧٣ - عبدالرحمن بن عروه غفارى

٧٤ - عبدالرحمن بن عبدالله ارحبى

٧٥ - عبدالرحمن بن مسعود تىمى

٧٦ - عقبه بن صلت جهنى

- ٧٧

عمران بن کعب اشجعی

۷۸ - عمر بن جناده انصاری

۷۹ - عمر بن ضبیه ضبعی

۸۰ - عمر بن خالد صیداوی

۸۱ - عمرو بن خالد صیداوی

۸۲ - عمرو بن عبدالله جندعی

۸۳ - عمرو بن قرضه انصاری

۸۴ - عمرو بن کعب صائدی

۸۵ - عمرو بن مطاع جعفی

۸۶ - عمار بن حسان طائی

۸۷ - عمار بن سلامه دالانی

۸۸ - عمار بن طلخه ازدی

۸۹ - عمیر بن عبدالله مذحجی

۹۰ - قارب (غلام امام حسین علیه السلام)

۹۱ - قاسم بن حبیب ازدی

۹۲ - قاسط بن زهیر تغلبی

۹۳ - قره بن ابی قره غفاری

۹۴ - قعنب بن عمر نمری

۹۵ - قیس بن مسهر صیداوی

۹۶ - کردوس بن زهیر تغلبی

- ۹۷ - کنانه بن عتيق تغلبي
- ۹۸ - مالک بن سريع جابري
- ۹۹ - مجمع بن عبدالله عائذي
- ۱۰۰ - مجمع بن زياد جهني
- ۱۰۱ - مسلم بن عوسجه اسدي
- ۱۰۲ - مسلم بن كثير ازدي
- ۱۰۳ - مسعود بن حجاج تيمي
- ۱۰۴ - مقسط بن زهير تغلبي
- ۱۰۵ - منجح (غلام امام حسين عليه السلام)
- ۱۰۶ - موقع بن ثمامه اسدي
- ۱۰۷ - نافع بن هلال جملي
- ۱۰۸ - نصر (غلام امير مؤمنان عليه السلام)
- ۱۰۹ - نعمان بن عمرو راسبي
- ۱۱۰ - نعيم بن عجلان انصاري
- ۱۱۱ - واضح (غلام حارث سلماني)
- ۱۱۲ - وهب بن عبدالله كلبي
- ۱۱۳ - هاني بن عروه مرادي
- ۱۱۴ - يحيى بن سليم مازني
- ۱۱۵ - يزيد بن ثيب عدي
- ۱۱۶ - يزيد بن حصين همداني

١١٧ - يزيد بن زياد كندی

١١٨ - يزيد بن مغفل جعفی (٢٣٩)

کتابنامه

١ - قرآن الکریم .

٢ - ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله ، شرح نهج البلاغه ، دار احیا الکتب العربیه ، قاهره ١٣٧٨ هـ . ق .

٣ - ابن اثیر، علی بن محمد،

اسدالغابه فى معرفه الصحابه ، اسماعيليان ، تهران .

٤- ابن جوزى ، عبدالرحمن بن على ، المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك ، دارالكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٢ هـ . ق .

٥- ابن خلدون ، عبدالرحمن بن محمد، تاريخ ابن خلدون (ترجمه كتاب العبر)، مترجم : عبدالمحمد آيتى ، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى ، ١٣٦٣ هـ . ش .

٦- ابن عساكر، على بن حسن ، تاريخ مدينه دمشق ، دارالفكر، بيروت ، ١٤١٥ هـ . ق .

٧- ابن قتيبه الدينورى ، عبدالله بن مسلم ، الامامه و السياسه (تاريخ الخلفاء) شريف رضى ، قم ، ١٤١٣ هـ . ق .

٨- ابن واضح ، احمد بن يعقوب (معروف به يعقوبى)، تاريخ يعقوبى ، نشر فرهنگ اهل بيت عليه السلام ، قم .

٩- ابوالفرج اصفهانى ، على بن حسين ، مقاتل الطالبين ، دارالكتاب ، قم ، ١٣٤٤ هـ . ش .

١٠- احمدى ، على بن حسينعلى ، مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله ، دار صعب ، بيروت .

١١- احمر، ابان بن عثمان ، المبعث و المغازى ، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامى ، قم ١٣٧٥ هـ . ق .

١٢- اربلى ، على بن عيسى ، كشف الغمه فى معرفه الائمة عليه السلام ، نشر ادب الحوزه ، قم ، ١٣٦٤ هـ . ق .

١٣- بنت الشاطى ، عائشه عبدالرحمن ، تراجم سيدات بيت النبوه ، دارالبيان للتراث ، قاهره ١٤٠٨ هـ . ق .

١٤- بلاذرى ، احمد بن يحيى ، انساب الاشراف ، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه ، قم ، ١٤١٦ هـ . ق .

١٥- بلاذرى ، احمد بن

یحیی، فتوح البلدان، نقره، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش.

۱۶ - جعفریان، رسول، تاریخ خلفا، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۷ ه. ش.

۱۷ - حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۱ ه. ق.

۱۸ - الخیامی، امیر منها، زوجات النبی صلی الله علیه و آله و اولاده، موسسه عزالدین، بیروت، ۱۴۱۶ ه. ق.

۱۹ - دخیل، علی محمد علی، ائمتنا، دارالمکتبه الامام الرضا علیه السلام، بیروت، ۱۴۰۲ ه. ق.

۲۰ - دینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره ۱۹۶۰ م.

۲۱ - رضوی اردکانی، سید ابوفاضل، ماهیت قیام مختار، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم.

۲۲ - سبحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، نشر مشعر، تهران، ۱۳۷۷ ه. ش.

۲۳ - سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، نشر دانش اسلامی، قم، ۱۳۶۴ ه. ش.

۲۴ - سماوی، محمد، حماسه سازان کربلا، ترجمه عقیقی بخشایشی، نوید اسلام، قم، ۱۳۶۶ ه. ش.

۲۵ - سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، دارالقلم، بیروت، ۱۴۰۶ ه. ق.

۲۶ - شمس الدین، محمد مهدی، انصار الحسین علیه السلام، الدار الاسلامیه، بیروت ۱۴۰۱ ه. ق.

۲۷ - صدر حاج سید جوادی، احمد بهاءالدینی خرمشاهی، دائره المعارف تشیع، ج ۳، مؤسسه دائره المعارف تشیع با

همکاری نشر یادآوران

، تهران ، ۱۳۷۱ ه .ش .

۲۸ - طباطبایی ، سید محمد حسین ، تفسیر المیزان ، ج ۳ ، ترجمه محمد تقی مصباح یزدی ، دارالعلم ، قم ، ۱۳۴۶ ه .ش .

۲۹ - طباطبایی ، سید محمد حسین ، شیعه در اسلام ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران ، ۱۳۵۱ ه .ش .

۳۰ - طبرسی ، احمد بن علی ، الاحتجاج ، اسوه ، قم ، ۱۳۷۱ ه .ش .

۳۱ - طبرسی ، فضل بن حسن ، زندگانی چهارده معصوم علیه السلام (ترجمه اعلام الوری) ، مترجم : عزیزالله عطاردی ، اسلامیه ، تهران ، ۱۳۹۸ ه .ق .

۳۲ - طبرسی فضل بن حسن ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، دارالمعرفه ، بیروت ۱۴۰۸ ه .ق .

۳۳ - طبری ، ابوجعفر محمد بن جریر ، تاریخ الطبری ، بیروت ، ۱۳۷۸ ه .ق .

۳۴ - عاملی ، جعفر مرتضی ، تحلیلی از زندگانی امام حسن مجتبی علیه السلام ، ترجمه محمد سپهری ، سازمان تبلیغات اسلامی ، تهران ۱۳۶۹ ه .ش .

۳۵ - عسکری ، سید مرتضی ، معالم المدرستین ، المجمع العلمی الاسلامی ۱۴۱۶ ه .ق .

۳۶ - عمر رضا کحاله ، اعلام النساء ، مؤسسه الرساله ، بیروت ، ۱۴۰۴ ه .ق .

۳۷ - قمی ، شیخ عباس ، منتهی الامال ، اسلامیه ، تهران ، ۱۳۳۸ ه .ق .

۳۸ - قمی ، شیخ عباس ، وقایع الایام ، مرکز نشر کتاب ، قم ، ۱۳۷۵ ه .ق .

۳۹ - مازندرانی ، علی بن شهر آشوب ، مناقب آل ابی طالب ، انتشارات علامه ، قم .

۴۰ - مجلسی ، محمد باقر ، بحارالانوار ، دار احیاء

- ۴۱ - محتشم کاشانی ، علی بن میر احمد، دیوان مولانا محتشم کاشانی ، کتاب فروشی محمودی .
- ۴۲ - محلاتی ، ذبیح الله ، فرسان الهیجاء، مرکز نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۹۰ هـ . ق .
- ۴۳ - محمدی اشتهاردی ، محمد، سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله ناصر، قم ، ۱۳۷۰ هـ . ش .
- ۴۴ - المسعودی ، علی بن حسین ، التنبیه و الاشراف ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، ۱۳۶۵ هـ . ش .
- ۴۵ - مفید، محمد بن نعمان ، الارشاد، به همراه ترجمه باقر ساعدی خراسانی ، اسلامیه ، تهران ، ۱۳۷۶ هـ . ش .
- ۴۶ - موسوی خوانساری اصفهانی ، محمد باقر، روضاتی الجنات ، ج ۲، دارالمعرفه ، بیروت .
- ۴۷ - واردی ، سید تقی ، خاندان عصمت ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، ۱۳۷۸ هـ . ش .
- ۴۸ - واقدی ، محمد بن عمر، المغازی ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، ۱۳۷۶ هـ . ش .

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

روز شمار تاریخ اسلام ، جلد دوم (ماه صفر)

پیش سخن

قال الامام علی بن ابی طالب علیه السلام : وَ احْذَرُوا مَا نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنْ أَمْثَالِ بَسْوَءِ الْأَفْعَالِ ، وَ ذَمِّمِ الْأَعْمَالِ ، فَتَذَكَّرُوا فِي الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ أَمْوَالَهُمْ ، وَ احْذَرُوا أَنْ تَكُونُوا أَمْثَالَهُمْ . (۱)

(هان ، ای مردم!) به پرهیزید از عذاب و سختی هایی که پیش از شما ، به خاطر زشت کاری و بدرفتاری های امت های پیشین ، بر آنان فرود آمده است . شما ، حالت های آنان را در نیکی

و بدی و زشتی به یاد آورید . (تا از این طریق) خود را بپایید که مبادا همانند آنان قرار گیرید (و مبتلا به عذاب الهی گردید)

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در بخشی از (خطبه قاصعه) که فرازی از آن را در این جا بیان کرده ایم ، مردم را به سرگذشت پیشینیان و دستاوردهای نیک و زشت آنان ، یادآور شد و آنان را به مطالعه و بررسی حالات گذشتگان و علل و عوامل نیک فرجامی و بدفرجامی آنان ترغیب فرمود . تا از این طریق ، برای ادامه زندگی خود عبرت بگیرند . به ویژه ، عبرت از آنانی که غیر از زشت کاری و بدرفتاری ، از خود چیزی بر جای نگذاشتند . همان هایی که دنیا را در برابر آخرت خریدند ، و آخرت را به زندگی کوتاه مدت دنیایی فروختند و بهای آن را ، جسم و جان خویش قرار دادند .

آنانی که چگونه زیستن را نیاموخته بودند ، تا چگونه مردن را آموخته باشند .

به هر حال ، با مرور بر احوال گذشتگان و توزّق در صفحات تاریخ ، با دنیایی از دانستنی ها و شگفتی های زندگی هم نوعان خود آشنا می شویم و این ، تجربه مناسبی است برای آنانی که دُرست زندگی کردن ، درست مردن و درست برانگیخته شدن را خواهان باشند .

بی شک ، مرور بر رویدادهای تاریخی و اطلاع از سرنوشت ناموران مثبت و منفی پیشین ، می تواند اندیشه و کردار و رفتار زندگان را تحت تاءثیر خویش قرار دهد و آنان را در فراهم آوری زندگانی

مطلوب و رسیدن به کمال انسانی یاری دهد. بدین لحاظ نقش تاریخ، در زندگی بشریت بسیار حایز اهمیت است.

کتاب حاضر (ماه صفر در تاریخ اسلام) با انگیزه آشنایی نسل کنونی و نسل های آینده با رویدادهای گذشتگان و عبرت آموختن از حالات آنان برای فراهم آوری محیط آرام بخش و فضای سالم انسانی، به رشته تحریر درآمده است. گفتنی است که پرداختن به تمام رویدادهای بشری از عهده یک نویسنده خارج است و امری ناممکن و غیرممیسور.

تحقیق و تالیف در چنین گستره ای، نیاز به کار گروهی در زمینه های گوناگون پژوهشی دارد، که محصول آن می تواند صدها جلد کتاب باشد.

به همین جهت در نوشتن این کتاب، تنها تاریخ اسلام، آن هم از مقطع عام الفیل (سال تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) تا پایان غیبت صغرای امام زمان (عج)، که مصادف با سال ۳۲۹ هجری قمری است (حدود ۳۸۲ سال) در نظر گرفته شده است.

تاریخ اسلام، خود دارای گستره عظیمی است که در این مجال مختصر نمی گنجد. این کتاب، تنها (ماه صفر) را مورد پژوهش قرار داده است. همانند که کتاب پیشین از سری تاریخ اسلام، با نام (ماه محرم در تاریخ اسلام) که در سال ۱۳۷۹، چاپ و منتشر شده است، تنها رویدادهای ماه محرم را مورد بررسی قرار داده بود.

اگر توفیق بیشتری از خدای سبحان، نصیب گردد، سایر ماه های قمری را در آینده، به همین

شیوه ، مورد بررسی و تاءلیف قرار خواهیم داد .

این کتاب (ماه صفر در تاریخ اسلام) از سه بخش کلی تشکیل یافته است .

بخش اول : دانستنی هایی از ماه صفر

بخش دوم : روزشمار رویدادهای ماه صفر

بخش سوم : سال شمار ماه صفر

در پایان ، امیدوارم این اثر ناچیز ، مورد استفاده و مطالعه مبلغان دینی ، مدرسان تاریخ اسلام ، مربیان ، اطلاع رسانان و تمامی فرهنگیان جامعه اسلامی قرار گرفته و رضایت خدای سبحان و خرسندی پیشوای حقیقت گرایان و امام شیعیان ، حضرت حجه بن الحسن (عج) را در پی داشته باشد .

زمستان ۱۳۷۹

حوزه علمیه قم

سید تقی واردی

دانستنی هایی از ماه صفر

ماه صفر در تاریخ قمری

ماه صفر ، دومین ماه سال قمری است . تاریخ قمری همانند سایر تاریخ های رایج ، از دوازده ماه تشکیل یافته و اسامی آن ها بدین ترتیب است : محرم ، صفر ، ربیع الاول ، ربیع الثانی ، جمادی الاولى ، جمادی الثانیه ، رجب ، شعبان ، رمضان ، شوال ، ذوالقعدة و ذوالحجّه .

این تاریخ ، پیش از اسلام ، در میان مردم جزیره العرب رواج داشت و تاریخ رسمی آنان بود .

پس از ظهور دین مبین اسلام ، تاریخ قمری به عنوان یک تاریخ مذهبی و ملی ، مورد پذیرش مسلمانان قرار گرفت .

در عصر خلافت عمر بن خطاب (دومین خلیفه مسلمانان) با پیشنهاد حضرت علی علیه السلام و تصویب خلیفه وقت ، هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه معظمه به مدینه منوره ، مبداء تاریخ قمری اسلامی قرار گرفت . بدین جهت ، این تاریخ را ، تاریخ هجری قمری نامیده

گفتنی است که تاریخ قمری بر اساس گردش ماه (قمر) بر دور زمین محاسبه می گردد . به این صورت که ماه ، هنگامی گردش خود را از هلال آغاز می کند تا به پایان رساند و به هلال بعدی وصل شود ، یک ماه پدید می آید و با دوازده بار تکرار این گردش ، یک سال قمری شکل می گیرد .

هر ماه قمری ، مدتش ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۴۳ دقیقه است و تعداد روزهای یک سال قمری ، ۳۵۴ روز است .

اما تاریخ های دیگر ، مانند : هجری شمسی ، فرس قدیم ، میلادی و غیره ، بر اساس گردش زمین بر دور خورشید محاسبه می گردد و تعداد روزهای آن ها ، ۳۶۵ روز و ۶ ساعت است . به همین جهت میان تاریخ قمری و تاریخ شمسی ، در حدود یازده روز در هر سال فاصله است .

علل نامگذاری ماه های قمری

ابن عساکر در کتاب گرانسنگ (تاریخ دمشق) به نقل از ابو عمرو بن علاء درباره علل نام گذاری ماه های قمری گفته است :
 إِنَّمَا سُمِّيَ الْمُحَرَّمُ لِأَنَّ الْقِتَالَ حَرَّمَ فِيهِ ، وَ صَفْرٌ لِأَنَّ الْعَرَبَ كَانَتْ تَنْزِلُ فِيهِ بِلَادًا يُقَالُ لَهَا صَفْرٌ ، وَ شَهْرًا رَبِيعٌ كَانُوا يَرْبَعُونَ فِيهَا ، وَ جَمَادِيَانِ كَانِ يَجْمَدُ فِيهَا الْمَاءُ ، وَ رَجَبٌ كَانُوا يَرْجَبُونَ فِيهِ النَّخْلَ ، وَ شَعْبَانَ شَعَبٌ فِيهِ الْقِبَائِلُ ، وَ رَمَضَانَ رَمَضَتْ فِيهِ الْفِصَالُ مِنَ الْحَرِّ ، وَ شَوَّالٌ شَالَتْ أَلْبَابُ بِلَادِهَا لِلضَّرْبِ ، وَ ذُو الْقَعْدَةِ قَعَدُوا فِيهِ عَنِ الْقِتَالِ ، وَ ذُو الْحِجَّةِ كَانُوا يَحْجُّونَ فِيهِ ، فَأَمَّا أَوَّلُ السَّنَةِ فَالْمُحَرَّمُ .

یعنی : ماه محرم ، بدین جهت نامیده شده است که جنگ و درگیری در آن حرام شده است ، و ماه صفر بدین لحاظ نامیده شده است که عرب ها در این ماه بر زمین هایی ، منزل می گزیدند که به آن ها صفر گفته می شد ، و دو ماه ربیع (اول و ثانی) بدین جهت نامیده شده اند که عرب ها در این دو ماه زندگی بهاری در پیش می گرفتند ، و دو ماه جمادی (اول و آخر) بدین جهت نامیده شده است که عرب ها در این ماه برای درختان خرما ستون هایی قرار می دادند تا بر اثر زیادی محصول خرما ، شاخه ها و درختان خرما نشکند ، و شعبان از این جهت نامیده شده است که قبیله ها در آن از یکدیگر پراکنده و جدا می شدند ، و رمضان از این جهت نامیده شده است که در آن ، فصل های سال به شدت گرما می رسند ، و شوال بدین جهت نامیده شده است که شتر ، دم خود را برای زدن بالا می برد (کنایه از آمادگی عرب ها برای ضربه زدن به یکدیگر) ، و ذی قعدة به این سبب نامیده شده است که مردم در این ماه به خاطر حرمت جنگ و خون ریزی ، خانه نشین می شوند ، و ذی الحجة بدین سبب نامیده شده است که عرب ها در این ماه ، به حج خانه خدا می پرداختند . و اما نخستین ماه سال ، ماه محرم است .

صفر به معنای خالی نیز آمده است . ممکن

است علت نامگذاری این ماه بدین جهت باشد که عرب ها پس از تحمل سه ماه حرام و خودداری از قتل و غارت و خون ریزی ، با آغاز ماه صفر به جنگ و غارتگری می پرداختند و روستانشینان و ساکنان کم جمعیت بادیه ها از ترس هجوم غارتگران و جنایتکاران ، اسباب و اثاث خویش را جمع کرده و به جاهای امن کوچ می نمودند و روستاها و بادیه های خود را خالی می کردند .

حرمت ماه صفر در نزد قریش

اهالی حجاز ، به ویژه قبیله معروف (قریش) پیش از ظهور اسلام ، نسبت به زیارت خانه خدا و حرام دانستن چهار ماه از ایام سال قمری که از سنت های بر جای مانده از حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام بود ، مرتکب تحریف و تغییر در احکام الهی و عمل نمودن به هواهای نفسانی خود می شدند .

آنان چون مردمی جنگجوی ، قبیله گرا و فاقد تشکیلات حکومتی و دولت بودند ، در بیشتر سال به تاراج دارایی ها ، جنگ و خون ریزی یکدیگر و سایر ساکنان شبه جزیره می پرداختند و امنیت جامعه را به کلی از میان می بردند .

از سوی دیگر ناچار بودند که به خاطر پای بندی به سنت آبا و اجدادی خویش ، چهار ماه حرام را تحمل کنند و در این مدت از جنگ و خون ریزی و غارتگری دست بردارند .

پس از مدتی ، تحمل سه ماه حرام (یعنی : ذی قعدة ، ذی حجه و محرم) که پشت سر هم بودند ، بر آنان دشوار آمد و در صدد تغییر آن

برآمدند .

آنان تصمیم گرفتند که حرمت ماه ذی قعدة و ذی حجه را نگه دارند و این دو ماه را جهت زیارت خانه خدا برای ساکنان شبه جزیره در امنیت نگه دارند ، ولی بر خلاف سنت ابراهیمی ، حرمت ماه محرم را شکسته و آن را برای خود مباح سازند و در این ماه ، بسان ماه های دیگر سال به جنگ و غارتگری پردازند و به جای آن ، ماه صفر را حرام نمایند .

بدین جهت ، مدتی ماه صفر در نزد آنان ، از جمله ماه های حرام بوده است .

هم چنین آنان دست کاری دیگری در ماه های حرام کرده بودند و آن عبارت بود از این که هر ماه حرام را دو سال حرام می دانستند و ماه های دیگر را حلال می شمردند . به عنوان مثال ، دو سال پشت سر هم ، ماه محرم را ماه حرام و ماه زیارت می دانستند و ماه های دیگر را برای خویش مباح می نمودند و سپس دو سال بعد ، ماه صفر را ماه زیارت و ماه حرام می دانستند و سایر ماه ها را حلال و مباح می شمردند . تا این که حج آنان در حجه الوداع که آخرین سفر زیارتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مکه معظمه بود ، مصادف شد با ماه ذی الحجه ، و در این ماه مسلمانان حج واجب و زیارت خانه خدا را به جای آوردند و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله این ماه برای همیشه ماه زیارتی خانه خدا و حج واجب تعیین

برخورد قرآن کریم با تحریف های مشرکان قریش

قرآن کریم که کامل ترین کتاب آسمانی است ، تحریف های پدید آمده از سوی مشرکان قریش در تغییر و تبدیل ماه حرام و دست کاری در احکام الهی را به رسمیت نشناخت و آن را محکوم کرد .

در سوره مائده ، خطاب به مؤمنان فرمود : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ . . . (۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید ، شعائر الهی و ماه حرام را بر خود حلال و مباح نسازید .

در سوره توبه ، این موضوع را به صورتی روشن تر بیان کرد و کردار مشرکان و کافران را تقبیح نمود : إِنَّمَا النَّسِئِيُّ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْا طِنُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ ، فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ .

(۵)

همانا فراموشی (نسبت به ماه های حرام) در کفر (عصر جاهلیت) بسیار بود که به واسطه آن گمراه می شدند آنانی که کفر را پیشه خود کرده بودند . به طوری که (آن ها را) در سالی حلال و در سال دیگر حرام می شمردند تا پایمال کنند شمار آن چه (از ماه ها) را که خدا حرام کرده است . پس آنان ، مباح می کردند آن چه را که خدا حرام کرده بود . (بدین ترتیب) کردار زشتشان بر آنان آراسته می گردید .

قرآن کریم بسان سنت ابراهیمی ، تنها ماههای ذی قعدة ، ذی حجه ، محرم و رجب را حرام و ماه های زیارت دانسته است .

ماه صفر در نزد شیعیان

شیعیان ! ثنی عشری و محبان اهل بیت

عليهم السّلام ، ماه صفر را از ايام سوگواری سال می دانند . زیرا در ابتدای این ماه خانواده امام حسين عليه السّلام و بازماندگان واقعه کربلا- را به صورت اسیری وارد شام نمودند و آنان را در فشار روحی و روانی و مورد تحقیر و توهین قرار دادند ، به طوری که یکی از فرزندان خردسال امام حسين عليه السّلام ، به نام رقيه (س) ، بر اثر این سختی های طاقت فرسا ، در دمشق به لقاءالله پیوست . هم چنین ، بیستم این ماه ، اربعین شهادت امام حسين عليه السّلام و یارانش در کربلا است .

بنا به روایت علمای شیعه و برخی از علمای اهل سنت ، در ۲۸ صفر ، رحلت جانگداز رسول گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله عليه و آله و شهادت سبط پیامبر ، حضرت امام حسن مجتبی عليه السّلام و در آخر این ماه ، شهادت ثامن الحجج حضرت علی بن موسی الرضا عليه السّلام واقع شده است . بدین جهت ، شیعیان این ماه را همانند ماه محرم ، به سوگواری می پردازند . در بسیاری از مراسم ها و محافل مذهبی ، دو ماه محرم و صفر را پشت سر هم گرامی می دارند و در آن ها به عزاداری مشغول می باشند .

ولیکن ، اکثر مورخان اهل سنت ، رحلت پیامبر صلی الله عليه و آله را در ماه ربیع الاول می دانند . بدین جهت برای این ماه برنامه ویژه ای ندارند .

اعمال عبادی ماه صفر

هر يك از روزهای سال ، روز خداست و انسان می تواند در آن روز برای موفقیت خویش

، تلاش کند و برای نزدیکی به خدای سبحان و فراهم آوری خرسندی وی ، عبادت کند ، تصدق نماید و خدمت به مردم کند

ماه صفر نیز این چنین است . اگر انسان ، طالب رضای الهی باشد و در این راه بکوشد ، به توفیقات الهی دست پیدا می کند و درهای رحمت ، نعمت و سرافرازی را به روی خود می گشاید . در مقابل ، اگر از یاد خدا غافل بماند و در پی هوی و هوس های نفسانی باشد و از شیطان لعین پیروی کند ، طبعاً از توفیقات الهی دور می گردد و درهای نعمت ، بدبختی و سیاه روزی را به روی خود می گشاید و زمینه عذاب الهی در روز قیامت را برای خویش فراهم می کند .

با این حال ، در برخی از منابع آمده است که ماه صفر ، معروف به نحوست است .

محدث جلیل القدر حضرت آیت الله شیخ عباس قمی (ره) هم در مفاتیح الجنان ، در بخش اعمال ماه صفر ، و هم در وقایع الاّیام ، به این موضوع اشاره کرده است .

در این جا ، متن گفتار این محدث بزرگ را از وقایع الاّیام بیان می کنیم :

بدان که این ماه (صفر) معروف به نحوست است و شاید سبب آن ، واقع شدن وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله است در آن ، هم چنان که نحوست دوشنبه به این سبب است . و یا به جهت آن است که این ماه ، بعد از سه ماه حرام (ذی قعدة ، ذی حجه و محرم الحرام

(واقع شده که در آن سه ماه ، حرب و قتال نبوده و در این ماه ، شروع به قتال می نمودند و خانه و منازل از اهلش خالی می شد . و این هم یک سبب است در وجه تسمیه آن ، به صفر .

به هر حال ، از برای رفع نحوست ، هیچ چیز بهتر از تصدقات و ادعیه و استعاذات وارده نیست . و اگر کسی خواهد محفوظ بماند از بلاهای نازل در این ماه ، در هر روز ده مرتبه بخواند این دعایی را که (محدث فیض) روح الله روحه ، در (خلاصه الاذکار) ذکر فرمود :

یا شدید القوی ، و یا شدید المحال ، یا عزیز ، یا عزیز ، ذلت بعظمتک جمیع خلقک ، فاکفنی شرّ خلقک ، یا محسن ، یا مجمل ، یا منعم ، یا مفضل ، یا لا اله الا انت ، سبحانک انی کنت من الظالمین ، فاستجبنا له و نجیناه

من الغمّ ، و کذلک ننجی المؤمنین ، و صلّی الله علی محمد و آله الطّیّین الطّاهرین .

سید ، در (اقبال) دعایی برای هلال این ماه روایت کرده است . (۶)

روز شمار رویدادهای ماه صفر (۷)

اول صفر سال هشتم هجری قمری

مسلمان شدن چندتن از سران مشرک مکه

عمر و بن عاص ، خالد بن ولید و عثمان بن اءبی طلحه که از سران مشرک مکه و از دشمنان و مخالفان رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودند ، پس از سالها دشمنی و مبارزه با آن حضرت و مسلمانان ، سرانجام از مکه به مدینه رفته و در نزد رسول خدا صلّی الله علیه و

آله به اسلام گرویدند . (۸)

این واقعه ، بنا به روایت واقدی در هلال صفر سال هشتم قمری به وقوع پیوست . (۹)

بی تردید مسلمان شدن این عده از مشرکان قریش ، نه به خاطر باورهای قلبی و اعتقاد واقعی آنان به مبانی و اهداف اسلام بود ، بلکه چنین روی کردشان به خاطر حفظ موقعیت شخصی و ارضای خواسته های نفسانی و شیطانی آنان در پناه اسلام بود .

زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان آنان برخاسته و سیزده سال در مکه معظمه که وطن آنان بود ، مردم را به اسلام و یگانگی خدا دعوت کرده بود . این عده نه تنها به او ایمان نیاوردند ، بلکه با شدیدترین صورت با آن حضرت ، مخالفت و دشمنی نمودند و پس از مهاجرت آن حضرت به مدینه منوره ، چندین نبرد سرنوشت ساز و شکننده برضد پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان را پدید آوردند . پیداست اگر آنان قصد شناخت اسلام و پذیرش آن را داشتند ، پیش از این اقدام می کردند .

این عده ، غیر از چند سالی که اسلام آورده و در زمره مسلمانان در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمره مسلمانان درآمده بودند ، نه پیش از آن و نه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که بیشترین مدت عمرشان بود ، نام نیکی از خود به جای نگذاشتند . زیرا پیش از مسلمان شدن ، با پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از رحلت آن حضرت ، باخاندان پیامبر صلی الله علیه و

آله و مقام ولایت و امامت ، دشمنی کردند .

در این جا لازم می بینم روایت مسلمان شدن این عده را از خود عمرو بن عاص بیان کنم .

واقعی از عبدالحمید بن جعفر ، او از پدرش ، و پدرش از عمرو بن عاص نقل کرده است : من از ابتدا با اسلام مخالف و دشمن بودم . به همین جهت با مشرکان همراه شده و در نبرد بدر حضور یافتم ولی از این معرکه جان سالم به دربردم . پس از آن در نبرد احد شرکت نمودم و از آن نیز جان به سلامت بردم . در جنگ احزاب که مشرکان به مدینه هجوم آورده و نبرد خندق را به وجود آوردند ، حضور داشتم و در آن نیز سالم ماندم . پس از آن با خود گفتم : این روند (پیروزی محمد صلی الله علیه و آله) تا کی می خواهد ادامه پیدا کند؟ به خدا سوگند محمد صلی الله علیه و آله بر قریش پیروز خواهد شد .

از آن پس دارایی هایم را در کاروانهای بازرگانی به چرخش درآوردم و از مسایل سیاسی و نظامی خود را کنار کشیدم . به همین جهت در واقعه حدیبیه که منجر به صلح میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مشرکان مکه گردید ، حضور نداشتم . بر اساس این مصالحه ، قرار شد پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در سال آینده برای انجام عمره به مکه آیند . در آن صورت نه مکه و نه طائف جای ما نبود و هیچ چیز برای من بهتر از خارج شدن از مکه نبود .

در آن زمان خود را از اسلام بسیار دور می دیدم و با خود می اندیشیدم که اگر تمامی قریش ، مسلمان شوند ، من مسلمان نخواهم شد . پس از مدتی به مکه آمدم و افراد قوم و قبیله خود و آنانی را که از من شنوایی داشتند ، گرد آوردم و به آن ها گفتم : من در میان شما چگونه ام ؟

آنان همگی گفتند : تو صاحب خرد و اندیشه و بزرگ مایی ، خوش یمن و بابرکتی !

گفتم : به خدا سوگند ، علی رغم میل ما ، محمد صلی الله علیه و آله بر قریش چیره خواهد شد و به هدف هایش خواهد رسید . من در این باره بسیار اندیشیدم و فکرم به این جا رسید که ما همگی به سوی کشور حبشه مهاجرت کنیم و در پناه حکومت نجاشی قرار گیریم . در آنجا منتظر بمانیم که سرنوشت محمد صلی الله علیه و آله به کجا منجر می گردد . به شکست یا پیروزی ؟ اگر محمد صلی الله علیه و آله به پیروزی رسید و بر قریش چیره شد ، ما در پیش نجاشی می مانیم . زیرا بودن ما در پناه نجاشی بهتر است از تحمل حکومت محمد صلی الله علیه و آله . اما اگر قریش پیروز شدند و از پیش روی محمد صلی الله علیه و آله جلوگیری کرده و حکومت خود را پایدار نمودند ، در آن صورت ما به عنوان مخالف پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته شده و به مکه باز می گردیم . همگی راءی مرا پذیرفتند و تصمیم

به هجرت گرفتیم و با خود هدایایی بردیم .

پس از ورود به حبشه و بار یافتن در کاخ نجاشی ، با ناباوری مشاهده کردیم که عمروبن امیه ضمری ، در نزد او بوده و با او گرم گفت و گو است .

عمروبن امیه ، فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که نامه ای از پیامبر صلی الله علیه و آله به نجاشی داد .

پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نامه از نجاشی خواسته بود که امحبیبه دختر ابوسفیان را که از مهاجران مسلمان بود و در آن جا ، شوهرش را از دست داده بود ، به عقد ازدواج آن حضرت درآورد . من به یاران و همراهان خود گفتم : هنگامی که به نزد نجاشی رفته و با او گفت و گو کنم ، از او می خواهم که عمروبن امیه را به من تسلیم کند تا من گردنش را بزنم و از این راه ، قریش را خوشحال نمایم .

به نزد نجاشی رفته و سجده ادب به جای آوردم . نجاشی به من خیرمقدم و خوش آمد گفت و از من پرسید : آیا از شهر خود برای من هدیه ای نیز آورده اید؟ پاسخ دادم : آری ، هدیه فراوانی برایت آوردم .

با او به گفت و گو پرداخته و مجلس اُنسی به وجود آوردیم . پس از آنکه دلش را به خوبی به دست آوردم به او گفتم : ای پادشاه بزرگ ، در نزد تو مردی از اهالی حجاز را دیدم که با تو گفت و گو می کرد . او فرستاده دشمن ما محمد صلی الله علیه و

آله است ، که در میان مردم ما به اختلاف و تفرقه پرداخت و سران و بزرگان را به کشتن داده است . از تو می خواهم که فرستاده اش را به من تسلیم کنی تا من گردنش را بزنم .

در این هنگام نجاشی دست خود را بلند کرد و ضربتی محکم بر صورتم زد و احساس کردم که بینی ام شکست . وی با تندی و خشونت تمام به خوار و کوچک کردنم پرداخت .

خون از بینی ام سرازیر شد و لباسم را آغشته کرد . در این هنگام ، احساس ذلت و خواری نمودم و با خود گفتم : ای کاش زمین شکاف برمی داشت و مرا در خود دفن می کرد!

سپس به نجاشی گفتم : ای پادشاه بزرگ ، اگر تصور می نمودم که پیشنهادم تو را ناراحت می کند ، اساسا آن را مطرح نمی کردم .

نجاشی گفت : ای عمرو ، آیا از من می خواهی که فرستاده محمد صلی الله علیه و آله را به تو بدهم تا او را به قتل آوری ؟ در حالی که محمد صلی الله علیه و آله ، پیامبری است که ناموس اکبر (جبرئیل امین) به نزدش می آید ، همانطوری که به نزد موسی علیه السلام و عیسی مسیح علیه السلام رفت و آمد می کرد .

در این هنگام ، خداوند سبحان قلبم را تکان داد و با خود گفتم : این حقیقت (یعنی پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله) را عرب و عجم می شناسند ولی تو ای نفس ، مخالفت می ورزی ؟

آنگاه به نجاشی گفتم :

ای پادشاه بزرگ ، آیا گواهی به پیامبری وی می دهی ؟

نجاشی گفت : آری ، من گواهی می دهم به پیامبری او در نزد پروردگار متعال و از تو نیز می خواهم از من پیروی کرده و گواهی به پیامبری وی بدهی و اطاعتش را بر گردن نهی . به خدا سوگند ، او بر حق است و به زودی دین خود را پیروز خواهد کرد . همان طوری که موسی علیه السلام بر فرعون و سپاهیان او پیروز شد و بنی اسرائیل را رهایی بخشید .

به وی گفتم : آیا از من به اسلام بیعت می گیری ؟

نجاشی گفت : آری از تو بیعت می گیرم .

نجاشی دست خود را دراز کرد و من دست خود را در دست او گذاشته و به واسطه او با اسلام بیعت کردم .

نجاشی پس از بیعت گرفتن از من ، آب و طشتی را طلبد تا صورت و بینی ام را که خون آلود شده بود ، به شویم . همچنین لباسم را که آغشته به خون شده بود ، به دستور نجاشی عوض کردم و به جای آن یک دست لباس تشریفاتی و درباری پوشیدم .

هنگامی که به سوی یاران و دوستان خود برگشتم و آنان لباس درباری را در تن من دیدند ، بسیار خوشحال شده و به سوی من آمدند و از من پرسیدند : آیا خواسته ات را با نجاشی مطرح کرده و به آرزویت رسیدی ؟

به آنان پاسخ گفتم : در ملاقات نخست ، زمینه مناسبی برای مطرح کردن خواسته ام پیش نیامد و آن را به دیدار دیگری واگذار کردم .

من

از یاران و دوستانم به بهانه ای دور شدم و آن ها را در حبشه گذاشته و خود به سوی دریای سرخ رهسپار شدم . در ساحل دریا ، کشتی ای را دیدم که با کالاهای چوب و الوار آماده حرکت به سوی یمن است ، من نیز سوار بر آن کشتی شده و در ساحل شعبیه در کشور یمن پیاده شدم و در آن جا ، شتری خریداری کرده و به سوی مدینه منوره حرکت کردم . از مَرَّالظهران گذشته و به هَدَّه رسیدم و در آن جا دوتن از بزرگان قریش مکه را دیدم که در حال مسافرت بودند . آن دو عبارت بودند از خالدبن ولید و عثمان بن طلحه .

از آن دو پرسیدم : به کجا می روید؟

پاسخ دادند : به مدینه می رویم تا به نزد محمد صلی الله علیه و آله رسیده و دین اسلام را بپذیریم . زیرا در اطراف ما کسی نمانده است ، جز این که طمع به دین اش نموده است . به خدا سوگند ، اگر ما بنشینیم و به سوی او نرویم همان طوری که برای بیرون کشیدن کفتار از پناهگاهش ، گردن اش را می گیرند ، گردن ما را خواهند گرفت .

گفتم : به خدا سوگند من نیز قصد محمد صلی الله علیه و آله کرده تا در نزدش مسلمانی اختیار کنم .

به هر تقدیر ، سه نفری از آنجا به سوی مدینه حرکت کردیم و در حرّه که در حوالی مدینه است فرود آمده و لباس های نیکو و پاکیزه پوشیدیم و سپس به راه افتاده و عصر همان روز

به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدیم . هنگامی که به نزدش رسیدیم ، صورت اش را چون هلال ماه نورانی دیدیم و مسلمانانی را مشاهده کردیم که گردش را گرفته بودند و از اسلام آوردن ما خوشحالی می کردند .

در برابرش زانو زده و از شدت حیا ، توان نگاه کردن به چهره اش را نداشتیم و از او درخواست کردیم که از گناهان و کرده های ما چشم پوشی کند و ما را در زمره مسلمانان در آورد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : إِنَّ الْإِسْلَامَ يَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ ، وَالْهَجْرَةَ تَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهَا .

از آن زمان که در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم ، هیچ گاه پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد یاران خود ، از ما چیزی نگفت و ما را سرزنش نکرد . هم چنین در خلافت ابوبکر و عمر بن خطاب نیز من چنین موقعیتی داشتم و از آنان هیچگونه سرزنشی نشنیدم ولیکن عمر بن خطاب ، خالد بن ولید را به خاطر برخی از کردار و رفتارش سرزنش می کرد . (۱۰)

به این ترتیب سران شرک و کفر ، به خاطر حفظ موقعیت سیاسی و اجتماعی خود ، در ظاهر مسلمان شده و اسلام را پذیرفتند . ولی چون در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله فرصت کارشکنی و ارتکاب جرم و جنایت را نداشتند ، از خود چهره ای آراسته و مقبول به نمایش درآوردند . اما پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ، چه در حکومت ابوبکر ، چه در حکومت عمر و

حتی در زمان عثمان و معاویه بن ابی سفیان ، در پوشش اسلام ، اخلاقیات و جنایات عصر جاهلیت را زنده کرده و در این زمینه فتنه و فسادهای زیادی را پدید آوردند که جای شرح آنها در این مقال نیست .

اول ماه صفر سال ۳۷ هجری قمری

آغاز نبرد خونین در جنگ صفین میان سپاهیان امام علی بن ابی طالب (ع) و سپاهیان معاویه بن ابی سفیان .

حضرت علی علیه السلام پس از پایان فتنه اصحاب جمل و گروه ناکثان و بازپس گیری بصره از دست فتنه جویان ، در ۱۲ رجب سال ۳۶ قمری وارد شهر کوفه گردید و آن را مقرر حکومت خویش قرارداد . (۱۱)

آن حضرت برای اصلاح امور مسلمانان و برگرداندن سیره و سنت های نبوی صلی الله علیه و آله و ایجاد عدالت اجتماعی ، اقدامات فراوانی به عمل آورد . در راءس همه آن ها ، عزل حاکمان و والیان ستم گر و نالایق ، و جانشینی فرمانداران شایسته و خداجوی را شیوه خویش قرار داد .

در این راستا ، تصمیم به عزل معاویه بن ابی سفیان از حکومت شام گرفت . به همین جهت جریربن عبدالله بجلی را که حکومت همدان را بر عهده داشت و برای بیعت با آن حضرت و تقویت سپاه وی به کوفه آمده بود و میان او و معاویه بن ابی سفیان از پیش ، دوستی و رفاقتی بود ، ماءموریت داد که به شام رود و پیام آن حضرت را به معاویه برساند .

حضرت علی علیه السلام در هنگام اعزام جریربن عبدالله ، به وی فرمود : ایت معاویه بکتابی ، فان دخل فیما دخل فیه

المسلمون و آلًا فانيد اليه ، و اعلمه ائني لا اعرضي به اميرا ، و اءن العامه لا ترضي به خليفه . (۱۲)

ای جریر! نامه ام را به معاویه برسان ، پس اگر همانند سایر مسلمانان پذیرفت (باید تابع دستورات امام خود باشد) و آلًا هشدارش بده و به او اعلام کن که من به امارت او بر شام ، راضی نیستم و عموم مردم نیز او را به خلافت نخواهند پذیرفت .

معاویه ، پس از دریافت نامه امام علی علیه السّلام ، به جای فرمان بری ، گردن کشی و یاغی گری نمود و با بهانه قراردادن خون عثمان ، درصدد تجهیز سپاه و مهمات جنگی برآمد . وی از ناراضیان خلافت امام علی علیه السّلام و آن هایی که طعم شکست جنگ جمل را چشیده و به او پناهنده شده بودند ، یاری جست و آنان را همانند اهالی شام ، وادار به نبرد با سپاهیان امام علی علیه السّلام نمود .

معاویه ، برای هدف های شوم خود از عمروبن عاص که در حيله گری و فریب کاری در میان عرب ها ، بی همتا بود دعوت کرد و با وعده های فریبنده ، وی را با خود همراه کرد .

از آن پس میان امام علی بن ابی طالب علیه السّلام به عنوان خلیفه برگزیده مسلمانان و معاویه بن ابی سفیان ، به عنوان سردسته مخالفان و حاکم خودخوانده شام ، نامه های چندی رد و بدل شد و جز آمادگی طرفین برای حل مخاصمه از راه نظامی ، فایده ای در بر نداشت .

سرانجام دو سپاه ، از دو سو آماده حرکت

شدند؛ سپاهی به فرماندهی امیرمؤمنان علیه السلام از کوفه و شهرهای تابعه ، و سپاهی به سردمداری معاویه از دمشق .

حضرت علی علیه السلام پس از مشورت با بزرگان صحابه خویش ، اعلان بسیج عمومی نمود و برای دفع شرارت ها و فتنه جویی های معاویه و سپاهیان شام ، مردم کوفه را ترغیب به مبارزه با شامیان نمود .

آن حضرت ، ضمن خطبه ای فرمود : *سیروا الی اعداء (الله ، سیروا الی اعداء) السنن و القرآن ، سیروا الی بقیه الا حزاب ، قتله المهاجرین و الانصار؛ (۱۳)*

ای مبارزان مهاجر و انصار! به پیش برای نبرد با دشمنان خدا ، دشمنان سنت ها دشمنان قرآن ! به پیش برای نبرد با بازماندگان جنگ احزاب !

پس از سخنرانی مهیج امیرمؤمنان علیه السلام و یاران باوفای وی ، جنبش بزرگی در کوفه پدید آمد و سپاه گرانی به حرکت درآمد .

حضرت علی علیه السلام برای مشارکت عمومی مردم در امر حکومت و حل تنگنای پدید آمده ، نامه هایی به فرمانداران خود در شهرهای مختلف و سران قبایل و بزرگان عرب ارسال نمود و همگان را ترغیب به شرکت در این امر عظیم کرد .

معاویه بن ابی سفیان نیز در شام سپاه بزرگی را به حرکت درآورد و آنان را به سوی عراق گسیل داشت . پیش تاز سپاه امام علی علیه السلام ، مالک اشتر نخعی بود که با چهارهزار مرد جنگی به سوی شام اعزام شد . و پیش تاز سپاه معاویه ، سفیان بن عمرو ، معروف به ابوالاعور سلمی بود که پیش از ورود مالک اشتر ، وارد سرزمین صفین

شد و راه های هموار برداشت آب از رود فرات را به تصرف خویش درآورد و از برداشت آب ، از سوی سپاهیان مالک اشتر ، جلوگیری به عمل آورد . مالک اشتر و سپاهیان او ، با این که بسیار خسته و تشنه بودند ، بنابر سفارش امیر مؤمنان علیه السلام ، بردباری پیشه کرده و از اقدام به نبرد خودداری نمودند .

ولی ابوالاعور و سپاهیان شام ، بردباری مالک اشتر را ، حمل بر ترس و رعب آنان نموده و بر آنان حمله ور شدند .

مالک اشتر که حجت را تمام شده یافته بود ، دستور مبارزه و دفاع را صادر کرد و برای نخستین بار ، دو سپاه در برابر یک دیگر قرار گرفتند . ولی دلیری مالک اشتر و هدف دار بودن مبارزات سپاهیان او ، صحنه را بر ابوالاعور و شامیان تنگ کرد و در نتیجه ، نه تنها تهاجم بی حاصل آنان را دفع کرده ، بلکه آنان را از اطراف رود فرات نیز به عقب راندند و خود بر آب فرات تسلط کامل یافتند . در این نبرد تعداد زیادی از شامیان کشته و زخمی شدند و بازماندگان شکست خورده ، از آب فرات محروم شدند .

یکی از قهرمانان شامی به نام عبدالله بن منذرتنوخی به دست یک نوجوان رزمنده از سپاه مالک اشتر به نام ظبیان بن عماره تمیمی کشته شد و رسوایی بزرگی برای شامیان به بارآورد . (۱۴)

سپاهیان شامی برای جبران شکست فضاحت بار خویش ، بارها اقدام به حمله و تهاجم نمودند ولی با هشپاری و مدیریت رزمی مالک اشتر و دیگر فرماندهان حضرت

علی علیه السّلام ، کاری از پیش نبرده و برعکس ، متحمل شکست دیگر شدند .

پس از ورود طلایه داران دو سپاه به صفین ، حضرت علی علیه السّلام نیز در راءس سپاهی به استعداد یکصد هزار نفر ، در ۲۲ محرم سال ۳۷ قمری وارد صفین شد و به مالک اشتر پیوست . هم چنین در همین ماه ، معاویه بن ابی سفیان وارد صفین شد و به سپاه شکست خورده ابوالاعور سلمی ملحق گردید و عملاً دو سپاه بزرگ در کنار یک دیگر قرار گرفتند . (۱۵)

حضرت علی علیه السّلام پس از تصرف رود فرات از سوی سپاهیان رزمنده اش ، دستور داد که برداشت آب ، برای دو سپاه آزاد باشد و کسی حق منع از دیگران را نداشته باشد .

دو سپاه در ماه محرم ، به حرمت این ماه از جنگ و نبرد خودداری کرده و چشم امید به صلح و سازش دوختند . امیر مؤمنان علیه السّلام با ارسال نمایندگان چند به نزد معاویه ، تلاش زیادی به عمل آورد که رویارویی دو سپاه ، بدون خون ریزی به پایان رسد . ولی معاویه بن ابی سفیان که از تعداد لشکریان خود مغرور بود ، به تمام درخواست های حضرت علی علیه السّلام پاسخ منفی داد و بر مجازات قاتلان عثمان مقتول ، پافشاری نمود و زمینه نبرد خونین را فراهم کرد .

سرانجام پس از پایان ماه محرم و هلول ماه صفر ، سپاهیان عراق و سپاهیان شام در دسته های چند منظم شده و به صف آرایی پرداختند .

حضرت علی علیه السّلام ، فرماندهی سواره نظام را بر عهده عمار بن یاسر

، فرماندهی پیاده نظام را بر عهده عبدالله بن بدیل خزاعی ، و پرچم سپاه را بر عهده هاشم بن عتبہ ابی وقاص گزارد .

هم چنین آن حضرت ، فرماندهی میمنه (سمت راست) را بر عهده اشعث بن قیس ، فرماندهی میسره (سمت چپ) را بر عهده عبدالله بن عباس ، و سرگردانی پیادگان میمنه را بر عهده سلیمان بن صرد خزاعی ، و سرگردانی پیادگان میسره را بر عهده حارث بن مرّه عبدی گزارد . هم چنین آن حضرت ، افراد قبیله (مُضَر) کوفه و بصره را در قلب سپاه ، رزمندگان یمنی را در سمت راست و افراد قبیله (ربیعہ) را در سمت چپ قرارداد و برای هر طایفه ای ، پرچم ویژه ای بست و به دست بزرگان و امیران آنان قرارداد .

آن حضرت ، امارت افراد قبایل قریش ، بنی اسد و کنانه را بر عهده عبدالله بن عباس ، قبیله کنده را بر عهده حجر بن عدی ، قبیله بکر بصره را بر عهده حنین بن منذر ، قبیله تمیم بصره را بر عهده احنف بن قیس ، قبیله خزاعه را بر عهده عمرو بن حمق ، قبیله بکر کوفه را بر عهده نعیم بن هبیره ، قبیله سعد و رباب بصره را بر عهده جاریه بن قدامه ، قبیله بجیله را بر عهده رفاعه بن شداد ، قبیله ذهل کوفه را بر عهده یزید بن رویم شیبانی ، قبیله های عمرو و حنظله بصره را بر عهده اعین بن ضبیعه ، طایفه های قضاعه و طی را بر عهده عدی بن حاتم ، طایفه های

لهازم کوفه را بر عهده عبدالله بن حجل عجلی ، طایفه تمیم کوفه را بر عهده عمیر بن عطارد ، طایفه های ازد و یمن را بر عهده جنذب بن زهیر ، طایفه ذهل بصره را بر عهده خالد بن معمر سدوسی ، طایفه های عمرو و حنظله کوفه را بر عهده شیبث بن ربیع ، طایفه همدان را بر عهده سعید بن قیس ، طایفه لهازم بصره را بر عهده حریث بن جابر حنفی ، طایفه های سعد و رباب کوفه را بر عهده طفیل اءبصریمه ، طایفه مذحج را بر عهده اشتر بن حارث نخعی ، طایفه عبدالقیس کوفه را بر عهده صعصعه بن صوحان ، طایفه قیس کوفه را بر عهده عبدالله بن طفیل بگایی ، طایفه عبدالقیس بصره را بر عهده عمرو بن حنظله ، قبیله قریش بصره را بر عهده حارث بن نوفل هاشمی ، طایفه قیس بصره را بر عهده قبیصه بن شداده لالی ، و فرماندهی گروه قواصان را بر عهده قاسم بن حنظله جهنی قرارداد . (۱۶)

به روایت دیگر : آن حضرت ، فرماندهی سواره نظام کوفی را بر عهده مالک اشتر ، فرماندهی سواره نظام بصری را بر عهده سهل بن حنیف ، فرماندهی پیاده نظام کوفی را بر عهده عمار بن یاسر و فرماندهی پیاده نظام بصری را بر عهده قیس بن سعد گزارد (۱۷) و سایرین را در دسته های دیگر منظم نمود .

معاویه بن ابی سفیان نیز سپاه خود را در دسته ها و گروه هایی چند آراست و افرادی چون عبیدالله بن عمر بن خطاب ، مسلم بن عقبه مُرّی ، عبدالله بن عمرو بن عاص ، حبیب بن مسلمه ،

عبدالرحمن بن خالد ، ضحاک بن قیس ، ذوالکلاع حمیری ، زفر بن حارث ، سفیان بن عمرو ، مسلمه بن مخلد ، حوشب ذوظلم ، طریف بن حابس ، عبدالرحمن بن قیس ، حارث بن خالد ازدی ، همّام بن قبیصه ، بلال بن ابی هییره ، حاتم بن معتمر ، حابس بن سعد ، حسان بن بحدل ، حییش بن دلجه و . . . را بر امیری آنان منصوب کرد .

از آن روز نبرد بی امان آغاز گردید و هر روز دسته هایی از طرفین به مبارزه برخاسته و یک دیگر را آماج تیر و تیغ قرار می دادند . (۱۸)

مالک اشتر نخعی که از مشاوران و یاران نزدیک حضرت علی علیه السلام بود ، در بسیاری از این عملیات ها شرکت می کرد و با فتح و ظفر برمی گشت .

در اکثر درگیری ها ، پیروزی با سپاهیان امام علی علیه السلام بود . افرادی چون مالک اشتر نخعی ، عمار بن یاسر ، امام حسن مجتبی علیه السلام ، امام حسین علیه السلام ، محمد حنفیه ، عبدالله بن عباس ، هاشم بن عتبّه و بسیاری دیگر از سپاهیان امام علی علیه السلام در این درگیری ها ، دلاوری های فراموش نشدنی از خود بر جای گذاشتند و

سپاهیان دشمن را به شکست و عقب نشینی وادار کردند .

خود امام علی علیه السلام نیز در بسیاری از عملیات های فردی و گروهی شرکت نمود و دلاوری های آن حضرت ، مایه دلگرمی سایر سپاهیان اسلام می گردید . در این نبرد تعدادی از یاران نزدیک حضرت علی علیه السلام مانند : عمار بن یاسر ، هاشم بن

عتبه (معروف به هاشم مرقال) ، اویس بن قرنی ، صفوان و سعد از پسران حذیفه الیمان ، عبدالله بن حارث (برادر مالک اشتر) ، خزیمه بن ثابت (معروف به ذوالشهادتین) ، و عبدالله بن کعب به شهادت رسیدند .

هم چنین از سرداران معاویه ، افرادی چون : ذوالکلاع حمیری ، عبیدالله بن عمر بن خطاب ، کریب بن صباح ، عبدالله بن ذی الکلاع ، حوشب ذاطلیم ، عوف بن مجزئه کوفی ، عروه بن داود دمشقی کشته شدند .

مهم ترین عملیات این جنگ بزرگ ، واقعه (ليله الهرير) بود . در این واقعه که سپاهیان امام علی علیه السلام پس از نماز عشا ، اقدام به حمله سراسری نمودند ، ضربه مهلکی بر سپاهیان شام وارد آمد . این عملیات تا شب بعد ادامه یافت و از طرفین تعداد زیادی کشته و زخمی گردیدند . بنا به روایت نصر بن مزاحم ، در حدود هفتاد هزار تن از طرفین کشته شدند که بیشتر آنان از لشکریان معاویه بودند .

سپاهیان امام علی علیه السلام در این واقعه بزرگ ، به سه دسته تقسیم شدند . دسته ای به فرماندهی مالک اشتر در سمت راست جبهه ، دسته ای به فرماندهی ابن عباس در سمت چپ جبهه ، و دسته ای به فرماندهی امیر مؤمنان علیه السلام در قلب و میان نیروها . (۱۹) سایر رزمندگان نیز در دسته های کوچکتر با ارتباط به یکی از این سه بخش ، اقدام به عملیات هماهنگ نمودند و کمر سپاه معاویه را شکستند . سپاهیان شام را دهشت بزرگی فراگرفت و گریزی جز در خاک غلطیدن

و جان باختن در راه هدف های پلید و شیطانی معاویه برای خویش نمی یافتند . همگان را ترس گرفته بود که مبادا نسل عرب در این واقعه ، منقرض گردد .

چیزی به پیروزی سپاهیان امام علی علیه السلام نمانده بود و یاران فداکار او ، ساعت به ساعت ، به خیمه گاه معاویه نزدیک تر می شدند .

اما معاویه ، با اشاره و دسیسه عمرو بن عاص ، پانصد جلد قرآن مجید را بالای نیزه کرد و در میان دو سپاه به اهتزاز در آورد و همگان را به حکمیت قرآن فراخواند . امام علی علیه السلام و یاران نزدیک او ، چون مالک اشتر ، عبدالله بن عباس ، عدی بن حاتم و بسیاری از فرماندهان جنگی ، دست معاویه را خوانده و اقدام وی را چیزی جز یک نیرنگ جنگی نمی دیدند . به همین جهت ، دستور ادامه عملیات را صادر نمودند . ولی برخی از فرماندهان و سپاهیان امام علی علیه السلام ، مانند اشعث بن قیس ، مسعر بن فدکی و زید بن حصین ، فریب نیرنگ های معاویه و عمرو بن عاص را خورده و بر پایان یافتن عملیات ، اصرار نمودند . آنان چون حضرت علی علیه السلام را مصمم به ادامه عملیات می دیدند ، وی را تهدید به جنگ داخلی و قتل آن حضرت کردند .

امیر مؤمنان علیه السلام برای جلوگیری از جنگ داخلی ، به فرماندهان و سایر رزمندگان دستور عقب نشینی داد . سپاهیان عراق به فرمان آتش بس امیرمؤمنان علیه السلام گردن نهاده و با ناباوری تمام ، به پادگان برگشتند . مالک اشتر

که خود را پیروز میدان می دید و تا فتح خیمه گاه معاویه ، چندگامی فاصله نداشت ، ناچار شد به خاطر نفاق و دودستگی گروهی از سپاهیان امام علی علیه السّلام و به دستور آن حضرت به خیمه گاه برگردد . وی از این بابت بسیار ناراحت و خشمگین بود و بر آنان فریاد زد و آنان را به خاطر نیرنگ و خیانت و بی وفایی سرزنش و ملامت کرد .

معاویه و عمرو بن عاص که با این نیرنگ ، از هلاکت رهایی یافته بودند ، با ارسال نامه هایی چند برای امام علی علیه السّلام از وی خواستند که برای پایان جنگ از قرآن مدد گیرند و آن را حکم و داور خویش قرار دهند . حضرت علی علیه السّلام که نیرنگ آنان را می دانست و آنها را اساسا پیرو قرآن نمی دید ، چندان به پیام هایشان اهمیتی نمی داد ولی ناچار شد با اصرار برخی فرماندهان فریب خورده و قاریان سپاه خویش پیشنهاد آنان را بپذیرد . اشعث بن قیس که در ظاهر از فرماندهان حضرت علی علیه السّلام ولی در باطن نسبت به آن حضرت دل خوشی نداشت و تمایل به معاویه و حکومت های اشرافی داشت ، خود پیش قدم شده و از حضرت علی علیه السّلام درخواست کرد که به نمایندگی از آن حضرت با معاویه سخن گوید . امیر مؤمنان علیه السّلام ، به وی اجازه دیدار با معاویه داد .

وی به لشکرگاه شامیان رفت و پس از گفت و گو با معاویه ، تصمیم گرفتند یک تن از سوی سپاه شام و یک تن از سوی سپاه عراق

به عنوان حکم و داور انتخاب شده و با بررسی آیات قرآن ، حق را از ناحق تشخیص داده و خلیفه شایسته را معرفی نمایند .

از سوی شامیان ، عمرو بن عاص که مبتکر اصلی عملیات های شامیان و نیرنگ های جنگی آنان بود ، انتخاب شد و از سوی حضرت علی علیه السلام ، مالک اشتر معرفی گردید . ولی منافقان داخلی اعتراض کرده و مالک اشتر را جنگ طلب خوانده و راضی به انتخاب وی نشدند . آنان بر انتخاب ابوموسی اشعری که در کوفه عزلت گزیده و از کمک به طرفین جنگ امتناع ورزیده بود ، اصرار کردند . ولی امام علی علیه السلام ، وی را شایسته این امر مهم ندانست و عبدالله بن عباس را معرفی کرد .

اشعث بن قیس و سایر طرفداران حکمیت ، اصرار بر انتخاب ابوموسی نمودند و حضرت علی علیه السلام را با اکراه ، وادار به پذیرش او کردند .

بدین ترتیب با نوشتن قراردادنامه حکمیت و تعهد طرفین بر اجرای آن ، در روز چهارشنبه ۱۷ صفر سال ۳۷ قمری آتش بس برقرار گردید و از آن پس به تدریج نیروهای دو طرف ، به سوی شهرهای خویش بازگشت نمودند . (۲۰)

حضرت علی علیه السلام تمامی اسیران شامی را ، غیر از آنانی که مرتکب قتل سپاه او شده بودند ، آزاد کرد و معاویه نیز ناچار شد اسیران عراقی را آزاد گرداند . (۲۱)

ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص ، مدتی در دومه الجندل (شهری در میان عراق و شام) به گفت و گو نشسته و جوانب قضایا را بررسی کردند . سرانجام با پیشنهاد عمرو بن عاص

، تصمیم گرفتند که در مجمع عمومی مسلمانان ، هم حضرت علی علیه السّلام و هم معاویه بن ابی سفیان را از خلافت برکنار کرده و انتخاب خلیفه را بر عهده شورای مسلمین بگذارند تا آنان هرکسی را برگزیدند ، خلافت اسلامی را بر عهده گیرد .

روز موعود فرارسید و ابوموسی و عمروبن عاص با دلهره و وسواس ویژه ، وظیفه مهمی را بر گردن گرفته و آن را می بایست در جمع مسلمانان بیان کنند و زمینه انتخاب خلیفه منتخب را فراهم کنند .

ولی عمروبن عاص با نیرنگ تمام ، ابوموسی را به اظهار نظر وادار کرد و او را پیش از خود ، به منبر فرستاد . ابوموسی که از جانب عمرو بن عاص ، اطمینان داشت ، پس از بیان مقدمه ، گفت : ما بعد از بررسی جوانب مختلف ، به این نتیجه رسیدیم که هر دو خلیفه را عزل و انتخاب خلیفه بعدی را بر عهده شورای مسلمانان بگذاریم . به این جهت ، من از سوی سپاهیان عراق ، علی بن ابی طالب علیه السّلام را از خلافت مسلمانان عزل می نمایم !

از منبر به زیر آمد و نوبت به عمروبن عاص رسید . او نیز پس از مقدمه ای گفت : حال که ابوموسی ، علی علیه السّلام را از خلافت عزل کرد ، من معاویه بن ابی سفیان را به خلافت مسلمانان برمی گزینم و همگان را به بیعت وی فرامی خوانم !

ابوموسی که انتظار چنین خیانتی را از عمروبن عاص نداشت ، بر او برآشفته و میان آنان مشاجره لفظی بالا گرفت .

شیعیان و هواداران امام علی

علیه السّلام اعتراض کرده و این تصمیم را باطل ، اعلام کردند و ابوموسی را خائن به دین و امت دانستند و او را از خود طرد کردند . شامیان با خوشحالی به شام برگشته و به جشن و سرور پرداختند و سرانجام نبرد بزرگ صفین ، بدون این که طرف پیروزی در میدان داشته باشد و نتیجه قطعی به دست آورده باشد ، با نیرنگ عمرو بن عاص و خیانت افرادی چون اشعث بن قیس و ابوموسی اشعری به پایان رسید . (۲۲)

اول صفر سال ۶۱ هجری قمری

ورود اسیران واقعه کربلا به شام

پس از آن که امام حسین علیه السّلام و یاران باوفایش در دشت سوزان کربلا به دست لشکریان حرمت شکن و سفاک عمر بن سعد در روز عاشورای سال ۶۱ قمری به شهادت رسیدند ، بازماندگان آنان ، از جمله امام زین العابدین علیه السّلام که در شدت بیماری به سر می برد و سایر فرزندان ، همسران ، خواهران و مادران شهیدان کربلا ، به اسارت سپاه عمر بن سعد درآمده و در روز یازدهم محرم ، آنان را از کربلا به کوفه منتقل نمودند . عبیدالله بن زیاد که استاندار کوفه و بصره و عامل یزید بن معاویه در عراق و فتنه گر اصلی واقعه کربلا و از دشمنان سخت اهل بیت علیه السّلام بود ، دستور داد که اسیران را با همان حالت اسارت و در پوشش نامناسب و تحقیرآمیز وارد مجلس او نموده و از این راه بر آنان و بر همگان فخر و بالندگی نماید .

به همین جهت با اسیران به گونه ای زننده و ناروا رفتار کرد و بر آنان بسیار سخت گرفت . ولی

مناظره و مشاجره حضرت زینب (س) و امام زین العابدین علیه السّلام در مجلس ابن زیاد و افشاگری جنایت های سپاه کوفه برای اهالی این شهر، عیدالله بن زیاد را در موقعیت بسیار خطرناکی قرارداد. به طوری که مردم از شدت خشم و نگرانی و انزجار از رفتار عیدالله و سپاهیان بی نزاکت او در دشت کربلا، آشکارا بر حسین علیه السّلام و یارانش می گریستند و قاتلانشان را لعنت می کردند.

عبدالله بن عقیف، از جمله شیعیان علی علیه السّلام در کوفه بود که در همان زمان بر ضد عیدالله قیام کرد و به دست دژخیمان حکومت به شهادت رسید.

به هر تقدیر پس از چند روز اقامت اسیران در کوفه، آنان را روانه شام نمودند تا در مجلس یزید بن معاویه (دومین حاکم اموی) حاضر سازند.

عیدالله بن زیاد پیش از حرکت اسیران، فرمان داد سرهای شهیدان کربلا را بالای نیزه کرده و به سرپرستی زحر بن قیس به شام ارسال کنند و پس از آن، اسیران را بر کجاوه هایی سوار کرده و به حالت اسیری روانه شام کرد. وی دستور داد امام زین العابدین علیه السّلام را با غلّ جامعه در بند کرده و دستهایش را برگردنش به بندند. وی، محفّر بن ثعلبه عائذی را مأمور رساندن اسیران به شام نمود و افراد جنایت کاری چون شمربن ذوالجوشن و خولی را نیز با او همراه کرد.

گروه اسیرداران، در میان راه به گروه حاملان سرهای شهدا پیوسته و به اتفاق هم راه عراق تا شام را پیمودند. (۲۳)

منازل و ایستگاه های

میان عراق و شام، زیاد است و معروف به چهل منزل می باشد. آنان در هنگام حرکت به سوی شام از بسیاری از شهرها و روستاها عبور کردند و در بسیاری از این مناطق، مردم به محض باخبر شدن از شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت خانواده آن حضرت، سوگواری می کردند و بر قاتلان آن حضرت نفرین و لعنت می نمودند. از اسیران و سرهای شهدا در بین راه، کرامات فراوانی به ظهور رسیده و خاطره های زیادی از آنان در منابع اسلامی و مقاتل به ثبت رسیده است.

به هر تقدیر در روز اول ماه صفر سال ۶۱ هجری قمری، اسیران و سرهای شهیدان واقعه کربلا را وارد دمشق، مقر حکومت یزیدبن معاویه نمودند و اهالی این شهر، این روز را عید اعلان کرده و به جشن و پایکوبی پرداختند. (۲۴)

روایت شده است: اسیران واقعه کربلا، همین که به دمشق رسیده و خیل تماشاگران را دیدند، تلاش زیادی به عمل آورده تا خود را از تماشاگران بپوشانند. به همین جهت جناب ام کلثوم (س) پیش از ورود به دمشق به شمر بن ذی الجوشن فرمود: مرا با تو حاجتی است.

شمر گفت: حاجت تو چیست؟

ام کلثوم (س) فرمود: این شهر شام است. چون خواستید ما را وارد شهر نمایید، از دروازه ای وارد کنید که حضور تماشاگران در آن کمتر باشد و سرهای شهیدان را از میان اسیران بیرون برده و جلوتر از آنان حرکت دهید تا مردم به تماشای سرها

پرداخته و به خاندان عصمت و طهارت کمتر نگاه کنند .

شمر ، که جرثومه فساد و تباهی بود ، برخلاف نظر ام کلثوم (س) ، سرهای شهیدان را در میان اسیران قرارداد و آنان را همزمان از دروازه ساعت که شلوغ ترین ورودی دمشق بود ، عبور داد .

شیخ عباس قمی (ره) به نقل از شیخ بهایی (ره) درباره ورود اسیران به دمشق گفت : بر در شهر سه روز ایشان را بازگرفتند تا شهر را بیارایند و هر حُلّی و زیوری و زینتی که در آن بود به آینه ها بستند به صفتی که کسی چنان ندیده بود . قریب پانصد هزار مرد و زن با دف ها ، و امیران ایشان با طبل ها ، بوق ها و دُهل ها بیرون آمدند و چند هزار مردان و جوانان و زنان ، رقص کنان با دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردند . (۲۵)

پس از ورود اسیران به دمشق ، آنان را وارد مجلس یزید نمودند .

پیش از همه ، زحر بن قیس به نزد یزید رفت و گفت : ای امیر! برای تو مژده فتح و پیروزی آورده ام . خداوند متعال تو را بر مخالفانت پیروز کرد . همانا حسین بن علی علیه السلام به همراه هجده تن از اهل بیت و شصت نفر از یارانش بر ما وارد شدند و ما به محض ورود آنان به عراق ، به سوی او حرکت کردیم و به او گفتیم که یا تسلیم شده و فرمان عبیدالله بن زیاد را برگردن گیرد و یا آماده کارزار گردد . ولی او و یارانش

تسلیم نشده و کارزار را پذیرفتند . ما هم بامداد که خورشید سر از نقاب حجاب برآورد بر آن ها تاختیم . (۲۶)

زحر بن قیس برای خوش آیند یزید و جلب رضایت او و گرفتن جایزه ، تعریف و توصیف زیادی از جنایت های خود و هم دستان خود به عمل آورد .

یزید ، پس از شنیدن گفتار ابن قیس ، سرش را به زیر انداخت و مقداری به فکر فرورفت و آن گاه سر برداشت و گفت : هرگاه حسین علیه السلام را نمی کشتید من شما را مردمی مطیع و فرمانبردار می دانستم و اگر من به جای عبیدالله بن زیاد بودم از کرده حسین علیه السلام درمی گذشتم .

یحیی بن حکم ، برادر مروان بن حکم که در آن مجلس حضور داشت ، گفت : این ها همان سرهایی هستند که در سرزمین طف به دست پسر زیاد که دارای حسب و نسب پستی است از پای درآمدند . آری نسل امیه به اندازه ریگ ها ، دنیا را پر کرده و برای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسلی باقی نمانده است !

یزید سخن او را برید و بر سینه اش زد و دستور داد که خاموش شود . (۲۷)

یزید در آن جمع ، متوجه امام سجاد علیه السلام شد که در غل و زنجیر بود و به وی گفت : ای پسر حسین ! پدرت خویشاوندی مرا برید و حق مرا زیر پا گذاشت و با من درباره سلطنت به نزاع پرداخت ، در نتیجه خدا با او چنین معامله ای کرد که اکنون مشاهده می نمایی !

امام زین العابدین

عليه السلام در پاسخ يزيد اين آيه را تلاوت كرد : مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا . (۲۸)

يعني هيچ بلا و ناگواری در روی زمین و در جان هایتان به شما نمی رسد مگر آن که پیش از این ما آن را در کتاب مقدرات ثبت کردیم ، همانا این کار برای خدا آسان است .

در آن مدتی که اسیران در شام اقامت داشتند ، رویدادهای گوناگونی برای آنان به وقوع پیوست که از همه مهمتر درگذشت دختر خردسال امام حسین علیه السلام در خرابه شام ، مناظره حضرت زینب (س) و دیگر افراد خانواده امام حسین علیه السلام با يزيد و خطبه به یادماندنی امام سجاد علیه السلام در حضور يزيد ، درباریان و اهالی دمشق در مسجد اموی بود .

این گونه افشاگری ها و مبارزه های پنهان و آشکار اهل بیت علیه السلام در حالت اسیری در شام ، يزيد را در نزد مسلمانان ، بی مقدار و بی اعتبار کرد و پس از مدتی ، وضعیت شام را بر ضد يزيد و به هواداری از امام حسین علیه السلام تغییر داد .

يزيد ، ناچار شد که اعتراف به جرم و جنایت خود و سپاهیان و عاملان جنایت پیشه خود کرده و از امام زین العابدین علیه السلام عذرخواهی نماید و پس از مدتی آنان را آزاد و با احترام و عزت به مدینه منوره عودت دهد . (۲۹)

بدین ترتیب ، قیامی را که امام حسین علیه السلام با خون خود آغاز کرده بود ، امام زین العابدین علیه السلام

و حضرت زینب علیها السلام و سایر اسیران واقعه کربلا ، با اسارت خود به اکمال و اتمام رسانید .

اول صفر سال ۲۴۹ هجری قمری

شورش بزرگ اهالی بغداد بر ضد حکومت وقت

پس از درگذشت منتصر بالله (یازدهمین خلیفه عباسی) ، مستعین بالله به خلافت رسید . ولیکن عده ای از نظامیان حکومتی ، خلافت وی را به رسمیت نشناخته و خواهان خلافت معتز فرزند متوکل عباسی شدند .

در بغداد میان هواداران مستعین و هواداران معتز ، چندین روز درگیری و نبرد شدید برقرار بود . تعدادی از طرفین کشته و زخمی گردیدند و اماکن فراوانی دست خوش غارت و تخریب گردید و بر این شهر که دارالخلافه مسلمانان بود ، هرج و مرج و بی نظمی حاکم گردید .

ولی سرانجام ، هواداران مستعین پیروز شده و حکومت را بدست گرفتند .

رومیان که از اختلاف و پراکندگی مسلمانان ، به ویژه درگیری های دارالخلافه بغداد ، باخبر شده بودند ، به مرزهای مسلمانان هجوم آوردند .

در نزدیکی شهر (ملطیه) میان سپاهیان روم و مدافعان مسلمان ، نبرد شدیدی در گرفت و از طرفین ، تعداد زیادی کشته ، زخمی و اسیر گردیدند .

در این جنگ بی امان ، عمر بن عبیدالله بن اقطع ، فرمانده کل مسلمانان و علی بن یحیی ارمنی ، از فرماندهان سپاه و حدود دوهزار نفر از سربازان مسلمان کشته شدند .

مردم بغداد که از اختلافات داخلی عباسیان و کشته شدن مسلمانان در نبرد با رومیان ، ناراحت و نگران بودند ، در اول صفر سال ۲۴۹ قمری به طور خودجوش صدای اعتراض خویش را نسبت به ضعف و سستی دست اندرکاران حکومتی بلند نمودند .

اعتراضات

آنان ، پیوسته فراگیرتر می شد و جمعیت فراوانی را به خود جذب می کرد .

مردم خشمگین بغداد ، زندان حکومتی را مورد هجوم قرار داده و آن را از دست مأموران بیرون آوردند و زندانیان را آزاد کردند .

آنان به خاطر اعتراض به دست اندرکاران حکومت ، یکی از پل های بغداد را بریده و دیگری را به آتش کشیدند و انبارهای دولتی و سرمایه داران را مصادره کرده و برای تقویت سربازان مبارز ، به سوی جبهه های جنگ ارسال کردند .

دیگر شهرنشینان بلاد اسلامی نیز از رفتار و کردار حاکمان و متصدیان امور ناراحت و متنفر بودند . در سامرا ، شورشیان این شهر به تقلید از شورشیان بغداد ، به زندان ها هجوم آورده و زندانیان را آزاد کردند .

اهالی اهواز ، فارس و جبال (مناطق کوهستانی سلسله جبال زاگرس) جوانان خود را تجهیز کرده و برای پشتیبانی از مدافعان مسلمان به سوی سرحدات اعزام کردند .

شورش مسلمانان که می رفت از بغداد به همه بلاد اسلامی گسترش پیدا کند ، از سوی زمامداران وقت سرکوب شد .

وُصیف ، بُغای صغیر و عموم سپاهیان ترک نژاد بغداد ، به دستور خلیفه عباسی ، به سرکوبی شورشیان پرداختند و تعداد فراوانی از شورش گران و بی گناهان را از هستی ساقط کرده و آشوب آنان را از این طریق خاتمه دادند . (۳۰)

اول صفر سال ۲۷۰ هجری قمری

کشته شدن صاحب الزّنج و پایان یافتن فتنه زنگیان

در عصر خلافت مهتدی عباسی (چهاردهمین خلیفه عباسیان) شورش در جنوب عراق آغاز گردید و رهبری آن را مردی به نام صاحب الزّنج بر عهده داشت و پیروزی های

بزرگی به دست آورد. هویت صاحب الزنج و نسب او به درستی روشن نیست. تاریخ نگاران درباره نسب او به گمانه زنی پرداختند. برخی وی را از نوادگان زید بن علی بن الحسین علیه السلام، و برخی دیگر وی را از طایفه عبدالقیس دانستند. گویا در زمان او نیز درباره نسبش اختلاف بود. چنانچه خود او در آغاز خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی، معرفی کرد و پس از آن که بصره را گرفت، با علی بن محمد بن احمد بن عیسی در این شهر روبرو شد و اهالی بصره وی را به همین نام می شناختند؛ بدین جهت صاحب الزنج ناچار شد ادعا کند که از نوادگان یحیی بن زید، مقتول در جوزجان است.

به هر تقدیر، نام اصلی وی، علی بن محمد بود، که بنا به روایت برخی از مورخان، خود را از نسل زید بن علی بن حسین علیه السلام می دانست. (۳۱)

برخی دیگر بر این باورند که وی از پیروان خوارج بود و چون استقبال مردم از قیام های پی در پی زیدیان را مشاهده کرد، حس جاه طلبی اش، وی را وادار کرد که به نام زیدیان قیام کرده و خود را منتسب به خاندان اهل بیت علیهم السلام نماید. در حالی که کردار و روش های او هیچ شباهتی به اهل بیت علیهم السلام نداشت و برخی از آنانی که به نبرد او رفته بودند، از علویان و هاشمیان بودند.

او پیش از این از سامرا به بحرین رفته بود و خود را از

فرزندان عباس بن علی بن ابی طالب علیه السّلام معرفی کرد و از آن جا به بغداد رفت و خود را به احمد بن عیسی بن زید نسبت داد .

تا این که در سال ۲۵۵ در بصره ، شورش آغاز شد و دو طایفه بلالیه و سعديه بر ضد حاکم وقت قیام کرده و وی را که نامش محمد بن رجاء بود ، از حکومت عزل نمودند .

صاحب الزّنج پس از شنیدن ماجرای بصره ، به این شهر رفت و داعیان و مبلغان خود را در میان مردم پراکنده ساخت . وی ، بردگان سیاه را مورد توجه قرارداد و آنان را به آزادی و زندگی به سان دیگران وعده داد . بدین جهت بردگان زیادی به او پیوستند .

از آن زمان ، شورش رسمی وی آغاز گردید . وی با تنظیم بردگان سیاه و سپاهیان خود به شهرهای کوچک هجوم و آن ها را در تصرف خویش درآورد و از مناطق به دست آورده ، غنایم فراوانی ، نصیب سپاهیان خویش کرد .

تا این که به سوی بصره هجوم آورد و در میان راه با دسته های چند از نیروهای وابسته به خلیفه عباسی روبرو شد و پس از نبردهای خونین ، آنان را از سر راه برداشت و خود را به دروازه بصره رسانید و اهالی این شهر و سپاهیان خلیفه برای جلوگیری از ورود وی تلاش زیادی به عمل آوردند ، ولی نتیجه ای در پی نداشت و سپاهیان صاحب الزّنج با قدرت تمام ، صف مدافعان را شکسته و وارد شهر گردیدند و جمعیت زیادی را کشته و اموال فراوانی را به غنیمت

گرفتند و به بندرگاه و لنگرگاهای بصره نیز دست برد زده و تمام قایق‌ها و کشتی‌ها را به همراه محموله‌ها و کالاهایشان به غارت بردند .

پس از بصره ، شهرهای ابله ، عبادان (آبادان) و اهواز را نیز به تصرف خویش درآورده و رعب و وحشت عظیمی در جنوب غربی ایران و جنوب شرقی عراق به وجود آوردند . (۳۲)

یک سال پس از قیام صاحب الزّنج در بصره ، مهتدی عباسی ، مورد خشم فرماندهان و کارگزاران حکومتی خویش قرار گرفت و در رجب سال ۲۵۶ قمری از خلافت عزل گردید و به جای وی ، معتمدعباسی به خلافت رسید . (۳۳) صاحب الزّنج از نابسامانی‌های دربار خلافت عباسیان ، سودی فراوان جست و شهرهای دیگری را تصرف کرد . معتمدعباسی برای خاموش کردن فتنه صاحب الزّنج تلاش زیادی به عمل آورد . وی فرماندهان چندی را به نبرد صاحب الزّنج فرستاد . برخی به پیروزی‌های کوچک و مقطعی نایل شده و پس از مدتی ناچار به عقب‌نشینی و شکست می‌شدند و برخی دیگر در آغاز نبرد ، متحمل شکست و فضاحت می‌گردیدند .

معتمد عباسی به ناچار ، برادر خود ابواحمدموفق را که در مکه حکومت می‌کرد فراخواند و وی را به فرماندهی سپاهیان خلیفه در نبرد با صاحب الزّنج منصوب کرد و حکومت کوفه ، مکه ، مدینه ، یمن ، بصره ، اهواز ، یمامه ، بحرین و بسیاری از مناطق دیگر را به وی عطا کرد تا با دل گرمی بیشتر ، تجهیز سپاه کرده و غائله صاحب الزّنج را به پایان آورد .

از

آن زمان میان سپاهیان خلیفه و سپاهیان صاحب الزنج ، درگیری های زیادی به وقوع پیوست و خلق کثیری جان باختند و تعدادی از سپاهیان و اهالی بی گناه شهرها کشته ، زخمی و اسیر گردیدند . سپاهیان صاحب الزنج ، بسیاری از مناطق مسکونی و محله های شهرها را آتش زده و کشتی های بندرگاه را نابود ساختند و اموال فراوانی از مردم به تاراج بردند .

فته و فساد بزرگی که همانندش را در تاریخ کمتر می توان دید ، به وقوع پیوست .

صاحب الزنج پس از پیروزی هایی که به دست آورد و غنایمی که نصیب سپاهیانش کرده بود ، اقدام به ساختن شهر جدیدی نمود که نامش را (المختاره) نهاد .

برای این شهر ، باروها ، خندق ها ، تنگناها و استحکامات ویژه ای در نظر گرفت و با برنامه و نقشه مهندسی یک شهر تمام عیار نظامی به وجود آورد .

از آن سو ، موفق بالله عباسی که برای نبرد با صاحب الزنج به جنوب عراق لشکرکشی کرده و در مقابل المختاره اردو زده بود ، اقدام به ساختن شهر دیگری به نام (موفقیه) کرد و در آن ، خانه ها و مغازه های فراوانی ساخت و در وسط شهر ، مسجد جامع بزرگی بنا نهاد .

از آن جا برای تخریب روحیه سربازان صاحب الزنج ، اقدامات فراوانی به عمل آورد . وی از طریق ارسال پیکان های تیر و یا نفوذی های خود ، به سپاهیان صاحب الزنج پیام می فرستاد که به همه سپاهیان صاحب الزنج جز خود او ، در صورت تسلیم شدن ،

امان نامه می دهد . از این طریق تعدادی از سپاهیان صاحب الزّنج را از مختاره بیرون کشید .

ابوالعباس فرزند موفق عباسی که بعدها به معتضدعباسی شهرت یافت و به خلافت رسید ، در نبرد با صاحب الزّنج همراه پدرش موفق بود و نبردهای فراوانی را فرماندهی کرد و پیروزی های بزرگی به دست آورد .

در محرم سال ۲۶۸ قمری ، یکی از سرداران صاحب الزّنج و یار مورد اعتماد او به نام جعفر بن ابراهیم ، معروف به السّجان ، از موفق امان خواست و سپاه صاحب الزّنج را ترک کرد . موفق پس از دلگرمی سّجان ، وی را به نبرد با صاحب الزّنج وادار ساخت .

صاحب الزّنج و سپاهیان او پس از سال ها نبرد و کشتار مردم و تاراج اموال آنان ، به سوی عافیت طلبی و ایجاد رفاه و زندگی اشرافی روی آوردند . برای خویش ساختمان های مجلل و برج و باروهایی بنا نمودند و خدمت کارانی از مردان و زنان بی نوا را در استخدام خود گرفته و برای اشباع شهوات نفسانی خود ، اقدام به هر عملی می کردند .

این گونه رویکردها در یک اجتماع یا جمعیتی ، موجب رقابت و حسادت افراد شده و یکپارچگی آنان را به فروپاشی تبدیل می کند و به تدریج آنان را به اضمحلال و نابودی می رساند . در این واقعه نیز آفت دنیاطلبی ، دامن سپاهیان صاحب الزّنج را گرفت و آنان را به رقابت ، حقد ، کینه و حسادت وادار ساخت و سرانجام برای از میان بردن رقیبان خود ، دست به هر عمل زدند تا خود میدان

دار و صاحب اختیار باشند. این امر موجب ضعف و سستی سپاهیان صاحب الزنج و تقویت سپاه خلیفه گردید.

موفق عباسی که برای پایان دادن غائله صاحب الزنج عزم خویش را جزم کرده بود، چند سالی درگیر این ماجرا بود.

سرانجام با تدابیری کارآمد، صحنه را بر صاحب الزنج تنگ کرد.

او شهرهایی که در تصرف عاملان صاحب الزنج بود، یکی پس از دیگری تصرف کرد و آنان را وادار به عقب نشینی به مختاره نمود.

هم چنین شهر بصره را با تلفات و خسارات فراوان به دست آورد و صاحب الزنج و سپاهیان را در مختاره، در محاصره خویش قرارداد. وی پس از مدت ها محاصره شهر مختاره، بر این شهر هجوم آورد و سد مدافعان را شکست و وارد این شهر نظامی گردید. در داخل و خارج شهر مختاره به نبرد با سپاهیان صاحب الزنج پرداخت و تعداد زیادی از آنان را از پای درآورد.

در ۲۷ محرم سال ۲۷۰، جنگ طرفین شدت گرفت ولی سپاهیان صاحب الزنج، هرچه می گذشت ناتوان تر می شدند و در نتیجه متحمل شکست سنگین و سخت شدند و شهر مختاره به تصرف موفق درآمد.

علاوه بر کشته شدن تعداد بی شمار و فرار گروهی فراوان، تعداد پنجاه هزار تن از سپاهیان صاحب الزنج به اسارت نیروهای موفق درآمدند.

به هر تقدیر، صاحب الزنج پس از چهارده سال و چهارده ماه، تاخت و تاز و حکومت کردن بر بخشی از جنوب غربی ایران و جنوب شرقی عراق، در اول صفر سال ۲۷۰ قمری

به دست سپاهیان موفق عباسی کشته شد و با کشته شدن وی ، پرونده این شورش بزرگ نیز بسته گردید . (۳۴)

اما درباره انتساب صاحب الزّنج به اهل بیت علیهم السّلام و علوی دانستن وی که در برخی از کتب تاریخی (به ویژه در منابع اهل سنّت) آمده است ، تردیدی در باطل بودن این گونه ادعاها نیست . چون قیام زنگیان در عصر امام یازدهم حضرت امام حسن عسگری علیه السّلام به وقوع پیوست و آن حضرت که امام شیعیان و بزرگ علویان بود ، هنگامی که شنید برخی از مردم وی را علوی می دانند ، به صراحت بیان کرد که وی از اهل بیت علیهم السّلام نیست . از محمدبن صالح خثعمی روایت شده است : تصمیم گرفته بودم از امام عسگری علیه السّلام چند چیزی را پرسم و پاسخ شرعی آن ها را به دست آورم . پرسش هایم را نوشتم و نامه را برای امام علیه السّلام فرستادم ولیکن با این که در نظر داشتم درباره صاحب الزّنج هم به پرسم ، غفلت کرده و این موضوع از یادم رفته بود . ولی هنگامی که امام علیه السّلام پاسخ نامه ام را داد و نامه را گشودم و پاسخ هایم را گرفتم ، با شگفتی مشاهده کردم که امام علیه السّلام نوشت : و صاحب الزّنج لیس منّا اهل البیت علیهم السّلام (۳۵) . (۳۶)

علامه مجلسی درباره صاحب الزّنج می نویسد : و کان منفیا عنهم علیه السّلام نسبا و مذهبا و عملا .

یعنی : صاحب الزّنج از جهت نسب ، مذهب و کردار ، هیچ گونه رابطه ای

با اهل بیت علیهم السّلام نداشت و امام علیه السّلام وی را به طور کلی ، نفی کرده بود . (۳۷)

امّا با این حال ، چرا چنین داوری های ناروایی صورت می گیرد و این شخص مطرود به خاندان پاک و خوش نام اهل بیت علیهم السّلام نسبت داده می شود ، باید گفت : شاید خود صاحب الزّنج برای ترغیب مردم به قیام و ایجاد خوش بینی در میان آن ها اقدام به این کار کرده باشد ، ولیکن از شیطنت های عباسیان که علویان را همیشه رقیب خویش دانسته و از گرایش مردم به آنان ، رنج و رشک می بردند ، نباید غافل شد و این گونه ادعاها به طور مسلّم مورد تاءیید آنان بود . زیرا آنان با ترویج این گونه ادعاها ، تلاش زیادی برای منزوی کردن اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آنان می نمودند و از این راه ، رقیبان اصلی خویش را از سر راه خود برمی داشتند .

آنان که نمی توانستند ، پیشوایان معصوم علیهم السّلام و اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله را با زندان ، تبعید و شهادت از میان بردارند ، از این گونه رویدادها که در تاریخ اسلام کم نبود ، سود جسته و ترور شخصیتی و مذهبی می کردند .

هم چنین از راویان متعصب و مخالفان اهل بیت علیهم السّلام نباید غافل بود . زیرا آنان نیز با گمانه زنی های خود و بیان کردن قول های ضعیف و یا ایجاد قول ضعیف درصدد خدشه وارد کردن بر مذهب شیعه برمی آمدند و ایجاد شبهه و تردید می نمودند ،

تا شاید چند صباحی نور الهی را کم فروغ نمایند ، ولی غافل از این که نور الهی هرگز خامش شدنی نیست .

سوم صفر سال ۵۷ هجری قمری

میلااد با سعادت حضرت امام محمدباقر علیه السّلام ، امام پنجم شیعیان

امام محمدباقر علیه السّلام ، امام پنجم شیعیان بنا به روایتی در سوم صفر سال ۵۷ در مدینه منوره دیده به جهان گشود (۳۸) و جهان هستی را با نور خود روشن ساخت .

ولی این تاریخ ، مورد اتفاق تاریخ نگاران و سیره نویسان نیست . زیرا برخی از آنان ، میلااد با سعادت محمدباقر علیه السّلام را اول ماه رجب سال ۵۷ هجری قمری می دانند . (۳۹)

بیشتر مورخان گفته اند که سال تولدش ۵۷ قمری بوده است . بنابراین وی چهار سال پیش از واقعه کربلا به دنیا آمد و همراه پدر بزرگوارش در این واقعه جان سوز حضور داشت .

پدرش امام علی بن الحسین علیه السّلام ، معروف به سجاد و زین العابدین ، و مادرش فاطمه بنت الحسن المجتبی علیه السّلام ، معروف به امّ الحسن و امّ عبدالله می باشند .

چون نَسَب شریف امام محمدباقر علیه السّلام ، هم از پدر و هم از مادر به امام امیرالمؤمنین علیه السّلام و فاطمه زهرا (س) می رسد ، به ایشان علوی بین علویین و فاطمی بین فاطمیین گفته می شود .

امام محمدبن علی علیه السّلام ، مکّنی به ابو جعفر و ملقب به باقرالعلم و باقرالعلوم می باشد .

این امام همام پس از شهادت پدر ارجمندش امام زین العابدین علیه السّلام در سال ۹۵ قمری ، به مقام عظمای ولایت و امامت شیعیان رسید و پیروان اهل بیت علیهم السّلام را

در آن دریای مواج سیاسی و نظامی عصر خویش و هرج و مرج های آخر حکومت امویان ، به نیکی هدایت و رهبری کرد . با این که میان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و تولد امام محمدباقر علیه السلام به مدت ۴۷ سال فاصله بود ، در عین حال آن حضرت ، سلام گرم و دلنشین پیامبر صلی الله علیه و آله را از سوی جابر بن عبدالله انصاری دریافت کرد .

جابر بن عبدالله که یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و از محبان اهل بیت علیهم السلام بود ، در سنین کودکی و نوجوانی امام محمدباقر علیه السلام ، وی را در آغوش گرفت و سلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به وی ابلاغ کرد .

امام محمدباقر علیه السلام از آغاز زندگی تا شهادت خویش با ۱۱ تن از خلفا معاصر بود که همه آنان ، جز یکی از طایفه خبیثه بنی امیه بودند .

سرانجام این امام همام در هفتم ذی الحجه ، و به روایتی در ربیع الاول سال ۱۱۴ قمری در ۵۷ سالگی به وسیله زهری که ابراهیم بن ولید بن عبدالملک ، در ایام خلافت هشام بن عبدالملک ، به آن حضرت خورانیده بود ، به شهادت رسید و در قبرستان بقیع ، در کنار پدرش امام زین العابدین علیه السلام و جدّ مادری اش امام حسن مجتبی علیه السلام به خاک سپرده شد . (۴۰)

شیخ مفید (متوفای سال ۴۱۳ قمری) در کتاب اءالارشاد ، درباره مقام و شخصیت امام محمدباقر علیه السلام می گوید :
حضرت باقر که نام شریفش محمد بن علی

بن الحسین علیه السّلام است ، از میان تمام برادرانش پس از پدر ارجمندش ، به مقام امامت و خلافت الهی رسید و جانشین وی گردید و امور امامت را پس از آن حضرت ، اداره کرد . فضیلت ، علم ، زهد و بزرگواری امام محمدباقر علیه السّلام از تمامی خاندان وی بیشتر و برتر بود و همگان ، وی را به عظمت می ستوده و عوام و خواص احترامش می کردند . قدر و منزلتش از دیگران بیشتر بود و از هیچ یک از فرزندان امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام ، در خصوص علم دین ، نشر آداب و سنت نبوی ، حقایق قرآنی ، سیرت الهی و فنون اخلاق و آداب ، یادگار گران بهایی به اندازه او بر جای نمانده است .

از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله ، همان هایی که عمری دراز پیدا کرده و محضر آن جناب را درک کرده بودند ، از آن حضرت ، امور دینی و آیین اسلامی را روایت کرده اند .

هم چنین بزرگان تابعین و پیشوایان فقهای مسلمین ، از این امام همام بهره های بسیار برده اند . پایه فضل و بزرگواری آن حضرت به جایی رسیده بود که در میان اهل علم و کمال ، ضرب المثل بود و سرایندگان ، در ستایش او شعرهای فراوانی سروده و آثار خود را به نام نامی آن حضرت مزین می کردند . (۴۱)

السّلام علیک یا محمّد بن علی ، باقر العِلْمِ بعد النّبی ، یا حجه الله علی خلقه ، و رحمه الله و برکاته .

سوم صفر سال ۱۲۰ هجری قمری

شهادت زید بن علی

زید فرزند امام زین العابدین علیه السلام یکی از چهره های معروف و درخشان خاندان ولایت و امامت است که در عصر امویان به مبارزه برخاست و با قیام خود بر ضد خلافت هشام بن عبدالملک ، حکومت امویان را به لرزه انداخت .

در این جا ، مواردی چند از این شهید سرافراز علوی را به طور گذرا اشاره خواهیم نمود :

الف - شخصیت و منزلت زید بن علی علیه السلام

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ قمری) در اءالارشاد ، درباره شخصیت زید بن علی علیه السلام می گوید : زیدبن علی بن حسین علیه السلام پس از برادر بزرگوارش امام محمدباقر علیه السلام ، از سایر برادران خود بزرگوارتر و برتر بود . وی ، مردی پارسا ، پرهیزکار ، فقیه ، سخاوت مند و دلاور بود ، که شمشیر به دست گرفت و با قیام خود امر به معروف و نهی از منکر کرد و از کشندگان امام حسین علیه السلام خون خواهی نمود . (۴۲)

هم چنین درباره شخصیت عبادی وی ، زیادبن منذر ، معروف به ابوجارود گفت : من به مدینه رفته و از هر کسی درباره زیدبن علی علیه السلام پرسش کردم ، به من گفتند : ذاک حلیف القرآن ؛ او ، حلیف (هم سوگند) قرآن است .

هم چنین هشام بن هشام گفت : از خالدبن صفوان که شخصیت زیدبن علی علیه السلام را برای ما تعریف می کرد ، پرسیدم : زید را در کجا دیدار کردی ؟ گفت : در رصافه کوفه .

پرسیدم : او چگونه مردی بود؟

گفت : ما علمت یبکی من خشیه الله

حتی یختلط دموعه بمخاطه؛ همان گونه دانستی ، او از خوف خدا آن قدر گریه می کرد که اشک های وی با آب بینی اش درهم می آمیخت . (۴۳)

گفتنی است که پس از واقعه کربلا- و شهادت اباعبدالله الحسین علیه السّلام ، گرچه قیام هایی بر ضد امویان از سوی دوستان اهل بیت علیهم السّلام برای خون خواهی از شهیدان کربلا- و یا برای مقاصد دیگر ، به وقوع پیوست و حکومت امویان را با خطر جدی روبرو کرد ، مانند قیام توابین و قیام مختاربن ابی عبیده ثقفی ، ولیکن از علویان تا زمان زید ، قیام و حرکت مهمی پدید نیامده بود و قیام زیدبن علی علیه السّلام ، سرآغاز قیام ها و جنبش های علویان بر ضد امویان و پس از آنان ، بر ضد عباسیان بود .

این امر ، نشان می دهد که در عصر غربت علویان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که کسی را یارای مخالفت و مبارزه با امویان نبود ، این علوی زاده دلیر با تلاش های بی دریغ خود بار دیگر دوستان اهل بیت علیهم السّلام و شیعیان را به حرکت درآورد و قیام بزرگی را پایه گذاری کرد .

ب - علل و عوامل قیام زید

شیخ مفید ، علت اساسی و انگیزه نخستین حرکت زید را خون خواهی از امام حسین علیه السّلام و یاران شهید او در واقعه کربلا ، دانسته است . (۴۴)

هم چنین زنده کردن سنت نبوی ، جهاد با ستم کاران ، رفع محرومیت ها و ایجاد عدالت اجتماعی را می توان از جمله علل و عوامل قیام زید

زید بسان تمام علویان مبارز و حق طلبان دلیر از روش های غیر انسانی حاکم مدینه و خلفای غاصب اموی در جامعه اسلامی و اسلام ستیزی و دنیاگرایی زمام داران عصر خویش در رنج بود و دنبال فرصتی می گشت تا آرزوهای خویش را محقق سازد و بار دیگر قیامی را به وجود آورد . زید به خاطر ستم کاری ها و رفتار تبعیض آمیز خالد بن عبدالملک ، حاکم مدینه به شام رفت تا در نزد هشام بن عبدالملک (نهمین خلیفه اموی) از وی دادخواهی کند .

هشام که سرگرم خوش گذرانی ها و زندگی راحت در میان درباریان بود ، حوصله ملاقات با زید را نداشت . به همین جهت چندین بار درخواست زید مبنی بر ملاقات را رد کرد . اما با اصرار و پافشاری زیاد زید ، وی را به حضور پذیرفت . ولیکن پیش از ورود وی به مجلس نشینان خود دستور داد ، طوری بنشینند که جایی برای نشستن زید نباشد و او در آغاز ورودش تحقیر گردد . زید بن علی علیه السلام که فردی دلیر و زیرک بود ، به محض ورود در مجلس هشام ، متوجه شد که هشام برای تحقیر و سرکوفت او ، زمینه را فراهم کرده است . زید نیز با گفتار و رفتار خود تلاش کرد که هشام و اطرافیان او را متوجه کردار ناشایست و استکباری آنان گرداند . بدین جهت ، به هشام گفت : إِنْ لَيْسَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ أَحَدٌ فَوْقَ أَعْنِ يَوْصِي بِتَقْوَى اللَّهِ ، وَلَا مِنْ عِبَادِهِ أَحَدٌ دُونَ أَعْنِ يَوْصِي بِتَقْوَى اللَّهِ ، و اءنا اوصيک

یعنی : مقام هیچ بنده ای بالاتر از آن نیست که دیگران او را به تقوی سفارش نکنند و مقام هیچ بنده ای فروتر از آن نیست که دیگران را به تقوا وادار نکند . اینک من تو را به تقوا و بیم از خدای منان ، توصیه می کنم .

هشام که گمان نمی کرد با چنین سخنی روبرو گردد ، درصدد برآمد تا زید را از راه های دیگر شرمسار گرداند . او به زید گفت : تو خود را شایسته خلافت می دانی و آرزو داری که روزی بر سریر خلافت نشینی ، ولی بدان چنین نخواهد شد . چون تو شایسته آن نیستی ، زیرا تو کنیززاده ای بیش نیستی !

هشام برای تحقیر و کوچک کردن زید ، کنیززاده بودن وی را پیش گرفت . چون مادر زید ، کنیزی بود که مختارین ابی عبیده ثقفی به امام سجاد علیه السلام بخشید و زید از او متولد گردیده بود . (۴۶)

زید به هشام پاسخ داد : موقعیت هیچ فردی در پیشگاه خدای سبحان ، برابر با مقام و منزلت آن پیامبری نمی باشد که کنیززاده بود . اگر کنیززادگی ایجاب می کرد که فرزندان کنیز ، موقعیت و مقامی نداشته باشند ، اسماعیل علیه السلام به پیامبری برانگیخته نمی شد . زیرا مادر او نیز کنیز حضرت ابراهیم علیه السلام بود . اینک از تو می پرسم : مقام نبوت در پیشگاه خداوند سبحان بالاتر است یا خلافت و زمامداری ؟ کنیززادگی برای کسی که پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است ، ننگی برای او نخواهد بود .

در این جا میان هشام و زید ، سخن های دیگری نیز ردوبدل شد و زید او را در برابر چشمان مجلس نشینان ، خوار و زبون کرد و وی را به خاطر غرور ، تکبر و رفتار ستم کارانه او و عاملانش در شهرها و مناطق اسلامی ، سرزنش کرد .

هشام که دیگر توان مناظره با زید را نداشت ، به نگهبانان دستور داد که وی را از مجلس بیرون کرده و سپس از شام اخراجش کنند .

زید در حالی از شام بیرون می رفت که می گفت : إِنَّهُ لَمْ يَكْرَهُ قَوْمَ قَطِّ حَدِّ السِّيُوفِ إِلَّا ذُلًّا؛ هیچ ملتی از تیزی شمشیر نهراسید ، جز این که خوار و زبون گردید . (۴۷)

زید پس از بیرون آمدن از شام ، یک راست به سوی کوفه رفت تا مقاصد خویش را عملی سازد و یا از شام به مدینه برگشت و پس از مدتی توقف در مدینه ، به سوی عراق رهسپار شد و در کوفه اقامت گزید .

ج - دیدگاه امامان وقت درباره قیام زید

تا این جا روشن شد که علل و عوامل قیام زید بن علی علیه السلام عبارت بودند از : خون خواهی از قاتلان امام حسین علیه السلام ، مبارزه با محرومیت ها ، کوتاه کردن دست ستم کاران و به بیان دیگر ، عمل کردن به امر به معروف و نهی از منکر و ایجاد جامعه اسلامی بر اساس عدل علوی .

امام صادق علیه السلام فرمود : روزی عمویم زید بن علی علیه السلام

به محضر پدرم امام محمدباقر علیه السّلام رسید و به وی گفت: می خواهم بر ضد این طاغی (هشام بن عبدالملک) قیام کنم

امام محمدباقر علیه السّلام فرمود: این کار را نکن. چه این که هراس دارم، تو را کشته و به دار آویخته در کوفه به بینند! ای زید، آیا نمی دانی که پیش از خروج سفیانی (در عصر مهدی موعود) هر کسی از فرزندان فاطمه (س) قیام کند، کشته خواهد شد؟ (۴۸)

هم چنین، روزی زید به دیدار برادرش امام محمدباقر علیه السّلام رفت. آن حضرت فرمود: هذا سیّد من اهل بینه و الطالب باوتارهم. (۴۹)

جابر روایت کرده است که از امام محمدباقر علیه السّلام درباره برادرش زید پرسیدم. آن حضرت فرمود: از من درباره مردی پرسیدی که ایمان و دانش او از موهای سر تا گام هایش را گرفته است. او بزرگ خاندان خویش است. (۵۰)

از این روایات به دست می آید که شخصیت زید، مورد قبول امام وقت، حضرت امام محمدباقر علیه السّلام بود و آن حضرت، رفتار زید و قیامش را تائید می نمود ولی می دانست که کارش به جایی نمی رسد و قیامش با شکست روبرو می گردد. به همین جهت به وی گوش زد می کرد که تو را کشته و به دار آویخته می بینند.

به هر تقدیر، زید بن علی علیه السّلام در عصر برادر بزرگوارش امام محمدباقر علیه السّلام اقدام به مبارزه و قیام نکرد. امام محمدباقر علیه السّلام در سال ۱۱۴ هجری قمری به

شهادت رسید و پس از شش سال از شهادت وی ، برادرش زید قیام کرد و در کوفه به شهادت رسید .

قیام زید در عصر امامت امام جعفر صادق علیه السّلام به وقوع پیوست و آن حضرت نیز به مانند پدر بزرگوارش ، قیام زید را موفق نمی دانست . چون آن بزرگواران می دانستند که هنوز آمادگی کامل و زمینه لازم برای یک قیام علوی به وجود نیامده است . در چنین زمانی ، جز خویشتن داری و بردباری ، راه دیگری در میان نیست .

معمربن خثیم گفت : روزی در نزد امام صادق علیه السّلام نشسته بودم . در همان هنگام عمویش زیدبن علی علیه السّلام وارد شد . امام صادق علیه السّلام فرمود : عموجان ، پناه می برم به خدا از این که در کناسه کوفه به دار آویخته شوی !

مادر زید که در آن جا حاضر بود ، گفت : غیر از حسادت چیزی تو را وادار نکرد که چنین پیشگویی از فرزندم نمایی .

امام صادق علیه السّلام سه بار فرمود : ای کاش از روی حسادت گفته بودم (و کشته شدن عمویم صحت نداشته باشد) .

سپس امام صادق علیه السّلام فرمود : پدرم امام محمدباقر علیه السّلام از جدم روایت کرده است : مردی از فرزندانم قیام می کند که نامش زید است . او در کوفه به قتل می رسد و بدنش را پس از نبش قبر و خارج ساختن از گور ، به دار می آویزند . از روح بلند او ، درهای آسمان باز می گردد و آسمانی ها از عطر روح او به ابتهاج می افتند

و روحش را در طبقی سبز گذاشته و به هر کجای بهشت که بخواهند می برند . (۵۱)

فضیل بن یسار روایت کرده است که پس از شهادت زید ، از کوفه به مدینه رفتم و پس از آن که خبر شهادت زید را به امام صادق علیه السلام دادم ، آن حضرت گریست ، به طوری که اشک هایش تمام صورت و محاسن او را گرفته بود . امام صادق علیه السلام فرمود : واللّٰه زید عمّی و اصحابه شهداء مثل ما مضی علیه علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحاب او ؛ به خدا سوگند ، عمویم زید و یارانش ، شهیدانی هستند همانند جدش علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحاب او . (۵۲)

در روایت دیگر ، عبدالله بن سیابه گفت : ما هفت نفر بودیم که وارد مدینه شده و به محضر امام صادق علیه السلام رسیدیم و آن حضرت را از شهادت عمویش زید بن علی علیه السلام آگاه کردیم . آن حضرت پس از گریستن بر عمویش ، فرمود : همه ما از خداییم و به سوی او بازگشت می کنیم . از خدای بزرگ اجر مصیبت عمویم زید را می طلبیم . همانا عمویم ، عموی نیکویی بود . او مردی بود برای دنیا و آخرت ما . سوگند به خدا ، او شهید از دنیا رفت همانند آنانی که با رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله ، امام علی علیه السلام ، امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند . (۵۳)

اخبار و روایات دیگری نیز از امام صادق علیه السلام و

برخی از امامان دیگر وجود دارد که حکایت از سوگواری آن بزرگواران در اندوه شهادت زیدبن علی علیه السّلام و ستودن جوان مردی و قیام ضد استکباری وی دارد .

به هر تقدیر ، همان طوری که بیان کردیم ، اظهار ناخوشایندی امام محمدباقر علیه السّلام و امام جعفرصادق علیه السّلام از آغاز قیام زیدبن علی علیه السّلام ، به خاطر اطلاع از شکست قیام و کشته شدن وی بوده است . نه این که با اصل مبارزه بر ضد طاغوت زمان ، مخالفت کرده باشند .

د - چگونگی قیام

از برخی روایات به دست می آید که شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السّلام در کوفه با آگاهی از روحیه مبارزه جویی زیدبن علی علیه السّلام و مخالفت پنهان و آشکار او با دستگاه خلافت بنی امیه ، از او دعوت کردند که از مدینه به کوفه رفته و رهبریت قیام ضد اموی را بر عهده گیرد .

زید با برادر بزرگوارش امام محمدباقر علیه السّلام در این باره مشورت کرد . امام علیه السّلام وی را از زود هنگام بودن قیام و بی نتیجه بودن آن ، باخبر کرد . (۵۴)

به همین جهت ، زید به احترام نظر امام و برادرش امام محمّد باقر علیه السّلام در حیات آن حضرت ، اقدام به قیام و مبارزه نکرد .

اما چند سال پس از شهادت امام محمدباقر علیه السّلام ، که زورگویی ها و رفتارهای تبعیض آمیز عامل خلیفه در مدینه غیرقابل تحمل شده بود ، زید به شام رفت تا از دست وی در نزد هشام بن عبدالملک شکایت نماید . ولی هشام ، نه تنها به

شکایت های زید اعتنایی نکرد ، بلکه او را از شام بیرون نمود .

این امر سبب گردید که زید ، تصمیم نهایی خود را بگیرد و به سوی کوفه رهسپار گردد تا در جمع مبارزان این شهر با دستگاه خلافت به مبارزه و قیام برخیزد .

وی پس از آن که وارد کوفه شد ، مردم این شهر را به طور پنهانی به مبارزه دعوت کرد و عده ای به او پیوستند ولی زید تعداد آنان را برای یک مبارزه کافی نمی دانست . به همین جهت پس از چهار ماه اقامت در کوفه ، تصمیم به خروج از این شهر گرفت تا به مدینه برگردد . اما مخالفان بنی امیه و شیعیان که از تصمیم او آگاهی یافته بودند ، به سراغش رفته و او را در قادسیه یافتند و از وی درخواست کردند که به کوفه برگردد و آنان او را به طور جدی یاری خواهند داد و نیروی رزمی و تجهیزات جنگی لازم را برایش فراهم خواهند کرد .

زید بن علی علیه السلام دوباره به کوفه برگشت و به مدت ده ماه در این شهر اقامت نمود و دو ماه از آن را به بصره رفته و مردم این منطقه را نیز به مبارزه دعوت کرد .

تشکیلات و نیروسازی زید چنان با برنامه و پنهان کاری پیش می رفت که یوسف بن عمر ، استاندار کوفه با تمام تلاشی که به کار می بست ، اطلاعات چندانی از او به دست نمی آورد . تا این که هشام ، نامه ای به استاندار کوفه نوشت و او را از خطر قریب الوقوع زید بن علی علیه

السلام با خبر گردانید .

یوسف بن عمر از آن زمان ، حساس تر شد و با تمام تلاش در پی یافتن زید برآمد . زید بن علی علیه السلام با ارسال نمایندگان به برخی از شهرهای دیگر ، مانند مدائن ، بصره ، واسط ، موصل ، خراسان ، ری و جزیره ، شیعیان این مناطق را به قیام ضد اموی دعوت کرد .

تنها در کوفه پانزده هزار نفر با او بیعت کرده و اعلان آمادگی مبارزه نمودند .

در میان بیعت کنندگان ، فرقه های مختلف فقهی و کلامی اهل سنت و پیروان اهل بیت علیهم السلام حضور داشتند و همگان در مبارزه بر ضد امویان هم رأی شده بودند .

یوسف بن عمر برای یافتن زید ، اقدام به کارهای مختلفی نمود و فضای کوفه را بسیار تیره و تاریک کرد . همین امر سبب گردید که زید بن علی علیه السلام یک هفته زودتر از موعد مقرر قیامش را آغاز نماید . بدین جهت تعداد کمی از بیعت کنندگان توانستند خود را به زید رسانیده و در رکاب او حاضر شوند .

زید در روز اول صفر سال ۱۲۰ قمری (به روایتی ۱۲۱ و به روایتی دیگر ۱۲۲) با شعار (یا منصور امت امت) که شعار پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر بود ، قیام خود را آغاز کرد . تعداد یاران او از ۲۲۰ تا ۵۰۰ تن تجاوز نمی کرد . آنان که با سپاهیان یوسف بن عمر و سپاهیان که از شام آمده بودند به جنگ و گریز پرداختند . درگیری میان طرفین ، دو روز ادامه یافت . تعداد

زیادی از سپاهیان شامی به دست یاران زید کشته و زخمی شدند .

با این که یاران زید نسبت به شامیان و سپاهیان یوسف بن عمر بسیار اندک بودند ، در عین حال ، دو روز مبارزه را با سرافرازی به پیش بردند .

اما در گرما گرم نبرد تیری به پیشانی زید بن علی علیه السلام اصابت کرد و او را از کار انداخت . یارانش با فرارسیدن شب ، پراکنده شده و تعداد اندکی از آنان ، بدن نیمه جان وی را در خانه یکی از شیعیان مخفی کرده و برای درمانش پزشکی آوردند . پزشک پس از تلاش زیاد ، چاره ای جز بیرون آوردن پیکان تیر از پیشانی زید ندید . اما همین که تیر را بیرون آورد ، روح شریفش از بدن مفارقت کرد و به لقاء الله پیوست .

یاران و فرزندان او ، بدنش را در جویی دفن نموده و بر روی آن آب روان جاری کردند .

از زید بن علی علیه السلام در هنگام شهادتش ، چهل و دو سال گذشته بود . (۵۵)

بازماندگان سپاه زید و فرزندان او ، از جمله یحیی بن زید ، پس از دفن بدن وی ، پراکنده شده و بسیاری از آنان ، توانستند از کوفه گریخته و به شهرهای دیگر روند .

یوسف بن عمر که برای پیدا کردن جسد زید ، جایزه مهمی تعیین کرده بود ، با راهنمایی یکی از آنانی که شاهد دفن وی بود ، مدفن او را پیدا کرد و پس از نبش قبر ، سرش را از بدن جدا کرد و برای هشام بن عبدالملک در شام فرستاد و بدنش را در محله کناسه

کوفه به دار آویخت .

به همراه زید ، بدن برخی از یاران نزدیک او چون نصر بن خزیمه ، معاویه بن اسحاق و زیاد بن عبدالله فهري نیز به دار آویخته شد .

بدین ترتیب ، قیامی که می رفت ریشه ظلم و تجاوز را در جامعه اسلامی ، به ویژه در منطقه عراق به خشکاند و نهال عدالت اسلامی را بارور کند ، به دست دژخیمان خلیفه اموی به شکست و نابودی کشیده شد .

این واقعه ، به همان صورتی که امام محمدباقر علیه السّلام و امام جعفر صادق علیه السّلام پیش گویی و پیش بینی کرده بودند ، واقع گردید .

به دستور دستگاه خلافت جسد زید و یارانش بر بالای چوبه های دار باقی ماندند و برای پاسداری از آن ها ، چهارصد نفر را مأمور کردند .

پس از گذشت چهار سال که یحیی فرزند زید در خراسان قیام کرد و به شهادت رسید و سرش را نزد ولید بن یزید (دهمین خلیفه امویان) در شام بردند ، وی دستور داد تا جسد زید را آتش زده و خاکسترش را بر باد دهند . (۵۶)

خبر شهادت زید بن علی علیه السّلام و یارانش در کوفه ، موجب بیداری مردم و سرآغاز قیام های مختلف آنان گردید . امام صادق علیه السّلام هنگامی که از شهادت زید با خبر شد ، بسیار ناراحت و اندوهناک گردید و در مرگ او بسیار گریست . آن حضرت به مبلغ هزار دینار در میان خانواده هایی که در یاری زید ، خسارت دیده و یا کسان خویش را از دست داده بودند ، تقسیم کرد . از جمله به خانواده عبدالله

بن زبیر ، برادر فضیل رشان مبلغ چهار دینار رسید . (۵۷)

پنجم صفر سال ۶۱ هجری قمری

شهادت حضرت رقیه بنت الحسین علیه السّلام ر شام

گرچه اکثر مورخان و سیره نگاران درباره دختران امام حسین علیه السّلام تنها در سکینه و فاطمه علیهما السلام اتفاق نظر دارند و حضور آنان در واقعه کربلا و پس از ماجرای کربلا را بیان کرده اند ولیکن برخی از مورخان ، دختران دیگری نیز برای امام حسین علیه السّلام برشمردند که معروفترین آنان حضرت رقیه (س) است .

حضرت رقیه (س) دختر اباعبدالله الحسین علیه السّلام ، چهار یا سه سال پیش از واقعه کربلا (میان سال های ۵۷ و ۵۸ هجری قمری) در مدینه منوره دیده به جهان گشود . نام مادرش در منابع تاریخی به درستی بیان نشده است . گویا مادرش (ام الولد) امام حسین علیه السّلام بوده است .

به هر تقدیر ، هنگامی که امام حسین علیه السّلام از مدینه منوره هجرت کرد و به سوی مکه معظمه و از آن جا به کربلا روان گردید ، این دختر چهارساله نیز بسان سایر فرزندان آن حضرت ، در این سفر بزرگ حضور داشت و تمام رنج ها و سختی های ایام هجرت و دوری از وطن و ناملایمات زندگی را تحمل کرد .

وی پس از شهادت امام حسین علیه السّلام به همراه سایر بازماندگان واقعه کربلا ، به اسارت سپاه یزید درآمد و از کربلا به کوفه و از کوفه به شام برده شد . پس از چند روز اقامت در شام و مشاهده سنگدلی های یزید و یزیدیان ، و تحمل سخت ترین ایام اسارت ، در دمشق

وفات یافت .

از این که وفاتش در ماه صفر سال ۶۱ هجری قمری واقع شده است ، تردیدی در آن نیست . ولی در این که چه روزی از ماه صفر بوده است ، اطلاع دقیقی به دست نیامده است . تنها برخی از تقویم های رایج ، پنجم صفر را روز وفات آن حضرت بیان کرده اند .

در این جا مناسب است آن چه را که مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الـمال از کتاب (کامل بهایی) درباره این دختر خردسال امام حسین علیه السلام نقل کرده است ، بیان کنیم :

زنان خاندان نبوت در حالت اسیری ، حال مردانی که در کربلا شهید شده بودند ، بر پسران خود و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هرکودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید ، تا ایشان را به خانه یزید آوردند . دخترکی بود چهارساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین علیه السلام کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم سخت پریشان بود . زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست . یزید خفته بود ، از خواب بیدار شد و حال تفحص کرد . خبر بردند که حال چنین است . آن لعین در حال گفت که بروند و سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند . پرسید این چیست ؟ گفتند : سر پدر توست !

آن دختر بترسید و فریاد برآورد

و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد . (۵۸)

معروف است که حضرت رقیه در خرابه شام از دنیا رفت . مزار این مخدره در حال حاضر در یک بازارچه قدیمی دمشق کمی دور از مسجد اموی قرار گرفته است و عاشقان حرم حسینی به زیارتش می شتابند . (۵۹)

هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری قمری

میلاذ مسعود امام موسی کاظم علیه السلام ، امام هفتم شیعیان

امام موسی کاظم علیه السلام در هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری قمری در ابوا(محلّی میان مکه و مدینه) دیده به جهان گشود و با نور خود جهان هستی را روشن کرد .

پدرش امام جعفر صادق علیه السلام امام ششم شیعیان ، و مادرش حمیده بربریه ، معروف به حمیده مصفاه است .

امام موسی بن جعفر علیه السلام ملقب به کاظم ، صابر ، صالح ، امین و عبد صالح است و کنیه شریف او ، ابوابراهیم ، ابوالحسن و ابوعلی است که در میان محدثان به ابوالحسن اوّل معروف است . (۶۰)

امام کاظم علیه السلام در مکتب علمی و معنوی پدرش امام جعفر صادق علیه السلام پرورش یافت و در میان علویان که نخبگان امت اسلام و پاک ترین ریشه های انسانی بودند ، به بزرگی و شرافت نایل آمد . به طوری که پس از شهادت پدرش امام جعفر صادق علیه السلام در شوال ۱۴۸ قمری ، به مقام عظمای ولایت و امامت رسید و اکثر یاران و اصحاب پدرش به امامتش اقرار و اعتراف کردند .

امام کاظم علیه السلام در عصر حکومت مروان بن محمد اموی (معروف به مروان حمار) که آخرین خلیفه امویان بود ، به دنیا آمد و در

آن زمان جنبش عظیمی بر ضد امویان ، جهان اسلام را فراگرفته بود و سرانجام در محرم سال ۱۳۲ قمری با کشته شدن مروان حمار ، حکومت ۹۸ ساله امویان به پایان آمد و بنی عباس که شاخه ای از هاشمیان بودند ، حکومت مسلمانان را به دست گرفتند . آنان گرچه قیام خویش را با عنوان (الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله) آغاز کرده و به پیروزی رسانیده بودند ولی پس از به دست گرفتن قدرت ، علویان را که تنها بازماندگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند ، از سیاست و حکومت به کناری نهادند .

بنی عباس ، به ویژه منصور دوانقی (دومین خلیفه عباسی) مبارزه بی امانی با سادات حسنی و سادات حسینی در پیش گرفتند و چون آنان را رقیبان اصلی و جدی خود می دانستند ، تلاش کردند تا آنان را به طور کلی ریشه کن نمایند .

امام موسی کاظم علیه السلام در مدت عمر شریف خویش ، علاوه بر حکومت مروان بن محمداموی ، حکومت ستم گرانه پنج تن از عباسیان (یعنی : سفاح ، منصور ، مهدی ، هادی و هارون) را تحمل کرد .

آن حضرت چند بار در عصر مهدی ، هادی و هاروی از مدینه به بغداد فراخوانده شد و مورد آزار و شکنجه های حکومتی قرار گرفت .

امام موسی کاظم علیه السلام در ۲۰ سالگی به امامت رسید . مدت امامت آن حضرت ، ۳۵ سال بود و امامت آن حضرت مصادف بود با خلافت و حکومت های پی در پی منصور ، مهدی ، هادی و هارون الرشید

آن حضرت جمعا به مدت ۱۴ سال ، به روایتی ۷ سال و به روایت دیگر ۴ سال از عمر شریف خود را در زندان های عباسیان گذرانید .

سرانجام در ۵۵ سالگی ، در بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ قمری در زندان سندی بن شاهک در بغداد ، به دستور هارون مسموم گردید و بر اثر این مسمومیت به شهادت نایل آمد .

بدن شریف آن حضرت را پس از شهادت ، از زندان بیرون آورده و در مقابر قریش در حوالی بغداد ، که هم اکنون معروف به کاظمین است ، دفن نمودند . (۶۱)

صاحب کشف الغمه ، در توصیف امام هفتم شیعیان چنین آورده است :

او ، پیشوایی کبیرالقدر ، عظیم الشان و کثیرالتهجد بود . در اجتهاد ، تلاش فراوان و در عمل کوشش تمام می نمود . کرامت هایش برای همگان مشهود بود . در عبادت هایش مواظب طاعات بود . در شب ، بیدار و به سجده و عبادت می پرداخت و در روز ، روزه دار بود و تصدق می کرد . به خاطر بردباری زیاد و بخشش از خطاکاران ، به کاظم (فروبرنده خشم) معروف گردید . در برابر بدی ها ، نیکی می کرد و از جنایت جنایت کاران می گذشت . به خاطر کثرت عبادت ، عبدصالح خوانده شد . در عراق به باب الحوائج الی الله معروف گردید و برآورده شدن نیازها و حاجت های توسل جویان به کرامت ها و مقام های وی بستگی تمام یافت و عقل در آن امور به حیرت و علم به حیرانی افتاد . به همین جهت ، عقل

و علم حکم می کنند که او در نزد پروردگار دارای مقام و قدم صدق است و این ، هم چنان تداوم دارد . (۶۲)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ الْحَوَائِجِ إِلَى اللَّهِ ، يَا حُجَّهَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ ، يَا مَوْلَايَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ وَ عَلَى
أَبْنَائِهِ الْمَعْصُومِينَ آلاَفَ التَّحِيهِ وَ السَّلَامِ) وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتِهِ .

هشتم صفر سال ۳۵ هجری قمری

وفات سلمان فارسی در مدائن

سلمان فارسی از شخصیت های اسلامی بلندآوازه و از صحابه معروف پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است .

وی با این که ایرانی نژاد است در میان عرب ها و مسلمانان حجاز که غالباً عرب نژاد بودند ، به مقامی رفیع و مرتبه ای بلند دست یافت . در این جا ، شمه ای از شخصیت و زندگی وی را به اختصار بیان می کنیم :

الف - شخصیت سلمان

۱ - برخوردار از دانش و معرفت

در سال اول هجری ، هنگامی که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ میان هر دو نفر از مسلمانان مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار نمود ، میان سلمان و ابودردا (عویمربن زید) نیز عقد اخوت بست و در این ماجرا به سلمان فرمود : یا سلمان اءنت من اهل البيت و قد آتاك الله العلم الاوّل و الاخر و الكتاب الاوّل و الكتاب الاخر؛ ای سلمان ، تو از اهل بیت ما هستی و خدای سبحان به تو دانش نخستین و واپسین را عنایت کرده است و کتاب اوّل (نخستین کتابی که بر پیامبران الهی نازل شده بود) و کتاب آخر (قرآن مجید) را به تو آموخته است . (۶۳)

ابوالبحتری روایت کرد : از حضرت علی علیه السّلام درباره شخصیت سلمان فارسی پرسش شد ، آن حضرت فرمود : تابع العلم الاوّل و العلم الاخر و لا یدرک ما عنده ؛ سلمان ، به دست آورنده و پیروی کننده دانش نخست و دانش واپسین (یعنی تمامی معارف) بود و آن چه در نزد اوست ، بر دیگران پنهان مانده است . (۶۴)

سلمان فارسی به حدیفه بن یمان که از

دوستان وی بود ، درباره دانش و معرفت ، چنین سفارش کرد : یا اءخا بنی عبس ، انّ العلم کثیر و العمر قصیر فخذ من العلم ما تحتاج الیه فی امر دینک ودع ما سواه فلا تعانه ؛ ای برادر طایفه بنی عبس ، بدان که دانش ، بسیار است و عمر انسان کوتاه ، پس به مقداری که در امر دین ات به آن نیاز داری ، به دست آور و مابقی را رهاکن و خود را در تحصیل آن به خستگی نینداز . (۶۵)

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد : وَ اِنْ تَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَکُمْ ثُمَّ لَایَکُونُوْا اَمْثَالُکُمْ ؛ (۶۶) اگر شما عرب ها روی از اسلام برتابید ، خداوند مردمی را جانشین شما گرداند که از شما نیستند و چون شما رفتار نخواهند کرد!

اصحاب آن حضرت پرسیدند : ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آن مردم کیانند که جانشین عرب ها می گردند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر دوش سلمان نهاد و فرمود : این مرد و قوم اویند .

سپس افزود : به خدایی که جانم در دست اوست ، اگر ایمان را به ثریا آویزند ، سرانجام مردمی از فارس آن را دریابند . (۶۷)

۲ - پیش گویی رویدادها

وی در روزگاران پیش از واقعه کربلا ، این رویداد عظیم عالم اسلام را پیش بینی و پیش گویی کرده بود و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاری خاندان آن حضرت در حوادث و رویدادها تشویق می نمود .

زهیر بن قین که یکی از یاران

فداکار امام حسین علیه السلام و از فرماندهان ارشد حسینی در واقعه کربلا است ، روایت کرد : من در نبرد مسلمانان با رومیان شرکت داشته و در تصرف شهر (بلنجر) از بلاد رومیان حضور داشتم . در آن نبرد تعدادی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز حضور داشتند . پس از فتح این شهر شنیدم که سلمان فارسی می گفت : آیا به فتحی که خدا نصیبتان کرد ، خوش حال و خشنودید؟ در حالی که شما ، آن هنگامی که جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله را یافته و به آنان می پیوندید ، به خاطر کشته شدن با آنان بیشترین خوش حالی و خشنودی را خواهید داشت . (۶۸)

به همین جهت بود ، هنگامی که زهیر بن قین در میان راه مکه و کوفه با امام حسین علیه السلام و هدف های او آشنا گردید ، سر از پا نمی شناخت و پیوسته در رکابش حضور داشت و با دشمنانش مبارزه ای بی امان نمود و در این راه جام شهادت نوشید .

هم چنین سلمان فارسی از بسیاری از رویدادهایی که در عصر امویان و عباسیان به وقوع پیوست ، از قبل پیش گویی کرد و در این موارد کتب تاریخ و سیره بیان گردیده است و از بازگو کردن آن ها در این جا خودداری می کنیم .

۳- زهد و ساده زیستی

سلمان فارسی چه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و چه پس از رحلت آن حضرت ، هم چنین وی چه در ایامی که در مدینه ساکن بود و

چه در ایامی که به حکومت مدائن منصوب شده بود ، همیشه زندگی بی آرایش و ساده ای داشت . آن چه از بیت المال به عنوان حقوق سالانه به او می رسید ، صدقه می داد و خود با بافت زنبیل و دست رنج های خود معیشت می نمود . هیچگاه مقام و منزلتش و یا حکومتی که به وی واگذار شده بود ، ذره ای وی را به عافیت طلبی و رفاه گرایی سوق نداد .

حتی آن هنگامی که به حکومت مدائن رسید ، با روش های ساده زیستی و قناعت پیشه گری خویش ، محرومان و مستمندان را به زندگی امیدوار می کرد و با آنان همراه و همراز می گردید . به همین جهت مورد سرزنش خلیفه وقت ، عمر بن خطاب قرار گرفت . او در پاسخ خلیفه چنین نوشت : گفته بودی که من حکومت خدا را ضعیف و سست کرده و خود را خوار گردانیده و خدمت کار مردم نموده ام به حدی که اهالی مدائن نمی دانند که من امیر آن هایم ! پس مرا به منزله پلی گردانیده اند که بر من می گذرند و بارهای خود را بر دوش من می گذارند! و نوشته بودی که این ها باعث سستی سلطنت خدا می شود! پس بدان که ذلت در اطاعت الهی ، دوستداشتنی تر است در نزد من از عزت در معیشت و نافرمانی خدا و تو خود می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله تاءلیف دل های مردم می نمود و به ایشان نزدیکی می جست و مردم هم به سوی او تقرب

به این ترتیب وی ، خلیفه وقت را به سنت های فراموش شده رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله تذکر داد که مردمی بودن و با آنان و همچون آنان زندگی کردن ، نه تنها مغایر با زمامداری نیست بلکه لازمه حکومت الهی و مردمی است و از سنت های رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله است .

زاذان از سلمان فارسی روایت کرد که روزی عمر بن خطاب به سلمان گفت : ای سلمان ! آیا من پادشاه هستم یا خلیفه ؟

سلمان پاسخ داد : آن چه را از سرزمین های مسلمانان گردآوری می کنی ، چه اندک و چه فراوان ، حتی کم تر از یک درهم ، اگر آن را در غیر حق هزینه نمایی ، در این صورت پادشاه خواهی بود و خلیفه نیستی !

عمر از گفتارش پند گرفت . (۷۰)

در قناعت پیشه گی و ساده زیستی سلمان ، همین بس که گفته اند : پس از درگذشت سلمان ، دانسته شد تمام دارایی او بیش از پانزده دینار ارزش نداشت .

۴ - مشاور رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله در جنگ خندق

در سال پنجم هجری یهودیان مقیم حجاز با اهالی قریش مکه و عرب های بادیه نشین هم پیمان شده و برای از میان بردن اسلام به مدینه منوره که محل حکومت اسلامی پیامبر صَلَّی اللّٰه علیه و آله بود یورش آوردند .

این خبر چون به پیامبر صَلَّی اللّٰه علیه و آله رسید ، بی درنگ شورای دفاعی تشکیل داد و از صحابه صاحب راء و فرماندهان ارشد نظامی سپاه اسلام ، در این

باره نظر خواهی کرد و با آنان به مشورت پرداخت . نظرات و پیشنهادهای گوناگونی ارائه شد ولی هیچ کدام مورد پذیرش پیامبر صلی الله علیه و آله قرار نگرفت . تا این که سلمان فارسی ، پیشنهاد ایجاد کانال و خندق در اطراف شهر مدینه را مطرح کرد . وی گفت : ایرانیان هرگاه با سپاه عظیم دشمن مواجه شده و یارای مقابله با آنان را نداشتند ، در شهر سنگرزده و اطراف شهر را کانال هایی به وجود آورده و از عبور دشمن جلوگیری می کردند و از این طریق ، دشمن را وادار به عقب نشینی می نمودند .

در این هجوم نیز سپاه دشمن بی شمار است و جنگیدن ما با آنان در خارج شهر ، موجب تلفات سنگینی برای سپاه اسلام و مسلمانان مدینه می گردد و اگر در داخل شهر باقی بمانیم و از خانه ها و برج ها محافظت کرده و با دشمن درگیر گردیم ، یارای مقابله با آنان را نداشته و جلوی ترک تازی ها و طمع ورزی های آنان را نمی توانیم بگیریم و در نتیجه ، متحمل تلفات و خسارت های جبران ناپذیری خواهیم شد .

بدین جهت پیشنهاد می گردد که در اطراف شهر مدینه ، آن جاهایی که نفوذپذیر است ، کانال هایی حفر کرده و از رخنه دشمن جلوگیری کنیم . و در پی کانال ها ، سنگرهای دفاعی خویش را به وجود آورده و از طریق آن ها ، دشمنان را با سنگ ، تیر و نیزه مورد هدف قرار داده و از پیش روی آنان جلوگیری نماییم و بدین وسیله آنان

را مستاءصل و زمین گیر کنیم تا این که مجبور به عقب نشینی گردند .

پیشنهاد سلمان ، علاوه بر پذیرش و استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد تصویب عمومی قرار گرفت و مبنای دفاع مدبرانه مسلمانان در برابر هجوم دشمنان در جنگ احزاب قرار گرفت . پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه گروهی از یاران خود ، موارد آسیب پذیر اطراف شهر مدینه را بررسی کرده و محل حفر کانال ها را با خط مخصوصی معین کردند . قرار شد از (أحد) تا (راتج) را کانال زده و برای برقراری نظم ، هر چهل ذراع به ده نفر از اهالی مدینه واگذار گردد . پیامبر صلی الله علیه و آله ، نخستین کلنگ را خود به زمین زد و مشغول کنندن شد و امام علی علیه السلام خاک ها را بیرون می ریخت .

به هر تقدیر با پیشنهاد خردمندانه سلمان و فرماندهی بی مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و رشادت و دلیری حضرت علی علیه السلام در نبرد با مشرکان ، مدینه منوره از هجوم دشمن در امان ماند و دشمن با سرافکنندگی و تحمل خسارات و تلفات ، ناچار به عقب نشینی شد . (۷۱)

۵ - رابطه و علاقه طرفینی با پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت

سلمان فارسی ، سال های دراز در پی حقیقت و یافتن پیامبر موعود بود و سرانجام گمشده خود را در شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یافت . از آن روز تمام عشق و محبت خود را متوجه پیامبر صلی الله علیه

و آله و خاندانش ، به ویژه امیرمؤمنان علیه السّلام و خانواده گرامی اش نمود . هیچ گاه راضی نمی شد که از آنان دور شده و یا ذره ای از محبت و دوستی خویش را نسبت به آنان کاهش دهد . حتی آن هنگامی که مهاجر و انصار ، هم دست شده و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، خلافت اسلامی را غاصبانه از امیرمؤمنان علیه السّلام ربودند و آن حضرت و همسر گرامی اش حضرت فاطمه زهرا(س) را در اذیت و آزار قرار دادند ، لحظه ای از آن بزرگواران جدا نشد .

وی از جمله کسانی بود که خواهان خلافت حضرت علی علیه السّلام پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا به سفارش آن حضرت بود . هم چنین وی اعتقاد راسخ داشت بر این که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام ، نخستین مردی است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورد و آیین مسلمانی را برگزید . (۷۲)

سلمان با این که در حیات خود ، حکومت و خلافت حضرت علی علیه السّلام را درک نکرده و پیش از خلافت آن حضرت و امامت امامان بعدی ، رحلت کرده بود ، در عین حال ، عارف به مقام آنان و معتقد به امامت امامان معصوم علیهم السّلام از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و از نسل امیرمؤمنان علیه السّلام بود .

اصبغ بن نباته (از یاران امیرمؤمنان (ع)) که در لحظات واپسین زندگی سلمان در نزد وی در مدائن حاضر

بود، روایت کرد که سلمان در آخرین نفس های خود دست های خویش را بلند کرد و گفت: یا من بیده ملکوت کل شیئی و الیه یرجعون، و هو یجیر و لایجار علیه، بک آمنت، و علیک توکلت، و بنییک اءقررت، و بکتابک صدقت، و قد اءتانی ما وعدتنی، یا من لایخلف المیعاد، فلقنی بچودک، و اقبضنی الی رحمتک، و انزلنی الی دار کرامتک فأنی اءشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اءشهد ان محمدا عبده و رسوله، و ان علیا امیر المؤمنین و امام المتقین و الائمه من ذرّیته اءئمتی و سادتی. (۷۳)

این روایت نشان می دهد که سلمان فارسی تا آخرین لحظات عمرش به امامت حضرت علی علیه السلام و سایر امامان معصوم (ع) معتقد بوده و نسبت به آنان، معرفت کامل داشت.

از سوی دیگر، سلمان همیشه مورد محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش قرار داشت و این رابطه و علاقه، طرفینی و متقابل بود. به همین جهت، سلمان ایرانی نژاد و عجم زاده، به مقام منیع و منزلت رفیع وابستگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نایل گردید و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی فرموده است: سلمان منّا اهل البیت.

واقدی (متوفای ۲۰۷ ق) در المغازی گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان مدینه (اعم از مهاجر و انصار) با روحیه شاد و قوی به کندن خندق ادامه می دادند. سلمان فارسی

نیز در آن جمع تلاش فراوان داشت و به خاطر توانایی بالا و آزمودگی کار کردن خندق، مورد توجه مسلمانان بود. وی کار ده تن از مردان عرب را انجام می داد. به همین جهت هر دسته ای از آنان، می گفت: سلمان از ما باشد!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از باخبر شدن از اختلاف آنان، فرمود: سلمان رجلٌ منّا اهل البیت؛ سلمان، مردی از ما اهل بیت است. (۷۴)

از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شد، که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر پیامبری هفت رفیق و یار است ولی برای من چهارده تن می باشند.

از حضرت علی علیه السلام پرسیدند: یا امیر مؤمنان علیه السلام، آن چهارده تن کیانند؟

حضرت فرمود: آنان عبارتند از: من، دو فرزندم (حسن و حسین)، حمزه، جعفر طیار، مصعب بن عمیر، بلال، سلمان، عمار، عبدالله بن مسعود و... (۷۵)

در این روایت، سلمان فارسی از نزدیک ترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و از خواص آن حضرت، در کنار شخصیت هایی چون امیر مؤمنان علیه السلام و جعفر طیار و حمزه سیدالشهداء قرار گرفته است.

این حدیث، مقام بلند سلمان فارسی و نزدیکی وی به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت علیه السلام را نشان می دهد.

۶ - دوست خدا

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شد: روح الامین بر

من نازل گردید و به من گفت که خدای متعال ، چهار تن از صحابه مرا دوست دارد .

از آن حضرت پرسیدند : یا رسول الله صلی الله علیه و آله ، آن چهار تن کیانند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : آنان عبارتند از : علی ، سلمان ، ابوذر و مقداد . (۷۶)

هم چنین قبر از امیر مؤمنان علیه السلام و آن حضرت از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد : آگاه باشید که بهشت برین ، مشتاق چهار تن از یاران من است . خداوند سبحان به من دستور داده است که آنان را دوست داشته باشم .

در این هنگام ، تنی چند از صحابه مانند صهیب ، بلال ، طلحه ، زبیر ، سعد بن ابی وقاص ، حذیفه و عمار یاسر به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شده و از آن حضرت پرسیدند : ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، آن چهار تن کیانند؟ به ما نیز بشناسان تا ما هم آنان را دوست داشته باشیم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای عمار ، تو همانی که خداوند سبحان ، شناخت منافقان را به تو عنایت کرد . اما آن چهار نفر عبارتند از : اول : علی بن ابی طالب علیه السلام ، دوم : مقداد بن اسود ، سوم : سلمان فارسی و چهارم : ابوذر غفاری . (۷۷)

آری ، سلمان فارسی به چنان مقامی می رسد که دوست خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گردد و بهشت مشتاق او می شود .

از این مسلمان ایرانی

و یا ایرانی مسلمان ، هر آن چه گفته شود ، باز نیز ناگفته هایی باقی می ماند و حق او ادا نمی گردد .

ب - زندگی نامه سلمان

ابن عساکر در تاریخ دمشق ، گفت : سلمان فارسی ، مکنّی به ابو عبدالله ، از اهالی رامهرمز (در استان خوزستان) و یا از اهالی اصفهان ، از روستایی به نام (جی) بود و پدرش در این روستا کشاورزی می کرد و بر کیش زرتشتیت قرار داشت . سلمان نیز بر همین کیش بود ، تا این که به مسیحیت تمایل پیدا کرد و مسیحی شد و پس از چندی با یهودیت آشنا شد و این دین را پذیرفت . آن گاه به مدینه رفت و برده مردی از یهودیان قرار گرفت . هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این شهر هجرت کرد ، سلمان به نزد آن حضرت آمد و مسلمان شد و پیامبر صلی الله علیه و آله با مولای او قراردادی بست بر این که سلمان کار کند و از درآمدهای خویش ، خود را آزاد کند . پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان مدینه او را کمک کردند تا این که بهای خویش را به یهودی پرداخت و آزاد گردید . وی در خلافت عثمان ، در مدائن وفات یافت . (۷۸)

ابن عساکر در جای دیگر از محمد بن سعد روایت کرد : سلمان فارسی مکنّی به ابو عبدالله است . وی در هنگام آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه ، مسلمان شد و پیش از آن ، کتب آسمانی را مطالعه می کرد و

به دنبال دین (دین موعود در عهدین) بود. وی برده قومی از یهودیان بنی قریظه قرار گرفت که با عقد مکاتبه و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله خود را از دست آنان رها نمود و پس از آزادی به بنی هاشم ملحق شد و نخستین جنگی که در آن حضور یافت، جنگ خندق بود و در خلافت عثمان بن عفان در مدائن بدرود حیات گفت. (۷۹)

نام وی پیش از اسلام، مابه، فرزند یوزخشان بود و در حدود ۲۵۰ سال عمر نمود و گفته شد که بیش از این عمر کرد و جانشین حضرت عیسی علیه السلام را درک نمود. (۸۰)

مؤلف شهیر (أسدالغابه)، زندگی نامه سلمان را از ابن عباس به تفصیل نقل کرده است که خلاصه آن چنین است: وی از اهالی روستای (جی) از توابع اصفهان بود و پدرش دهقان تلاشگر و از پیروان دین زرتشتی در این روستا بود و به خاطر علاقه و محبت زیاد به فرزندش سلمان، او را از کار بازمی داشت و خدمت کار آتشکده زرتشتیان نمود. اما سلمان با مسیحیان منطقه خود آشنا شد و به کیش مسیحیت درآمد. ولی با مخالفت شدید پدرش مواجه گردید. پدرش برای جلوگیری سلمان از پیوستن به مسیحیان، وی را در بند نمود و در خانه خویش زندانی کرد. سلمان از مسیحیان یاری جست و از بند و زندان پدر رها شد و به سوی شام هجرت کرد. در آن جا با مسیحیت آشنایی بیشتری پیدا کرد و در کنار اسقف

شام به خدمت کاری این دین پرداخت . پس از درگذشت بزرگ مسیحیان در شام ، به موصل رفت و پس از مدتی به (عموریه) نقل مکان کرد و در این مدت نیز به مسیحیت و مسیحیان خدمت می کرد و هم درباره این دین الهی ، تحقیق و تفحص بیشتری به عمل می آورد . پس از درگذشت بزرگ مسیحیان عموریه ، به همراه گروهی از عرب های طایفه بنی کلب به شبه جزیره عربستان هجرت کرد و عرب ها ناجوانمردانه وی را در وادی القری به مردی از یهود فروختند . چند مدتی نگذشته بود که مردی از یهودیان بنی قریظه ، او را از آن یهودی خرید و به همراه خود ، به مدینه برد . سلمان چند مدتی در این شهر به خدمت کاری یهودیان پرداخت . تا این که با دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا گردید و گمشده خود را در وجود شیرین پیامبر صلی الله علیه و آله یافت .

وی ، مسلمان شد و به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با صاحب خود پیمان بست که قیمت خود را پرداخت کند و آزاد گردد . مرد یهودی با وی عقد مکاتبه بست که در قبال غرس سیصد نهال خرما و یک دیه کامل و چهل اوقیه طلا ، وی را آزاد نماید .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برخی از صحابه آن حضرت ، وی را یاری کردند تا قیمت کامل خویش را به یهودی پرداخت کرد و طعم آزادی را بار دیگر چشید و در زمره مسلمانان آزاد

و یاران نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد .

سلمان در سالی که پیامبر صلی الله علیه و آله میان هر دو مسلمانان عقد اخوت بست ، به عقد اخوت ابودرداء در آمد و در جنگ خندق ، از طراحان اصلی جنگ بود و از آن بعد در تمامی جنگ های مسلمانان شرکت نمود و حتی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی از فتوحات اسلامی حضور فعال داشت .

وی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه رفت و در آن جا مقیم گردید . سرانجام در سال ۳۵ هجری قمری در آخر خلافت عثمان و به قولی در اوّل سال ۳۶ هجری قمری ، بدرود حیات گفت . (۸۱)

برخی از مورخان روز وفات سلمان را ، هشتم صفر دانسته اند . اگر منظورشان صفر سال ۳۵ قمری باشد ، پس وفاتش در آخرین سال خلافت عثمان بن عفان روی داده است . ولی اگر مرادشان صفر سال ۳۶ قمری باشد ، دانسته می شود که وی در اوائل خلافت حضرت علی علیه السلام زنده بود و حکومت مدائن را هم چون گذشته بر عهده داشت و پس از قریب به پنجاه روز از خلافت آن حضرت ، در مدائن وفات یافت . حضرت علی علیه السلام آن هنگام در مدینه ساکن بود و هنوز به کوفه مهاجرت نکرده بود . آن حضرت ، در عالم غیب از مدینه به مدائن رفت و بر جنازه سلمان نماز خواند و وی را در همان مکان دفن نمود .

سلمان فارسی چه آن هنگامی که در مدینه ساکن

بود و چه آن هنگامی که به کوفه هجرت کرد و چه آن هنگامی که از سوی عمر بن خطاب به حکومت مدائن منصوب شد ، لحظه ای از محبت و دوستی حضرت علی علیه السّلام و خاندان آن حضرت غافل نشد . او از یاران نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السّلام و از شیعیان نخستین و راستین صدر اسلام است .

وی در مدائن وفات یافت و حضرت علی علیه السّلام در عالم معنی و غیب ، خود را به مدائن رسانید و او را غسل و کفن کرد و بر جنازه اش نماز خواند و در همان جا دفن نمود . هم اکنون مرقد او زیارت گاه شیفتگان حقیقت و معرفت است . (۸۲)

هشتم صفر سال ۲۳۳ هجری قمری

بازداشت و شکنجه کردن محمّد بن عبدالملک بن زیّات ، به دستور متوکل عباسی .

محمد بن عبدالملک ، معروف به زیّات و وزیر ، در دوران خلافت معتصم عباسی (هشتمین خلیفه عباسیان) به خاطر برخورداری از فضل و دانش و تبخّر در علم نحو و لغت ، جذب دستگاه خلافت عباسی گردید .

وی به معتصم عباسی ، بسیار نزدیک و از خواص وی به شمار می آمد . به همین جهت ، معتصم عباسی مقام وزارت را به وی واگذار کرد و بر ارج و منزلت او افزود .

زیّات به خاطر برخورداری از ذوق شعر ، دانایی و حسن سلوک و پشتیبانی از دستگاه خلافت و فروتنی در برابر خلیفه وقت ، موقعیت مناسبی برای خویش به وجود آورد .

وی در دوران خلافت سه تن از خلفای عباسی (معتصم ، واثق و متوکل

(نقش مؤثری در حکومت و خلافت داشت و برای خوش خدمتی خلفا و تدبیر امور سیاسی و نظامی ، تلاش های بلیغی به عمل آورد .

پس از مرگ معتصم عباسی در نیمه ربیع الاول سال ۲۲۷ ، با پسرش ابوجعفرهارون ، ملقب به الواثق بالله بیعت شد .

در تمام دوران خلافت پنج سال و نه ماهه واثق عباسی ، زیات ، مقام وزارت را بر عهده داشت و یکه تاز میدان سیاست بود .

وی در این مدت ، تنوری چوبین که اطراف آن را از داخل با میخ های آهنین برجسته کرده بودند ، درست کرد و مخالفان خود و حکومت را در داخل آن شکنجه می کرد .

متوکل عباسی که در دوران خلافت معتصم و واثق ، یک جوان عیاش ، بی بندوبار و هوس باز بود و طمع به خلافت داشت ، همیشه مورد بی مهری و تحقیر واثق عباسی و وزیرش زیات قرار می گرفت .

قاضی احمدبن ابی داود که شاهد رشد روزافزون مقام و قدرت زیات در دستگاه خلافت عباسی بود ، بر او رشک می ورزید و دشمنی او را در قلب خود پنهان می کرد .

قاضی احمدبن ابی داود ، برعکس زیات ، نسبت به متوکل مهربانی کرده و وی را محترم می شمرد . در ذی حجه سال ۲۳۲ قمری ، واثق عباسی وفات یافت و متوکل عباسی ، به عنوان دهمین خلیفه عباسی بر تخت خلافت تکیه زد . وی در آغاز ، زیات را از وزارت عزل و احمدبن ابی داود را به وزارت خویش نصب کرد . متوکل روز به روز با تحریکات

احمد بن ابی داود، نفرت خویش نسبت به زیات را آشکار می ساخت. تا در هشتم صفر سال ۲۳۳ قمری، دستور دستگیری و حبس زیات را صادر کرد. ایتاخ به دستور متوکل، زیات را زندانی و به انواع شکنجه ها آزرده و تمام دارایی اش را مصادره کرد و سرانجام وی را در همان تنوری که برای شکنجه مخالفان خود درست کرده بود، انداخته و آن قدر وی را شکنجه کردند، تا به دیار نیستی شتافت. برخی گفته اند که در زیر تازیانه جان داد. (۸۳)

نهم صفر سال ۳۷ هجری قمری

شهادت عمار بن یاسر در جنگ صفین.

عمار بن یاسر، مکنی به اَبی یقظان، از صحابه نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران باوفای امیر مؤمنان علیه السلام است. وی حدوداً ۵۴ سال پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله، در مکه معظمه دیده به جهان گشود.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به رسالت برانگیخته شد، عمار از نخستین افرادی بود که به آن حضرت ایمان آورد. پس از او، برادرش عبدالله، پدرش یاسر، و مادرش سمیه نیز ایمان آورده و از اسلام آورندگان نخستین مکه شدند.

این خانواده به خاطر اظهار ایمان و علاقه به رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد فشار روانی و آزار جسمی قرار گرفتند. مشرکان قریش آنان را به همراه ایمان آورندگان دیگر، شکنجه های سخت و توان فرسا می دادند. پدر و مادرش به دست مشرکان مکه به شهادت رسیدند. مادرش

نخستین زنی بود که در راه اسلام، شربت شهادت نوشید و با خون خویش نهال اسلام را بارور کرد.

عمار، از مهاجران به حبشه و از نمازگذاران به دو قبله بود. وی در جنگ بدر و تمامی جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله حضور یافت و در رکاب آن حضرت، با دشمنان اسلام با تمام توان مبارزه کرد. عمار، به هنگام ساختن مسجدالنبی صلی الله علیه و آله، علاوه بر انجام کارهایش، کار پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز بر عهده می‌گرفت و دو برابر دیگران تلاش می‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به وی علاقه ویژه‌ای داشت و او را یکی از خواص خود می‌دانست. آن حضرت درباره عمار، سخنان فراوانی دارد. از جمله، آن هنگامی که مشرکان قریش، عمار را برای شکنجه دادن در آتشی انداخته بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: **يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَيِّئًا مَعَ عَلِيٍّ عَمَّارٍ كَمَا كُنْتَ بَرْدًا وَسَيِّئًا مَعَ عَلِيٍّ إِبْرَاهِيمَ؛** ای آتش! برای عمار، خنک و مایه سلامت باش، همان طوری که برای ابراهیم علیه السلام، خنک و مایه سلامت بودی.

پس از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، آتش سوزان، بر بدن عمار اثر نمی‌گذاشت. (۸۴)

عمار، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از معتقدان به ولایت و خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در این راه به مانند

سایر اصحاب باوفای آن حضرت، تلاش بلیغی به عمل آورد. وی پیوسته در کنار امیرمؤمنان علیه السلام و از علاقه مندان به آن حضرت بود و مقام و حق آن حضرت را به نیکی می شناخت. به همین جهت هیچ گاه از او فاصله نگرفت و او را در عرصه های مهم سیاسی و اجتماعی، تنها نگذاشت.

وی در زمان عمر بن خطاب، حدود دو سال (از سال ۲۱ تا ۲۲ قمری) حکومت کوفه را بر عهده داشت (۸۵) و با راهنمایی های حضرت علی علیه السلام تلاش زیادی به عمل آورد تا سنت های نبوی صلی الله علیه و آله در جامعه برقرار ماند و روحیه عدل پروری و ستم ستیزی در میان مسلمانان حکم فرما باشد.

عمار پس از برکناری از حکومت کوفه، به مدینه برگشت و در جبهه امام علی بن ابی طالب علیه السلام قرار گرفت و در برابر رفتارها و کردارهای ناروا و غیر اسلامی زمامداران وقت، واکنش نشان داده و آنان را اندرز می داد.

وی در زمان عثمان بن عفان به خاطر اندرز دادن خلیفه در برابر رفتار ناشایست و تبعیض آمیز او و کردار غیراسلامی فرمانروایانش در شهرها، مورد ضرب و شتم مجلس نشینان و قراولان خلیفه قرار گرفت و به سختی بیمار گردید.

عمار در قیام سراسری مسلمانان انقلابی شهرها بر ضد عثمان، با آنان همفکری و همیاری می کرد و در انتخاب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت اسلامی، نقش به سزایی داشت.

حضرت علی علیه السلام پس از انتخاب

به خلافت ، با این که بسیاری از یاران وفادار و شایسته خویش را برای حکمرانی به شهرها اعزام کرده بود ، ولی عمار را به عنوان یک مشاور و همراز دیرین در نزد خود نگه داشت و در تمامی امور سیاسی ، اجتماعی و نظامی با او مشورت می کرد و احترامش را به نیکی نگه می داشت . عمار نیز با این که در حدود ۹۰ سال از عمرش گذشته بود ، هم چون یک سرباز فداکار و پا در رکاب ، در خدمت امام علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشت و تمام مأموریت ها و دستورات آن حضرت را به مانند مأموریت ها و دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله ، به خوبی و نیکی انجام می داد .

عمار در دو جنگ جمل و صفین از عناصر اصلی یاران حضرت علی علیه السلام بود و کارهای مهمی در این دو جنگ بر عهده داشت .

وی پیش از جنگ جمل ، از سوی حضرت علی علیه السلام مأموریت یافت به همراه امام حسن علیه السلام و چند تن از یاران حضرت علی علیه السلام به کوفه اعزام شده و مردم را برای نبرد با اصحاب جمل آماده سازند .

وجود عمار در سپاه امام علی علیه السلام ، خنثی کننده دسیسه های صحابی نماهایی بود که می گفتند حضرت علی علیه السلام با بزرگان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به نبرد پرداخته است .

عمار در جنگ صفین نیز از آغاز ، در رکاب حضرت علی علیه السلام حاضر بود .

وی در یکی از روزهای صفین در جمع

مبارزان ایستاد و خطبه ای خواند و در این خطبه ، پاسخ روشن به بهانه جویی های فتنه جویان در مورد انتقام خون عثمان مقتول داد .

در بخشی از خطبه خود گفت : ای بندگان خدا ، پناخیزید و با من بیایید برای مبارزه با گروهی که انتقام خون کسی را درخواست دارند - بر آن چه گمان دارند - که بر خودش ستم کرده است . همان کسی که بر بندگان خدا به غیر آن چه در کتاب خدا است ، حکومت می کرد . همانا او را صالحان و شایستگان که منکران دشمن و آمران به احسان بوده اند کشته اند .

پس از آن ، گروه هایی پیدا شده اند که اگر دنیای آن ها سالم بماند و به عافیت دنیوی دست پیدا کنند و دین آنان مندرس شده و به تباهی افتد ، هیچ باکی ندارند . چنین کسانی می گویند : چرا او (عثمان) را کشتند؟

آنان می گویند : او چه بدعتی را ایجاد کرد؟

در حالی که او آن قدر به آنان تمکن داد و ثروت و دارایی بخشید که هر چه می خوردند و مصرف می کنند ، باز هم کم نمی آید . حتی اگر کوهی بر سر آنان خراب شود ، باز باکی ندارند .

به خدا سوگند ، من گمان نمی کنم که این ها ، خون او را طلب داشته باشند . زیرا خودشان می دانند که ستم گر بود ، ولی این ها به دنیا دل بسته اند و طعم آن را چشیده اند و برای آنان بسیار خوش گوار آمد و می خواهند همین

را ادامه بدهند .

این ها دانسته اند که صاحب حق (امیر مؤمنان علیه السّلام) میان این ها و خوش گذرانی ها و دنیاطلبی شان مانعی ایجاد می کند و نمی گذارد همانند سابق به شیوه خویش ادامه دهند .

برای این قوم (خون خواهان عثمان) ، پیشینه ای در اسلام نیست ، تا با بازگشت به آن در برابر ولایت سر فرود آورند . پس پیروان خود را فریب داده و به آنان گفته اند : پیشوای ما مظلوم کشته شد! تا از این راه به ستمگری و فرمانروایی رسند . این دسیسه ای است که فراگیر شده است و شما آن را می بینید . اگر این بهانه برای آنها نبود ، حتی دو نفر نیز با آنان بیعت نمی کردند . (۸۶)

عمّار یاسر در جنگ صفین ، مبارزات زیادی به عمل آورد و به سپاه معاویه می گفت : ولوددتُ اءنکم خلق واحد فذبحتکم ؛ (۸۷) (به خدا سوگند) دوست داشتم که شما همه یک خلق بودید و تمامی شما را ذبح می کردم !

سرانجام در یک عملیات بزرگ ، سپاهیان امام علی علیه السّلام ضربه های سهمگین و مهمی بر سپاه معاویه وارد کرده و شیرازه صفوف لشکریان شامی را در هم ریختند .

در معرکه جنگ ، از دو طرف ، زنانی بودند که پرستاری زخمیان و مدد رسانی رزمندگان را بر عهده داشتند . در این میان ، یکی از پرستاران به عمّار رسید و از وی پرسید : آیا چیزی می خواهید؟

عمّار که بسیار تشنه بود ، از وی تقاضای آب کرد .

زن پرستار ، مقداری شیر برای عمّار آورد . عمّار هنگامی

که شیر را می نوشید ، می گفت : بهشت در زیر گام های پیران است . امروز دوستان خود را ملاقات می کنم . امروز حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حزیش را دیدار می نمایم . به خدا سوگند ، اگر دشمنانمان آن قدر بر ما شمشیر می زدند که ما را به حد ناتوانی می رساندند ، باز هم یقین داشتیم که ما بر حقیق و آنان بر باطل .

پس از نوشیدن شیر ، دوباره به رزم بی امانش ادامه داد و صفوف دشمن را از هم گسست و بسیاری از آن سپاه بختان را به خاک مذلت انداخت . ولی در گرما گرم نبرد ، فردی به نام ابوعادیه ، از سپاهیان دشمن ، بدن عمّار را نشانه گرفت و نیزه ای بر او فرود آورد و فرمانده عالی مقام حضرت علی علیه السلام را از زین به زمین انداخت . فردی دیگر از سپاه دشمن به نام ابن جون ، سرش را از بدن جدا کرد .

این دو نفر ، در حالی که سر بریده عمّار را به نزد معاویه بردند ، از او تقاضای پاداش و جایزه کردند و هر کدام از آن دو تلاش می کرد که ثابت کند ، او عمّار را کشته است و در این باره به نزاع برخاسته بودند .

عبدالله بن عمرو بن عاص که در نزد معاویه بود و آن دو را مشاهده می کرد ، گفت : درباره سر عمّار شتاب زدگی نکنید و به آن خوشحال نباشید . زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود :

عَمَّار را گروه سرکشان و ستم کاران می کشند . معاویه که سخنان وی را شنید ، بسیار ناراحت و خشمگین شد و به عمروبن عاص گفت : آیا نمی شود این دیوانه را از پیش چشمان ما دور کنی !

سپس به عبدالله بن عمروبن عاص گفت : تو به جای این حرف ها ، چرا جنگ نمی کنی ؟

عبدالله گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله روزی مرا امر به فرمانبرداری از پدرم کرد . من نیز به خاطر فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله از پدرم اطاعت می کنم و به اصرار او به این نبرد آمده ام و با شما هستم ولی با کسی مبارزه نمی کنم .

هم چنین ، پیش از شهادت عَمَّار ، بارها عمر بن عاص گفته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : عَمَّار را گروه ستم کاران می کشند .

از وی پرسیدند : پس چرا او با ما می جنگد؟ آیا ما ستم کاریم ؟

عمروبن عاص برای فریب آنان گفت : نه ، بلکه عَمَّار سرانجام به ما خواهد پیوست و به دست یاران علی علیه السلام کشته خواهد شد .

شهادت عَمَّار ، ضربه سهمگین و تزلزل آوری بر سپاهیان معاویه وارد کرد و بسیاری از آنان را به تردید و دودلی انداخت . ولی معاویه برای سرپوش گذاشتن بر این فضاحت آشکار ، در میان سپاهیان خود شایع کرد که عَمَّار را علی علیه السلام کشت . زیرا عَمَّار به دستور علی علیه السلام به جنگ شامیان آمد و به دست شامیان کشته شده است . پس قاتل او ، علی

علیه السلام است !

ادعای واهی و بی ارزش معاویه شاید برخی از دودلان شامی را ساکت می کرد و تسکینی بر التیام آنان بود ، ولی در یاران امام علی علیه السلام تاءثیری نداشت . بلکه موجب تقویت ایمان و تثبیت بیشتر اعتقادات آنان گردید .

عمّاره بن خزیمه گفت : پدرم خزیمه بن ثابت (که از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام بود) در جنگ جمل ، حضور یافت و در رکاب حضرت علی علیه السلام بود ولیکن شمشیرش را از غلاف بیرون نیاورد و با کسی نبرد نکرد . هم چنین در جنگ صفین حضور یافت و می گفت : من با کسی نبرد نمی کنم تا این که عمّار بن یاسر کشته شود . آن گاه نگاه می کنم که چه کسی او را کشته است . زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که فرمود : تقتله الفئه الباغیه ؛ او را گروه سرکش و ستم کار می کشند .

پس از آن که عمّار به دست سپاهیان معاویه کشته شد ، خزیمه بن ثابت گفت : هم اکنون برایم آشکار شد که گمراه کیست ؟

آن گاه لباس رزم پوشید و به صفوف سپاهیان ستم پیشه معاویه حمله کرد ، آن قدر با آنان جنگید ، تا این که او نیز به مانند عمّار در آوردگاه صفین به دست فریب خوردگان معاویه ، شربت شهادت نوشید .

عمّاریاسر به هنگام شهادت ، ۹۱ سال ، و به روایتی ۹۳ سال و به روایتی دیگر ۹۴ سال از عمرش گذشته بود .

علاوه بر ابوالعادیه ،

افراد دیگری نیز به عنوان قاتل عَمَّار ، در منابع تاریخی بیان شده اند ، مانند : عقبه بن عامرجهنی ، عمرو بن حارث خولانی ، شریک بن سلمه مرادی و ابو حراء سسکی .

پس از فروکش کردن جنگ ، حضرت علی علیه السّلام بدن عَمَّار و هاشم مرقال را که در یک نبرد به شهادت رسیده بودند ، در کنار هم قرار داد و بر آنان نماز گزارد و در همان جا دفن نمود . آن حضرت در غم از دست دادن عَمَّار ، بسیار ناراحت بود و می فرمود : هر کس از وفات عَمَّار ، دلتنگ نشود ، او را از مسلمانی نصیبی نباشد . (۸۸)

نهم صفر سال ۳۸ هجری قمری

وقوع جنگ نهروان

پس از آن که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام در جنگ صفین ، با اصرار و درخواست بسیاری از فرماندهان و سپاهیان خود ، حکمیت را با اکراه پذیرفت و جنگ میان سپاهیان خود و سپاهیان معاویه را به پایان آورد ، گروهی از لشکریان آن حضرت ، به پذیرش حکمیت اعتراض کرده و آن را اقدامی غیرمشروع و اهانت آمیز برای خود به حساب آوردند .

آنان می گفتند : اءتحکمون فی اءمرالله الرجال ؟ اءشرط اءوثق من کتاب الله و شرطه ، اءکنتم فی شکّ حین قاتلتم ، لا حکم الا لله ، (۸۹) آیا مردم را در امر خدا ، به حکمیت برمی گزینید؟ آیا پیمانی محکمتر از کتاب خدا و پیمان خدا سراغ دارید؟ آیا آن زمان که مبارزه می کردید در تردید و دودلی بودید؟ جز خدا ، حکمی برای کسی نیست .

البته آن هایی که با حکمیت و

نیرنگ های معاویه و عمروبن عاص مبنی بر بالا بردن قرآن ها بر روی نیزه و درخواست پایان جنگ ، مخالف بودند ، تنها این ها نبودند ، بلکه این عده ، دو دسته از یاران حضرت علی علیه السلام بودند .

دسته اول ، افرادی چون مالک اشترنخعی ، قیس بن سعد ، احنف بن قیس ، جاریه بن قدامه و بسیاری دیگر چون رهبرشان امیر مؤمنان علیه السلام در برابر نیرنگ های معاویه ، مقاومت کرده و خواهان ادامه جنگ تا پیروزی کامل بودند . ولی چون شرایط را نامساعد دیده و عده ای از فرماندهان و لشکریانی که خواهان پذیرش حکمیت بودند ، سر به شورش زده و آماده جنگ و خونریزی داخلی شدند ، آنان نیز همانند امیر مؤمنان علیه السلام با اکراه تمام ، حکمیت را مشروط بر این که بر اساس کتاب خدا باشد ، نه از روی هوا و هوس ، پذیرفتند و بر آن پایبند ماندند .

ولی دسته دوم ، کسانی بودند که حکمیت را در آغاز پذیرفته و سپس از پذیرش آن پشیمان شده و آن را نامشروع دانسته و بر حضرت علی علیه السلام مبنی بر رضایت آن ، اعتراض کردند . اینان خواهان ادامه جنگ شدند و جز نابودی معاویه و سپاه شام به چیز دیگری رضایت نمی دادند . (۹۰)

پس از مراجعت دو سپاه به سوی شهرهای خویش ، این عده با نارضایتی تمام در میان سپاهیان امام علیه السلام به شایعه پراکنی ، ایجاد شبهه و دودلی ، و پراکندگی مبارزان پرداختند و از این راه ، تعداد زیادی را منحرف کردند .

آنان

می گفتند: آن هنگامی که ما فریب نیرنگ های معاویه و عمرو بن عاص را خوردیم و حکمیت را پذیرفته و به حضرت علی علیه السلام و یاران فداکارش، جهت پذیرش حکمیت اصرار و تاکید نمودیم، در آن زمان ما اشتباه کرده و مرتکب خطا و گناه شدیم. امّا به گناه خویش پی برده و در درگاه خداوند متعال توبه نمودیم و از این کار ناپسند برگشت نمودیم. هم اکنون از حضرت علی علیه السلام و سایر یاران او می خواهیم از گناه خویش، توبه کرده و به عقیده ثابت و سابق ما که نبرد با شامیان تا پیروزی کامل است برگردند. در غیر این صورت، ما از آنان تبری جسته و آنان را ترک خواهیم نمود و دیگر با آنان نخواهیم بود.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود: من از آغاز، نیرنگ های معاویه و عمرو بن عاص را می دانستم و بالا بردن قرآن ها را بر روی نیزه ها، جز فریب، چیز دیگری نمی دیدم. ولی شما فریفته نیرنگ های آنان شدید و بر روی من شمشیر کشیده و گفتید: یا علی! یا دستور آتش بس و خاتمه جنگ را بده و یا با تو می جنگیم و تو را همانند عثمان مقتول، به قتل می آوریم!

حال که با اصرار شما، حکمیت را پذیرفتیم و به آن رضایت دادیم، نمی توانیم بی جهت برگردیم و نقض عهد کنیم. آیا نشنیده اید که خداوند سبحان در قرآن مجید می فرماید: **وَ اَوْفُوا**

بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا، إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ. (۹۱)

از آن پس، آنان راه خود را از حضرت علی علیه السلام جدا کردند و حضرت علی علیه السلام نیز از آنان تبری نمود.

هنگامی که حضرت علی علیه السلام پس از پایان جنگ صفین، در ربیع الاول سال ۳۷ قمری به کوفه بازگشت، این دسته از معترضان که به خوارج معروف شدند، از ورود به کوفه خودداری کرده و به (حرورا) در ناحیه کوفه رفتند و در آن جا متمرکز شدند.

سایر همفکران آنان و کسانی که از حکومت عدل پرور امام علی علیه السلام ناراضی بودند، به آنان پیوستند.

همگان، منتظر اعلام نتیجه حکمیت ماندند. خوارج در این مدت، اقدام به خلاف کاری های زیادی نمودند و مرتکب جنایاتی گردیدند. از جمله چند تن از مؤمنان و هواداران حضرت علی علیه السلام، مانند عبدالله بن خباب و همسرش و عدی بن حارث را ناجوانمردانه به شهادت رسانیدند. تا این که حکمین سپاه عراق و سپاه شام در اجتماع بزرگان دو طرف، اعلام نتیجه کرده و با خیانت ابوموسی اشعری و نیرنگ های عمرو بن عاص، حکمیت به سود معاویه بن ابی سفیان به پایان رسید. این امر، آتش اختلاف های داخلی و آتش افروزی های خوارج و منافقان را شعله ورتر کرد.

منافقان که ضدیت خود با امام علی علیه السلام را شدت بخشیده بودند، از حرورا خارج شده و به منطقه

ای به نام (نهروان) رفته و در آن جا ، همه منافقان و دشمنان آن حضرت را گردآمده و اعلان جنگ نمودند .

حضرت علی علیه السلام که همیشه از خون ریزی میان مسلمانان گریزان بود ، تلاش زیادی به عمل آورد که بار دیگر ، آتش جنگ شعله ورت نگردهد .

به همین جهت برخی از یاران اهل سخن و بیان خود ، مانند عبدالله بن عباس و صعصعه بن صوحان را به نزد آنان فرستاد ، تا با آنان به تفصیل گفت و گو کنند . ولی از این راه نیز نتیجه مطلوبی به دست نیامد .

منافقان ، برای امام علی علیه السلام مزاحمت های زیادی به عمل آورده و هر روز مرتکب جنایت دیگری می شدند که صحنه را بر آن حضرت ، تنگ کرده و آن حضرت را ناچار به مقابله نمودند .

آن حضرت اعلام بسیج عمومی کرد و با فراهم آوری لشکری توانمند به سوی نهروان حرکت کرد .

امام علی علیه السلام در آغاز ، از آنان درخواست کرد که قاتلان عدی بن حارث ، عبدالله بن خباب و همسرش را به آن حضرت تحویل داده ، تا به کیفر جنایات خود برسند .

ولی خوارج از تحویل قاتلان و جنایت کاران امتناع کرده و در پاسخ آن حضرت گفتند : ما همه قاتل آنان هستیم !

امام علی علیه السلام خود ، با آنان چندین بار گفت و گو کرد و سرآخر در میدان نهروان ، ضمن خطبه ای با آنان اتمام حجت کرد و آنان را از آتش افروزی و خون ریزی بی حاصل مسلمانان برحذر نمود .

هنگامی که سخنان آن حضرت

به پایان آمد، شیون و صدای گریه و ناله تعداد زیادی از منافقان برخاست و از آن حضرت عذرخواهی کرده و توبه نمودند و سپاه نفاق پیشه نهروان را ترک کرده و به آن حضرت پیوستند.

حضرت علی علیه السلام به آنان امان داد و آنان را به شهرهای خود بازگردانید. از تعداد دوازده هزار نفر از منافقان که آماده نبرد بودند، حدود هشت هزار نفر، پس از سخنان حضرت علی علیه السلام اظهار ندامت و پشیمانی نمودند و به آن حضرت پیوستند. ولی چهار هزار نفر دیگر بر لجاجت و جهالت خود ادامه داده و آماده نبرد شدند و با شمشیرهای کشیده به سوی یاران حضرت علی علیه السلام حمله آوردند. امام علی علیه السلام در این نبرد، فرماندهی بخش میمنه سپاه خویش را بر عهده حجر بن عدی کندی، فرماندهی بخش میسره را بر عهده شیبث بن ربیع، فرماندهی سواره نظام را بر عهده خالد بن زیدانصاری، فرماندهی پیاده نظام را بر عهده ابوقتاده انصاری و فرماندهی رزمندگان اهل مدینه را (که هفتصد یا هشتصد نفر بودند) بر عهده قیس بن سعدانصاری گذاشت و خود فرماندهی باقی رزمندگان را در قلب سپاه بر عهده گرفت.

آن حضرت به یاران خود فرمان داد که آغاز حمله نکنند و منتظر هجوم دشمن باشند. ولی سران خوارج که وضعیت را به زیان خود می دیدند و دوسوم نیروهایشان به امام علی علیه السلام پیوسته و ضربت مهلک روانی بر آنان وارد شده بود، تحمل را از کف داده و دستور حمله را صادر کردند.

شعله های

جنگ بار دیگر در روز نهم ماه صفرالمظفر سال ۳۸ هجری قمری برافروخته شد و یاران حضرت علی علیه السّلام و دشمنان آن حضرت به نبردی بی امان پرداختند . (۹۲)

نیروهای خوارج ، در مقابل سپاهیان حضرت علی علیه السّلام پس از ساعتی نبرد تن به تن ، توان خویش را از دست داده و به شکست قاطع و شکننده ای مبتلا گردیدند . به طوری که تمامی جنگ افروزان خوارج ، در این صحنه بی امان به هلاکت رسیدند و تنها نه نفر از آنان ، از میدان نبرد گریخته و جان سالم به در بردند .

هم چنین چهارصد نفر از آنان به شدت زخمی شدند . حضرت علی علیه السّلام از کشتن آنان منع کرد و آنان را به خانواده و عشیره های آنان بازگردانید .

برخی از آتش افروزان خوارج که در این نبرد به هلاکت رسیدند ، عبارتند از : عبدالله بن وهب راسبی (رهبر خوارج) ، حرقوص بن زهیر سعدی (از فرماندهان خوارج) ، عبدالله بن شجره سلمی (فرمانده بخش میمنه سپاه خوارج) ، زیدبن حصین طایی ، اءخنس طایی (از دلاوران خوارج) ، مالک بن وضّاح ، زیدبن عدی (فرزند عدی بن حاتم) ، جواد بن بدر ، یزیدبن عاصم محاربی و چهارتن از برادرانش و حمزه بن سنان اسدی .

اما آن نه نفری که جان سالم به در بردند ، دو نفر به سرزمین سجستان ، دو نفر به سرزمین عمّان ، دو نفر به یمن ، دو نفر به سرزمین جزیره (میان دجله و فرات ، در شمال غربی عراق) ، و

یک نفر به تل موزن ، گریختند و در همان جاها ساکن گردیدند .

اسامی برخی از افرادی که در آغاز ، شیوه خارجی گری پیشه کرده و سپس با نصیحت های حضرت علی علیه السلام و یاران آن حضرت ، پشیمان شده و سپاه خوارج را ترک کردند ، عبارت است از : شبث بن ربعی ، معقل بن قیس ، مسعر بن فدکی و ابن کواء .

اما از یاران حضرت علی علیه السلام تنها نه نفر در این جنگ به شهادت رسیدند که اسامی برخی از آنان عبارت است از : عروه بن اءناف ، صلت بن قتاده ، یزید بن نویره ، روبیه بن وبرجلی ، سعد بن خالد ، عبدالله بن حماد و فیاض بن خلیل ازدی .

حضرت علی علیه السلام پس از پیروزی بر منافقان و شکست قاطع خوارج ، به تسلیم شدگان امان داد و با ظفرمندی به کوفه برگشت . (۹۳)

بدین ترتیب ، فتنه ای که به تدریج می رفت نظام عدالت پرور اسلامی و حکومت علوی را با مشکل جدی روبرو کند و مسلمانان و مؤمنان را از داخل تهی کرده و به اختلاف و پراکندگی ریشه ای دچار کند ، به دست حضرت علی علیه السلام و یاران باوفایش به نابودی کشیده شد . ولی باقی مانده های فراری که پس از واقعه نهروان ، دوباره به اختلاف و فتنه انگیزی مبادرت کردند ، سرانجام کار خود را کرده و به دست یکی از جنایت کاران ، به نام عبدالرحمن بن ملجم مرادی ، در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ قمری ، ضربتی بر امیرالمؤمنین علیه السلام

وارد کرده و آن حضرت را پس از دو شب به شهادت رسانیدند .

دهم صفر سال ۹۹ هجری قمری

در گذشت سلیمان بن عبدالملک (هفتمین حاکم بنی امیه)

سلیمان فرزند عبدالملک بن مروان ، هفتمین حاکم و خلیفه اموی است که پس از هلاکت برادرش ولید بن عبدالملک در سال ۹۶ قمری به حکومت رسید .

ولید بن عبدالملک در زمان حکومت و اقتدار خویش تصمیم گرفته بود که علی رغم وصیت پدرش عبدالملک مبنی بر ولایت عهدی سلیمان ، فرزند خود ، عبدالعزیز بن ولید را به ولایت عهدی منصوب گرداند و سلیمان را از این مقام معزول دارد . در این راه تلاش فراوانی به عمل آورد و برخی از عاملان و فرماندهان عمده وی ، مانند حجاج بن یوسف ثقفی و قتیبه بن مسلم که بر پهنه گسترده ای از جهان اسلام حکومت می کردند ، وی را در این تصمیم ، ترغیب و همیاری می کردند و برای پذیرش آن ، اعلام آمادگی نمودند .

ولیکن سلیمان بن عبدالملک ، در این راه مقاومت می کرد و با هیچ شرطی حاضر به استعفا و یا پذیرش عزل از ولایت عهدی نبود و بر اجرای سفارش های پدرش عبدالملک ، پافشاری می کرد . سرانجام ، ولید به هلاکت رسید ، در حالی که به هدف های خود نایل نگردید و سلیمان بن عبدالملک در نیمه جمادی الاخر سال ۹۶ قمری پس از مرگ برادرش ولید به خلافت رسید .

سلیمان ، در آغاز حکومت خود بنا به پیشنهاد عمر بن عبدالعزیز که از نزدیکان و مشاوران عالی او بود ، دست نشانندگان حجاج بن یوسف ثقفی را از مناصب حکومتی عزل کرد و

به جای آنان ، افراد دیگری را منصوب کرد و بسیار کسانی را که از سوی حجاج و عاملان او در عراق زندانی و شکنجه می شدند ، از زندان ها رها ساخت . هم چنین قتیبه بن مسلم را که از محرکان اصلی ولید در عزل سلیمان بود ، از حکومت خراسان معزول ساخت و او را موظف نمود که تمام دارایی هایی را که به ناحق گردآوری کرده است ، به بیت المال برگرداند .

قتیبه که مورد خشم خلیفه قرار گرفته بود ، در برابر او ایستادگی کرد و حاضر نشد مناصب خود را از دست بدهد . بدین جهت میان سپاه او و سپاهیان اعزامی خلیفه نبردهای خونینی به وقوع پیوست و از طرفین تعداد زیادی کشته و زخمی گردیدند .

سرانجام نیروهای قتیبه به تدریج پراکنده شده و او را در برابر سپاهیان خلیفه تنها گذاشتند . قتیبه در واپسین نبرد خود ، شکست را پذیرا گردید و به دست سپاهیان خلیفه گردن زده شد و به همراه وی ، یازده تن از فامیلان و نزدیکان او نیز کشته شدند . (۹۴)

سلیمان بن عبدالملک به پیروی از سفارش ها و پیشنهادهای عمر بن عبدالعزیز تلاش می کرد از شدت انزجار و تنفری که در مردم به خاطر رفتار و کردارهای غیراسلامی و غیرانسانی خلفای پیشین اموی و ستم کاری های آنان نسبت به عموم مردم پدید آمده و جامعه اسلامی را ملتهب کرده بود و به پرتگاه سقوط کشانده بود ، به کاهد و تعادلی در ارتباط میان مردم و زمامداران به وجود آورد ، که نمونه های آن عبارت است از

آزاد کردن زندانیان ، عزل عاملان خودسر و ستم کار ، دستور عمومی به انجام نمازها در اوّل وقت و مبارزه با مشرکان و مخالفان اسلام .

به هر تقدیر ، او نیز از خاندان غاصب بنی امیه و از مخالفان اهل بیت علیهم السّلام بود و چاره ای جز ادامه راه اسلاف نابکار خود نداشت .

مورخان نوشته اند که وی از خودراضی بود و روزی در آینه ای نگاه می کرد و با شگفتی گفت : من پادشاه جوانی هستم !
(۹۵)

هم چنین درباره زیادی خوردن و شکم بارگی وی داستان های فراوانی نقل شده است که مشابه آن را در دیگران کمتر می توان تصور کرد .

در زمان وی ، مسلمانان تهاجم های گسترده ای بر ضد مشرکان و همسایگان خود به عمل آوردند . در جانب غرب به قسطنطنیه (اسلامبول) و مناطق تحت حکومت روم ، تهاجم آورده و پیروزی هایی به دست آوردند ، (۹۶) و در جانب شمال ، گرگان و طبرستان را گشودند و مناطق دیگری مانند حصن الحديد (آهنین دژ) ، سردانیه ، شقی و سقالبه را نیز فتح نمودند .
(۹۷)

سرانجام خود وی در لشکرکشی به روم ، در منطقه قنسرین ، در شهر دابق وفات نمود . (۹۸) درگذشت او به خاطر بیماری تب بود که بر وی و بسیاری از افراد خانواده و همراهانش عارض گردیده بود .

از جمله کارهای نیک و پسندیده ای که می توان از او اشاره کرد ، ولایت عهدی عمر بن عبدالعزیز است که در واپسین لحظات عمرش ، وی را به این مقام منصوب کرد . (۹۹)

دهم صفر سال ۹۹ هجری قمری

آغاز خلافت عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه

عمر بن عبدالعزیز ، هشتمین نفری است که از خاندان بنی امیه به خلافت دست یافت . وی گرچه از این طایفه ناحق و ضدولایت است ، ولیکن نسبت به خلفای پیش از خود و پس از خود از بنی امیه ، نام نیکی از خود برجای گذاشت و بسیاری از کردارهای وی ، مورد ستایش دوستان و مخالفان بنی امیه ، از جمله مورخان و سیره نگاران اهل سنت قرار گرفته است .

ابن عساکر ، تاریخ نگار شافعی مذهب درباره شخصیت عمر بن عبدالعزیز گفت : و کان عمر بن عبدالعزیز ثقه ماءمونا ، له فقه ، و علم ، و ورع ، و روی حدیثا کثیرا ، و کان امام عدل . . . (۱۰۰)

عمر بن عبدالعزیز ، مکئی به (ابو حفص) در سال ۶۱ و به روایتی سال ۶۳ قمری ، همان سالی که ام المؤمنین (میمونه) همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفت ، دیده به جهان گشود .

پدرش عبدالعزیز بن مروان بن حکم و مادرش ام عاصم بنت عاصم بن عمر بن خطاب است . (۱۰۱) بنابراین ، وی از سوی پدر با یک واسطه به مروان بن حکم و از سوی مادر ، با دو واسطه به عمر بن خطاب منتهی می گردد .

وی در مدینه منوره به تحصیل علم و معارف پرداخت و در همین شهر رشد و نمو یافت . پدرش عبدالعزیز به خاطر نزدیکی به خلفای اموی ، در شام زندگی می کرد و در سالی فرمانداری مصر را به دست آورد و از شام عازم مصر گردید و خانواده اش را به

همراه خود به مصر منتقل کرد . ولی عُمَر حاضر نشد به همراه آنان برود و از پدرش تمنا کرد که به او اجازه دهد به جای مصر ، به مدینه برود و در نزد فقها و علمای معروف این شهر به کسب علوم و معارف پردازد . پدرش به وی اجازه داد و او راهی مدینه گردید .

وی در مدینه از اساتید متعددی استفاده برد ، از جمله ، از عبیدالله بن عبدالله که از دوستان اهل بیت علیهم السّلام و از ارادتمندان به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام بود .

این استاد ، هنگامی که متوجه شد عمر بن عبدالعزیز بسان سایر بنی امیه ، فاسدالعقیده است و نسبت به امیر مؤمنان علیه السّلام دشنام و ناسزا روا می دارد ، درصدد اصلاح وی برآمد و با شگرد ویژه خود ، وی را تادیب کرد و از وی تعهد ستاند که دیگر هیچ گاه نسبت به آن حضرت اسائه ادب نکند .

عمر بن عبدالعزیز به تعهدش پای بند ماند و از آن زمان به بعد ، هیچ گاه شنیده نشد که وی مرتکب این گناه عظیم گردیده باشد . و بالعکس ، از ارادتمندان آن حضرت گردید و بنا به گفته مورخان اهل سنّت ، همیشه از آن حضرت به نیکی یاد می کرد . فما سمع بعد ذلك يذكر عليًا إلا بخير . (۱۰۲)

هم چنین روایت شده است که عمر بن عبدالعزیز در عرفه ، چنین نیایش و مناجات می کرد : اللهم زد محسن آل محمد صلّى الله عليه وآله إحصانا ، اللهم راجع بمسئتهم الى التّوبه ، اللهم حط

من اوزارهم برحمتک . (۱۰۳)

بنا به گواهی تاریخ ، پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام و صلح تحمیلی امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه بن ابی سفیان در سال ۴۱ قمری و استقرار کامل معاویه بر سراسر عالم اسلام ، دشنام و ناسزاگویی به امیرمؤمنان علیه السلام روز به روز در میان صاحبان قدرت و سیاست و سپس در میان توده مردم گسترش پیدا کرد ، به طوری که آن را از جمله عبادت به شمار می آوردند و در عصر تمام خلفای سفاک اموی ، این رویه ناپسند رواج داشت ، مگر در عصر عمر بن عبدالعزیز .

ابن خلدون در این باره گفت : هم چنین بنی امیه تا آن هنگام امیرمؤمنان علی علیه السلام را سب می کردند . عمر به سرتاسر بلاد نوشت تا از این کار بازایستند . (۱۰۴)

به هر تقدیر ، پدرش در سنین کودکی عمر وفات یافت و سرپرستی وی را عمویش عبدالملک بن مروان (پنجمین خلیفه اموی) بر عهده گرفت و وی را به جمع فرزندان خود افزود و حتی بر برخی از آنان ، او را ترجیح می داد .

عبدالملک ، یکی از دختران خود ، بنام فاطمه را به عقد عمر بن عبدالعزیز درآورد . (۱۰۵)

عمر بن عبدالعزیز در ۲۵ سالگی از سوی پسرعمویش ولید بن عبدالملک به فرمانداری مکه ، مدینه و طائف منصوب گردید و این مقام را از سال ۸۶ تا ۹۳ قمری بر عهده داشت . (۱۰۶) وی در آغاز فرمانداری خود بر حجاز ، ده تن از فقهای برجسته مدینه را گردآورد و آنان را مشاور خود

ساخت و به آنان سوگند داد که او را در احقاق حق و نهی از باطل یاری دهند و خود را موظف ساخت که از رایزنی و پیشنهادات آنان ، لحظه ای غافل نسازد . (۱۰۷)

سرانجام با حسادت حجاج بن یوسف ثقفی (عامل ولید در عراق) و شکایت وی در نزد خلیفه نسبت به عمر بن عبدالعزیز ، مبنی بر این که وی مخالفان دولت بنی امیه را در مکه و مدینه پناه می دهد و آنان را در ابراز عقیده خویش آزاد می گذارد ، خلیفه از او ناخرسند شد و وی را در سال ۹۳ قمری ، از امارت حجاز معزول ساخت و به جای وی ، عثمان بن حیان را منصوب کرد . (۱۰۸)

اما پس از آن که سلیمان بن عبدالملک ، پس از برادر خود ولید به خلافت رسید ، از عمر بن عبدالعزیز دل جوئی کرد و مقام اش را در نزد خود گرامی ساخت و وی را از مشاوران عالی رتبه خویش قرارداد تلاش کرد از اندیشه ها و نظرات وی پیروی کند .

عمر بن عبدالعزیز بر این عقیده بود که با سفارش ها و اندرزهای خویش ، سلیمان بن عبدالملک را به اصلاح وادارد و از منکرات و رفتارهای ناپسند بازدارد . (۱۰۹)

سلیمان بن عبدالملک در دهم و به روایتی در بیستم صفر سال ۹۹ قمری در شهر دابق ، در سرزمین قشرین ، وفات کرد و در هنگام وفاتش ، طی وصیت نامه ای ، عمر بن عبدالعزیز را ولی عهد و جانشین خود معرفی کرد . (۱۱۰)

عمر بن عبدالعزیز پس از به دست گرفتن خلافت ، نخستین کارش این بود

که هر چه از همسرش فاطمه بنت عبدالملک، از قبیل جواهرات، زینت آلات، اراضی و دارایی های دیگر در نزدش بود به بیت المال بازگردانید و به همسرش گفت: من و تو و این اموال در یک خانه نمی گنجیم!

ولی هنگامی که وفات کرد و یزید، برادر همسرش به خلافت رسید، همه آن دارایی ها را به خواهرش بازگردانید. فاطمه پذیرفت و گفت: نمی خواهم به هنگام زنده بودن همسرم از او اطاعت کرده باشم و پس از مرگش نافرمانی کنم. آن گاه، یزید همه آن دارایی ها را در میان اهل خانه و کسان خود تقسیم کرد. (۱۱۱)

یکی از رویدادهای مهم عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز، عزل یزید بن مهلب از خراسان بود. (ماجرای آن، پس از این خواهد آمد)

گفتنی است که دعوت بنی عباس و جنبش های عباسیان بر ضد امویان، در عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز، از منطقه خراسان آغاز گردید، (۱۱۲) و پس از حدود ۳۰ سال در عصر خلافت مروان حمار به پیروزی نایل آمد.

سرانجام عمر بن عبدالعزیز، پس از دو سال و پنج ماه خلافت، در ۳۹ سالگی بدرود حیات گفت.

تاریخ درگذشت وی، رجب سال ۱۰۱ و بنا به روایتی جمادی سال ۱۰۲ هجری قمری در (دیرسمعان) از مناطق شام است.

عمر بن عبدالعزیز، پیش از وفات، به مدت بیست روز بیمار بود و پس از آن وفات کرد و در همان دیر سمعان به خاک سپرده شد. (۱۱۳)

پس از او، یزید بن عبدالملک به

عنوان نهمین خلیفه اموی بر تخت خلافت تکیه زد و آن چه را که عمر بن عبدالعزیز انجام داده بود ، همه را دگرگون ساخت ، (۱۱۴) و روش نابخردانه خلفای پیشین بنی امیه را در پیش گرفت .

سیزدهم صفر سال ۳۰۳ هجری قمری

وفات احمد نسایی (صاحب سنن نسایی)

ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی ، و به روایتی دیگر احمد بن علی بن شعیب بن علی ، معروف به نسایی ، صاحب کتاب (السنن الکبیر) یکی از منابع معتبر و معروف روایی اهل سنت ، در سال ۲۱۵ قمری در منطقه نساء (از مناطق خراسان بزرگ) دیده به جهان گشود .

در آغاز نوجوانی به دنبال تحصیل علم رفت . بدین منظور از روستای خود به بغلان (در طخارستان) در نزد قتیبه بن سعید بن جمیل (عالم معروف منطقه) رفت . پس از چندی به نیشابور ، سپس به حجاز ، مصر ، عراق ، جزیره (سرزمین های دجله و فرات) ، شام و ثغور مهاجرت کرد . وی پس از مدتی گشت و گذار علمی و زیارتی ، در محله قنادیل مصر ، ساکن گردید . (۱۱۵)

نسایی پس از تلاش های فراوان علمی ، به یکی از دانشمندان بزرگ عصر خویش تبدیل شد . درباره ویژگی های شخصی اش گفته شد : دارای چهار همسر ، خوش خوراک و یک روز در میان روزه می گرفت و هر روز یک مرغ بریان تناول می کرد . (۱۱۶)

نسایی در رشته های حدیث ، فقه ، رجال و درایه ، سرآمد روزگار خود بود . به طوری که برخی گفته اند : وَ كَانَ اَفْقَه مَشَايخِ مِصْرَ فِی

عصره ، و اءعلمهم بالحديث و الرجال . (۱۱۷)

وی دارای تالیفات چندی است که برخی از آن ها ، معروف و مشهور است . برخی از نوشته های وی عبارتند از : ۱ - السنن الکبیر (جامع روایی اهل سنت) . ۲ - خصائص علی علیه السلام . این کتاب که جزئی از سنن کبیر او است ، درباره ویژگی ها و فضایل امام علی بن ابی طالب علیه السلام به رشته تحریر آورده است . نوشتن این کتاب برای وی سنگین تمام شد و در جوامع اهل سنت ، به ویژه در میان نواصب و خوارج منطقه شام ، به شیعه گری متهم شد و با وی در این باره برخورد نامناسب و ناروایی به عمل آوردند .

۳ - مسند علی علیه السلام . ۴ - عمل یوم و لیلہ . این کتاب در برخی از چاپ های سنن کبیر ، جزیی از این کتاب به حساب می آید و گاهی به طور جداگانه چاپ و منتشر شده است . ۵ - التفسیر . درباره تفسیر قرآن کریم است . ۶ - فضائل الصّحابه . ۷ - کتابی درباره کنیه ها . (۱۱۸)

درباره وی گفته شد : مدتی امارت شهر (حمص) (از توابع شام) را بر عهده داشت . (۱۱۹)

نسایی در اواخر عمر خود از مصر به شام مسافرت کرد . در آن هنگام نوشتن کتاب خصائص علی علیه السلام بسیار معروف شده بود . به همین جهت هنگامی که وارد شام شد ، به تحریک بدخواهان و رشک ورزان هر روز عده ای برای وی مزاحمت هایی به وجود

می آوردند .

در این باره ، تاریخ نگاران و سیره نویسان سخن های زیادی گفته اند . از جمله این که گفته شد : گروهی بر او خورده گرفته و وی را مورد اعتراض قرار دادند . چون او درباره امام علی بن ابی طالب علیه السّلام کتاب (خصائص) را نوشته بود ولی درباره شیخین (ابوبکر و عمر) کتابی تالیف نکرده بود . این گلایه به وی گفته شد . وی در پاسخ منتقدان خود گفت : هنگامی که وارد دمشق شده بودم ، در مردم انحراف های زیادی درباره حضرت علی علیه السّلام مشاهده کردم . همین امر سبب گردید که کتابی درباره فضایل آن حضرت به عنوان (خصائص) تالیف کنم . تا شاید خداوند سبحان به وسیله آن ، اهالی دمشق را هدایت کند .

نسایی پس از کتاب خصائص علی علیه السّلام ، کتابی با عنوان (فضایل صحابه) تالیف کرد .

در آن زمان به وی گفتند : چرا فضایل معاویه را در این کتاب ، نقل نکردی ؟

وی در پاسخ گفت : برای معاویه چه فضیلتی نقل کنم ؟ من فضلی برای او نیافتم مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده بود : اءللهم لاتشعب بطنه ؛ خدایا هیچ گاه شکمش را سیر مگردان . (۱۲۰)

پس از این گفت و گو ، بدخواهان و بی خردان دمشق بر وی هجوم آورده و به صورت تحقیر آمیزی ، شکنجه و آزار دادند و وی را بیمار نمودند .

نسایی از آن ماجرا ، جان سالم به در نبرد و بر اثر همان آزارها ، بدرود حیات

گفت .

وی سفارش کرد که او را از دمشق خارج کرده و به رمله (در منطقه فلسطین) ببرند . به روایتی دیگر سفارش کرد که وی را به مکه معظمه ، منتقل نمایند .

درباره تاریخ وفات ، محل وفات و محل دفنش ، اتفاقی در میان تاریخ نگاران نیست . برخی می گویند : وی در رمله ، وفات یافت و در بیت المقدس دفن شد . برخی دیگر می گویند : وی در شام یا رمله وفات یافت و جسدش را به مکه منتقل کردند . برخی هم گفته اند : وی در حال بیماری از شام به مکه رفت و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه دفن شد . تاریخ وفات وی را برخی شعبان سال ۳۰۲ قمری و برخی دیگر صفر سال ۳۰۳ قمری دانسته اند . (۱۲۱)

اکثر مورخان ، سیزده صفر سال ۳۰۳ قمری را صحیح تر از موارد دیگر می دانند .

به هر تقدیر ، مردی از دانشمندان اهل سنت ، به جرم دوستی امام علی بن ابی طالب علیه السّلام و خاندان رسول اکرم صلّی الله علیه و آله ، به دست ستیان متعصّب و نادان کشته گردید .

چهاردهم صفر سال ۱۲۷ هجری قمری

خلع ابراهیم بن ولید از خلافت

ابراهیم بن ولید ، پس از درگذشت برادرش یزید بن ولید در ذی حجه سال ۱۲۶ قمری ، بنا به سفارش برادرش ، به خلافت رسید .

در آن هنگام میان پسرعموهای بنی امیه از تیره مروانیان بر سر تصاحب کرسی خلافت ، رقابت و دشمنی سختی بود .

هر کدام از آنان که از توانایی و توانمندی بیشتری برخوردار بودند ، خود را

برای تصاحب کرسی خلافت شایسته تر می دیدند و همین امر ، موجب شورش و درگیری های نظامی میان آنان می گردید .

ابراهیم بن ولید که ولی عهد برادرش یزید بن ولید بود و پس از او به خلافت رسید ، رقیبان سختی چون مروان بن محمد داشت . به همین جهت خلافت وی از آغاز ، از استحکام و اطمینان کاملی برخوردار نبود . مردم شام ، گاهی وی را به خلافت سلام می کردند و گاهی به امارت .

مروان بن محمد ، معروف به مروان حمار و مروان جعدی که در عصر خلافت یزید بن ولید شورش کرده و به سوی شام هجوم آورده بود ، با یزید مصالحه کرد که حکومت تمام سرزمین هایی که عبدالملک بن مروان ، به پدرش محمد بن مروان سپرده بود ، به او بسپارد .

یزید نیز سرزمین های جزیره (مناطق میان دجله و فرات) ، ارمنستان ، موصل و آذربایجان را به مروان سپرد .

مروان حمار که از قدرت بالایی برخوردار بود ، پس از درگذشت یزید ، خلافت برادرش ابراهیم را به رسمیت نشناخت و برای سرنگونی وی از ارمنستان به سوی شام لشکرکشی کرد .

سلیمان بن هشام از سوی ابراهیم بن ولید با یکصد و بیست هزار سپاهی به نبرد با مروان حمار پرداخت و مروان تنها هشتاد هزار نیروی جنگی داشت . میان دو طرف ، جنگ سختی در گرفت . ولی سپاه مروان بر سپاه سلیمان بن هشام پیروز شد و تعداد هفده هزار تن از آنان را کشته و به همین مقدار اسیر گرفتند . باقیمانده سپاه سلیمان بن هشام به سوی حران ، مقرر خلافت ابراهیم

بن ولید عقب نشینی کردند .

سپاهیان مروان حمار بر تمامی شهرها و مناطق اسلامی تسلط پیدا کرده و بر آن ها ، عاملانی از خود به حکومت گماشتند .

مروان حمار ، پیروزمندانه وارد دمشق شد و از مردم این شهر برای خویش بیعت گرفت و ابراهیم بن ولید را پس از گذشت سه ماه از خلافتش ، خلع کرد . سپس به حران رفت و ابراهیم بن ولید و سلیمان بن هشام که در حران بودند ، از او امان خواستند . مروان به آنان امان داد و آن دو با مروان حمار بیعت کردند .

بدین ترتیب مروان بن محمد به عنوان آخرین خلیفه امویان ، بر خلافت دست یافت و رقیب خود را از کار بر کنار کرد .

ابراهیم بن محمد پس از واگذاری امر خلافت به مروان حمار ، در شام زندگی می کرد . تا این که در سال ۱۳۲ قمری با شکست مروان حمار در برابر جنبش عباسیان و سقوط شهر دمشق ، وی به همراه بسیاری از امویان به دست انقلابیون عباسی کشته شد و پرونده خلافت امویان بسته گردید . (۱۲۲)

۱۵ صفر سال ۱۰۲ هجری قمری

نبرد خونین میان سپاهیان یزیدبن مهلب و سپاهیان یزیدبن عبدالملک .

یزیدبن مهلب در خلافت سلیمان بن عبدالملک (هفتمین خلیفه اموی) به حکومت خراسان و بخش عظیمی از ایران و عراق منصوب گردید و چون گرگان و طبرستان از فرمانبرداری خلیفه وقت سربر تافته و خود حکومت مستقل محلی داشتند ، به این نواحی هجوم آورد . او در آغاز ، گرگان را به سختی گشود و به سوی طبرستان رهسپار شد ولی چون جنگ با اسپهبد و طبری

های مبارز در جنگل های انبوه و کوهستان های پوشیده از برف ، برای سپاهیان یزیدبن مهلب سخت و ناکارآمد بود ، به ناچار با اسپهبد طبرستان مصالحه کرد .

وی در مدت خلافت سلیمان بن عبدالملک ، پایه های حکومت خویش در عراق ، ایران و خراسان بزرگ را مستحکم نمود و فرزندان و کسان خود را به حکومت شهرها و فرماندهی لشکرها منصوب کرد و از این راه به کسب ثروت و دارایی فراوان و قدرت نظامی و سیاسی شگفتی دست یافت .

اما پس از درگذشت سلیمان بن عبدالملک در صفر سال ۹۹ قمری و جانشینی عمر بن عبدالعزیز به خلافت اسلامی ، ابهت یزیدبن مهلب شکسته شد و ستاره قدرتش افول یافت . زیرا عمر بن عبدالعزیز وی را به خاطر گردآوری دارایی فراوان و غصب بیت المال مسلمانان و اجحاف و ستمگریش نسبت به مسلمانان ، از حکومت خراسان عزل کرد و پس از دستور بازگشتش به سوی دارالخلافه ، دستور داد در میان راه ، وی را دستگیر و زندانی نمایند .

یزید بن مهلب در زندان بسر می برد تا این که عمر بن عبدالعزیز به بیماری افتاد و بیماری اش روز به روز شدت گرفت .

یزید بن مهلب با همدستی نفوذی های خویش از زندان عمر بن عبدالعزیز گریخت و در جنوب عراق (بصره و کوفه) پنهان گردید .

پس از وفات عمر بن عبدالعزیز ، در سال ۱۰۱ قمری ، یزید بن عبدالملک به خلافت رسید . وی نیز خواهان دستگیری یزید بن مهلب شد .

به همین جهت به عاملان خود در عراق نوشت که یزیدبن مهلب را یافته و وی را

دستگیر نموده و به شام اعزام کنند .

یزید بن مهلب با گردآوری فرزندان ، برادران و کسان خود ، سپاهی به وجود آورد و برای عاملان خلیفه در بصره ، واسط ، کوفه و بسیاری از نقاط جنوب غربی ایران مزاحمت هایی پدید آورد و با تصرف بصره و واسط و گردآوری هواداران خود از کوفه ، تصمیم جدی برای نبرد با سپاهیان خلیفه گرفت .

از سوی دیگر ، یزید بن عبدالملک ، سپاهی به فرماندهی مسلم بن عبدالملک به سوی عراق حرکت داد تا فتنه یزید بن مهلب را خاموش سازد .

دو سپاه در میان بصره و کوفه در برابر هم قرار گرفتند و پس از هشت روز تامل و ردوبدل کردن پیام ها ، سرانجام در نیمه صفر سال ۱۰۲ ، نبردی خونین میان دو سپاه آغاز شد و از دو طرف ، تعداد زیادی کشته و زخمی گردیدند .

مسلمه فرمان داد پلی را که پشت سر سپاه یزید بن مهلب بود ، آتش زنند تا راه تدارکات و پشتیبانی آنان بسته گردد .

سپاهیان یزید ، به تدریج روحیه خود را از دست داده و تعداد زیادی از آنان از میدان نبرد گریختند و بقیه در برابر سپاهیان خلیفه ، توانایی خویش را از دست داده و به ناچار ، متحمل شکست سنگین شدند .

در این نبرد ، یزید بن مهلب و برادرانش حبیب و محمد و برخی از کسان او ، کشته شدند و تعداد سیصد تن از سپاهیان او اسیر شده و آنان را به کوفه منتقل کردند و در زندان کوفه تعداد هشتاد تن را کشته و مابقی را آزاد کردند . (۱۲۳)

سایر برادران و فرزندان

یزید بن مهلب که تعدادشان زیاد بود ، متواری شدند ولی یکی پس از دیگری شناسایی و دستگیر شده و به اعدام محکوم گردیدند .

بدین سان قدرت و حکومت یزید بن مهلب و خاندان او درهم شکست و به نیستی سپرده شد . (۱۲۴)

۱۵ صفر سال ۱۲۷ هجری قمری

آغاز خلافت مروان حمار ، پس از خلع ابراهیم بن ولید

ابراهیم بن ولید بن عبدالملک بن مروان ، سیزدهمین نفری است که از طایفه غاصب بنی امیه به حکومت رسید . وی پس از کشته شدن برادرش یزید بن ولید ، در ذی قعدة سال ۱۲۶ قمری به خلافت رسید . (۱۲۵)

در زمان این دو خلیفه اموی ، جهان اسلام را اغتشاش و چند دستگی فرا گرفته بود . از یک سو ، مردم به عاملان و فرمانداران خلیفه بی اعتنایی کرده و بسیاری از آنان را از شهرهای خود می راندند و از سوی دیگر داعیان بنی عباس در حال مبارزه بی امان با اصل حکومت بنی امیه بودند و مردم را به حکومت (رضا من ال محمد صلی الله علیه و آله) فرامی خواندند .

مروان بن محمد بن مروان ، عامل خلیفه در منطقه ارمنستان ، پس از شنیدن خبر مرگ یزید و جانشینی برادرش ابراهیم بن ولید ، با سپاهی منظم و توانمند از ارمنستان به سوی شام عازم گردید ، تا قدرت را در دست گرفته و به خلافت امویان ، استحکام بیشتری بخشد . وی که به دلیری و رزمندگی در میدان مبارزه ، مشهور بود و ابهت نام و حرکت او ، خلیفه وقت را به تزلزل می آورد ، شهرهای میان ارمنستان و شام را یکی پس

از دیگری گشود و با سپاه سلیمان بن هشام بن عبدالملک که از سوی ابراهیم بن ولید به نبرد او آمده بود، در مکانی به نام (عین الجِرّ) که میان بعلبک و دمشق، در منطقه بقاع واقع است، درگیر شد و سپاه خلیفه را وادار به پذیرش شکست و عقب نشینی نمود.

سپس به سوی دمشق، تهاجم نمود و از مردم این شهر برای خویش بیعت گرفت.

ابراهیم بن ولید که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود، چاره‌ای جز تسلیم و پذیرش خلافت مروان نداشت. بدین جهت، خود را از خلافت خلع و با مروان حمار بیعت کرد.

آغاز خلافت مروان حمار پس از خلع ابراهیم، در روز پانزدهم صفر سال ۱۲۷ قمری واقع گردید. (۱۲۶)

مروان از سال ۱۲۷ تا سال ۱۳۲ قمری در منصب خلافت قرار داشت و به حکومت امویان، قدرت و استحکام نسبی بخشید، ولی در برابر جنبش سراسری عباسیان تاب مقاومت نیاورد و سرانجام به دست آنان کشته گردید. با کشته شدن وی، خلافت امویان که از سال ۴۱ قمری (پس از صلح امام حسن مجتبی علیه السلام) آغاز گردیده بود، در این تاریخ (۱۳۲ قمری) به پایان نکبت بار خویش رسید و با سرافکنندگی و شکست نظامی، سیاسی، اجتماعی و عقیدتی در جامعه اسلامی مواجه گردید.

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ . (۱۲۷)

۲۰ صفر سال سوم هجری قمری

فاجعه بثر معونه و کشته شدن چهل تن از مبلغان اسلامی

عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب بن ربیع، معروف به مُلَاعِبِ الاِسْنَه

که از بزرگان بنی عامر بود ، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه آمد و دو اسب و لوازم جانبی آن ها را به آن حضرت هدیه کرد . ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : من هدیه مشرک را نمی پذیرم .

آن حضرت وی را به دین اسلام دعوت کرد و پیام وحی را بر او عرضه نمود .

عامر بن مالک ، دین اسلام را نپذیرفت و شهادتین را بر زبان جاری نکرد ولیکن آن را نفی هم ننمود . وی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : ای محمد صلی الله علیه و آله ، کار تو را نیکو و شرافتمند می بینم . من نیز دارای قوم و قبیله ای هستم که پیوستن آنان به تو و دین تو ، موجب عزت و اعتلای بیشتر تو می گردند . بدین جهت از تو می خواهم مبلغانی را به همراه من اعزام نمایی تا افراد قبیله ام را با قرآن و احکام اسلام آشنا سازند .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : از اهالی نجد نسبت به جان مبلغان بیمناکم . عامر گفت : من ضمانت آنان را بر عهده می گیرم . آنان در پناه من قرار خواهند داشت .

پیامبر صلی الله علیه و آله چهل تن و به روایتی هفتاد تن از اصحاب خود را که از قاریان قرآن و از انصار بودند ، برگزید و به همراه عامر بن مالک اعزام نمود و امیری آنان را بر عهده منذر بن عمرو ساعدی گذاشت . این دسته از مبلغان پس از خروج از شهر مدینه

و پیمودن راه طولانی به بئرمعونه که محل آب بنی سلیم بود فروآمدند. این آب، گرچه به بنی سلیم تعلق داشت ولی در میان زمین های بنی سلیم و بنی عامر قرار داشت و ابتدای اراضی این دو قبیله، از این جا آغاز می گردید.

عامربن مالک به سوی قبیله خویش رفت تا آنان را از آمدن مبلغان دینی و پناه دادنشان با خبر گرداند.

اما مبلغان دینی، یک تن از میان خود را برگزیده و نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به وی دادند، تا به دست عامربن طفیل که رئیس قبیله بنی سلیم بود برساند. نام حامل نامه، حرام بن ملحان بود که نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست عامربن طفیل که در جمع مردان قبیله خود بود، رسانید.

عامربن طفیل و دیگر بزرگان قبیله بنی سلیم بدون این که نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را بخوانند، ناجوانمردانه اقدام به کشتن حرام بن ملحان، نامه رسان پیامبر صلی الله علیه و آله کردند. آنان پس از کشتن نامه رسان، به فکر کشتن سایر مبلغان دینی برآمدند. بدین جهت از قبیله بنی عامر یاری خواستند.

ولی بنی عامر، به دلیل این که مبلغان را در پناه خود گرفته بودند، از یاری بنی سلیم خودداری کردند.

گفتنی است که عامربن مالک (رئیس قبیله بنی عامر) برای آگاه کردن سایر افراد قبیله خود و اهالی نجد، از آن منطقه دور بود، و الا هرگز اجازه نمی داد که دشمنان بر ضد

مبلغان اسلامی دسیسه کنند .

اما عامربن طفیل از طایفه های بنی سلیم ، از تیره های (عصیه) ، (رعل) و (ذکوان) یاری جست . افراد این قبایل ، وی را اجابت کرده و به یاری اش شتافتند .

آنان پس از هم سوگند شدن ، به سوی مبلغان یورش برده و تمامی آنان را به شهادت رسانیدند . دو تن از مبلغان دینی که از جمع دوستان خود دور بودند ، از دور ، پرنده گانی را مشاهده کردند که بر بالای سر دوستانشان پرواز می کردند . این امر ، آنان را به تردید انداخت . بی درنگ برگشتند ولی در کمال شگفتی دیدند که تمامی یارانشان کشته شدند .

آنان تصمیم گرفتند که به مدینه برگشته و این خبر ناگوار را به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسانند . ولی در برگشت با مهاجمان مواجه شده و با آنان به نبرد برخاستند . یک تن از مبلغان به نام حارث بن صَمَه پس از کشتن دو تن از مهاجمان ، به دست آنان اسیر گردید . آنان به حارث گفتند : ما نمی خواهیم تو را بکشیم ، خودت بگو ما با تو چه کنیم ؟ حارث گفت : مرا به قتلگاه دوستان و یارانم ببرید ، آن گاه از من بری الذمه گردید .

آنان همین کار را کرده و او را به قتلگاه سایر یارانش برده و در آن جا رهایش کردند . حارث ، شمشیرش را به دست گرفت و دلیرانه با آنان به نبرد پرداخت و دو تن دیگر از آن مشرکان را به هلاکت

رسانید و سرانجام به دست آنان به شهادت رسید .

اما مبلغ دیگر به نام عمرو بن امیه که اسیر مهاجمان شده بود ، چون از تیره (مضر) بود ، از کشتن او صرف نظر کرده و به جای کشتن وی ، سرش را تراشیده و رهایش نمودند . عمرو بن امیه ، در راه بازگشت از نجد ، با دو تن از اهالی آن منطقه همراه و آشنا گردید . آن دو ، از طوایفی بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان داشتند و عمرو بن امیه از آن بی خبر بود .

وی ، تصورش بر این بود که این دو تن نیز از قوم و قبیله مهاجمان بنی سلیم هستند . به همین جهت هنگامی که در سایه درختی آرمیده و به خواب رفته بودند ، هر دو را کشت و سپس به مدینه برگشت . پیامبر صلی الله علیه و آله از کشته شدن این دو تن ، ناراحت شد و فرمود که آن دو از طوایف هم پیمان ما بودند . حال ما باید دیه آنان را پردازیم . آن حضرت به مانند دیه مسلمانان ، برای خانواده آن دو ، دیه فرستاد .

خبر بئرمعونه ، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رسید که در همان زمان خبر ناگوار فاجعه رجیع و کشته شدن مرثد و یارانش نیز به وی رسیده بود . این دو خبر ، آن حضرت را بسیار ناراحت و متاثر کرد . آن حضرت به مدت پانزده روز و به روایتی چهل روز پس از نماز دست به دعا برمی داشت و قاتلان مبلغان

دینی را نفرین و لعنت می کرد ، تا این که این آیه نازل شد : لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ .
(۱۲۸)

روزی اءنس بن مالک و ابوسعید خُدْری درباره این واقعه با یکدیگر سخن می گفتند و انس بن مالک گفت : خدای بزرگ ! هفتاد تن از انصار در فاجعه بئرمعونه کشته شدند!

ابوسعید گفت : انصار تنها در این واقعه ، هفتاد تن کشته ندادند ، بلکه آنان هفتادها کشته دادند . در جنگ احد هفتاد نفر ، در بئرمعونه هفتاد نفر ، در جنگ یمامه هفتاد نفر و در جسر ابوعبید نیز هفتاد تن کشته در راه اسلام دادند!

روایت شده است که هیچ واقعه اسف باری به اندازه واقعه بئرمعونه ، پیامبر صلی الله علیه و آله را ناراحت و اندوهناک نساخت .

این واقعه در روز بیستم ماه صفر سال سوم هجری ، مطابق با سی و ششمین ماه هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه منوره به وقوع پیوست . (۱۲۹)

علامه مجلسی این واقعه را ماه صفر سال چهارم قمری ، چهارده ماه پس از جنگ احد می داند و ماجرای آن را به همین صورتی که در این جا بیان شد ، آورده است و در آخر یادآوری کرده است که آیه معروف وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ، (۱۳۰) در شأن شهیدان این واقعه نازل شده است . (۱۳۱)

۲۰ صفر سال ۶۱ هجری قمری

اربعین شهادت امام حسین علیه السلام و زیارت قبر آن حضرت از سوی جابر بن عبدالله انصاری

با این که روز

چهلّم شهادت اباعبدالحسين عليه السّلام و يارانش در كربلا ، به حساب رياضي بايد نوزدهم ماه صفر باشد ، همان طوري كه شيخ بهايي در توضيح المقاصد به آن اشاره كرده است ، ولي علما و تاريخ نگاران شيعة ، چهلّم شهادت آن حضرت را ، روز بيستم صفر دانسته اند . (۱۳۲)

شايد گفتارشان بدين جهت باشد كه آنان روز عاشورا را به حساب نياورده و آغاز چهلّم را از روز يازدهم ماه محرم شمرده اند .

به هر تقدير ، بيستم صفر روز اربعين شهادت امام حسين عليه السّلام و يارانش است . اين روز ، روز زيارت امام حسين عليه السّلام است و براي آن ، زيارت هاي ويژه اي از امامان معصوم عليهم السّلام نقل شده است . براي استفاده از اين زيارت ها به كتب ادعيه ، از جمله كتاب شريف مفاتيح الجنان شيخ عباس قمي رجوع نمايد .

در اين روز جابر بن عبدالله انصاري وارد كربلا گرديد و قبر مطهر امام حسين عليه السّلام را زيارت كرد . او نخستين زائري بود كه با معرفت ، موفق به زيارت قبر آن حضرت گرديد .

جابر بن عبدالله ، از اهالي مدينه طيبه و از صحابه معروف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ از دوستداران اهل بيت عليهم السّلام بود .

وي ، پس از رحلت رسول اكرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از جبهه حق طلب امير مؤمنان عليه السّلام و فاطمه زهرا عليها السّلام هواداري مي كرد و در ايام خلافت امير مؤمنان عليه السّلام از نزديكان آن حضرت بود . پس از شهادت امير مؤمنان عليه السّلام از ياران امام

حسن مجتبی علیه السلام ، امام حسین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام بود .

وی ، عمری دراز پیدا کرد و تا ایام جوانی امام محمدباقر علیه السلام را درک نمود و سلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به امام محمدباقر علیه السلام ابلاغ کرد .

روایت شد که جابر بن عبدالله ، روزها در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می نشست و می گفت : (یا باقر ، یا باقر العَلم) . (! مردم مدینه می گفتند : او هذیان می گوید . وی می گفت : به خدا سوگند ، من بیهوده و پریشان سخن نمی گویم . من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به من فرمود : ای جابر ! تو زنده می مانی با بینی مردی از اهل بیت مرا که نام او ، نام من و رخسارش ، رخسار من است . بشکافد دانش را شکافتنی ، هرگاه وی را دیدی ، سلام مرا به او برسان .

این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که مرا واداشت این سخن را بگویم . (۱۳۳)

جابر بن عبدالله در اواخر عمر ، نابینا شد و در سال ۷۸ قمری در سن بالای نودسالگی در مدینه بدرود حیات گفت . او آخرین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در این شهر وفات یافته است . (۱۳۴)

پس از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا و اسارت خاندانش به دست ستمگران حکومت ننگین یزید و انتشار این گونه رویدادها در شهرهای گوناگون اسلامی ، مسلمانان ، به ویژه دوستداران

اهل بیت علیهم السّلام بسیار ناراحت شده و برخی از آنان ، از خود حساسیت نشان دادند و صدای اعتراض خود را بلند کردند

نمونه بارز آن ، اعتراض عبدالله بن عقیف در مسجد کوفه نسبت به گفتار سخیف عبیدالله بن زیاد (حاکم کوفه و بصره) درباره شهادت امام حسین علیه السّلام است ، که سرانجام خود وی نیز به دست دژخیمان عبیدالله در کوفه به شهادت رسید .

جابر بن عبدالله انصاری که در هنگام شهادت امام حسین علیه السّلام ، به احتمال زیاد در مدینه حضور داشت و از قیام و شهادت آن حضرت بی اطلاع بود ، پس از آگاهی از جنایت سپاهیان یزید و شهادت امام حسین علیه السّلام و یاران وفادارش در کربلا ، عازم کوفه گردید تا از این رویداد بزرگ ، به خوبی آگاه شود .

وی ، پس از اﻻﻟﻪ... ڤځځ... از نحوه شهادت و به دست آوردن نشانی محل شهادت امام حسین علیه السّلام ، عازم سرزمین کربلا گردید و نخستین کسی بود که توفیق زیارت قبر امام حسین علیه السّلام را به دست آورد و پایه گذار سنت حسنه زیارت مرقد پیشوای شهیدان ، حضرت امام حسین علیه السّلام گردید .

در این جا ماجرای زیارت جابر را از کتاب بشاره المصطفی ، به نقل از کتاب منتهی الامل شیخ عباس قمی بیان می کنیم :

عطیه بن سعد بن جناده عوفی کوفی که از روای امامیه است و اهل سنت در رجال ، تصریح کرده اند به صدق او در حدیث ، گفت : ما بیرون رفتیم با جابر بن عبدالله انصاری به جهت زیارت قبر حضرت حسین علیه السلام .

پس زمانی که به کربلا- وارد شدیم ، جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد ، پس جامه را لنگ خود کرد و جامه دیگر را بر دوش افکند . پس گشود بسته ای را که در آن سِءد بود و به پاشید از آن بر بدن خود . پس به جانب قبر روان شد و گامی برنداشت مگر با ذکر خدا ، تا نزدیک قبر رسید . مرا گفت تا دست مرا به قبر گذار . من دست وی را به قبر گذاشتم . چون دستش به قبر رسید بی هوش بر روی قبر افتاد . پس آبی بر وی پاشیدم تا به هوش آمد و سه بار گفت : یا حسین ! پس گفت : حَیْبُ لا- یُجِیْبُ حَیْبَهُ؛ آیا دوست ، جواب نمی دهد دوست خود را؟ پس گفت : کجا توانی جواب دهی و حال آن که در گذشته از جای خود رگ های گردن تو و آویخته شده بر پشت و شانه تو ، و جدایی افتاده بین سر و تن تو . پس شهادت می دهم که تو می باشی فرزند خیرالنبین و پسر سیدالمؤمنین و فرزند هم سوگند تقوی و سلیل هدی و خامس اصحاب کساء و پسر سیدالنقباء و فرزند فاطمه سیده زن ها ، و چگونه چنین نباشی و حال آن که پرورش داده تو را پنجه سیدالمرسلین و پروریده شدی در کنار متقین و شیر خوردی از پستان ایمان و بریده شدی از شیر با سلام و پاکیزه بودی در حیات و ممات . همانا دل های مؤمنین خوش نیست به جهت فراق

تو و حال آن که شکی ندارد در نیکویی حال تو . پس بر تو باد سلام خدا و خشنودی او . و همانا شهادت می دهم که تو گذشتی بر آن چه گذشت بر آن برادر تو یحیی بن زکریا . پس جابر برگردانید چشم خود را بر دور قبر و شهدا را سلام کرد ، بدین طریق :

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَاءِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ وَ عَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى آتَيْتُمُ الْيَقِينَ .

پس گفت : سوگند به آن که برانگیخت محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت حقه که ما شرکت [داریم] شما را در آن چه داخل شدید در آن .

عطیه گفت : به جابر گفتم : چگونه ما با ایشان شرکت کردیم و حال آن که فرود نیامدیم ما وادی ای را ، و بالا نرفتیم کوهی را و شمشیری نزدیم ؟ و اما این گروه ، پس جدایی افتاده مابین سر و بدنشان ، و اولادشان یتیم و زنانشان بیوه گشته اند .

جابر گفت : ای عطیه ! شنیدم از حبیب خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود : هر که دوست دارد گروهی را ، با ایشان محشور شود و هر که دوست داشته باشد عمل قومی را ، شریک شود در عمل ایشان . پس قسم به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را براستی برانگیخته که نیت من و اصحابم بر آن چیزی است که

گذشته بر او حضرت حسین علیه السّلام و یاورانش . (۱۳۵)

به این ترتیب ، جابر بن عبدالله انصاری نه تنها خود موفق به زیارت اباعبدالله الحسین علیه السّلام گردید ، بلکه با رفتار و گفتار خود ، زیارت امام حسین علیه السّلام و سایر شهیدان کربلا را در میان دوستان اهل بیت علیهم السّلام رواج داد .

از آن پس ، شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السّلام از کوفه ، بصره ، مدینه و سایر مناطق اسلامی به سوی کربلا روان شده و این صحرای دورافتاده و خشک را به زیارت گاهی مقدس درآوردند و زیارت امام حسین علیه السّلام را به عنوان یک فرهنگ جهادی و دینی در میان تمامی مسلمانان جهان مطرح کردند .

ورود خاندان امام حسین علیه السّلام به کربلا

مسئله دیگری که لازم است در این جا به آن اشاره کنیم ، این است : آیا خاندان امام حسین علیه السّلام و بازماندگان واقعه کربلا- پس از دوران اسارت ، در برگشت از شام به مدینه ، وارد کربلا شدند و ورود آنان مطابق با روز اربعین شهادت امام حسین علیه السّلام بود؟

در این باره ، تاریخ نگاران و سیره نویسان ، دیدگاه واحدی ندارند . برخی معتقدند که آنان در هنگام رفتن از کوفه به شام ، در حال اسیری وارد کربلا شدند و اربعین آن حضرت را با سوگواری خود گرامی داشتند .

برخی دیگر می گویند : آنان پس از بازگشت از شام ، وارد کربلا شده و با جابر بن عبدالله انصاری ، همزمان در روز اربعین ، قبر امام حسین علیه السّلام را زیارت کردند . برخی دیگر تنها

به حضور جابر در روز اربعین اشاره کرده و از آمدن خاندان امام حسین علیه السلام سخنی به میان نیاورده اند .

برخی دیگر نیز گفته اند : خاندان امام حسین علیه السلام ، نه در اربعین سال اول ، بلکه در اربعین سال بعد به کربلا رفته و قبر آن حضرت را زیارت کردند .

چون ما در صدد تفصیل ماجرا نیستیم ، اشاره ای به ادله و نشانه های گفتار فوق نمی کنیم و تنها برداشت شخصی خویش را با توجه به مطالعه منابع گوناگون اسلامی و جمع بندی آنان بیان می کنیم .

به نظر می آید که خاندان اباعبدالله الحسین علیه السلام پس از آزادی و بازگشت از شام ، در میان راه تغییر مسیر داده و به جای رفتن به مدینه ، به سوی کربلا روان شدند . آنان هنگامی وارد سرزمین کربلا شدند ، که جابر بن عبدالله انصاری و عده ای از دوستان اهل بیت علیهم السلام در آن جا به سوگواری مشغول بودند .

ملحق شدن خاندان امام حسین علیه السلام به سایر سوگواران ، حالت ویژه ای در سرزمین کربلا به وجود آورد و زیارت امام حسین علیه السلام به طور آشکار و لعن و نفرین کردن بر قاتلان آن حضرت ، صحرای کربلا را طنین انداز کرد و سد شیطانی یزید و عبیدالله بن زیاد در دشمنی با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را شکست و سیل ابراز محبت و دوستی به اهل بیت علیهم السلام به ویژه نسبت به امام حسین علیه السلام در میان مسلمانان به راه افتاد و دشمنان را به رسوایی کشانید .

این

گفتار به این معنا نیست که جابر بن عبدالله و خاندان امام حسین علیه السلام ، همزمان در روز اربعین وارد کربلا شده باشند . بلکه مسلم این است که جابر بن عبدالله انصاری در روز اربعین در کربلا حضور داشت ، ولی خاندان امام حسین علیه السلام پس از اربعین ، در روزهای دیگر و شاید ماه دیگر ، غیر از ماه صفر وارد کربلا شده اند ، اما ورودشان مصادف بود با حضور جابر بن عبدالله انصاری .

به این جهت ، معروف شده است که این دو گروه ، همزمان وارد کربلا شده اند . سید بن طاووس در (اللهموف علی قتلی الطفوف) در این باره گفت :

قال الراوی : لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ عِيَالِهِ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا إِلَى الْعِرَاقِ ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ : مُرِّبْنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ . فَوَصَّيْنَا إِلَى مَوْضِعِ الْمَضِيرِ فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْاَنْصَارِيَّ (رَه) وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ وَرَدُوا الزَّبَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَوَافُوا فِي وَقْتِ وَاحِدٍ وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ وَ أَقَامُوا الْمَاتَمَ الْمُفْرَحَةَ لِلْاَبَاءِ ، وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ فَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ اَيَّامًا . (١٣٦)

از این گفته به روشنی دانسته می شود که حضور جابر بن عبدالله انصاری در کربلا ، موجب گردید که سایر دوستداران اهل بیت علیهم السلام ، اعم از بنی هاشم و وابستگان به بیت رسالت و امامت ، و اهالی کوفه و بصره ، به طور گروهی و انفرادی وارد کربلا شدند و به سوگواری پرداختند .

بدین جهت حضور آنان ، روزها بلکه ماه ها به طول انجامید و در همان ایام ، کاروان امام حسین علیه السلام نیز به آنان ملحق شد .

اما اگر گفته شود که خاندان امام حسین علیه السلام در روز اربعین شهادت امام حسین علیه السلام در برگشت از شام ، به کربلا رسیدند ، این گفتار نمی تواند با ایام درازمدت اسارت آنان در کوفه و شام و طی راه طولانی رفت و برگشت مابین دو سرزمین در مدت کوتاه چهل روز ، سازگاری داشته باشد .

۲۲ صفر سال ۲۷۸ هجری قمری

درگذشت ابواحمد ، محمد بن متوکل ، معروف به (الموقوق بالله) عباسی . (۱۳۷)

در سال ۲۵۶ قمری پس از کشته شدن (بابکیال) (یکی از فرماندهان ارشد نظامی عباسیان) به دستور محمدبن واثق ، معروف به (المهتدی بالله) عباسی ، سربازان و سپاهیان ترک نژاد خلیفه ، عصیان کرده و خواستار انتقام خون بابکیال شدند .

تعداد آنان ، در حدود ده هزار تن بود . خلیفه با سپاهی از مغاربه (سربازان شمال افریقا) ، فراغنه (سربازان شرق عالم اسلام مانند خراسان ، افغانستان و ماوراءالنهر) و گروهی از سربازان ترک ، به جنگ آنان رفت . ولی ترکان بر سپاهیان خلیفه پیروز شده و خلیفه مهتدی بالله را دستگیر کردند . پس از آن ، احمدبن متوکل عباسی را که به دستور مهتدی در زندان بود ، آزاد کرده و او را به کاخ خلافت آوردند و به عنوان پانزدهمین خلیفه عباسی با او بیعت کردند و او را به (المعتمد علی الله) ملقب نمودند . این واقعه در رجب سال

پس از قدرت گرفتن معتمدعباسی ، برادرش ابواحمد ، محمد بن متوکل ، معروف به الموفق بالله که مردی زیرک و کاردان بود ، به قدرت رسید .

او ، از سوی معتمد ولایت مکه را بر عهده داشت . اما هنگامی که درگیری سپاهیان معتمد با نیروهای صاحب زنج در جنوب عراق شدت پیدا کرد و معتمد در برابر زنگیان نتوانست ، کاری از پیش برد و روز به روز بر قدرت صاحب زنج افزایش پیدا می کرد ، در این هنگام موفق عباسی از مکه به یاری برادرش شتافت .

معتمدعباسی برای تقویت برادرش موفق بالله ، حکومت مکه ، مدینه ، کوفه ، یمن ، بغداد ، واسط ، سواد ، کوره های دجله ، بصره و اهواز را به وی سپرد . هم چنین در سال ۲۵۸ قمری ولایت مصر ، قنسرین و عواصم را به موفق واگذار کرد ، تا با گردآوری سپاهی عظیم به نبرد صاحب زنج پردازد . (۱۳۹)

معتمدعباسی با این گونه کارها ، بیشتر مناطق تحت حکومت را به برادرش سپرد . بدین جهت موفق بالله ، به فرد توان مند خلافت تبدیل گردید . تمام امور کشوری و لشکری خلافت ، با تدبیر و خواست وی تنظیم می یافت .

در عصر خلافت معتمد و قدرتمندی برادرش موفق ، رویدادهای بزرگ و سرنوشت سازی در جهان اسلام به وقوع پیوست که به برخی از آن ها اشاره می کنیم .

۱ - قیام صاحب زنج در بصره و جنوب عراق .

۲ - قیام ابراهیم بن محمد ، از نوادگان محمدبن حنفیه در مصر .

- قیام علی بن زیدعلوی در کوفه .

۴- قدرت گرفتن یعقوب بن لیث صفاری در شرق عالم اسلام و استیلای او بر فارس ، طبرستان و خراسان .

۵- ظهور دولت سامانیان در ماوراءالنهر .

۶- قدرت گرفتن احمد بن طولون در مصر و شام .

۷- جنگ با خوارج در موصل و شمال عراق .

۸- ظهور دولت علویان در طبرستان .

معمدعباسی در سال ۲۶۱ قمری ، پسر خردسال خود به نام جعفر را به ولایت عهدی برگزید و او را (المفوض بالله) لقب داد و حکومت مناطقی چون افریقا ، مصر ، شام ، جزیره ، موصل و ارمنستان را به او سپرد و موسی بن بغاه را با او همراه کرد . هم چنین برادر خود ، موفق بالله را پس از جعفر به ولایت عهدی برگزید و وی را به (الناصر بالله و الموفق لله) ملقب ساخت و حکومت شرق عالم اسلام ، مناطق ایران ، عراق ، عربستان و یمن را به او سپرد .

معمد ، وصیت کرد که پس از مرگ او ، اگر جعفر به حد بلوغ رسیده باشد ، به خلافت رسد ، ولی اگر به حد بلوغ نرسید ، موفق بالله ، خلافت را بر عهده گیرد و ولایت عهدی خویش را به جعفر واگذار کند . (۱۴۰)

هر چه زمان می گذشت ، بر قدرت و شوکت موفق بالله افزوده می شد و گرایش مردم به وی زیادتر می گردید . (۱۴۱)
معمدعباسی از فزونی قدرت برادرش در امر خلافت ، رشک می برد و در نهان احساس خطر و ناراحتی می کرد

. تا این که در سال ۲۶۹، خویشتن داری اش از دست داد و برای کوتاه کردن دست موفق بالله، از احمد بن طولون، حاکم مصر و شام یاری خواست و جهت پیوستن به او راهی مصر گردید. ولی با تدبیر فرماندهان و طرفداران موفق بالله، به آرزوی خویش دست نیافت و با سرافکنندگی به دارالخلافه در سامرا برگشت.

در کنار موفق بالله، فرزندش ابوالعباس، که بعدها به (المعتضد) ملقب گردید، نیز به قدرت رسید و فرماندهی بسیاری از جنگ‌ها را بر عهده گرفت و پیروزی‌های چندی به دست آورد.

سرانجام موفق بالله عباسی، پیش از مرگ برادرش معتمد عباسی، در ۴۹ سالگی، در ماه صفر سال ۲۷۸ قمری به علت بیماری نقرس، زمین گیر شد و توان سوار شدن بر مرکب را از دست داد.

وی بنا به روایت ابن خلدون، هشت روز مانده به پایان صفر سال ۲۷۸، وفات یافت و در رصافه به خاک سپرده شد.

پس از مرگ او، سرداران و سپاهیان‌ش گردآمده و با پسرش ابوالعباس به ولایت عهدی بیعت کردند و وی را ملقب به (المعتضد) نمودند. (۱۴۲)

ولی بنا به روایت ابن عساکر، در تاریخ وفات موفق بالله، دو قول نقل شده است: بنا بر قول اول، وی در هشتم صفر و بنا بر قول دوم، هشت روز مانده به پایان ماه صفر سال ۲۷۸، بدرورد حیات گفت. (۱۴۳)

موفق بالله، گرچه به عنوان خلیفه عباسی شناخته نشده است، ولیکن در مدت

بیست و سه سال از خلافت برادرش معتمدعباسی ، حدود ۲۲ سال قدرتمندترین شخص حکومت بود .

۲۷ صفر سال ۱۱ هجری قمری

کشته شدن (اسود عنسی) متنبی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ، به تدبیر فرماندار یمن (۱۴۴)

اسود عنسی که نامش عبهله بن کعب و ملقب به (ذوالخمار) بود ، در سالهای آخر عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، در یمن ادعای پیامبری نمود و خود را به (رحمان یمن) معروف ساخت . (۱۴۵)

ادعای دروغین وی ، مقارن بود با ادعای (مسلیمه کذاب) و (سجّاح دختر حارث تمیمی) در یمامه و ادعای (طلیحه بن خویلد) در طایفه بنی اسد . این سه تن ، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و در اوائل خلافت ابوبکر ادعای دروغین خود را آشکار ساختند و مورد هجوم نیروهای خلیفه قرار گرفتند .

این چهار مدعی دروغین ، موجب گمراهی و ارتداد بسیاری از مردم عرب در مناطق یمن ، یمامه و حجاز گردیدند .

اسود عنسی ، کاهنی شعبده باز و شیرین سخن و خوش گفتار بود که پیش از درگذشت باذان (حاکم ایرانی نژاد یمن) ، زمینه ای برای ادعای دروغین پیامبری نیافته بود ، زیرا تا زمانی که (باذان) زنده بود و به عنوان استاندار منصوب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یمن حکمرانی می نمود ، چنان استیلائی بر یمن داشت که همه اهالی آن منطقه ، ایمان آورده و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گرویده بودند . اما پس از درگذشت باذان و تجزیه شدن حکومت یمن در دست چند

عامل تازه منصوب شده از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، مخالفان اسلام در آن سرزمین قدرت یافته و مسلمانان را تضعیف نمودند .

اَسود عَنسی که مترصد چنین وضعیتی بود ، شورش را آغاز کرد و در اندک زمانی سراسر یمن را به تصرف خویش درآورد و عاملان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ناچار به گریز از منطقه کرد و شهر بن باذان را که پس از درگذشت پدرش بر منطقه ای از یمن حکومت داشت و به جنگ او رفته بود ، در جنگ به شهادت رسانید و با همسرش بنام (آزاد) به اجبار و اکراه ازدواج کرد .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عاملان خود در یمن و حضرموت ، پیام فرستاد که همه ، دست به کار شده و با اتحاد و جهاد خود ، از پیشروی کفر و ضلالت جلوگیری نمایند .

تمامی عاملان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صاحب نفوذان مسلمان و مسیحی در یمن ، همداستان شده تا در یک زمان مناسب بر اسود عَنسی بتازند و او را از میان بردارند . ولی او از اتحاد دشمنان خود باخبر گردید و جمعیت آنان را پراکنده کرد .

فیروز که پس از درگذشت باذان و کشته شدن شهر بن باذان به دست اسود عَنسی ، ریاست ایرانیان مقیم یمن را (که معروف به ابناء بودند) بر عهده داشت ، با (آزاد) بیوه شهر بن باذان که به اجبار به همسری اسود عَنسی درآمده بود و دختر عموی فیروز بود ، هم پیمان شد تا در فرصتی مناسب اسود عَنسی را به قتل رسانند . سرانجام با تدبیر این

بانوی شجاع و مسلمان ایرانی تبار (یعنی آزاد)، اسودعنسی در شب ۲۷ صفر سال ۱۱ هجری قمری به دست فیروز، به هلاکت رسید و توطئه بزرگ شیطانی که می رفت فراگیرتر گردد و حتی به حجاز هم سرایت کند، از ریشه کنده شد.

جبرئیل امین، این خبر مسرت بخش را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسانید. آن حضرت در حالی که آخرین روز عمرش را طی می کرد و در بستر بیماری افتاده بود، بسیار خرسند گردید و فرمود: دیشب عنسی به قتل رسید، مردی خجسته به نام فیروز او را کشت.

امّیا رسولان یمن که خبر هلاکت اسودعنسی را از سوی فیروز به مدینه می آوردند، هنگامی به مدینه منوره رسیدند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت کرده بود و مسلمانان در رحلت او سوگوار بودند. (۱۴۶)

فتنه اسودعنسی از آغاز تا پایان آن، به مدت سه ماه و به روایتی، چهار ماه ادامه داشت، تا به دست مردی از تبار ایرانیان کشته شد و غائله اش پایان یافت. (۱۴۷)

۲۷ صفر سال ۱۱ هجری قمری

ماءموریت (اسامه بن زید) از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای تجهیز سپاه اسلام جهت نبرد با رومیان (۱۴۸)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از حجه الوداع، در آخرین روزهای عمر شریف خود جهت نبرد با رومیان که از شمال غربی شبه جزیره عربستان در صدد لشکرکشی به سرزمین های مسلمانان بودند، سپاهی منظم از مهاجران و انصار مدینه ترتیب داد و به همگان فرمان داد تا در آن

شرکت جسته و با رومیان متجاوز به جهاد برخیزند .

پیامبر صلی الله علیه و آله ، فرماندهی این سپاه بزرگ و پرمخاطره را به جوانی نوری به نام اسامه فرزند زیدبن حارثه (که پدرش پیش از این در جنگ تبوک به دست رومیان کشته شده بود) سپرد . اسامه در آن زمان بیش از هفده یا هجده سال نداشت . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود پرچمی برای اسامه بست و به دست او داد و فرمود : به نام خدا و در راه خدا نبرد کن ، با دشمنان خدا پیکار نما ، سحرگاهان بر اهالی (أُنبأ) حمله بر و این مسافت را آن چنان سریع طی کن که پیش از آن که خبر حرکت تو ، به آنجا برسد ، خود و سربازانت به آن جا رسیده باشید .

اسامه ، به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شده و (جُرف) (مکانی در سه میلی شهر مدینه به سمت شام) را پادگان نظامی سپاهیان خویش قرار داد .

مسلمانان واجد شرایط رزم از انصار و مهاجر ، از جمله ابوبکر ، عمر بن خطاب ، سعد بن ابی وقاص ، سعید بن زید ، ابو عبیده و قتاده بن نعمان در آن لشکرگاه حضور یافتند .

برخی از آنانی که از ماجرای غدیر خم و نصب امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، به امامت و رهبری مسلمانان از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، دل خوشی نداشته و خروج این سپاه بزرگ از مدینه را مطابق با اهداف و امیال خود نمی

دیدند ، بر آن حضرت خورده گرفته که چرا وی ، جوانی کم سن و سال و کم تجربه را بر آنان مقام امیری داده است . در صورتی که بزرگان و متنفذان فراوانی در میان یاران و صحابه وی وجود دارند که پیشینه رزم و جهاد آنان در راه خدا بر همگان روشن است و در این راه دارای تجربیاتی فراوان هستند .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از گفتار آنان ، ناراحت و خشمگین شد و برای زدودن افکار سخیف و نادرست آنان ، راهی مسجد شد و بر فراز منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود : ای مردم ، گفتار برخی از شما به من رسید و درباره انتخاب اسامه به امیری لشکر به من طعنه زدید . شما همانید که پیش از این ، درباره امیر لشکر نمودن پدرش زید ، مرا سرزنش کرده بودید . سوگند به خدای سبحان اگر زید بن حارثه برای سرداری سپاه ، لیاقت و شایستگی داشت ، فرزند او اسامه نیز شایستگی چنین مقامی را دارد و اگر در میان مردم ، دوستدارترین آنان نسبت به من وجود داشته باشند که مردم از او سفارش پذیرند ، همانا اسامه بهترین آن ها است .

آن گاه ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که از شدت تب ، رنجور و ناتوان بود از منبر فرود آمد و به خانه خویش بازگشت و مسلمانانی که در سپاه اسامه نام نویسی کرده بودند ، دسته ، دسته می آمدند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله خداحافظی کرده و سپس

به لشکرگاه بازگشت می کردند . (۱۴۹) سرانجام سپاه اسلام به سوی روم به حرکت درآمد ولی هنوز از مدینه چندان فاصله نگرفته بود که از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله باخبر گردید . همین امر موجب اندوه سپاهیان اسلام و دست مایه برخی از فرصت طلبان و بازگشت آنان به مدینه گردید . به همین جهت این سپاه بزرگ برای مدتی موقت از هم پاشید و شیرازه آن با پراکنده شدن مسلمانان سوگوار در هم ریخت (۱۵۰) تا این که خلافت ابوبکر بن ابی قحافه استقرار پیدا کرد . از آن پس سپاه اسلام به رهبری اسامه به سوی سرحدات روم عازم گردید . (۱۵۱)

تاریخ انتخاب اسامه بن زید به فرماندهی سپاه اسلام از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله ، مورد اتفاق مورخان شیعه و اهل سنت نیست . زیرا مورخان اهل سنت ، از جمله واقدی در مغازی خود ، (۱۵۲) آن را روز ۲۷ صفر سال یازدهم هجری قمری دانسته اند . (۱۵۳) غیر از طبری که آن را محرم سال ۱۱ هجری می داند . (۱۵۴)

از آن جا که آنان رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در روز ۱۲ ربیع الاول می دانند ، باید فاصله میان انتصاب اسامه و رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدت ۱۵ روز باشد . ولی مورخان و دانشمندان شیعه به پیروی از اهل بیت علیهم السلام و نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله ، رحلت آن حضرت را روز ۲۸ صفر دانسته اند . بنابراین اگر فاصله میان انتخاب اسامه و رحلت پیامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله را همان ۱۵ روز قرار دهیم ، به ناچار باید بپذیریم که تاریخ انتخاب اسامه به فرماندهی سپاه اسلام ، در دهه دوّم (یعنی سیزدهم) صفر می باشد .

۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری

رحلت پیامبر اسلام صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله در مدینه منوره

حضرت مَحْمَد بن عبد اللّٰه بن عبدالمطلب صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله آخرین پیامبر الهی است که مردم را به یگانگی خداوند متعال و عدالت اجتماعی در دنیا و زندگی در سرای دیگر دعوت کرد و ادیان آسمانی را با رسالت و تبلیغ خویش به اتمام و اكمال رسانید . (۱۵۵)

آن حضرت ، بنا به روایت شیعه ، در بامداد روز جمعه ۱۷ ربیع الاوّل ، نخستین سال عام الفیل در مکه معظمه از مادری پارسا و موحد به نام (آمنه بنت وهب) دیده به جهان گشود و جهان تیره و ظلمانی آن عصر را با انوار خویش جلوه گر ساخت .

پیروان اهل سنت نیز ، معتقدند که آن حضرت در ماه ربیع الاوّل ، ولی در روز دوشنبه دیده به جهان گشود . اما از این که چه روزی از روزهای این ماه بوده است ، اتفاق نظر ندارند . روز دوّم ، روز هشتم ، روز دهم ، روز دوازدهم و روز بیست و دوم ، از جمله اقوالی است که از آن ها درباره میلاد رسول خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله نقل شده است . آنان معتقدند که تولد پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله ، معراج آن حضرت ، هجرتش به مدینه و وفاتش در چنین روزی اتفاق افتاده است . (۱۵۶)

عمر شریف آن حضرت در

هنگام رحلتش ، ۶۳ سال بود که ۲۳ سال آخر آن را در امر رسالت و پیامبری گذرانید .

آن حضرت در چهل سالگی به رسالت مبعوث گردید . در آغاز به مدت سه سال به طور پنهان و سپس به مدت ده سال به طور آشکار در مکه معظمه ، مردم را به توحید و دین اسلام دعوت کرد . در این راه ، آزارهای فراوان روحی و جسمی از معاندان و مشرکان قریش تحمل کرد و سرآخر که با توطئه آنان در قتل خود مواجه گردید ، به ناچار سوی مدینه (یثرب) مهاجرت نمود و این شهر را پایگاه دعوت اسلام و تمرکز مسلمانان قرار داد و نخستین پایه های حکومت اسلامی را در آن بنا نهاد .

از آن پس به مدت ده سال در این شهر مقدس اقامت گزید و با انواع دشمنی ها و دسیسه های مشرکان مکه و سایر طوایف و قبایل عربستان ، مقابله کرد و بسیاری از آنان را به دین اسلام و راه روشن الهی هدایت گرا شد و مناطق مهمی از سرزمین عربستان ، همانند مکه معظمه ، طائف ، یمن و نواحی مسکونی شبه جزیره عربستان را در پوشش نظام حکومتی اسلامی قرار داد .

سرانجام در ۶۳ سالگی پس از انجام مراسم حجه الوداع و معرفی حضرت علی علیه السلام به جانشینی خویش در غدیر خم ، آثار بیماری در آن حضرت هویدا شد و پس از تحمل چندین روز بیماری روح ملکوتی اش به اعلی علین پیوست و در جوار رحمت الهی قرار گرفت .

در تاریخ رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان شیعه و

اهل سنت ، اتفاق نظر نیست . زیرا تاریخ نگاران و سیره نویسان شیعه به پیروی از اهل بیت علیهم السلام ، تاریخ رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را روز دوشنبه ۲۸ صفر سال یازدهم هجری قمری دانسته اند ، ولیکن علمای اهل سنت تاریخ آن را در ماه ربیع الاول ذکر کرده اند و در این که چه روزی از ربیع الاول بوده است ، اختلاف دارند . برخی روز اول ، برخی روز دوم و برخی روز دوازدهم و عده ای روز دیگری از این ماه را دانسته اند . (۱۵۷)

واقعی از جمله کسانی است که رحلت آن حضرت را در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول می داند . (۱۵۸)

به هر تقدیر ، علت وفات آن حضرت ، تناول کردن غذای مسمومی بود که یک زن یهودی به نام (زینب) در جریان جنگ خیبر به آن حضرت خورانیده بود .

معرف است که پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری وفاتش می فرمود : این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن یهودی پس از فتح خیبر برای من آورده بود .

احادیث معتبری وارد شده است که آن حضرت ، نه به مرگ طبیعی ، بلکه به شهادت از دنیا رفت . چنان که صفار به سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرد : در روز خیبر آن حضرت را از طریق گوشت بزغاله زهر دادند . چون حضرت ، لقمه ای تناول کرد ، آن گوشت به سخن آمد و گفت : ای رسول خدا مرا به زهر ، آلوده کرده اند!

پیامبر صلی الله

علیه و آله در بیماری وفاتش می فرمود: امروز پشت مرا آن لقمه ای را که در خیر تناول کرده ام، درهم شکست. هیچ پیامبر و وصی پیامبری نیست مگر به شهادت از دنیا برود. (۱۵۹)

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که عده ای از سران و سیاستمداران مهاجر و انصار در سقیفه بنی ساعده گردآمده و درباره جانشینی آن حضرت به مجادله و منازعه پرداخته بودند، حضرت علی علیه السلام به اتفاق برخی از عموزادگان خویش به غسل دادن و کفن کردن بدن مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت. آن گاه بدن شریف آن حضرت به مدت دو روز جهت وداع واپسین امت و سوگواری اهل بیت علیهم السلام و نماز گزاردن اهالی مدینه بر بدن مطهر آن حضرت، با احترام ویژه ای نگهداری شد و سپس در روز چهارشنبه، به خاک سپرده شد.

اهل بیت علیهم السلام و وابستگان آن حضرت و بزرگان صحابه درباره مکان تدفین بدن مطهر آن حضرت به گفت و گو پرداختند و هر کدام پیشنهاد خاصی ارائه کردند. حضرت علی علیه السلام که متکفل تجهیز بدن آن حضرت و از نزدیکترین مردان به آن حضرت بود، فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْبِضْ رُوحَ نَبِيِّهِ إِلَّا فِي أَيْ طَهْرٍ الْبَقَاعِ وَيَنْبَغِي أَنْ يَدْفَنَ حَيْثُ قَبِضَ؛ (۱۶۰) به درستی که خدای سبحان، جان پیامبری را نمی گیرد مگر در پاکیزه ترین مکان، و سزاوار است در همان مکانی که قبض روح شد، در همان جا دفن گردد.

گفتار مستدل

و روح نواز امیرمؤ منان علی ابن اءبی طالب علیه السّلام مورد پسند همگان قرار گرفت و بدن مطهر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله را در همان مکانی که جان به جان آفرینان تسلیم کرده بود ، دفن نمودند .

طبری ، پیشنهاد دفن پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله را ، در همان مکانی که وفات یافت ، به ابوبکر منتسب کرد و از او نقل کرد :
ما قبض نبیُّ إلیّما یدفن حیث قبض ؛ هیچ پیامبری از دنیا نخواهد رفت ، مگر این که در همان مکانی که قبض روح شد دفن گردد . (۱۶۱)

هم اکنون مرقد مطهر آن حضرت در داخل مسجدالنّبی صلّی اللّٰه علیه و آله قرار دارد و زیارت گاه مسلمانان و مشتاقان آن حضرت از سراسر عالم است .

۲۸ صفر سال ۱۱ هجری قمری

آغاز خلافت ابوبکرین ابی قحافه

همان طوری که در بخش رحلت پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله گفته شد ، مورخان و سیره نگاران مسلمان درباره تاریخ رحلت پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله ، اتفاق نظر ندارند . شیعیان به پیروی از اهل بیت علیهم السّلام ، تاریخ رحلت را ، ۲۸ صفر دانسته ولی اهل سنت ، آن را در ماه ربیع الاول ذکر کرده اند .

همین دیدگاه های تاریخی درباره آغاز خلافت ابوبکرین ابی قحافه ، به عنوان نخستین خلیفه از خلفای راشدین ، نیز ساری و جاری است . ولی تمامی تاریخ نگاران ، اتفاق دارند بر این که در همان روزی که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله رحلت نمود ، ابوبکر به خلافت رسید .

خلافت ابوبکر ، نخستین سنگ بنای عملی

و تفرقه مسلمانان در صدر اسلام است. زیرا خلافت وی، نه به وصایت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نه به صورت انتخابات آزاد و دموکراتیک برگزار شد. بلکه نتیجه منازعه و مناظره گفتاری برخی از افراد دو گروه مهاجر و انصار بود که در سقیفه بنی ساعده، در تجمع چند ده نفری مسلمانان، بدون حضور بزرگان بنی هاشم (که نزدیکترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند) و بدون اطلاع بسیاری از سران صحابه کبار، با طرفندهای چند تن از مهاجران، به این مقام برگزیده شد و سپس با فضا سازی ویژه، از سایرین نیز به رضایت و یا با اجبار بیعت گرفتند.

مخالفان خلافت ابوبکر، دو دسته از صاحب نفوذان مدینه و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.

دسته اول: آنانی که شخصیت ابوبکر را به دلایلی برای این مقام مناسب نمی دانستند. معروف ترین شخصیت های این دسته، افرادی چون سعد بن عباد، قیس بن سعد، ابوسفیان و بسیاری از طایفه های انصار و گروهی از مهاجران بودند.

دسته دوم: آنانی که نه شخص ابوبکر، بلکه مخالف انتخاب خلیفه بدون در نظر گرفتن وصایت بودند. این ها، معتقدان به امامت بودند که اعتقاد داشتند بر این که خلیفه، باید از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به وصایت تعیین شده باشد و به شواهد غیرقابل انکار، استناد می کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین ماه های زندگی خود، در

بازگشت از مراسم حجه الوداع ، در سرزمین غدیر خم ، حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام را به این مقام منصوب کرد و از حاجیان حاضر ، برای آن حضرت ، بیعت گرفت .

بدین لحاظ ، معتقد بودند که خلافت ، همانند امامت ، از آن امام علی بن ابی طالب علیه السّلام است و هر فردی و یا شخصیتی که به خواهد این مقام را غصب کند ، آن را مشروع ندانسته و با او مبارزه خواهند کرد .

این دسته از مسلمانان ، پس از آگهی از بیعت گروهی از مسلمانان با ابوبکر ، اعتراض کرده و با تجمع در خانه فاطمه زهرا (س) که پایگاه اهل بیت عصمت و طهارت بود ، خواهان بیعت با امام علی علیه السّلام شدند .

بزرگانی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله ، چون سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمّار ، حذیفه ، عباس ، زبیر و بسیاری از مهاجران و انصار و طایفه بنی هاشم از همین دسته بودند .

ولی اعتراض آنان ، خلیفه و گروه حمایت گر او را از کرده خویش باز نداشت . قدرت به دست گرفتگان ، به جای دلجویی از دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام در رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و غصب خلافت ، با این گونه اعتراضات مخالفان به شدت برخورد کرده و حتی بدون اجازه ، وارد خانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و معترضان را مورد ضرب و شتم قرار داده و علی علیه السّلام

را به اجبار و اکراه به مسجد بردند . در این ارتباط ، فاطمه زهرا(س) نیز مورد ضرب و شتم ستم کارانه قرار گرفت و جنین او به نام محسن که نزدیک وضع حملش بود ، سقط شد و بر اثر همان صدمات ، آن حضرت پس از هفتادوپنج ، یا نودوپنج روز از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسید .

در این جا مناسب است واقعه سقیفه بنی ساعده و انتخاب ابوبکر به خلافت را از زبان یکی از مورخان اهل سنت ، یعنی یعقوبی ، بیان کنیم .

وی در این باره نوشت : در همان روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود ، انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده تا درباره جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله رایزنی کنند .

سعد بن عباد خزرچی که از بزرگان انصار بود ، در آن گردهمایی ، حضور فعال داشت . این خبر به ابوبکر ، عمر و مهاجران رسید . آنان ، شتاب زده به سوی سقیفه بنی ساعده حرکت کردند و در آن جا با انصار به مشاجره و مناظره پرداخته و به آنان گفتند : ای گروه انصار ، رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما مهاجران بود ، پس ما به جانشینی او سزاوارتریم .

انصار گفتند : از ما امیری و از شما نیز امیری جداگانه باشد .

ابوبکر گفت : امیر ، از ما باشد و وزیران از شما .

در این هنگام ، ثابت بن قیس که از سخن سرایان انصار بود ، در وصف انصار سخنانی بیان کرد .

ابوبکر گفت :

آن چه در وصف اءنصار گفتید ، ما منکر آن نیستیم و آن چه از فضایل آنان بگوئید ، آنان سزاوارش هستند ولیکن ما قریش از شما به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتریم .

وی ، عمر بن خطاب و ابو عبیده جراح را کاندیدای خلافت کرد و از آنان درخواست نمود که قیام کنند تا مردم با یکی از آن دو بیعت کنند .

آن دو امتناع کرده و خود ابوبکر را برای این مقام پیشنهاد کردند و با او بیعت نمودند . ابو عبیده جراح ، تمامی اءنصار را به بیعت با ابوبکر فراخواند و عبدالرحمن بن عوف نیز آنان را به این عمل تشویق کرد و گفت : ای گروه انصار ، شما گرچه دارای فضل و برتری هایی هستید ، اما در میان شما افرادی چون ابوبکر ، عمر و علی نیستند .

در این هنگام منذر بن اءرقم برخاست و گفت : آن چه درباره فضایل مهاجران بیان کنید ، ما منکر آن ها نیستیم ولیکن در میان خود مهاجران ، مردی است که اگر این مقام را خواهان باشد ، هیچ فردی نمی تواند با او مخالفت ورزد ، و آن شخص ، علی بن ابی طالب علیه السلام است .

به هر تقدیر ، گروهی از مهاجر و گروهی از انصار با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده بیعت کردند . ولی بنی هاشم با این تصمیم مخالفت ورزیدند .

علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید و به پیروی او گروهی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ، اعم از مهاجر و انصار مانند : عباس بن عبدالمطلب ، فضل بن

عباس ، زبیر بن عوام ، خالد بن سعید ، مقداد بن عمرو ، سلمان فارسی ، ابوذر غفاری ، عمار بن یاسر ، براء بن عازب و ابیبن کعب نیز از بیعت امتناع کردند و گفتند ، این مقام ، از آن علی علیه السلام است .

هنگامی که ابوبکر با مخالفت آنان مواجه گردید به سراغ عمر بن خطاب ، ابو عبیده جراح و مغیره بن شعبه فرستاد و با حضور آنان ، جلسه ای برقرار کرد و درباره پایان مخالفت های این دسته از صحابه ، به مشورت پرداخت .

آنان به ابوبکر پیشنهاد کردند که برای عباس بن عبدالمطلب (که مسن ترین فرد بنی هاشم و مورد احترام آنان است) سهمی در امر خلافت و حکومت قرار دهد تا از طریق او ، برادرزاده اش علی علیه السلام از مخالفت با ابوبکر بازایستد . هنگامی که علی علیه السلام از مخالفت دست بردارد ، سایرین نیز کوتاه خواهند آمد و در نتیجه ، این جنبش به پایان می رسد .

در پی این تصمیم ، چهار نفری در شبی به خانه عباس بن عبدالمطلب رفته و با او در این باره به درازا سخن گفتند و هر کدام از آنان برای به سازش کشاندن عباس تلاش نمودند .

عباس در پاسخ آنان ، سخنانی بیان کرد؛ از جمله این که : اگر مؤمنان ، ابوبکر را برای این کار برگزیدند ، این حقی است برای مؤمنان . ابوبکر نمی تواند کسی را در آن شریک کند و یا به فرد دیگری بسپارد و اگر این منصب ، حق ما (نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و

آله) است، ابوبکر حق تصرف آن را نداشت و ما به آن رضایت نمی دهیم. در این صورت، درست نیست که ما برخی از حق خویش را از دست بدهیم و به برخی دیگر دست یابیم. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از درختی است که ما از شاخه های آن هستیم و شما همسایگان آن.

این چهار تن با شنیدن سخنان عباس، پاسخ خود را گرفته و بدون این که به مقصود خود رسیده باشند، از نزد او بیرون رفتند.

هم چنین ابوسفیان بن حرب نیز از بیعت با ابوبکر امتناع کرد و از علی علیه السلام درخواست کرد که این مقام را برعهده گیرد. در آن صورت او نخستین کسی باشد که با علی علیه السلام بیعت کند. ولی علی علیه السلام به گفتار او اعتنایی نکرد.

به هر تقدیر، گروهی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، اعم از مهاجر و انصار در خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله اجتماع کرده و خواهان بیعت با علی علیه السلام شدند و نسبت به خلافت ابوبکر اعتراض نمودند. عمر بن خطاب، گروهی از افراد خود را به خانه فاطمه (س) فرستاد تا اجتماع معترضان را پراکنده و سران آنان را دستگیر نمایند.

هنگامی که ماءموران به در خانه فاطمه (س) رسیدند، آن حضرت فرمود: به خدا سوگند، یا از خانه من بیرون می روید، یا این که موهای خویش را پریشان کرده و با صدای بلند به پیشگاه

خدای سبحان ، إنا به کرده و شما را رسوا خواهم ساخت .

ماءموران خلافت به ناچار از خانه فاطمه (س) بیرون آمدند .

معرضان نیز یکی پس از دیگری در روزهای بعد ، با ابوبکر بیعت کردند و تنها علی علیه السّلام باقی ماند و او نیز پس از شش ماه و به گفته برخی ، پس از چهل روز با ابوبکر بیعت کرد .

آغاز بیعت با ابوبکر ، همان روزی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافته بود . بنا به گفته بسیاری از علما (اهل سنت) آن روز ، مصادف بود با دوشنبه دوّم ماه ربیع الأوّل سال ۱۱ قمری . (۱۶۲)

ابوجعفر محمد بن جریر طبری که از دانشمندان و تاریخ نگاران اهل سنت است ، درباره بیعت مردم با ابوبکر و مخالفت گروهی از صحابه با آن ، گفت : فقالت الا-نصار ، او بعض الا-نصار : لا نبايع إلیا علیا؛ طایفه انصار ، یا برخی از انصار (در بیعت با ابوبکر مخالفت ورزیده و) گفتند : ما جز با علی ، با کس دیگری بیعت نمی کنیم . (۱۶۳)

هم چنین وی ، از زیاد بن کلب روایت کرده است : عمر بن خطاب به خانه علی علیه السّلام رفت . در آن خانه ، طلحه ، زبیر و گروهی از مهاجران اجتماع کرده بودند . عمر به آنان گفت : به خدا سوگند ، یا این خانه را بر سر شما به آتش خواهم کشانید و یا این که از آن بیرون رفته و با ابوبکر بیعت کنید . (۱۶۴)

وی در جای دیگر درباره مخالفت زبیر بن عوام ، روایت

کرده است : علی و زبیر از بیعت با ابوبکر مخالفت ورزیدند . زبیر ، شمشیرش را برهنه کرد و گفت : شمشیرم را در غلاف نخواهم کرد ، تا این که با علی علیه السّلام بیعت شود .

این خبر به ابوبکر و عمر رسید . عمر فرمان داد تا شمشیرش را بگیرند و بر سنگ به کوبند و از آن دو ، به اجبار یا به اختیار بیعت گیرند . (۱۶۵)

همان طوری که از گفتار این دو مورخ اهل سنت و بسیاری دیگر از مورخان واقع نگار به دست می آید ، خلافت ابوبکر با اجبار و اکراه ، پایه گرفت و برای ایجاد فضای مطلوب ، از سلاح رعب و وحشت استفاده کرده و با رفتار خشونت آمیز ، حتی با نزدیکترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله و یا نزدیکترین صحابه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ، وصایت پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و در نخستین روز رحلت آن حضرت ، بر خلاف سفارش او اقدام کردند . از آن جا مسیر اسلام ناب را منحرف و موجب دودستگی مسلمانان شدند .

۲۸ صفر سال ۵۰ هجری قمری

شهادت امام حسن مجتبی علیه السّلام در مدینه منوره

امام حسن علیه السّلام نخستین فرزند امام علی علیه السّلام و فاطمه زهرا (س) است که در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود و با تولد خویش ، در جدش پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر اهل بیت علیهم السّلام شادی و نشاط ویژه ای پدید آورد .

پیامبر صلی الله علیه و

آله در گوش راست حسن ، اذان و در گوش چپ او اقامه خواند و او را در دامن مهرانگیز خویش قرار داد و دستور داد که در روز هفتم تولدش ، گوسفندی را ذبح کرده و برای وی عقیقه کنند و موی سرش را تراشیده و به وزن او ، نقره صدقه کردند . (۱۶۶)

امام حسن علیه السّلام بنا به روایت شیعه و اهل سنت ، شبیه ترین انسان ها به رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود و در این باره گفته شده است : و كان الحسن اشبه الناس برسول الله صلّی الله علیه و آله خلقا و هديا و سؤ ددا؛ حسن از جهت سیما ، روش و رهبری از همه بیشتر به رسول خدا صلّی الله علیه و آله شباهت داشت . (۱۶۷)

امام حسن علیه السّلام به همراه برادرش امام حسین علیه السّلام عزیزترین انسان ها در نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودند و از آن حضرت ، مهربانی های فراوانی دیدند و در مکتب توحیدی وی ، رشد و تربیت یافتند .

لطف بی کران الهی در عالم وجود نصیب این دو بزرگوار گردید و آن دو را از تربیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و دخترش فاطمه زهرا(س) و امیر مؤمنان علیه السّلام برخوردار گردانید و از آن دو به عنوان دو انسان کامل و اسوه به جامعه بشریت ارزانی داشت و در روز قیامت ، آن دو را دو سید جوانان اهل بهشت قرار داد .

امام حسن علیه السّلام پس از شهادت پدرش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام در

کوفه ، با درخواست و بیعت یاران آن حضرت و اهالی کوفه ، خلافت را پذیرفت و راه و روش عدالت پرور پدرش را تداوم بخشید . (۱۶۸)

ولیکن با فتنه انگیزی های معاویه بن ابی سفیان و شرارت های سران سفاک سپاه او از یک سو و نفاق و خیانت برخی از سران سپاه امام علیه السّلام و ایجاد چند دستگی در میان مردم و خستگی آنان از جنگ و خون ریزی ، از سوی دیگر ، آن حضرت را واداشت که برای حفظ اصل اسلام و در نظر گرفتن مصلحت مسلمانان ، با معاویه صلح کند و حکومت را به طور موقت و مشروط به وی سپارد .

از آن پس ، امام علیه السّلام از کوفه به وطنش مدینه بازگشت و بقیه عمر شریف خود را در مدینه گذرانید . آن حضرت گرچه از حکومت کناره گیری کرده بود ولی با رفتار و کردار خود ، امت اسلام را به جنایت های معاویه و عاملان او در سراسر مناطق اسلامی آگاه می کرد و روحیه رزم و جهاد را در نهاد آنان دوباره زنده می کرد .

وجود آن حضرت برای معاویه و عامل او در مدینه ، بسیار گران می آمد و مانع ترک تازی آنان می گردید و دستگاه غاصب خلافت را با مشکلاتی مواجه می کرد . از جمله این که معاویه تصمیم گرفته بود که فرزند خود یزید را جانشین خویش گرداند و در این راه تلاش زیادی به عمل آورد ولیکن در آغاز توفیق چندانی به دست نیاورد . چون این فکر شیطانی مخالف با صلحنامه امام حسن علیه السّلام

بود و از سوی دیگر وجود شخصیت امام حسن علیه السّلام مانع تحقق هدفهای معاویه بود . بدین جهت در صدد از میان برداشتن این اسوه بزرگ عالم اسلام برآمد و در این راه از منافقان و کسانی که به خاطر وابستگی فامیلی با آن حضرت رابطه داشتند ، سود جست .

معاویه از طریق اشعث بن قیس ، دخترش جعدہ را که همسر امام حسن علیه السّلام بود وسوسه کرد و او را به شهادت آن حضرت ترغیب و تطمیع نمود . وی به جعدہ گفت که اگر حسن را به قتل آوری ، علاوه بر این که یکصد هزار درهم پول نقد دریافت می کنی ، وی را به عقد فرزندش یزید درمی آورد و او را ملکه عالم اسلام قرار می دهد .

جعدہ که نفاق و دوچهرگی را از پدرش به ارث برده بود ، هر چه بیشتر خود را به آن حضرت نزدیک گردانید و پس از جلب توجه امام علیه السّلام ، ناجوانمردانه به آن حضرت ، خیانت کرد و به وی زهر خوراند .

امام حسن علیه السّلام به خاطر نوشیدن زهر ، مسموم شد و به مدت چهل روز در بستری بیماری افتاد و روز به روز ، حالش وخیم تر گردید ، تا این که در ۲۸ صفر سال پنجاه هجری قمری ، مصادف با سی و دومین سال رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه به شهادت رسید و محبان اهل بیت علیهم السّلام را در سوگ بزرگی فرو برد . امام حسین علیه السّلام به تجهیز بدن مطهر برادرش پرداخت و سپس جهت تدفین آن در کنار

مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله ، اقدام به تشییع جنازه نمود . عده زیادی از اهالی مدینه ، اهل بیت علیهم السلام و تمامی بنی هاشم در تشییع جنازه امام شهید خود همراهی کردند و با عزت و احترام ، بدن مطهرش را به سوی مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت دادند . ولی بنی امیه و مخالفان اهل بیت علیهم السلام با تحریک عائشه بنت ابی بکر مانع تدفین بدن آن حضرت در جوار مرقد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شدند و در این راه بسیار پافشاری کردند و آماده هرگونه فتنه و فساد گردیدند . جوانان بنی هاشم و پیروان ولایت آماده دفاع از حریم امامت و ولایت شدند . امام حسین علیه السلام که در شهادت برادرش امام حسن علیه السلام ، از همه سوگوارتر و غمگین تر بود ، در برابر حرمت شکنی های بنی امیه و مخالفان اهل بیت علیهم السلام فرمود : **والله لولا عهد الحسن عليه السلام إلیّ بحقن الدماء ، و اءن لأهريق فی اءمره محجمه دم ، لعلمتم کیف تاءخذ سیوف الله منکم ماخذها ، و قد نقضتم العهد بیننا و بینکم ، و اءبطلتم ما اشرطنا علیکم لا نفسنا؛ (۱۶۹)** سوگند به خدا اگر برادرم با من پیمان نبسته بود که در پای جنازه او به اندازه حجامت خونی ریخته نشود ، می دیدید که چگونه شمشیرهای الهی از نیام بیرون می آمدند و دمار از روزگار شما برمی آوردند . شما همان بیچارگان روسیاه اید که عهد میان ما و خود را شکستید و شرائط فیما بین را باطل ساختید

امام حسین علیه السّلام و سایر بنی هاشم که به خاطر سفارش امام حسن علیه السّلام ، کظم غیض کرده و بردباری و جوان مردی را پیشه خود داشتند ، به ناچار بدن امام حسن علیه السّلام را به سوی قبرستان بقیع حمل نموده و در جوار جده اش فاطمه بنت اسد(رض) تدفین نمودند . (۱۷۰)

هم اکنون مزار امام حسن مجتبی علیه السّلام به همراه سه تن از امامان معصوم (یعنی امام زین العابدین ، امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهم السّلام) بدون هیچ گونه گنبد و بارگاهی در این قبرستان قرار دارد و محل بسیاری از شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السّلام می باشد .

در تاریخ شهادت امام حسن مجتبی علیه السّلام ، علما و مورخان شیعه اتفاق نظر دارند که آن حضرت در ۲۸ صفر سال ۵۰ قمری در سن ۴۷ سالگی به علت مسمومیت از سوی همسرش جعده بنت اشعث به لقاء الله پیوست . (۱۷۱) ولیکن علمای اهل سنت به اختلاف پرداختند . برخی از آنان ، ربیع الاول سال ۴۹ قمری ، (۱۷۲) برخی ربیع الاول سال ۵۰ قمری و برخی آخر ماه صفر سال ۵۰ قمری را ذکر کرده اند . هم چنین در مقدار عمر آن حضرت به اختلاف پرداختند . (۱۷۳) ولی اکثر آنان اتفاق نظر دارند که همسرش وی را مسموم کرد و پس از تشییع جنازه ، سعیدبن عاص (عامل معاویه در مدینه) بر بدن او نماز گذاشت . (۱۷۴)

۲۸ صفر سال ۲۶۴ هجری قمری

در گذشت موسی بن بغا ، در عصر خلافت معتمدعباسی

موسی بن بغای کبیر ، یکی از فرماندهان نظامی و ترک نژاد متوکل (دهمین

خلیفه عباسی (بود و از سوی او ، جهت سرکوبی قیام ها و شورش های مردمی به مناطق مختلف اسلامی اعزام گردید و با شدت و خشونت ، اعتراضات مردمی را سرکوب کرد .

از جمله کردارهای ناروای او ، هجوم به حمص ، در منطقه شام بود . در این شهر مردم بر ضد خلیفه وقت عباسی قیام کرده بودند . وی به این شهر حمله کرد . برای تسلط بر شهر ، تیرهای آتشین بر آن پرتاب کرد و بیشترین بخش های این شهر مهم و تاریخی را به آتش کشید و تعداد زیادی از اهالی این شهر را به قتل آورد .

پس از ماجرای حمص ، به سوی قزوین هجوم آورد . وی در این شهر با هواداران حسن بن احمد بن اسماعیل کوکبی که این منطقه را از قلمرو خلیفه عباسی خارج کرده بود ، به نبرد پرداخت و آنان را شکست داد و تعداد زیادی را به قتل آورد و شهرهای قزوین ، زنجان و ابهر را دوباره در تسلط سپاهیان خلیفه درآورد .

موسی بن بغا ، در عصر خلافت معتز عباسی (سیزدهمین خلیفه عباسی) ، مأموریت یافت برای از میان بردن نخستین حکومت شیعی در شمال ایران ، با داعی کبیر (حسن بن زید علوی) حاکم طبرستان ، به نبرد پردازد .

وی در آغاز باجستان بن وهسودان ، عامل داعی کبیر در قزوین ، برخورد کرد و با وی جنگ سختی نمود و بر سپاهیان علوی پیروز شد و شهرهای قزوین ، زنجان و ابهر را بار دیگر از دست مخالفان خلیفه بیرون آورد و در سیطره سپاهیان خلیفه درآورد

وی، آن گاه به (ری) رفت و پس از تصرف آن، در آن جا اقامت گزید و سپاهیان خود را به فرماندهی (مفلح) به جنگ داعی کبیر در طبرستان فرستاد. (۱۷۵)

مفلح، در آغاز به سمنان لشکر کشید و آن را از تسلط علویان خارج ساخت. در همین هنگام، احمد بن محمدسکنی که از سوی طاهریان، حاکم منطقه بود، به سپاه خلیفه پیوست و به همراه مفلح به طبرستان هجوم آوردند.

آنان، پس از سمنان و مناطق جنوبی سلسله جبال البرز، به گرگان هجوم آوردند و آن را تصرف کردند. سپس به شهرهای ساری، آمل، چالوس و سراسر مازندران هجوم آوردند و آن ها را از دست داعی کبیر بیرون آوردند. داعی کبیر، به ناچار، در اطراف کلاردشت، در غرب مازندران پناه گرفت و از دیلمیان استمداد جست. ولی دیلمیان، وی را یاری نکردند. تا این که در سال ۲۵۵ قمری، پس از خلع معتز عباسی از خلافت و مردن او، سپاهیان خلیفه، طبرستان و مناطق دیگر ایران را ترک کرده و به سوی بغداد روان شدند. پس از خروج سربازان مفلح و موسی بن بغا از طبرستان، داعی کبیر، دوباره این مناطق سرسبز را به تصرف خود درآورد. (۱۷۶)

موسی بن بغا، در عصر خلافت مهتدی (چهاردهمین خلیفه عباسی) به یکی از قدرتمندترین فرماندهان نظامی و سیاسی تبدیل شد. وی، خلیفه را وادار به پذیرش شرایط خود کرد و با دسیسه هایی چند

، صالح بن وصیف را که از نزدیکان و فرماندهان عالی رتبه مهتدی بود ، کشت و از این طریق ، رقیب خود را از میان برداشت (۱۷۷) .

وی در عصر معتمدعباسی (پانزدهمین خلیفه عباسی) نیز از اقتدار کافی برخوردار بود .

موسی بن بغا در سال ۲۵۹ قمری ، از سوی معتمدعباسی مأموریت یافت که با جنبش زنگیان در جنوب عراق مبارزه کند . ولی تلاش وی ، سودی در بر نداشت .

وی در سال ۲۶۰ قمری ، از سوی معتمدعباسی ، مأمور لشکرکشی به (ری) شد و در این شهر با هواداران حسن بن زیدطالبی که بر این شهر تسلط یافته بود ، مبارزه کرد و آنان را شکست داد و شهر را به تصرف خود درآورد . هم چنین در سال ۲۶۱ قمری ، حکومت مناطق جنوبی ایران و عراق ، همانند اهواز ، بصره ، بحرین و یمامه را از معتمدعباسی دریافت کرد و پس از مدتی ، از منصب خود برکنار گردید . (۱۷۸)

سرانجام ، پس از سال ها خدمت به خلفای عباسی و خیانت به مردم ، و جنایت های بیشمار به مسلمانان ، در ۲۸ صفر سال ۲۶۴ قمری ، در عصر معتمدعباسی ، به هلاکت رسید . جنازه اش به سامرا منتقل شد و در آن جا به خاک سپرده شد . (۱۷۹)

آخرین روز ماه صفر سالاول هجری قمری

توطئه سران قریش برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، سه سال به طور پنهان و ده سال به طور آشکار در مکه معظمه ، مردم را به دین اسلام

دعوت کرد و در این مدت ، تعدادی از اهالی مکه (اعم از آزادگان و بردگان) به او ایمان آورده و دین اسلام را پذیرا شدند . ولیکن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمان شدن مردم ، بر سران مکه و بزرگان طوایف قریش و سایر سران قبایل این منطقه از عربستان ، گران و سنگین آمد و با ادامه آن ، منافع دنیوی و ستم کارانه خویش را بر باد فنا دیدند . بدین جهت از آغاز ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله با او مخالفت و دشمنی ورزیدند .

آنان از هر راه ممکن بر آن حضرت سخت گرفته و برای او مانع تراشی کردند . به ویژه نسبت به مردمی که مسلمانی اختیار کردند ، با شدت تمام رفتار نمودند .

در این مدت ، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان در دو نوبت به کشور حبشه ، واقع در شاخ آفریقا (که امروز ، کشورهای اتیوپی ، اریتره ، جیبوتی و سومالی در جای آن قرار دارند) مهاجرت کردند و خود پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه سایر بنی هاشم در شعب ابوطالب به مدت سه سال در انزوای کامل قرار گرفتند و زندگی سخت و مرارت آوری را در این مکان تجربه کردند .

آن حضرت ، پس از رهایی از تبعیدگاه شعب ، دو پشتیبان و دو یار فداکار خویش را از دست داد . آن دو عبارت بودند از عمویش ابوطالب که بیش از چهل سال از او و عقایدش حمایت کرده بود و دیگری همسرش خدیجه بنت خویلد

که به مدت ۲۵ سال با مال و جان خویش ، در راه تحقق هدف های پیامبر صلی الله علیه و آله فداکاری کرده بود .

با درگذشت ابوطالب ، مشرکان قریش جرات بیشتری پیدا کرده و بر فشارهای خویش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله افزودند .

سرانجام در واپسین روزهای ماه صفر سال سیزدهم بعثت ، چهل نفر از سران قریش در (دارالندوه) که محل اجلاس اعیان و اشراف قریش بود ، جلسه ای تشکیل داده و تصمیم گرفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به طور ناجوانمردانه به قتل آورند .

آنان که از افکار شیطانی و اندیشه های ابلیسی برخوردار بودند ، قرار گذاشتند که از هر طایفه ، یک نفر به صورت گروهی در تاریکی شب به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله هجوم آورده و با شمشیرها و یا ابزارهای دیگر خویش آن حضرت را در رختخوابش به قتل آورند . تا از این راه ، پیامبر صلی الله علیه و آله را از میان برداشته باشند و بنی هاشم را توان مقابله و تقاص با تمام قبایل توطئه گر نباشد .

آنان در این تصمیم خود ، ابولهب ، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله را که با آن حضرت از آغاز دشمنی می کرد ، با خود همراه کردند تا نماینده ای از بنی هاشم نیز در جمع خود داشته باشند .

جوانان فریب خورده قریش با هماهنگی کامل ، در شب اول ربیع الاول به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله هجوم آورده و آن را از آغاز

، در محاصره کامل خویش گرفتند .

آنان قصد داشتند که در ابتدای شب ، مقصود خویش را عملی کنند ، ولی ابولهب ، آنان را مانع گردید و گفت : تا طلوع فجر صادق اجازه نمی دهم ، داخل خانه محمّد صلی الله علیه و آله گردید .

همگی تا طلوع فجر ، لحظه شماری می کردند و از روزنه های اتاق ، بستر آن حضرت را زیر نظر داشتند .

از سوی دیگر جبرئیل امین ، این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید و او را از سوی خداوند متعال ، ماءمور کرد که به سوی یثرب (مدینه) هجرت کند .

اما بیرون رفتن آن حضرت از خانه و خالی گذاشتن رختخواب ، دشمن را حساس می کرد و در امر هجرت ، مشکلی به وجود می آورد . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اجرای فرمان الهی ، به پسرعمویش علی بن ابی طالب علیه السلام که از یاران نزدیک و فداکار آن حضرت بود ، پیشنهاد کرد که در جای او بخوابد و با فریب مشرکان ، مسئله سرنوشت ساز هجرت را مهیا سازد .

علی علیه السلام که خطر مرگ را در جلوی چشمان خویش مجسم می کرد ، به آن حضرت عرض کرد : ای رسول خدا ، اگر من در جای تو بخوابم ، تو از دست مشرکان رهایی خواهی یافت ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : بلی ، من رهایی می یابم .

علی علیه السلام در این هنگام خوشنود شد و اعلام آمادگی کرد و به رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله رفت

و در آن جا به راحتی آرמיד .

پذیرش پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی علی بن ابی طالب علیه السلام ، نشاط تازه ای در رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آورد و او را در پی گیری هدف هایش مصمم تر نمود .

خداوند متعال در فضیلت امام علی بن ابی طالب علیه السلام ، این آیه را نازل فرمود : **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاهِ اللَّهِ ، وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ (۱۸۰)**

پیامبر صلی الله علیه و آله از میان مهاجمان و محاصره کنندگان قریش ، بدون متوجه شدن کسی از آنان ، از خانه خویش خارج گردید .

آن حضرت به سوی کوه های اطراف مکه رفت و در (غار ثور) پناه گرفت و در بین راه به ابوبکر بن ابی قحافه رسید و وی را نیز به همراه خود به غار برد .

مهاجمان در هنگام بامداد ، به طور گروهی داخل اتاق رسول خدا صلی الله علیه و آله شده و به سوی رختخوابش هجوم آوردند .

ناگهان امام علی علیه السلام از میان رختخواب برخاست و بر آنان بانگ زد : **وای بر شما ، چه کار می کنید؟**

مهاجمان که ناباورانه ، علی علیه السلام را در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله می دیدند ، از او پرسیدند : **پس محمد صلی الله علیه و آله کجا است ؟**

علی علیه السلام پاسخ داد : **او را به من نسپرده بودید تا از من بخواهید .**

میان آنان و علی علیه السلام سخنانی ردوبدل شد و چون چیزی دستگیرشان نگردید ، با خشم تمام از خانه پیامبر صلی

اللّٰه عليه و آله بيرون رفته و در پي آن حضرت به راه افتادند . (۱۸۱)

پيامبر صلّی اللّٰه عليه و آله سه روز در غار ثور پنهان بود و در روز چهارم به سوی مدینه هجرت کرد و در روز دوشنبه ، دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شد و مورد استقبال باشکوه اهالی این شهر قرار گرفت . (۱۸۲)

وقوع ليله المبيت و آغاز هجرت پيامبر صلّی اللّٰه عليه و آله را برخی از مورخان ، در شب آخر ماه صفر دانسته ، (۱۸۳) و برخی ديگر در شب اول ماه ربیع الاول ذکر کرده اند .

ولی به نظر می آید که تشکیل جلسه دارالندوه در واپسین روزهای ماه صفر ، و ليله المبيت در نخستین شب ماه ربیع الاول سال سیزدهم بعثت واقع شده باشد .

در این جا مناسب است این واقعه تاریخی و سرنوشت ساز را از زبان یک مورخ و سیره نگار اهل سنت ، بشنویم تا با دیدگاه آنان نیز آشنا گردیم .

يعقوبی ، تاریخ نگار و کاتب عصر عباسیان درباره (ليله المبيت) گفت : قریش برای کشتن رسول خدا صلّی اللّٰه عليه و آله هم دست شدند و گفتند : اکنون که ابوطالب وفات یافته است ، کسی نیست که محمد صلّی اللّٰه عليه و آله را یاری دهد . بدین جهت تصمیم گرفتند که از هر قبیله ای ، جوانی مجهز گردد و به اتفاق هم بر او یورش برند و با شمشیرهای خود او را از میان بردارند ، تا برای بنی هاشم توان مبارزه با تمام قبایل قریش نباشد .

چون این خبر (از طریق وحی)

به آن حضرت رسید ، در آغاز شب از خانه خود خارج گردید و ابوبکر با او بود .

خداوند سبحان در آن شب به جبرئیل و میکائیل (دو تن از فرشتگان و مقربان الهی) فرمود : همانا برای یکی از شما ، مرگ را تقدیر کردم ، کدامتان حاضرید پیش قدم گردید و جانتان را نثار دیگری کنید؟

جبرئیل و میکائیل ، هر دو ، زندگی و باقی ماندن در دنیا را اختیار کردند!

خداوند سبحان به آنان فرمود : شما کجا و علی بن ابی طالب کجا! در حالی که میان علی و محمد ، برادری برقرار کردم و عمر یکی از آن دو را از دیگری بیشتر قرار دادم ، در عین حال (در آن جایی که لازم بود یکی از آن دو ، از بین برود) علی علیه السلام مرگ را برگزید و در خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت تا جان رسول خدا صلی الله علیه و آله را حفظ کند .

شما ای فرشتگان من ، به زمین هبوط کنید و علی را از دشمنانش محافظت کنید .

جبرئیل و میکائیل به زمین فرود آمدند و در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله ، یکی در بالای سر و دیگری در پایین پای علی علیه السلام قرار گرفتند و او را از شر دشمنانش محافظت می کردند و سنگ هایی که به سوی او پرتاب می شد ، از او دور می کردند . در آن هنگام جبرئیل به علی گفت : خوشا به حال تو ای پسر ابوطالب ، کیست مانند تو که خداوند متعال در میان فرشتگان

هفت آسمان ، به او مباحث کند!

به هر تقدیر ، پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را در رختخواب خود خوابانید ، تا امانت های او را به صاحبان آنها برگرداند و خود آن حضرت به سوی غار رهسپار گردید و در آن جا پنهان شد .

سرانجام قریش بر رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله هجوم آوردند تا او را از دم تیغ و شمشیر بگذرانند ، ولی به هنگام ورود به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله در کمال ناباوری ، علی علیه السلام را در رختخواب او یافتند . از او پرسیدند : پسرعمویت کجاست ؟ علی علیه السلام به آنان فرمود : این شما بودید که به او می گفتید که از ما خارج شو ، او هم شما را ترک کرد و از میان شما رفت .

قریش در پی پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتادند ، ولی بر او دست نیافتند . خداوند متعال چشمان آنان را برای پیدا کردن مکان پیامبر صلی الله علیه و آله نابینا کرد . آنان حتی به غاری که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن پناه گرفته بود ، نیز رسیدند ولی چون دیدند که کبوتری بر ورودی آن لانه کرده است ، از آن جا منصرف شدند و با خود گفتند : در غار کسی نیست . پیامبر صلی الله علیه و آله از آن پس به سوی مدینه هجرت نمود . . . (۱۸۴)

آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ هجری قمری

شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان

امام علی بن موسی علیه السلام معروف به امام رضا علیه السلام در یازدهم ذی قعدة سال ۱۴۸

قمری (۱۸۵) (و به روایتی در یازدهم ذی حجه سال ۱۵۳) (۱۸۶) در مدینه منوره دیده به جهان گشود .

پدرش ارجمندش امام موسی کاظم علیه السلام ، امام هفتم شیعیان و مادرش نجمه (تکتم) معروف به ام البنین (س) بودند .

امام رضا علیه السلام پس از شهادت جدش امام جعفر صادق علیه السلام به فاصله شانزده روز و به روایتی به فاصله پنج سال دیده به جهان گشود و امام جعفر صادق علیه السلام به دنیا آمدن او را به فرزند خود موسی کاظم علیه السلام از پیش بشارت داده بود .

امام موسی کاظم علیه السلام فرمود : از پدرم بارها شنیدم که به من می فرمود : عالم آل محمد صلی الله علیه و آله در صلب تو است ؛ ای کاش من او را می دیدم . او همان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است . (۱۸۷)

امام رضا علیه السلام در میان ائمه اطهار علیهم السلام ، سومین شخصیتی است که نام مبارک او ، علی است . چهار تن از امامان معصوم علیهم السلام نام مبارکشان ، علی بود (امام اول ، امام چهارم ، امام هشتم و امام دهم) . هم چنین امام رضا علیه السلام سومین شخصیتی است که کنیه مبارک او ، ابوالحسن علیه السلام است . چهار تن از امامان معصوم علیهم السلام ، کنیه مبارکشان ، ابوالحسن است (امام اول ، امام هفتم ، امام هشتم و امام دهم) . به امیرمؤمنان علیه السلام ، ابوالحسن گفته می شد ، ولی به امام موسی کاظم علیه السلام ، ابوالحسن اول و به امام

رضا علیه السّلام ابوالحسن ثانی (دوم) می گفتند .

امام رضا علیه السّلام در ۳۵ سالگی پس از شهادت پدرش امام موسی کاظم علیه السّلام در زندان بغداد ، در رجب سال ۱۸۳ قمری به امارت رسید و مدت امامت آن حضرت ، بیست سال بود .

امام رضا علیه السّلام از آغاز تولد تا زمان شهادت خویش با شش تن از خلفای عباسی به نام های : منصوردوانقی ، مهدی ، هادی ، هارون الرشید ، امین و مأمون عباسی معاصر بود و ایام امامت آن حضرت ، مصادف بود با خلافت هارون ، امین و مأمون .

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ قمری) درباره شخصیت و مقام امام رضا علیه السّلام گفت : پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السّلام ، جانشین وی و امام شیعیان ، فرزند بزرگوارش ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السّلام است . زیرا آن جناب از تمامی برادران و خاندان خود ، برتر است و دانش ، بردباری و پرهیزکاری اش در همه جا و برای همگان مانند خورشید درخشانی جلوه گری می کرد . خاصه و عامه به این امر اقرار داشته و به اتفاق وی را به این اوصاف و مناقب می شناختند و پدر بزرگوارش به پیشوایی و امامت وی تصریح کرد و او را از میان برادرانش به مقام امامت منصوب نمود . (۱۸۸)

سفر به خراسان

یکی از حساسترین مقطع زندگی امام رضا علیه السّلام و حتی مهمترین مقطع امامت شیعیان ، مسافرت اجباری آن حضرت به خراسان و پذیرش ولایت عهدی مأمون عباسی است ، که سرانجام ، شهادت آن حضرت در همین مسافرت به

وقوع پیوست .

آن طوری که از مأمون (هفتمین خلیفه عباسیان) نقل شده است، وی در نبرد با برادرش امین، نذر کرده بود که در صورت پیروزی بر سپاهیان امین و به چنگ آوردن خلافت اسلامی، قدرت را به شخصی که افضل آل ابی طالب علیه السلام باشد بسپارد .

هنگامی که سپاهیان مأمون عباسی پس از تصرف شهرهای ایران، وارد عراق شده و با کشتن امین، بغداد و سایر بلاد اسلامی را به تصرف خویش درآوردند، مأمون در نشستی با حضور فضل و حسن از فرزندان سهل، مقصود خویش را آشکار ساخت و از آن دو (که یکی مقام وزارت و امور سیاسی کشور و دیگری سرداری سپاه و امور نظامی وی را بر عهده داشت) خواست که مقدمات حضور امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به عنوان برترین و والاترین شخصیت آل ابی طالب علیه السلام در خراسان را فراهم کنند .

مأمون گفت: ما علم احدا افضل من هذا الرجل علی وجه الا-رض؛ من در کره زمین، شخصیتی بالاتر و والاتر از این شخص (امام رضا علیه السلام) برای پذیرش خلافت اسلامی سراغ ندارم. (۱۸۹)

مأمون در اجرای نیت خود، بسیار جدی بود و از مخالفت مخالفان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام واهمه ای نداشت. وی، به یکی از سرداران سپاه خویش به نام جلودی مأموریت داد که از خراسان به مدینه رفته و امام رضا علیه السلام و بسیاری از علویان بزرگوار را با خود به خراسان آورد .

جلودی به مدینه رفت و دعوت مأمون

عباسی را به امام رضا علیه السّلام ابلاغ کرد . با این که علویان و نوادگان امامان معصوم علیهم السّلام از این دعوت بسیار خرسند شده و خود را آماده مسافرت کرده بودند ، ولی امام رضا علیه السّلام اطمینانی به اظهارات مأمون نداشت و خواسته هایش را واقعی نمی دید . به همین جهت ، حاضر به مسافرت نگردید . ولی جلودی اصرار کرد و امام رضا علیه السّلام را با اکراه و اجبار به این سفر بزرگ وادار نمود .

امام رضا علیه السّلام ، فرزند خردسالش محمدتقی علیه السّلام را در مدینه جانشین خویش قرار داد و به همراه برخی از علویان و یاران خویش عازم خراسان شد . آن حضرت پس از عبور از بصره ، وارد ایران شد و در مسیر راه با استقبال شایان ایرانیان مشتاق اهل بیت علیهم السّلام روبرو گردید . برای امام رضا علیه السّلام در شهرها و بین راه های ایران ، از جمله قم و نیشابور ، داستان و کرامت های زیادی به ظهور رسیده که در کتب تاریخ و سیره امامان معصوم علیهم السّلام بیان شده است .

امام رضا علیه السّلام پس از آن که به (مرو) (۱۹۰) مرکز حکومت مأمون عباسی در خراسان رسید ، با استقبال مأمون و درباریان و قاطبه مردم روبرو شد . مأمون برای امام رضا علیه السّلام احترام ویژه ای قائل شد و وی را بر همگان ، از جمله علویان و عباسیان برتری داد و در تکریم و تعظیم او ، هیچ گونه کوتاهی نکرد .

وی به امام رضا علیه السّلام عرض کرد : من می

خواهم خود را از خلافت اسلامی خلع کرده و آن را به شما واگذار کنم . نظر شما در این باره چیست ؟

امام رضا علیه السّلام از پذیرش آن امتناع کرد . چون می دانست که مأمون در گفتارش صداقت ندارد و می خواهد او را از این راه بیازماید و یا اگر حکومت را به وی واگذار کند ، آن حضرت را پس از مدتی از میان برداشته و خود دوباره حکومت را به دست گیرد و از این راه ، مشروعیت حکومت غاصبانه خویش را به اثبات رساند .

مأمون که با قیام های گوناگون علویان و غیرعلویان در جهان اسلام روبرو شده بود ، می خواست از این راه ، آنان را به احترام امام رضا علیه السّلام وادار به سکوت و پذیرش خلافت عباسیان نماید .

امام رضا علیه السّلام که به نیت او آگاه بود ، از پذیرش خلافت امتناع کرد و به هیچ صورتی حاضر به پذیرش آن نگردید .

مأمون که از پذیرش خلافت اسلامی از سوی امام رضا علیه السّلام ناامید شده بود ، به آن حضرت پیشنهاد کرد که ولایت عهدی وی را بپذیرد .

امام رضا علیه السّلام که اصل خلافت را نپذیرفته بود ، ولایت عهدی را که فرع خلافت است نیز رد کرد و درخواست مأمون را بی پاسخ گذاشت .

مأمون در این باره اصرار کرد و حتی به گونه ای امام رضا علیه السّلام را تهدید کرد . وی به امام رضا علیه السّلام گفت :
عمر بن خطاب در هنگام مرگش ، شورایی متشکل از شش نفر برای انتخاب جانشین خود برگزید ، که یکی از

آنان ، جدّت علی بن ابی طالب علیه السّلام بود . وی با آنان شرط کرد که هر کسی مخالفت ورزد ، گردنش را با شمشیر بزنند .

امروز ، من از تو می خواهم که ولایت عهدی مرا بپذیری و چاره ای جز پذیرفتن آن نداری !

امام رضا علیه السّلام که در مقابل تهدید جدی مأمون روبرو شده بود ، چاره ای جز رضا و تسلیم ندید . آن حضرت ، ولایت عهدی مأمون را با شرایطی پذیرفت .

امام رضا علیه السّلام فرمود : در صورتی ولایت عهدی تو را می پذیرم که مسئولیت امرونی در حکومت تو با من نباشد ، در چیزی فتوا ندهم و در دعوایی داوری نکنم و کسی را عزل و یا نصب ننمایم و آیینی را که هم اکنون در خلافت تو رایج است ، تغییر ندهم .

مأمون ، تمام خواسته های امام رضا علیه السّلام پذیرفت .

امام رضا علیه السّلام می خواست با این شرایط به او و همگان تفهیم کند که آن حضرت ، از عناصر خلافت نیست و نقشی در حکومت ندارد و هیچ گونه مسئولیتی از جانب حکومت متوجه او نیست و از این که ولی عهد خلیفه است ، یک امر اجباری و به عبارتی تشریفاتی ، بیش نیست . (۱۹۱)

ولایت عهدی

مأمون ، پس از آن که توانست امام رضا علیه السّلام را به پذیرش ولایت عهدی حاضر نماید و از آن حضرت ، پاسخ مثبت بگیرد ، بسیار شادمان شد و در آغاز ، نشستنی خصوصی با سران کشوری و لشکری و خانوادگی برقرار کرد و ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام را

به اطلاع آنان رسانید و هفته بعد ، در نشست عمومی ، تمامی سران کشوری ، لشکری ، درباریان ، نظامیان ، قاضیان ، فرهنگیان و اقشار مختلف مردم را بار عام داده تا با امام رضا علیه السلام بیعت نمایند .

ماءمون ، نخست به فرزند خود عباس و سپس به سایرین دستور داد که با آن حضرت بیعت کنند .

از آن هنگام ، لباس سیاه عباسیان به رنگ سبز که لباس علویان بود ، تغییر پیدا کرد و همگان سبزپوش شدند . هم چنین بیرق ها و پرچم های عباسیان که به رنگ سیاه بود ، تبدیل به سبز گردید .

ماءمون در آن ایام به شکرانه پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا علیه السلام ، دستور داد موجب و حقوق یک ساله کارمندان و سپاهیان را یکجا پرداخت نمایند .

سخن سرایان و شاعران دوستدار اهل بیت علیهم السلام که قریب به دو قرن نمی توانستند از ترس خلفای اموی و عباسی و عاملان آن ها ، نامی از اهل بیت علیهم السلام ببرند ، یک باره ، زبان به تمجید و توصیف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ، از جمله امام رضا علیه السلام گشودند و در این باره سخن ها و شعرهای فراوان در مجلس ماءمون و در خارج مجلس سرودند .

ماءمون نیز فرمان داد که به نام نامی امام رضا علیه السلام ، سکه زنند و پول رایج و رسمی آن زمان را به نام آن حضرت ، منقش گردانند .

هم چنین به تمام سخن گویان و خطیبان جمعه دستور داده شد که در هنگام سخنرانی ، نام امام

رضا علیه السلام را با توصیف و تعظیم بیان کنند .

در آن سال ، مأمون ، امیری حج را به اسحاق بن موسی ، برادر امام رضا علیه السلام سپرد و او را به همراه حاجیان خراسان ، روانه مکه نمود و به وی دستور داد در تمامی شهرهای بین راه ، مردم را از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام باخبر گرداند .

بدین طریق آوازه ولایت عهدی امام رضا علیه السلام در تمامی شهرها طنین افکن شد .

در مدینه منوره ، عبدالحمید بن سعید ، خطیب وقت ، به هنگام خطبه در فراز منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت :
ولیعهد المسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام (۱۹۲)

شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام ، فرصت و موقعیت بسیار مناسبی پیدا کرده تا پس از سال ها اختناق و فشار ، بار دیگر راه و رسم خویش را آشکار و حقانیت مذهب خود را اثبات کنند . علویان ، به ویژه نوادگان امام جعفر صادق علیه السلام و فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام به خاطر وجود مبارک امام رضا علیه السلام ، موقعیت های ممتازی در حکومت مأمون پیدا کرده و در ایران ، عراق ، حجاز و یمن به منصب هایی رسیدند .

در خراسان نیز به خاطر گفتمان ها و رفتار دلنشین و زیبایی امام رضا علیه السلام ، هر روز محبوبیت آن حضرت و گرایش مردم به سوی اهل بیت علیهم السلام زیادتر می شد .

روند چنین پروسه ای ، خوشایند مأمون نبود . زیرا وی می خواست از

ولایت عهدی امام رضا علیه السّلام برای مشروعیت و مقبولیت عمومی حکومت غاصبانه خویش ، استفاده ابزاری کند ، ولی امام رضا علیه السّلام با درایت خویش ، نتیجه را به عکس خواسته های مأمون کرد و به همگان تفهیم نمود که خلافت عباسیان ، مشروعیت ندارد و باید به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که شایسته ترین افراد اُمتند برگردد .

مأمون با زیرکی و فطانت خویش به این امر پی برد و خود را بازنده میدان دید . بدین جهت ، درصدد معارضه پنهانی با امام رضا علیه السّلام برآمد .

از سوی دیگر ، در عراق و به ویژه در بغداد ، شورش هایی برضد مأمون پدید آمد و عباسیان در غیاب مأمون ، وی را از خلافت خلع کردند و ابراهیم بن مهدی عباسی را به تخت خلافت نشانده و با او بیعت کردند . حسن بن سهل که از سوی مأمون ، فرماندهی کل سپاه و حکومت عراق و بخش های عربی را بر عهده داشت ، با مخالفان مأمون به نبرد پرداخت ولی این گونه رویدادها را از مأمون ، پنهان نگه می داشت و تلاش می کرد که اخبار عراق به وی نرسد . (۱۹۳)

امام رضا علیه السّلام که از این گونه خبرها اطلاع داشت ، آن ها را به مأمون گوش زد می کرد . این امر ، سبب شد که فضل بن سهل ، از موقعیت خویش و برادرش حسن بن سهل در نزد مأمون احساس خطر کرده و از جانب مأمون ، متهم به پنهان کاری گردند . بدین لحاظ تلاش می کرد که امام

رضا علیه السلام را از چشم مأمون بیندازد و وی را نسبت به آن حضرت بدگمان کند .

امام رضا علیه السلام در برابر رفتار و کردار غیرانسانی و غیراخلاقی سرداران و زمامداران عباسی ، اظهار ناخوشایندی می کرد و مأمون را در قبال آن ها مسئول می دانست . آن حضرت ، در برابر کردار و رفتارهای ناپسند خود مأمون نیز ساکت نمی شد و وی را نسبت به آن ها ، هشدار داده و درستی و راستی راه را به وی نشان می داد .

مأمون در ظاهر از نقدها و پیشنهادهای امام رضا علیه السلام استقبال و اظهار خوشنودی می کرد ولی در باطن ، بسیار رنج می برد و به تدریج وجود امام رضا علیه السلام را بر خود سنگین می دید . (۱۹۴)

وی در صدد برآمد تا به طریقی ، این امام همام را از سر راه خویش برداشته و به حکومت دلخواه خود ، بدون مراقبت و مزاحمت کسی ادامه دهد .

شهادت امام رضا علیه السلام

عبدالله بن بشیر که از خدمت کاران دربار مأمون بود ، گفت : روزی مأمون به من گفت : ناخن های خود را بگذار بلند شود و در این باره با کسی چیزی نگو . من نیز به دستور او عمل کردم . یک روز مرا خواست و چیزی شبیه تمره‌ندی به من داد و گفت : این را با دستت به هم بز ، من نیز به فرمان او عمل کردم . سپس از نزد من خارج شد و به طرف حجره امام رضا علیه السلام رفت و پس از مقداری گفت و گو مرا صدا زد و از

من خواست برای آنان ، دو دانه انار ببرم . آن گاه به من گفت : با دست خودت آن ها را آب بگیر . من نیز با دست خودم ، آب گرفتم و سپس به مأمون دادم و او با دست خود آن را به علی بن موسی علیه السّلام خورانید . ولیکن همین آب انار ، موجب بیماری آن حضرت گردید و پس از دو روز بدرود حیات گفت .

هم چنین از محمد بن جهم روایت شد : حضرت رضا علیه السّلام از انگور خوشش می آمد . مأمون دستور داد مقداری انگور برای آن جناب فراهم کنند . در ته دانه های آن ، سوزن فرو کردند . این سوزن ها چند روز در آن دانه مانده بود . پس از آن ، سوزن ها را بیرون آورده و انگورها را خدمت امام علیه السّلام بردند و با اصرار مأمون ، آن حضرت ، چند دانه از آن انگور را میل نمود و در اثر خوردن آن ، بیماری سختی بر آن حضرت عارض گردید و در همان بیماری به لقاء الله پیوست . (۱۹۵)

هرثمه بن اعین در یک حدیث طولانی از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرد که آن حضرت فرمود : ای هرثمه ، اکنون مرگم فرارسیده و به همین زودی به طرف خدا خواهم رفت و به اجداد و پدران خود ملحق خواهم گردید . این مرد طاغی و سرکش تصمیم دارد به وسیله آب انار و انگور مرا مسموم سازد .

مأمون امر می کند مقداری نخ را در سم خیس کنند و به وسیله سوزن در دانه های انگور فرو نمایند و

هم چنین مقداری سم در کف دست یکی از غلامانش خواهد گذاشت و او را امر خواهد کرد با همان دست آلوده به سم ، انارها را با دست خود بشکافد و آب آن ها را بگیرد . پس از این مرا به خانه اش دعوت می کند و از آن انگورها و آب انارهای مسموم به من می دهد و مرا امر می کند که از آن بخورم . در نتیجه خوردن انگورهای مسموم از دنیا خواهم رفت .
(۱۹۶)

به هر تقدیر ، در بازگشت مأمون و درباریان و کارگذاران حکومتی او از خراسان ، جهت عزیمت به سوی عراق ، و انتقال مقر حکومت از (مرو) به (بغداد) ، در آغاز ، فضل بن سهل به توطئه مأمون ، در حمام سرخس ترور گردید و به قتل رسید . پس از آن ، امام رضا علیه السّلام در طوس به توطئه مأمون ، مسموم گردید و پس از دو روز بیماری شدید ، به شهادت رسید .

پس از آن که امام رضا علیه السّلام به شهادت رسید ، مأمون یک شب و یک روز ، شهادت آن حضرت را مخفی نگه داشت و سپس به سراغ محمد بن جعفر بن صادق علیه السّلام که عموی امام رضا علیه السّلام و بزرگ علویان بود ، فرستاد و او را از درگذشت امام رضا علیه السّلام باخبر گردانید . مأمون در جمع علویان سوگوار ، ابراز اندوه و تاءثر نمود و بدن شریف امام رضا علیه السّلام را به آنان نمایاند که بینند ، هیچ آزاری به آن حضرت نرسید و به مرگ

طبیعی از دنیا رفت .

ماءمون برای پنهان داشتن توطئه ننگین خود و فریب دادن علویان و محبان اهل بیت علیهم السّلام ، در شهادت امام رضا علیه السّلام بسیار گریه و ناله کرد . وی گفت : ای برادر! چه قدر بر من گران و سنگین است که تو را چنین بینم . من آرزو داشتم که پیش از تو از دنیا بروم ، ولیکن خدای سبحان آن چه را اراده کند ، به انجام می آورد .

آن گاه دستور داد که بدن شریف آن حضرت را غسل و کفن نمایند و خود وی ، جنازه آن امام شهید را بدوش گرفت و به محلی که هم اکنون مرقد شریفش است ، تشییع نمود و در همان جا که در جوار قبر پدرش هارون الرشید است ، دفن نمود .

محل تدفین امام رضا علیه السّلام ، پیش از آن ، خانه و ملک حمیدبن قحطه بود که در روستای سناباد قرار داشت .

هنگامی که هارون الرشید در سال ۱۹۳ هجری قمری به هلاکت رسید ، وی را در آن جا به خاک سپردند . ماءمون پس از شهادت امام رضا علیه السّلام می خواست بدن شریف آن حضرت را پشت قبر پدر خود هارون الرشید قرار دهد ، به طوری که قبر هارون ، قبله امام رضا علیه السّلام گردد . ولی در هنگام کندن قبر ، سنگ بزرگی نمایان شد که کندن آن ، غیرممکن بود . اما در روبروی قبر هارون ، کندن قبر با مشکلی مواجه نبود . بدین جهت ، قبری برای امام رضا علیه السّلام در پیش روی قبر

هارون

کنند و آن حضرت را در آن دفن نمودند . هم اکنون ، مرقد مطهر و منور امام رضا علیه السلام ، قبله قبر هارون الرشید است . گفتنی است که در ظاهر امر ، غسل و کفن و نماز بر بدن امام رضا علیه السلام به دستور مأمون انجام گرفت ، ولی در واقع و عالم معنی ، بدن امام معصوم علیهم السلام را باید امام معصوم دیگری غسل و کفن نماید . به همین جهت ، روایات فراوانی وارد شده است که امام محمدتقی علیه السلام از مدینه (با کرامت و قدرت الهی) به خراسان رفت و بدن شریف پدرش امام رضا علیه السلام را غسل و کفن نمود و بر وی نماز به جای آورد . (۱۹۷)

درباره تاریخ شهادت امام رضا علیه السلام ، اکثر مورخان ، صفر سال ۲۰۳ قمری را ذکر کرده اند ولی از این که در چه روزی از این ماه بود ، اتفاق نظر ندارند . برخی از آنان ، آخرین روز از ماه صفر و برخی دیگر ، روزهای دیگری را بیان کرده اند . (۱۹۸)

هم چنین برخی از آنان ، شهادت آن حضرت را در ۲۳ ذی قعدة سال ۲۰۳ قمری می دانند . (۱۹۹)

جانشین امام رضا علیه السلام ، فرزندش امام محمدتقی علیه السلام بود که به عنوان نهمین امام معصوم ، رهبری شیعیان را بر عهده گرفت .

سال شمار رویدادهای ماه صفر (۲۰۰)

ماه صفر سال دوم هجری قمری

وقوع غزوه اءبوا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه منوره و تشکیل حکومت اسلامی ، همواره با کارشکنی و دشمنی های قریش مکه و طوایف و قبایل گوناگون عربستان روبرو

بود و هر از چندگاهی ناچار به نبرد و درگیری با آنان می شد .

نخستین واقعه جنگی که فرماندهی سپاه اسلام را خود پیامبر صلی الله علیه و آله بر عهده داشت ، غزوه اءبوا است .

غزوه ، به تجهیز و حرکت جنگی مسلمانان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرماندهی آن را بر عهده داشت ، گفته می شود و به نبردهایی که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوسته ولیکن فرماندهی سپاه مسلمانان را فردی از صحابه بر عهده داشت ، آن را (سریه) می گویند .

در سال اوّل اقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه ، چند سریه به وقوع پیوست و دسته هایی از سپاه اسلام به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به حرکت جهادی کردند .

ولی نخستین حرکت جهادی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شخصا آن را رهبری کرد ، همین غزوه اءبوا بود .

به آن حضرت گزارش رسیده بود که قریش مکه ، قصد تهاجم به مدینه را دارند . به همین جهت آن حضرت در ماه صفر سال دوم هجری که مطابق با دوازدهمین ماه هجرت آن حضرت به مدینه بود ، تجهیز سپاه کرد و از مدینه به سوی مکه رهسپار شد .

پیامبر صلی الله علیه و آله برای نخستین بار ، جانشینی برای خویش در مدینه گذاشت و جانشین آن حضرت در این غزوه ، سعدبن عبادءانصاری بود . (۲۰۱)

سعد ، یکی از یاران وفادار پیامبر صلی الله علیه و آله و از دعوت کنندگان آن حضرت به

مدینه بود که زمینه هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و تشکیل حکومت اسلامی را فراهم کرده بود .

پیامبر صلی الله علیه و آله با دویست تن از یاران خود به قصد نبرد از مدینه خارج شد و تا (ودّان) و (ابواء) که در ۲۳ میلی مدینه قرار داشت ، پیش تاخت ولی به کسی از دشمنان دست نیافت . آن حضرت در این حرکت جهادی با بنی ضمیره که طایفه ای از قبیله کنانه بودند ، پیمان صلح و عدم تعرض بست و از مخشی بن عمرو بن ضمیره کنانی که رهبری طایفه بنی ضمیره را بر عهده داشت ، تعهد گرفت که دشمنان اسلام را در نبرد با مسلمانان یاری ندهد و به آنان هیچ کمکی نکند .

رفت و برگشت پیامبر صلی الله علیه و آله در این واقعه به مدت ۱۵ روز ادامه یافت و چون پیامبر صلی الله علیه و آله تا سرزمین ابواء ، پیش رفته بود ، این غزوه به همین نام معروف گردید . هم چنین به آن ، غزوه ودّان هم گفته می شود که چندان به آن معروف نیست . (۲۰۲)

ماه صفر سال سوم هجری قمری

واقعه رجیع و کشته شدن مبلغان اسلامی

پس از آن که سفیان بن خالد بن نبیح هُذَلی در نبرد با مسلمانان (در سرّیه عبدالله بن اُنیس) کشته شد بر بنی لحيان بسیار گران آمد و در صدد انتقام از مسلمانان بر آمدند .

آنان از دو طائفه (عَصَل) و (قاره) که با آنان هم پیمان بودند ، درخواست کردند که نمایندگانی به مدینه منوره اعزام نمایند و با پیامبر صلی الله علیه و آله

گفت و گو کرده و از وی در خواست مبلغان دینی برای طائفه های عضل و قاره نمایند ، تا از این طریق ، مسلمانان را در اختیار خویش گرفته و به تقاص سفیان بن خالد ، یک تن را کشته و بقیه را به سران قریش مکه تحویل دهند و در قبال آنان ، مالی دریافت کنند . مکیان نیز به تقاص آنانی که در جنگ بدر به دست سپاهیان حضرت محمد صلی الله علیه و آله کشته شدند ، این ها را آزار و شکنجه کرده و سرانجام به قتل آورند .

در پی این تصمیم شیطانی ، هفت نفر از طایفه (عضل) و (قاره) (از طایفه های قوم بنی اسد) وارد مدینه گردیدند و در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله اقرار به اسلام و تظاهر به مسلمانی کردند و از آن حضرت برای تبلیغ و هدایت قوم و قبیله خویش ، مبلغانی درخواست کردند .

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بررسی در خواست آنان ، هفت نفر از یاران خویش را برگزید و جهت تبلیغ دین اسلام و آموزش قرآن و احکام فقهی ، به همراه آنان اعزام نمود .

این هفت نفر عبارت بودند از : مرثد بن اءبی مرثد غنوی ، خالد بن اءبی بکیر لیشی ، عبدالله بن طارق بلوی ، مُعْتَب بن عبید ، خُیب بن عدی ، زید بن دَثْنَه و عاصم بن ثابت .

پیامبر صلی الله علیه و آله امیری این دسته از مبلغان را بر عهده مرثدغنوی گذاشت .

بنا به روایتی دیگر ، تعداد مبلغان ده نفر بود و امیری آنان

بر عهده عاصم بن ثابت گذاشته شده بود .

مبلغان دینی و همراهان آنان از مدینه خارج شده و به سوی بیابان های میان مدینه و مکه به راه افتادند .

آنان همین که به نزدیکی عسفان در مکانی به نام (رجیع) که محل آب طایفه هذیل بود رسیدند ، تعدادی از همراهان مبلغان ، از افراد طایفه هذیل یاری خواستند و در اندک مدتی ، یکصد نفر از تیراندازان و شمشیربدستان هذیلی ، آنان را محاصره کردند .

مبلغان دینی ، تازه دریافته بودند که دعوت از آنان ، نیرنگی بیش نبود و مشرکان می خواهند از این طریق ، عقده گشایی و انتقام گیری نمایند .

مبلغان دینی آماده نبرد و دفاع از خود گردیدند . مشرکان فریب کار و خیانت پیشه همین که آمادگی مبلغان اسلامی را مشاهده کردند ، اقدام به توطئه دیگری نمودند و به آنان گفتند : ما قصد جنگ با شما را نداریم و تنها می خواهیم شما را تسلیم سران قریش مکه کرده و از این راه تحصیل مال و ثروت نماییم . بدین لحاظ از شما می خواهیم که خودتان را به کشتن نداده و تسلیم ما گردید . ما شما را امان می دهیم و بر این پیمان خویش ، خدا را گواه می گیریم .

چند تن از مبلغان ، از تسلیم امتناع کرده و با آنان به نبرد برخاستند و پس از کشته و زخمی کردن چند تن از مهاجمان ، خود نیز به شهادت رسیدند .

این شهیدان عبارت بودند از : مرثد ، خالد ، عاصم و مُعْتَب .

مشرکان ، سرِ عاصم را از بدن جدا

کرده تا در مکه به زنی به نام (سلافه بنت سعد) بفروشنند. زیرا همسر و سه فرزند این زن در جنگ بدر کشته شده بودند که دوتا از فرزندان او را عاصم بن ثابت به هلاک رسانیده بود. به همین جهت، این زن نذر کرده بود که اگر سر عاصم به دستش برسد، در کاسه سرش شراب بریزد و از آن تناول کند.

اما بر روی سر عاصم، زنبورهایی گرد آمدند و مشرکان را از دست رسی به آن بازداشتند. آنان تصمیم گرفتند تا شب را صبر کنند و پس از پراکنده شدن زنبورها، سر عاصم را به سوی مکه حمل کنند. ولی شب هنگام در آن بیابان خشک، یک دفعه بارانی بارید و سیلی به راه افتاد. شدت سیل به حدی بود که سر و بدن شهیدان رجیع را با خود برد و مشرکان سودجو را مایوس کرد.

سه تن از مبلغان به اسارت مشرکان در آمده و به همراه آنان به سوی مکه حرکت کردند.

آنان که به (مراظهران) رسیدند، یکی از مبلغان به نام عبدالله بن طارق، دست های خود را از بند گشود و شمشیر خود را گرفت و به مبارزه برخاست.

مشرکان که توان مقابله با وی را نداشتند، از هر سوی وی را محاصره کرده و آن قدر بر او سنگ زدند، تا به شهادتش رسانیدند.

ولی دونفر دیگر از اسیران، یعنی خُبیب و زید را به مکه برده و به سران قریش فروختند. خُبیب را حُجیر بن اءبی اهاب به هشتاد مثقال

طلا و زید را صفوان بن امیه به پنجاه شتر خریداری کردند .

مشرکان قریش ، این دو اسیر مسلمان را در غل و زنجیر کرده و آنان را جداگانه نگهداری می کردند . این دو اسیر در ایام اسارتشان ، دایم به ذکر ، نماز و خواندن قرآن و مناجات مشغول بودند و از خوردن گوشت حیوانات به خاطر شرعی نبودن ذبح آن ها خودداری می کردند و با رفتار و کردار خویش برخی از متعصّیان مکه را نرم نمودند . سرانجام پس از پایان یافتن ماه های حرام ، آن دو را در جمع اهالی مکه حاضر کرده و از آنان درخواست نمودند که از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله تبری جویند تا رهایی یابند ولی آنان مقاومت کرده و پایداری خویش را در راه دین اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اثبات رسانیدند و شهادت در راه خدا را با جان و دل خریدار شدند .

آن دو پیش از مرگ ، درخواست کردند که بندهای آنان را بکشایند تا دو رکعت نماز به جای آورند . مشرکان ، در خواست آنان را پذیرفته و به آنان اجازه خواندن نماز دادند .

آن دو ، دو رکعت نماز به جای آورده و دست به دعا بلند کردند و در پیشگاه خدای بزرگ ، نیایش و راز و نیاز کردند . سران قریش ، مردم را از شنیدن دعایشان باز می داشتند .

سرانجام آن دو غیور مرد مسلمان را ناجوانمردانه و مظلومانه به شهادت رسانیدند و در پای جنازه آنان به پای کوبی و جشن پرداختند . (۲۰۳)

پیامبر اکرم

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله که از نیرنگ مشرکان و شهادت و اسارت مبلغان دینی باخبر شده بود ، برای تنبیه مشرکان خیانت کار ، سپاهی فراهم کرد و خود فرماندهی آن را بر عهده گرفت و به سوی مناطق بنی لحيان حرکت کرد . آن حضرت از عسفان گذشت و تا به غمیم در نزدیکی های مکه پیش تاخت ولی با مشرکین روبرو نگردید . چون آن زمان هنوز دو تن از مبلغان در اسارت قریش مکه بودند ، برای حفظ جان آنان از پیش روی به مکه خودداری کرد و به سوی مدینه بازگشت . این غزوه پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله ، معروف به (غزوه بنی لحيان) است که شرح آن را در کتاب (ماه محرم در تاریخ اسلام) که پیش از این انتشار یافت ، آوردیم . برای اطلاع بیشتر به این کتاب مراجعه نمایید .

با این که فاجعه رجیع و غزوه بنی لحيان در یک سال و نزدیک به هم واقع شده اند ، با این حال مورخان اسلامی ، تاریخ فاجعه رجیع ... سال ...م...ب...، در سی و ششمین ماه هجرت پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله (۲۰۴) ولی تاریخ غزوه بنی لحيان را در سال ششم هجری می دانند . (۲۰۵) باید یکی از این دو تاریخ صحیح نباشد .

هم چنین از قرائن و شواهد به دست می آید که ماه صفر ، ماه شهادت دو اسیر مسلمان به دست سران قریش مکه بود ، نه ماهی که مبلغان در رجیع به شهادت رسیده اند .

زیرا در تاریخ آمده است که پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله

در ماه محرم، برای تنبیه مشرکان بنی لحيان از مدینه خارج گردید، (۲۰۶) و هم چنین مشرکان مکه اسیران را در ماه حرام در زندان نگه داشتند و پس از پایان ماه حرام، اقدام به کشتن آنها کردند. (۲۰۷)

بدین جهت، دانسته می شود که تاریخ اعزام مبلغان، پیش از ماه صفر، یعنی ماه محرم، یا ذی حجه و یا ذی قعدة بوده است و شهادت اسیران در ماه صفر واقع گردید.

خبر این واقعه جان سوز (شهادت اسیران در مکه) در شبی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید که در آن شب خبر ناگوار فاجعه بئرمعونه (و کشته شدن چهل تن از مبلغان دینی دیگر به دست عامر بن طفیل) نیز به آن حضرت رسیده بود و موجب اندوه و ناراحتی آن حضرت گردید. (۲۰۸)

ماه صفر سال هفتم هجری قمری

حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه برای نبرد با یهودیان خیبر

خیبر، جلگه ای وسیع و حاصل خیز در ۳۲ فرسنگی شمال مدینه، به سمت شام است و در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله، محل سکونت و زندگی یهودیان بود.

یهودیان برای حراست و امنیت خویش، هفت دژ استوار در آن برپا کرده تا از نفوذ احتمالی دشمنان خود در امان باشند.

جمعیت آنان در این ناحیه، بالغ بر بیست هزار نفر بود و تعداد دوهزار مرد رزمنده و جنگی، هم چون مرحب خیبری در میان آنان به چشم می خورد. (۲۰۹)

یهودیان خیبر به پشتیبانی از یهودیان مدینه، همانند بنی نضیر و بنی قریظه

بنای بدرفتاری و ستیزه جویی با مسلمانان را در پیش گرفته و با کمک کردن به دشمنان اسلام ، خطر جدی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان مدینه محسوب می گردیدند .

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از در هم کوبیدن لانه های خیانت و دشمنی یهودیان بنی نظیر و بنی قریظه در مدینه منوره و پاک سازی این شهر مقدس از وجود آنان ، تصمیم به نبرد و تنبیه یهودیان خیبر گرفت .

آن حضرت پس از انعقاد صلح حدیبیه با مشرکان مکه در ذی قعدة سال ششم قمری و حصول اطمینان از جانب مشرکان قریش و دشمنان دیرینه خود ، فرصتی برای پرداختن به خارج مدینه و مکه پیدانمود . یکی از اموری که پس از صلح حدیبیه به آن اقدام کرد ، همین جنگ خیبر بود .

آغاز جنگ خیبر به درستی ، روشن نیست . چون تاریخ نگاران و سیره نویسان مسلمان اتفاق نظری در آن ندارند . برخی از آنان ، نیمه ماه محرم ، برخی اواخر محرم ، برخی ماه صفر ، برخی ربیع الاول و عده ای نیز جمادی الاولی و یا رجب سال هفتم را ذکر کرده اند .

واقعی (متوفای سال ۲۰۷ قمری) این واقعه مهم تاریخی را در ماه صفر سال هفتم قمری و به قول دیگر در هلال ربیع الاول همین سال می داند . وی می گوید : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از صلح حدیبیه ، در ماه ذی حجه سال ششم قمری به مدینه بازگشت و بقیه ذی حجه و محرم را در این شهر اقامت نمود

و در صفر سال هفتم (و به قولی در هلال ربیع الاول) به سوی خیبر حرکت کرد. (۲۱۰)

این جنگ، یکی از درخشان ترین نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت بود که به پیروزی قاطع آنان و شکست دشمنانشان منجر شد. دلاورمردی حضرت علی علیه السلام در این نبرد سرنوشت ساز، موجب خرسندی پیامبر صلی الله علیه و آله و شگفتی دوستان و دشمنان اسلام گردید.

ما جریان نبرد خیبر را در کتاب (ماه محرم در تاریخ اسلام) بیان کرده و شرحی بر آن نگاشته ایم. خوانندگان ارجمند در صورت تمایل پیگیری این رویداد بزرگ اسلامی، به کتاب فوق یا منابع دیگری که در همان کتاب معرفی گردیده اند، مراجعه فرمایند.

ماه صفر سال هشتم هجری قمری

وقوع سریه غالب بن عبدالله لثی .

در منطقه کدید، عرب هایی زندگی می کردند که مشرکان مکه و سایر دشمنان اسلام را در هجوم به مدینه و یا آزار و اذیت های مسلمانان یاری و همراهی می کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تادیب آنان و خاموش کردن فتنه ای از فتنه های منطقه حجاز، سپاهی به فرماندهی غالب بن عبدالله لثی به سوی آنان گسیل داشت. سپاه اسلام پس از خروج از مدینه منوره در منطقه کدید به شخصی به نام حارث بن مالک بن برصا رسیده و او را دستگیرش نمودند.

این شخص که از طایفه های دشمن بود، اظهار داشت که قصد ورود به مدینه و مسلمان شدن را داشته است.

ولی سپاه اسلام، اطمینانی

به گفتارش نداشته و رهایش نکردند و شب را در پیش خود نگه داشتند . روز بعد وی را به یکی از سربازان اسلام سپرده و خود راهی منطقه کدید شدند و غروب هنگام به این منطقه رسیده و در استتار کامل خود را پنهان نمودند .

وقتی که سیاهی شب همه جا را فرا گرفت و دشمنان در خواب غفلت فرو رفتند ، مسلمانان بر آنان یورش برده و نبردی سخت و سنگین به راه انداختند .

تعدادی از مشرکان را کشته و یا زخمی نمودند و تعدادی از اهالی را به اسارت گرفتند و دارایی های آنان (اعم از شتر و گوسفند) را به غنیمت گرفته و به سوی مدینه مراجعت کردند . در برگشت به حارث بن مالک و سربازی که نگهبان او بود ، رسیدند و آن دو را به همراه خود به حرکت در آوردند .

اما پس از مدتی متوجه شدند که مشرکان از پی آنان حرکت کرده و قصد نبرد و درگیری دیگری دارند . دشمن هر لحظه به آنان نزدیکتر می شد . به طوری که میان مسلمانان و دشمنان یک دشت کوچک ، بیشتر فاصله نبود . ولی به قدرت الهی ، یک دفعه هوا ابری و بارانی گردید ، به طوری که دشمن را زمین گیر کرد و توان تعقیب را از آنان گرفت . گفتنی است که بارش باران در آن منطقه بسیار کم اتفاق می افتاد و باریدن در چنین روزی استثنایی بود . مشرکان که چاره ای جز توقف نداشتند ، با نگاه های حسرت آمیز ، سپاه اسلام را بدرقه کردند . (۲۱۱)

ماه صفر سال نهم هجری قمری

آغاز

ختعمیان، قومی از عرب بودند که طایفه های گوناگون آنان، گاه و بی گاه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان اطراف خود مزاحمت هایی ایجاد می کردند و دشمنان اسلام را یاری می کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تاءدیب آنان و کم کردن توان نظامی و اقتصادی آن ها، بیست تن از یاران خود به فرماندهی قطبه بن عامر بن حدیده را به سوی آنان گسیل داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به سپاه اسلام سفارش کرد که در شب حرکت کرده و روز را در استتار کامل استراحت کنند و کسی از قصد آنان باخبر نگردد.

سربازان اسلام برای فاش نشدن قصدشان، ده شتر را قطار کرده و سلاح های خویش را در بار شتران پنهان نمودند و به مانند بازرگانان به حرکت درآمدند. آنان پس از خروج از مدینه منوره، (فتیق) را که یکی از نواحی طایف بود، پشت سر گذاشته و به ناحیه (مسحاه) که ناحیه دیگری از طایف بود، رسیدند. در آن جا مردی از خثعمی ها را دیده و او را بازداشت کردند و از او درخواست آگاهی و اطلاعات نمودند. ولی این مرد عرب حاضر به همکاری نگردید و در مقابل تلاش کرد که خثعمی ها را از آمدن مسلمانان آگاه کند، ولیکن قطبه وی را مهلت نداد و او را به هلاکت رسانید.

سرانجام به محل سکونت خثعمی ها که در ناحیه (تباله) قرار داشت رسیدند و پس از تفحص و

اطلاع از وضعیت آنان ، روز را در جایی پنهان شده و در نیمه های شب که اهالی تباله در خواب غفلت فرورفته بودند ، صدای تکبیر را بلند کرده و بر آنان شیخون زدند . مردان خثعمی که از خواب برخاسته بودند ، با سربازان اسلام به مبارزه پرداختند . نبرد سخت و سنگینی میان طرفین به وجود آمد و تعدادی از دشمنان اسلام کشته و زخمی گردیدند و برخی از سربازان اسلام نیز زخمی شدند .

مسلمانان تعداد زیادی از شترها و گوسفندهای آنان را به غنیمت گرفته و عده ای از اهالی را به اسارت گرفتند . بامداد روز بعد که قصد حرکت به سوی مدینه را داشتند ، با تهاجم گسترده مردان خثعمی که از نواحی دیگر آمده بودند ، مواجه شدند و اگر در میان آنان نبرد دیگری اتفاق می افتاد ، سربازان اسلام به خاطر کمی تعداد ، همگی کشته می شدند ولیکن بی درنگ سیلی به راه افتاد و میان دو طرف حایل شد و کسی از سپاه دشمن ، توان عبور از آن آب را نداشت . مسلمانان از این فرصت استفاده کرده و با سربلندی به مدینه برگشتند . اسیران و غنایم را پس از کسر خمس آن ها ، میان خویش تقسیم کردند . (۲۱۲) .

ماه صفر سال ۳۶ هجری قمری

نصب نخستین استانداران حضرت علی علیه السلام به ولایت های اسلامی

حضرت علی علیه السلام پس از پذیرش خلافت اسلامی ، با مشکلات و نارسایی های مهم سیاسی و اجتماعی روبرو بود ، که تمامی آن ها از سوء تدبیر خلیفه پیشین و عاملان او در مناطق اسلامی سرچشمه می گرفت و

که سرانجام منجر به قیام سراسری مردم بر ضد خلیفه (عثمان بن عفان) و کشته شدنش در مدینه گردید. امام علی بن ابی طالب علیه السلام ناچار بود برای ترمیم نارسایی‌ها و رفع تبعیض‌ها و زدودن ستم کاری عاملان و فرمانروایان، اقدام به یک سری از کارهای اساسی نماید تا بتواند عدالت اجتماعی را در جامعه استقرار بخشد.

ولی آن حضرت در آغاز با عاملان و استانداران نالایق و ستم پیشه‌ای در شهرها و مناطق اسلامی روبرو بود که از سوی عثمان بن عفان و دامادش مروان بن حکم گماشته شده بودند و آنان، خواهان حکومت اشرافی و مانع اصلی اهداف حضرت علی علیه السلام و استقرار عدالت اجتماعی بودند.

آن حضرت دو ماه پس از خلافت خود، تصمیم گرفت نخستین عاملان و استانداران خود را معرفی کند و عاملان و استانداران نالایق و ستم پیشه را از کار برکنار نماید.

آن حضرت در صفر سال ۳۶ قمری، عثمان بن حنیف را به بصره، عماره بن شهاب را به کوفه، عبیدالله بن عباس را به یمن، سهل بن حنیف را به شام و قیس بن سعد را به مصر اعزام نمود.

از این پنج تن، سه نفر به محل ماءموریت خود رفته و حکومت مناطق مورد نظر را بر عهده گرفتند، ولی دو نفر از آنان از نیمه راه برگشتند.

سهل بن حنیف که به شام اعزام شده بود تا به جای معاویه بن ابی سفیان، استانداری این بخش از عالم اسلام را بر عهده گیرد، در سرحدات شام

با دسته ای از سپاهیان معاویه روبرو گردید و از ورودش ممانعت به عمل آوردند و او را بدون دست یابی به هدف منظور ، بازگردانیدند . هم چنین عماره بن شهاب که به کوفه اعزام شده بود تا به جای ابوموسی اشعری ، حکومت کوفه را بر عهده گیرد ، بنا به پیشنهاد مالک اشتر نخعی ، مبنی بر ابقای ابوموسی اشعری ، دستور بازگشت وی پیش از رسیدن به کوفه ، از سوی حضرت علی علیه السلام داده شد و عماره به مدینه برگشت . (۲۱۳)

اما پس از مدتی ، به خاطر بی کفایتی ابوموسی اشعری و عدم تلاش وی برای تجهیز کوفیان جهت نبرد با فتنه جویان سپاه جمل ، از سوی حضرت علی علیه السلام عزل شد و به جای وی ، فرد دیگری منصوب گردید .

حضرت علی علیه السلام در ماه های بعد ، به تدریج استانداران سابق را با استانداران شایسته و لایق ، جایگزین کرد و تنها معاویه بن ابی سفیان ، طغیانگری نمود و به بهانه خون خواهی عثمان با حضرت علی علیه السلام به نبرد پرداخت و حکومت شام را برای خویش نگه داشت .

ماه صفر سال ۳۶ هجری قمری

اعزام قیس بن سعد انصاری به مصر از سوی حضرت علی علیه السلام (۲۱۴)

حکومت مصر پیش از خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام در اختیار عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود که از سوی عثمان بن عفان (سومین خلیفه مسلمانان) در آن دیار حکمفرمایی می کرد .

در اواخر سال ۳۵ قمری که گروه هایی از مسلمانان معترض در مدینه منور اجتماع کرده و خواهان خلع

عثمان شدند ، تعدادی از آنان از اهالی مصر بوده که رهبری آن ها را محمدبن ابی بکر بر عهده داشت . محمدبن ابی بکر و محمدبن ابی حذیفه ، دو تن از جوانان معروف مدینه و از فرزندان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که در سپاه مسلمانان ، مستقر در مصر خدمت می کردند و فرماندهی دسته هایی از آنان را بر عهده داشتند . این دو به همراه یاران و سپاهیان خود ، در اعتراض بر ضد خلیفه و عاملان ستم کار و نالایی او مشارکت داشتند و خواهان برکناری خلیفه و عزل عاملان او بودند .

محمدبن ابی بکر ، رهبری گروه معترضان مصری مهاجر به مدینه را و محمد بن ابی حذیفه رهبری معترضان مقیم مصر را بر عهده داشتند .

این دو ، صحنه را بر عامل خلیفه در مصر تنگ کردند . تا این که عثمان به دست معترضان کشته شد . محمدبن ابی حذیفه پس از آگاهی از کشته شدن عثمان ، قیام خود را آشکار ساخت و ابن ابی سرح ، عامل خلیفه را از مصر اخراج کرد و خود زمامداری موقت مصر را بر عهده گرفت . پس از آن که حضرت علی علیه السلام با رای همگانی صحابه و مردم مدینه و معترضان به خلافت عثمان ، به خلافت رسید و مردم با او بیعت کردند ، محمدبن ابی حذیفه نیز از اهالی مصر برای حضرت علی علیه السلام بیعت گرفت . وی از واپسین روزهای سال ۳۵ قمری تا صفر سال ۳۶ قمری ، قریب دو ماه در این دیار حکمرانی کرد ،

تا این که امام علی بن ابی طالب علیه السّلام ، قیس بن سعد را به حکومت مصر منصوب کرد . آن حضرت از قیس خواست که به خاطر اهمیت مصر ، سپاهی از رزمندگان مدینه را به همراه خود ببرد . ولی قیس بن سعد گفت : این سپاه را در مدینه برای تو باقی می گذارم تا کارهای خویش را به راحتی انجام دهی . آن گاه با هفت تن از یاران خود به سوی مصر روان شد .

(۲۱۵)

قیس ، پس از ورود به مصر ، مردم را گرد آورد و نامه حضرت علی علیه السّلام را برای آنان خواند .

حضرت علی علیه السّلام در نامه اش نوشته بود : از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان به مسلمانانی که پیامم را دریافت می کنند . درود بر شما . همانا در نزد شما ، خدای را که جز او خدایی نیست ، سپاس می گویم . اما بعد ، خدای سبحان به نیکویی آفرینش و تقدیر و تدبیرش ، اسلام را به عنوان دینی پسندیده برای خود فرشتگان و پیامبرشان برگزید و براساس آن پیامبرانش را به سوی بندگانش برانگیخت .

از جمله اکرام و لطفی که خداوند متعال به امت اسلام نمود و آنان را بر دیگران برتری داد ، این است که محمد صلی الله علیه و آله را به سوی آنان برانگیخت و او ، مردم را به کتاب ، حکمت ، سنت و فرائض آشنا گردانید و به آنان طوری ادب آموخت که هدایت یابند ، و طوری آنان را گرد آورد که پراکنده نگردند . از آنان

زکات ستاند تا پاکیزه شوند . این پیامبر در میان امتش زندگی می کرد ، تا این که خداوند متعال وی را قبض روح کرد . پس صلوات ، سلام ، رحمت و رضوان الهی بر روان پاکش باد .

پس از رحلت وی ، مسلمانان دو تن از صالحان (یکی پس از دیگری) را برای زنده نگه داشتن سنت او بر خود امیر کردند . آن دو پس از مدتی وفات یافتند و پس از آنان ، شخص سومی زمام امور را به دست گرفت . وی ، کارهایی انجام داد و در میان امت برای خویش گفتارهایی پدید آورد . در آغاز مردم با وی گفت و گو (و اعتراض) نمودند ، سپس بر او خورده گرفتند و سرانجام تغییرش داده (و به قتلش آوردند) . پس از آن به سوی من آمدند و با من بیعت کردند .

من از خدا می خواهم که مرا به راه هدایت ، رهنمون گرداند و در رسیدن به تقوا یاری ام نماید . این ، حق شماست که به کتاب خدا و سنت رسولش ، رفتار کنید و قیام به حق نمایید و در برابر ناروایی ها نصیحت کنید . خدا ، یاری کننده است و او ما را بس است و بهترین و کیل است .

همانا قیس فرزند سعدانصاری را برای امیری شما برگزیدم . پس او را یاری اش کرده و در برپایی حق ، کمکش کنید . او را نیز فرمان دادم که به نیکوکاران شما نیکی کرده و بر کج اندیشان فاسد سخت گیرد و بر عوام و خواص شما مدارا نماید

. او از کسانی است که به هدایتش خرسندم و امید به صلاح و نصیحت پذیری اش دارم .

(در پایان) کردار پاکیزه ، ثواب جزیل و رحمت گسترده الهی را از خداوند سبحان برای خود و شما مسئلت می کنم . والسلام
علیکم و رحمه الله و برکاته .

این نامه را عبیدالله بن ابی رافع در ماه صفر سال ۳۶ قمری کتابت نمود . (۲۱۶)

قیس بن سعد پس از قرائت نامه امیرمؤمنان علیه السلام برخاست و خطبه ای ایراد کرد و در این خطبه پس از حمد و ثنای الهی ، گفت : سپاس ، ویژه خدایی است که حق را زنده و باطل را از بین برد و ستم کاران را سرکوب کرد . ای گروه مردم ، همانا ما با کسی بیعت می کنیم که می دانیم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، از همه بهتر است . پس برخیزید و بیعت کنید به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله ، و اگر ما در میان شما به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله رفتار نکردیم ، پس بیعتی از ما بر شما نخواهد بود .

آن گاه مردم مصر به وجد آمده و به دست قیس بن سعد ، با مولایش امیرمؤمنان علیه السلام بیعت تازه کردند . از آن روز ، قیس بر مصر و شهرها و مناطقش حکمرانی کرد و مردم را در عمل به راستی و درستی ، رهنمون گردید .

وی برای تمامی مناطق مصر ، عاملانی فرستاد و از طریق آنان برای حضرت علی علیه

السَّلام بیعت ستانند . مردم مصر با رغبت و اشتیاق با او بیعت کردند . مگر قریه ای از آن دیار که به خاطر نفوذ برخی از هواداران عثمان مقتول در میان آنان ، مانند مسلمه بن مخلد انصاری و یزید بن حارث کنانی ، از بیعت امتناع ورزیدند و خواهان انتقام خون عثمان شدند .

ولی قیس بن سعد با درایت و تدبیر خویش آنان را از یاغی گری و خروج بر ضد حکومت اسلامی ، بازداشت و با آنان مصالحه کرد .

هنگامی که حضرت علی علیه السَّلام از مدینه برای سرکوبی اصحاب جمل عازم عراق گردید و در بصره با آنان به نبرد پرداخت و غائله آنان را با پیروزی به پایان رسانید ، قیس بن سعد در مصر بود و این منطقه حساس را به خوبی نگه داشت و محلی برای تاخت و تاز مخالفان حکومت اسلامی باقی نمی گذاشت .

معاویه بن ابی سفیان که پیش از خلافت حضرت علی علیه السَّلام در شام حکومت می کرد و پس از خلافت آن حضرت ، پرچم مخالفت برداشت و یاغی گری پیشه کرد ، در همسایگی قیس بن سعد ، حکومت می راند . وی از این که شنیده بود قیس بن سعد با مخالفان حکومت اسلامی مماشات کرده و با آنان مصالحه نموده است ، تطمیع شد و دست نیاز به سوی قیس دراز کرد و برای فریب دادنش و برانگیختن او بر ضد حضرت علی علیه السَّلام ، نامه ای به او نوشت و او را به خون خواهی عثمان و همراهی با خود فراخواند و به وی وعده داد که حکومت

عراقین (ایران و عراق) را به وی و حکومت حجاز را به یکی از خاندانش خواهد سپرد و هر چه او بخواهد، به وی می پردازد

قیس بن سعد پس از دریافت نامه معاویه، برای وقت کشی و سردرگمی معاویه، نامه ای برای وی ارسال کرد و در آن، با گفتار ملایم و سخن های دوپهلوی، تلاش در فریب دادنش کرد. ولیکن معاویه، پس از دریافت نامه قیس، به قصد وی پی برد و از او قطع امید کرد و برای وی نامه دیگری نوشت و وی را تهدید کرد. معاویه در بخشی از نامه اش گفت: و لیس مثلی من یصانع بالخدائع و لایخضع بالمکائد و معه عدد الرجال و اعنه الخیل، فان قبلت الذی عرضت علیک فلک ما اعطیتک و ان لم تفعل، ملاءتُ مصر علیک خیلا و رجالا.

یعنی: فردی مثل من در فریب کاری، گرفتار نمی آید و گول نیرنگ ها را نمی خورد، در حالی که مردان رزمنده و اسبان تیزرو با من هستند. ای قیس، اگر آن چه را بر تو عرضه کردم گردن نهی، من نیز آن چه را وعده دادم عمل می کنم؛ اما اگر آن را نپذیری، مصر را بر ضد تو از مردان جنگی و اسبان تیزرو انباشته می کنم!

قیس پس از دریافت نامه دوم معاویه، اطمینان پیدا کرد که با او نمی توان از راه وقت گذرانی و سردرگمی رفتار کرد و ناچار است که عقاید واقعی خویش را برایش بازگو

کند . بدین جهت نامه شدیدالحنی به وی نوشت و او را نسبت به رفتار و کردارش سرزنش کرد . وی در بخشی از نامه خود به معاویه گفت : جای شکفتی است که فردی چون تو ، مرا در اعتقاداتم به لغزش اندازی و در تباهی و انحراف من طمع نمایی !

ای معاویه ، تو را پدر مباد . آیا از من می خواهی که از پیروی کسی که سزاوارترین مردم به خلافت و حکومت و گویاترین آنان به حق و حقانیت و هدایت یافته ترین آنان به راه هدایت و نزدیک ترین آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله است خارج گردم و بر ضد او شورش کنم و پیروی تو را بر عهده گیرم ، در حالی که تو نالایق ترین مردم به حکومت ، گویاترین آنان به دروغ و باطل و گمراه ترین آنان هستی و هیچ گونه شناختی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نداری و در اطراف تو قومی گردآمدند که خود گمراهند و دیگران را به گمراهی می کشانند . اطرافیان تو ، از طاغوت های ابلیس اند .

اما از این که گفته ای مصر را با سوارکاران و رزم جویانث انباشته می کنی ، من بیش از این وقت تو را نمی گیرم و می خواهم به بینم گفتارت چقدر با کردارت تطابق دارد؟

یعنی : اگر راست می گویی و مرد جنگ و نبردی ، بیا من منتظرت هستم .

معاویه چون با پایمردی و استقامت قیس روبرو گردید و نه از راه تطمیع و نه از راه تهدید نتوانست وی را به سازش

کشانده و مصر را از دست او بر باید ، دست به نیرنگ شیطانی زد و در صدد خدشه وارد کردن شخصیت قیس بر آمد .

وی در میان مردم شام ، شایع کرد که قیس آماده صلح و سازش است و می خواهد با معاویه بیعت کند و مصر را در اختیار او بگذارد .

در این راستا ، نامه ای دروغین تحریر کرد و آن را به قیس نسبت داد و در میان مردم ، بارها خواندند که قیس ، اظهار اطاعت و فرمان بری از معاویه کرده است .

نیروهای اطلاعاتی و جاسوسان حضرت علی علیه السلام این خبر ناگوار را ناباورانه به آن حضرت رسانیده و وی را از این موضوع باخبر گردانیدند .

خبر دروغین در میان سپاه امام علی علیه السلام نیز پخش شد و در اندک مدتی ، قیس بن سعد متهم به همکاری با معاویه بن ابی سفیان گردید .

حضرت علی علیه السلام با این که در صداقت و پای مردی قیس بن سعد ایمان داشت و این گونه خبرها را ساخته و پرداخته دشمنان می دانست ، با این حال در برابر درخواست های مکرر نزدیکان و یاران خود مبنی بر عزل قیس از مصر و جایگزینی فردی دیگر قرار گرفت .

در همین هنگام ، قیس بن سعد نامه ای به حضرت علی علیه السلام نوشت و آن حضرت را از عدم بیعت گروهی از مصریان و کناره جویی آنان و مصالحه کردن با آنان ، باخبر گردانید .

با توجه به این که مصر در همسایگی شام قرار داشت و فاصله آن تا کوفه ، بسیار دورتر از دمشق ، مرکز حکومت

معاویه بود . بدین جهت یک دست نگه داشتن آن در اولویت حکومت حضرت علی علیه السلام بود و وجود گروهی ناراضی و معترض در آن منطقه ، می توانست آرزوهای معاویه بر دست یابی به مصر را هموار کند . به این خاطر حضرت علی علیه السلام نامه ای به به قیس نوشت و وی را فرمان داد که با معترضان و فتنه جویان که می توانند ستون پنجم سپاه معاویه باشند ، برخورد جدی کرده و آنان را بر گردن نهادن به خلافت حکومت مسلمانان وادار کند .

گفتنی است ، این نامه حضرت علی علیه السلام یک محکی برای مقدار تبعیت و وفاداری قیس بن سعد به حضرت علی علیه السلام ، در آن برهه از ترور شخصیت وی نیز بود .

ولی قیس بن سعد به بهانه این که صلحی میان آنان برقرار شده و این عده ، خطری برای حکومت اسلامی ندارند ، از جنگیدن با آنان طفره رفت و طی نامه ای به حضرت علی علیه السلام از وی خواست که آنان را به حال خود واگذارد و جنگ و درگیری میان طرفین به وجو نیاید .

نامه وی ، یاران و نزدیکان حضرت علی علیه السلام را بیشتر به شک و تردید انداخت و با اصرار از آن حضرت درخواست عزل قیس بن سعد را نمودند .

بیش از همه ، عبدالله بن جعفر علیه السلام نسبت به این ماجرا دل واپس بود و از نیرنگ و فریب کاری های معاویه در ایجاد تفرقه میان امت اسلامی نگرانی می کرد .

وی شایعاتی را که درباره قیس بن سعد شنیده بود ، برای حضرت

علی علیه السّلام بازگو کرد .

به هر حال ، ادامه حکومت قیس بن سعد بر مصر با مشکل اجتماعی و سیاسی مواجه شده بود و حضرت علی علیه السّلام علی رغم میل باطنی خویش ، تصمیم به عزل وی گرفت .

آن حضرت طی نامه ای ، محمدبن ابی بکر را به جای وی بر مصر حکومت داد و از قیس بن سعد خواست که به آن حضرت به پیوندد .

پس از رسیدن محمدبن ابی بکر به مصر و تحویل گرفتن حکومت آن منطقه ، قیس بن سعد به سوی زادگاهش مدینه رهسپار شد .

وی هنگامی که وارد مدینه شد با شماتت ها و سرکوفت های هواداران عثمان روبرو گردید . در آن زمان حضرت علی علیه السّلام مقر حکومت خویش را به کوفه منتقل کرده و آماده نبرد با معاویه بن ابی سفیان بود .

قیس بن سعد پس از چند روز استراحت در مدینه ، به همراهی سهل بن حنیف راهی کوفه گردید و به حضرت علی علیه السّلام پیوست و ماجرای مصر و آن چه را وی بر آن تصمیم داشت ، برای آن حضرت بیان کرد .

امام علی علیه السّلام ، سخنان وی را پذیرفت و از او دلجویی کرد و در نبرد صفین ، وی را از فرماندهان سپاه خویش نمود .
(۲۱۷)

وی در نبرد صفین و دیگر درگیری ها ، در رکاب حضرت علی علیه السّلام و از مصمم ترین یاران آن حضرت بود و پای مردی ها و فداکاری های او در جنگ صفین بر کسی پوشیده نمانده است . قیس بن سعد ، پس از شهادت حضرت علی علیه

السَّلام از شیعیان و هواداران جدی امام حسن علیه السَّلام و امام حسین علیه السَّلام بود و سکان داری خردمند و رکنی رکن در سپاه امام حسن علیه السَّلام به شمار می آمد و تا حیات داشت از حضرت علی علیه السَّلام و فرزندان او پشتیبانی و طرفداری می کرد . به همین جهت مغضوب معاویه و عاملان وی در مدینه بود .

ماه صفر سال ۴۳ هجری قمری

در گذشت محمدبن مسلمه در مدینه منوره

وی از مسلمانان اءنصار و از اهالی مدینه منوره بود ، که پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه معظمه به مدینه منوره ، به یاری آن حضرت شتافت .

وی در بسیاری از غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله و یا جنگ هایی که بدون حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست ، حضور داشت .

محمدبن مسلمه فرماندهی دو جنگ محدود ، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و به دستور آن حضرت را بر عهده گرفت که یکی نبرد قرطاء و دیگری نبرد ذوالقصبه بود .

اصطلاحاً به نبردهایی که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و بدون حضور آن حضرت در آن نبرد واقع گردیدند ، (سربه) گفته می شود . محمدبن مسلمه فرماندهی این دو سربه را بر عهده داشت . (۲۱۸)

هم چنین وی در غزوه خیبر حضور داشت و فداکاری های زیادی به عمل آورد . در همین غزوه برادرش محمودبن مسلمه کشته گردید .

مسلمانان مبارز ، هنگامی که دژ (ناعم) را در جنگ خیبر در محاصره خویش گرفته بودند ، محمودبن مسلمه ، به دیوار دژ

تکیه داده بود . در همان هنگام مرحب خیبری از بالای دژ ، سنگ بزرگی را در میان آنان انداخت . این سنگ به محمود اصابت کرد و وی را به شدت زخمی نمود . مسلمانان ، محمود را به (رجیع) بازگردانده و به مداوای وی پرداختند . ولی تلاش آنان تاءثیری در حال محمود نداشت و پس از تحمل سه روز درد و رنج ، شربت شهادت نوشید .

مرحب خیبری نیز در همان روز به دست امام علی بن ابی طالب علیه السّلام به هلاکت رسید . به محمودبن مسلمه پیش از شهادتش ، خبر هلاکت مرحب خیبری را دادند . او از این واقعه بسیار خرسند شد و شهادتش در حال خرسندی بود . (۲۱۹)

محمدبن مسلمه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، همیشه جانب خلفا را نگه می داشت و در قضیه سقیفه بنی ساعده و انتخاب ابوبکر به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله ، از آن به سختی پشتیبانی می کرد .

وی در عصر سه خلیفه وقت (ابوبکر ، عمر و عثمان) به خاطر پشتیبانی از آنان و برخورداری از الطافشان ، به موقعیت سیاسی و اجتماعی درخور توجهی رسید .

اما پس از قتل عثمان بن عفان و انتخاب حضرت علی علیه السّلام به خلافت اسلامی ، از خود واکنش منفی نشان داد و با آن حضرت بیعت نکرد و راه خلاف را در پیش گرفت .

ابن ایثر ، درباره بیعت نکردن تعدادی انگشت شمار از انصار مدینه با حضرت علی علیه السّلام ، گفت : و بایعت الانصار ، إلّا

نُفیرا یسیرا، منهم: حسان بن ثابت، و کعب بن مالک، و مسلمه بن مخلد، و ابوسعید الخدری، و محمد بن مسلمه، و النعمان بن بشیر، و زید بن ثابت، و رافع بن حدیج، و فضاله بن عبید، و کعب بن عجره، و کانوا عثمانیه. (۲۲۰)

یعنی: تمامی انصار و اهالی مدینه با امام علی علیه السلام بیعت نمودند، جز نفراتی غیر قابل توجه و این ها، عثمانی بودند.

محمد بن مسلمه نیز از عثمانیان و مخالف قتل عثمان بن عفان و انتخاب حضرت علی علیه السلام بود.

پیداست، افرادی که در عصر خلفای پیشین به موقعیت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مهمی دست یازیده بودند، توان تحمل حکومت عدالت جوینان حضرت علی علیه السلام را نداشتند. آنان برای سرپوش گذاشتن بر امیال باطنی خویش، کشته شدن عثمان را بهانه مخالفت با حضرت علی علیه السلام قرار دادند. حال آن که خود آن حضرت، تلاش زیادی به عمل آورده بود که عثمان، از کردار ناپسند خود دست برداشته و عاملان نالایق و ستم پیشه خود را عزل نماید و مسلمانان را راضی نگهدارد، بدون این که هیچ خدشه ای بر خلیفه وارد شود. چه رسد به این که راضی به قتل وی باشد، یا خود در قتل ناروای وی دخیل باشد!

به هر تقدیر، این صحابه معروف در عصر حکومت معاویه بن ابی سفیان، در ماه صفر سال ۴۳ قمری، در ۷۷ سالگی در مدینه وفات یافت و مروان بن

حکم ، عامل معاویه در مدینه ، بر وی نماز گذارد . (۲۲۱)

ماه صفر سال ۷۴ هجری قمری

آغاز حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر مدینه منوره

پس از آن که عبدالملک بن مروان ، فتنه عبدالله بن زبیر در حجاز و عراق را در هم شکست و حکومت زبیریان را نابود ساخت ، حاکمان تازه ای به جای حاکمان و عاملان پیشین عبدالله بن زبیر در شهرهای عراق و حجاز منصوب کرد .

از جمله ، حجاج بن یوسف ثقفی را که از میان برنده اصلی فتنه زبیریان بود ، بر حجاز حکومت داد . پیش از حجاج ، طارق بن عمر که در سابق غلام عثمان بن عفان بود بر مدینه حکومت داشت . ولی عبدالملک ، وی را عزل و حجاج را به جای وی منصوب کرد .

عبدالملک ، در ایام خلافت خود به حجاج بهای زیادی داد و او را بر بسیاری از مناطق اسلامی ، از جمله بر حرمین (مکه و مدینه) و سایر سرزمین حجاز ، عراق و ایران امارت داد .

وی در صفر سال ۷۴ قمری وارد مدینه شد و حکومت این شهر را به دست گرفت . مدت حکومتش در مدینه چندان زیاد نبود ، تنها سه ماه بر اهالی این شهر مقدس حکمرانی نمود . در این مدت با اهالی مدینه ، رفتار خشونت آمیز داشت و آنان را به خاطر یاری نکردن عثمان بن عفان و کشته شدنش به دست انقلابیون ، سرزنش می کرد .

حجاج ، نسبت به صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بی احترامی و بی مهری می کرد و آنان را پس از بازجویی

و هتک حرمت ، بر گردنشان مهر می زد .

سهل بن سعد و ائیس بن مالک ، از جمله کسانی بودند که به دستور حجاج بر گردنشان مهر زده شد . سرانجام پس از سه ماه خودسری و حکومت جائرانه ، نامه ای از عبدالملک به او رسید و او را به ولایت عراقین (کوفه و بصره) و ایران و شرق عالم اسلام منصوب کرد .

این نامه برای حجاج بسیار مسرت بخش بود . بدین جهت به خبرآورنده ، مبلغ سه هزار دینار جایزه داد و مدینه را به سوی کوفه ترک کرد . (۲۲۲)

وی پس از آن که به کوفه منتقل شد ، نسبت به شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السّلام و مخالفان رژیم اموی ، بسیار سخت گرفت و هر کسی را که مظنون به شیعه گری بود ، دستگیر و در زندانی مخوف ، بازداشت می کرد و شکنجه و آزار می داد و یا سرش را از بدن جدا می کرد . درباره قساوت قلب و جنایت های او ، داستان های زیادی از تاریخ نگاران بیان شده است که از نقل آن ها در این جا صرف نظر می کنیم .

حجاج پس از استقرار در کوفه ، لشکریانی به سوی مرزهای هند و ماوراءالنهر گسیل داشت و مناطق مختلفی را فتح نمود .

ماه صفر سال ۷۹ هجری قمری

اعزام موسی بن نصیر به مغرب در شمال غربی آفریقا ، از سوی عبدالعزیز (۲۲۳)

مروان بن حکم (چهارمین خلیفه اموی) هنگامی که در سال ۶۴ قمری به خلافت رسید ، فرزند خود عبدالعزیز را به حکومت مصر منصوب کرد .

عبدالعزیز در ایام خلافت پدرش مروان و

خلافت برادرش عبدالملک از سال ۶۴ تا ۸۵ هجری به مدت ۲۲ سال حاکمیت مصر و بخشی از شمال آفریقا را بر عهده داشت (۲۲۴).

در آن هنگام ، حسان بن نعمان غسانی از سوی عبدالملک بر شمال غربی آفریقا ، یعنی مغرب ، حکومت داشت . میان عبدالعزیز و حسان بر سر حاکمیت برخی از مناطق شمالی آفریقا ، اختلاف افتاد .

عبدالعزیز در صفر سال ۷۹ قمری ، به یکی از فرماندهان سپاه خویش ، به نام موسی بن نصیر ، فرماندهی مغرب را سپرد و وی را برای تسخیر مغرب ، اعزام نمود .

حسان بن نعمان که از درگیری با سپاهیان برادر خلیفه ، ناتوان بود ، چاره ای در خود ندید ، جز این که راهی دمشق گردد و عبدالملک بن مروان ، خلیفه وقت را از این اوضاع باخبر گرداند .

خلیفه به احترام برادرش عبدالعزیز ، حسان را به خویشان داری و خانه نشینی ماءمور گردانید . (۲۲۵)

از آن زمان ، دست عبدالعزیز بر حاکمیت تمامی مناطق شمالی آفریقا باز شد و حکومت او در تمام بخش های آفریقا نافذ آمد .

عبدالعزیز در سال ۸۴ قمری ، وفات یافت و عبدالملک ، فرزند خود به نام عبدالله را به جای وی حاکم مصر نمود . (۲۲۶)

موسی بن نصیر ، هم چنان از سوی خلیفه بنی امیه بر مغرب حکومت می کرد ، تا این که در سال ۹۲ قمری (در عصر خلافت ولید بن عبدالملک) یکی از غلامان خود به نام طارق بن زیاد را به فرماندهی سپاه مسلمانان منصوب کرد و او را ماءمور جنگ با رومیان در جنوب

اروپا نمود . طارق بن زیاد پس از عبور از تنگه جبل الطارق در منتهی الیه شمال غربی افریقا به اندلس (اسپانیا و پرتغال) هجوم آورد و این منطقه از اروپا را از دست رومیان بیرون آورد و در سیطره مسلمانان قرار داد . (۲۲۷)

موسی بن نصیر نیز بعد از فتح اندلس به آن جا رفت و جنگ های زیادی با فرانسویان و اروپائیان به عمل آورد و پیروزی های بزرگی نصیب مسلمانان کرد و تنها در دو نبرد ، دویست هزار تن از اروپائیان و بربرهای شمال افریقا را به اسارت درآورد . (۲۲۸)

ماه صفر سال ۱۳۲ هجری قمری

کشته شدن ابراهیم بن محمد ، معروف به امام ، در زندان مروان حمار

ابراهیم بن محمد ، معروف به (امام) پس از در گذشت پدرش محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در شام ، بنا به سفارش پدرش به جانشینی وی و رهبری جنبش عباسیان برگزیده شد .

در آن هنگام جنبش عباسیان فراگیر شده و سراسر جهان اسلام ، به ویژه شرق عالم اسلام را گرفته بود .

داعیان و نمایندگان عباسیان ، مردم را برای سرنگونی حکومت نودساله امویان و ایجاد حکومتی از آل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عنوان (الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله) دعوت می کردند .

مسلمانان که از ستم کاری های بنی امیه و عاملان آن ها در مناطق مختلف اسلامی به ستوه آمده بودند ، دعوت آنان را پاسخ گفته و به تدریج به آنان پیوستند .

بزرگ داعی عباسیان در خراسان و شرق عالم اسلام ، ابومسلم خراسانی و در مناطق عرب نشین ،

ابوسلمه خلال بودند .

آن دو از دو سو (ابومسلم از خراسان و ابوسلمه از حجاز) بر ضد عاملان مروان بن محمد ، معروف به مروان حمار (آخرین خلیفه امویان) قیام کردند و شهرها را یکی پس از دیگری به تصرف خود در آوردند و سرانجام در کوفه به یکدیگر رسیدند . در این زمان تنها شام ، فلسطین و مصر در سیطره مروان حمار بود .

خاندان محمد بن علی عباسی (رهبر عباسیان) به طور پنهان و ناشناخته در حرّان (از توابع شام) زندگی می کردند و پس از در گذشت محمد بن علی ، فرزندش ابراهیم بن محمد ، از همان جا ، رهبریت قیام را بر عهده داشت .

مروان حمار از سوی جاسوسان خود ، بر پناه گاه ابراهیم بن محمد باخبر گشت و به ولید بن معاویه ، عامل خود در دمشق دستور داد که ابراهیم را دستگیر نماید .

ابراهیم بن محمد که از دستگیری خود باخبر شده بود ، مرگ خود را پیش بینی کرد و به کسان و فامیلان خود فرمان داد که از شام خارج شده و به کوفه مهاجرت کنند و پس از او ، رهبری قیام با برادرش ابوالعباس سفاح باشد .

ابوالعباس سفاح به همراه برادرش منصور دوانقی و سایر خاندان عباسی به سوی کوفه شتافتند و به مدت چهل روز ناشناخته در این شهر سکونت گزیدند .

اما ابراهیم در حرّان دستگیر و زندانی گردید و به مدت یک سال (وبه روایت مسعودی در التنبیه و الاشراف ، به مدت دو ماه) در زندان مروان به سر برد و سرانجام در صفر سال ۱۳۲ قمری پس از تحمل

شکنجه ها و آزار زندانبانان ، مسموم گردید و به دست آنان کشته شد .

انقلابیون عباسی و هواداران آنان که پس از گشودن اکثر شهرهای اسلامی و کوتاه کردن دست مروان حمار ، در کوفه گردآمده و مدتی منتظر آزادی ابراهیم بن محمد بودند ، از حیات و آزادی او قطع امید کرده و به ناچار با برادرش ابوالعباس عبدالله بن محمد ، معروف به سفاح ، به عنوان نخستین خلیفه عباسی بیعت کردند .

گفتنی است که ابوالعباس سفاح در محرم سال ۱۳۲ قمری به خلافت برگزیده شد و برادرش ابراهیم یک ماه بعد ، یعنی در صفر سال ۱۳۲ در حران شام کشته شد . (۲۲۹)

ماه صفر سال ۱۷۱ هجری قمری

عزل موسی بن عیسی از حکومت مکه و طائف از سوی هارون الرشید

موسی بن عیسی از افراد معروف عباسی بود که از سوی هارون الرشید ، امارت مراسم حج و حکومت مکه ، مدینه ، یمن ، کوفه ، دمشق و مصر را ، به طور متناوب بر عهده داشت .

در صفر سال ۱۷۱ قمری ، هارون وی را از حکومت مکه معظمه عزل و به جای وی عبیدالله بن قثم ، فرد دیگری از عباسیان را به این مقام منصوب کرد . (۲۳۰)

عیسی پدر موسی ، بنا به عهد و پیمان ابوالعباس سفاح (نخستین خلیفه عباسی) ولیعهد او ، پس از منصور دوانقی بود . به این صورت که پس از سفاح ، منصور دوانقی و پس از منصور ، عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ، عهد دار خلافت عباسیان باشند .

ولی منصور پس از تصاحب خلافت ، به تدریج زمینه

خلع او را از ولایت عهدی فراهم کرد و به جای وی ، فرزند خود ، مهدی عباسی را به ولایت عهدی برگزید . هر چه عیسی در این مقام ، مقاومت کرد ، فایده ای نبخشید . سرانجام در برابر یازده هزارهزار درهم ، ولایت عهدی را از خود خلع و به مهدی عباسی واگذار کرد . (۲۳۱)

مهدی عباسی نیز پس از تصاحب خلافت ، در اقدامی مشابه ، عیسی بن موسی را مجبور کرد که با فرزند وی ، هادی عباسی بیعت کند و خود را از ولایت عهدی خلع نماید . عیسی ، چاره ای جز پذیرش نداشت . (۲۳۲) ولی پس از درگذشت عیسی ، و منتفی شدن ولایت عهدی وی ، فرزندش موسی ، در عصر هارون به مقام های چندی دست یافت و به حکومت مناطق مختلفی منصوب گردید .

سرانجام ، موسی بن عیسی در عصر هارون الرشید ، به سال ۱۸۳ و به روایتی ۱۸۷ قمری بدرود حیات گفت . (۲۳۳)

ماه صفر سال ۱۹۹ هجری قمری

وفات مالک بن ائنس ، پیشوای مالکیان

ابوعبدالله ، مالک بن ائنس بن مالک اصبحی حمیری ، پیشوای مذهب مالکیه ، از مذاهب چهارگانه اهل سنت ، در مدینه منوره دیده به جهان گشود و در همین شهر وفات یافت . (۲۳۴)

درباره تاریخ ولادت ، وفات و مدت زندگی اش ، اتفاق نظری در میان تاریخ نگاران و سیره نویسان نیست .

برخی ، ولادتش را سال ۹۵ و وفاتش را چهارده ربیع الاول سال ۱۷۹ قمری و مدت زندگی اش را ۸۴ سال می دانند؛ (۲۳۵) برخی دیگر وفاتش را سال ۱۷۹ قمری در ۸۵ سالگی می دانند .

(۲۳۶) در این صورت ، باید سال تولدش ۹۶ قمری باشد .

اما محمد بن سعد گفته است که من تاریخ وفات مالک بن ائس را با مصعب بن عبدالله زبیری در میان گذاشتم . او به من گفت : من در گذشت مالک را بهتر از دیگران در خاطر دارم . وی در ماه صفر سال ۱۹۹ قمری وفات یافت . (۲۳۷)

ولی تمامی نویسندگان زندگی نامه مالک ، اتفاق نظر دارند که وی در مدینه منوره وفات یافت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد .

عبدالله بن محمد بن ابراهیم عباسی ، عامل هارون الرشید در مدینه بر بدن مالک بن ائس نماز گذارد .

یکی از ویژگی های منحصر به فرد مالک بن ائس این بود که مدت حمل وی در شکم مادرش به مدت سه سال ادامه پیدا کرد . (۲۳۸)

مالک ، مراحل رشد و تربیت خود را در مدینه پشت سر گذاشت . وی ، آموختن دانش را از ربیعہ الرائی ، قرائت قرآن را از نافع بن ائبى نعیم و حدیث را از زهری و نافع (مولای عبدالله بن عمر) آموخت و از اوزاعی نقل حدیث کرد . (۲۳۹) وی ، فقه را از لیث بن سعد آموخت . (۲۴۰)

مالک ، نخستین کسی است که عمل به رایى را در امت اسلام ، بدعت گذاشت . درباره وی گفته شد : هر گاه می خواست حدیثی را روایت کند ، وضو می گرفت و با وقار و هیبت خاصی در صدر مجلس می نشست و آن گاه نقل حدیث می نمود .

علت این گونه رفتار را از وی پرسیدند . در پاسخ گفت : دوست

دارم گفتار و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را با عظمت بیان کنم .

هم چنین درباره ادب وی نسبت به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد : او با این که پیر و ناتوان شده بود ، هیچ گاه در مدینه منوره ، سوار بر مرکب نمی شد و می گفت : چون در این شهر مقدس (مدینه) بدن مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله دفن است ، سوار شدن بر مرکب ، روا نیست و من هرگز بر مرکبی سوار نمی شوم .

روایت شده است که وی به خاطر فتوایی که برخلاف نظر خلیفه وقت صادر شده کرده بود ، در سال ۱۴۷ قمری محکوم به هفتاد ضربه تازیانه گردید . (۲۴۱)

وی از حاکمان و خلفای وقت ، دوری می جست ، ولی کتاب (الموطاء) را که منبع اصلی فقه مالکیان است ، به درخواست منصور دوانقی (دومین خلیفه عباسی) تالیف کرد .

تالیفات دیگر وی عبارتند از : الوعظ ، المسائل ، النجوم ، و تفسیر غریب القرآن . (۲۴۲)

در توصیف وی گفته شد : وی ، فقیه مدینه بود .

عبدالرحمن بن مهدی ، روایت کرد : ما رأیت رجلاً احسن عقلاً من مالک بن ائنس . (۲۴۳)

هم چنین در مورد دیگر گفت : و لم یر احدنا اعقل من مالک بن ائنس . (۲۴۴)

هم چنین وی گفت : سفیان ثوری ، در علم حدیث پیشوا بود ، ولی در سنت ، پیشوایی نداشت . اوزاعی ، در سنت ، پیشوا بود ، ولی در حدیث پیشوایی نداشت . اما مالک بن ائنس

، هم در حدیث بود و هم در سنت ، مقام پیشوایی داشت . (۲۴۵)

مالک بن ائس ، رابطه خوبی با امام جعفر صادق علیه السّلام ، پیشوای شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السّلام داشت و از آن حضرت ، روایات فراوانی نقل کرد .

وی درباره امام جعفر صادق علیه السّلام گفت : ما راءت عین ، و لا سمعت اذن ، و لا خطر علی قلب بشر ، اءفضل من جعفر الصّادق فضلا و علما و عبادة و ورعا . (۲۴۶)

یعنی : هیچ چشمی ندید ، گوشی نشنید و بر قلب بشری خطور نکرد که از جهت فضل ، علم ، عبادت و وارستگی ، کسی به پایه جعفر صادق علیه السّلام برسد .

مالک بن ائس درباره رابطه اش با امام جعفر صادق علیه السّلام گفت : من به دیدار جعفر بن محمد علیه السّلام می رفتم . آن حضرت هر گاه مرا می دید ، بالشی برایم قرار می داد و برای من ارزش و احترامی قائل می شد و می فرمود : ای مالک ! من تو را دوست دارم . من از این گفته اش بسیار خوشحال می شدم و خدای سبحان را سپاس می گفتم .

آن حضرت ، شخصیتی است که از یکی از سه حالت خالی نیست : یا روزه می داشت ، یا مشغول نماز بود و یا ذکر الهی را زمزمه می کرد . او از بزرگ عبادت کنندگان و از اءکابر زاهدانی است که از خدای عزّوجل ، خشیت و خوف دارند . وی ، احادیث زیادی بیان می فرمود ، خوش مجالست و بسیار فائده رسان بود . هنگامی که

می خواست روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کند و نام جدش را بر زبان جاری کند ، رنگش سبز و زرد می شد ، به طوری که او را انسان نمی شناخت .

یک سال با آن حضرت به سفر حج رفتیم . هنگامی که در میقات محرم شدیم و همگان ، تلبیه می گفتند ، صدای آن حضرت در گلوی من گیر کرده بود و نمی توانست تلبیه گوید و حالت خاصی به وی دست داده بود . به وی گفتم : ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ! تو نیز باید تلبیه گویی . آن حضرت فرمود : ای ابی عامر! چگونه بر خود جرات کنم و بگویم : لبیک اللهم لبیک ، در حالی که می ترسم خدای سبحان به من بگوید : لا لبیک و لا سعیدیک . (۲۴۷)

در جای دیگر ، مالک بن انس از امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت از پدر و جدش و آن ها از امام علی علیه السلام روایت کرده اند : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اذا كان يوم القيامة نصب الصراط على شفیر جهنم ، فلا يجاوز إلا من كان معه برائه بولایه علی بن ابی طالب علیه السلام (۲۴۸) .

یعنی : هنگامی که قیامت برپا شود ، بر لبه جهنم پلی نصب می شود و هیچ کس نمی تواند از آن عبور کند ، مگر آن کسی که برات ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را داشته باشد .

جای بسی شگفتی است که افرادی مانند مالک بن انس ، دارای

چنین اعتقادی می باشند و رابطه آن چنانی با امام معصوم علیهم السّلام دارند ، ولی در عمل ، راه دیگری برمی گزینند و با پشتیبانی حاکمان و خلفای وقت ، بساط مستقلی برای خویش پهن می کنند!

ماه صفر سال ۲۵۱ هجری قمری

قیام اسماعیل بن یوسف علوی در مکه معظمه ، در عصر مستعین عباسی

اسماعیل بن یوسف بن ابراهیم بن موسی بن عبدالله بن حسن بن امام حسن مجتبی علیه السّلام در ۲۰ سالگی بر ضد مستعین بالله (دوازدهمین خلیفه عباسی) در مکه قیام نمود .

وی ، پس از آن که علویان و مخالفان خلافت عباسی را ترغیب و تشویق به قیام عمومی نمود ، در صفر سال ۲۵۱ قمری ، موفق گردید در رأس انقلابیون مکه معظمه ، این شهر مقدس را از دست عباسیان خارج سازد و جعفر بن فضل ، حاکم عباسیان را از این شهر اخراج نماید .

اسماعیل پس از پیروزی ، خانه ها و دارایی های حاکم قبیلی و عباسیان و هواداران خلیفه در مکه معظمه را ، مصادره کرد و تعدادی از سپاهیان عباسی و اهالی مکه را که با قیام او مخالفت می ورزیدند ، به قتل آورد .

وی در مکه ، ثروت و دارایی های فراوانی به دست آورد و از اهالی این شهر ، در حدود دویست هزار درهم به عنوان مالیات اخذ نمود و پس از پنجاه روز اقامت پیروزمندانه در مکه و تجهیز سپاهی توانمند ، به سوی مدینه رهسپار گردید و با سربازان علی بن حسین بن اسماعیل ، حاکم عباسیان در مدینه به نبرد پرداخت .

حاکم مدینه ، چون تاب رویارویی با

اسماعیل بن یوسف را نداشت ، ناچار از مدینه گریخت و این شهر مقدس را برای اسماعیل بن یوسف خالی کرد .

اسماعیل بن یوسف ، بدون اعتنا به تهدیدهای خلیفه عباسی ، مدتی بر بخش بزرگی از حجاز ، از جمله مکه و مدینه حکومت کرد .

ولیکن با تحریکات خلیفه عباسی ، مردم مکه معظمه بر ضد اسماعیل بن یوسف شوریدند و نماینده اش را از این شهر بیرون کردند .

اسماعیل بن یوسف ، پس از چهار ماه اقامت در مدینه ، برای به دست آوردن مجدد مکه ، به این شهر لشکرکشی کرد و آن را در محاصره خویش قرار داد . محاصره مکه ، مدتی ادامه یافت و در این مدت بر اهالی این شهر ، بسیار سخت گذشت .

در همان هنگام با سپاهیان خلیفه که از شام به جنگ او آمده بودند ، به نبردی سخت پرداخت و پس از تصرف مجدد مکه ، به جدّه رفت و این شهر را نیز به تصرف خویش در آورد .

سرانجام در ۲۲ سالگی بر اثر اصابت طاعون در مدینه وفات یافت و برادرش حسین بن یوسف که عامل وی در مکه بود ، بر اثر اصابت تیری به قتل رسید و حکومت دوساله آنان پایان یافت و عباسیان دوباره حجاز را در سیطره خویش درآوردند . (۲۴۹)

ماه صفر سال ۳۱۴ هجری قمری

هجوم سربازان روم شرقی به سرحدات مسلمین و اشغال شهر ملطیه

دمستک ، امپراتور روم شرقی ، همیشه در این اندیشه بود که از ضعف و پراکندگی مسلمانان سود جست و مناطق از دست داده خویش را دوباره تصرف کند .

در آن ایام که قرمطی ها (شیعیان اسماعیل مذهب

(با جنبش و شورش های خود ، حکومت مقتدر بالله (هیجدهمین خلیفه عباسی) را با مشکل جدی روبرو کرده و هر روز برای وی دردسر تازه ای پدید می آوردند و سپاهیان خلیفه را به خود مشغول کرده بودند ، فرصتی برای امپراتور روم شرقی به وجود آمد تا آرزوهای خویش را جامه عمل پوشاند .

دمستک در سال ۳۱۴ قمری به اهالی مناطق ساحلی دریای مدیترانه که در تصرف مسلمانان بود ، نامه ای نوشت و از آنان درخواست باج و خراج نمود . مسلمانان و ساحل نشینان مدیترانه از پرداخت باج به امپراتور روم شرقی امتناع ورزیدند .

امپراتور به سرحدات مسلمانان هجوم آورد . وی در صفر سال ۳۱۴ قمری وارد شهر (ملطیه) گردید و شانزده روز در آن اقامت گزید . در این مدت ، عده زیادی را به قتل آورد و تعدادی را اسیر گردانید و شهر را به آتش کشید .

تعدادی از اهالی این شهر که موفق به فرار شدند ، از چنگ او گریخته و در جمادی الاخر همین سال به بغداد رفتند و از خلیفه وقت ، یاری خواستند . (۲۵۰)

سپاهیان روم در سال ۳۱۵ قمری نیز شهر (شمیساط) را اشغال کرده و آن را به طور کامل غارت نمودند . آنان در این شهر ، خیمه شاهی امپراتوری برقرار کرده و صدای ناقوس مسیحیان را در مسجد جامع شمیساط به صدا درآوردند .

مقتدرعباسی که از درون و برون کشور ، مورد تهاجم دشمنان قرار گرفته بود ، ناچار گردید در دو جبهه با دشمنانش به نبرد پردازد . در جبهه داخلی با

فتنه قرمطیان و در سرحدات با تهاجم و لشکرکشی های امپراتور روم شرقی .

وی ، مؤنس خادم را که از امیران نظامی و سرداران رزمی خلیفه بود ، به نبرد با امپراتوری روم مأمور کرد .

مؤنس ، چندان شتابی به تجهیز سپاه نمی داد و همین امر موجب نگرانی خلیفه نسبت به وی گردید و وی را به شدت مورد اعتراض قرار داد .

اما هنگامی که مؤنس با خلیفه روبرو گردید و با او گفت و گو کرد ، اختلافاتشان حل شد و مؤنس با بدرقه رسمی درباریان و وزیران خلافت ، عازم سرحدات گردید . اما پیش از رسیدن مؤنس به جبهه های جنگ ، خبر آوردند که مسلمانان سرحدات بر رومیان شوریدند و تعداد زیادی از آنان را کشتند و مناطق اشغالی خویش را از دست آنان آزاد کردند . (۲۵۱)

مؤنس نیز که از ربیع الاخر سال ۳۱۵ قمری از بغداد خارج شده بود ، به نبرد رومیان رفت و آنان را به عقب نشینی وادار کرد و از آنان ، اسیر زیادی گرفت . (۲۵۲)

منابع

۱- قرآن کریم

۲- ابن اثیر ، علی بن اءبی الکریم ، اسد الغابه فی معرفه الصّحابه ، دار احیاء التّراث العربی ، بیروت ، ۱۳۷۷ ه . ق

۳- ابن اثیر ، علی بن محمد ، الکامل فی التاریخ ، دار صادر للطّباعه و النّشر ، بیروت ، ۱۳۵۸ ه . ق

۴- ابن اءبی الحدید ، عبدالحمید بن هبه الله ، شرح نهج البلاغه ، دار إحیاء الکتب العربیه ، قاهره ، ۱۳۷۸ ه . ق

۵- ابن اسفندیار

، بهاءالدين محمد بن حسن ، تاريخ طبرستان ، پديده ، تهران ، ١٣٦٦ هـ . ش

٦ - ابن اعثم كوفى ، ابو محمد احمد بن اعثم ، الفتوح ، هند ، ١٣٩٣ هـ . ق

٧ - ابن جوزى ، ابوالفرج عبدالرحمن بن على ، المنتظم فى تاريخ الامم والملوك ، دارالكتب العلميه ، بيروت ، ١٤١٢ هـ . ق

٨ - ابن حجر عسقلانى ، احمد بن على ، اءلاصابه فى تميز الصّحابه ، دارالكتب العلميه ، بيروت .

٩ - ابن خلدون ، عبدالرحمن بن محمد ، تاريخ ابن خلدون (ترجمه العبر) ، مترجم : عبدالمحمد آيتى ، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى ، ١٣٦٣ هـ . ش

١٠ - ابن كثير ، اسماعيل بن عمر ، البدايه و النهايه ، مكتبه المعارف ، بيروت ، ١٩٦٦ م

١١ - ابن عساكر ، على بن حسن ، تاريخ مدينه دمشق ، دارالفكر ، بيروت ، ١٤١٥ هـ . ق

١٢ - ابن طاووس ، على بن موسى ، لهوف سيد بن طاووس ، همراه فرجام قاتلان امام حسين عليه السّلام ، ترجمه ، تعريب ، تصحيح : عقيقى بخشايشى ، دفتر نشر نويد اسلام ، قم ، ١٣٧٧ ، هـ . ش

١٣ - ابونعيم اصفهانى ، احمد بن عبدالله ، حليه الاولياء ، دارالكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٠٩ هـ . ق

١٤ - اربلى ، على بن عيسى ، كشف الغمه فى معرفه الائمّه عليهم السّلام ، نشر ادب الحوزه ، قم ، ١٣٦٤ هـ . ش

١٥ - البكرى الاندلسى ، عبدالله بن عبدالعزيز ، معجم ما استعجم من اءسماء البلاد و المواضع ، عالم الكتب ،

بيروت ، ١٤٠٣ هـ . ق

١٦ - البلاذري ، احمد بن يحيى ، انساب الاشراف : ترجمه اميرالمؤمنين عليه السلام ، الشيخ محمد باقر المحمودى ، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه ، قم ، ١٤١٦ هـ . ق

١٧ - البلاذري ، احمد بن على ، فتوح البلدان ، نقره ، تهران ، ١٣٦٧ هـ . ش

١٨ - پيشوايى ، مهدى ، شام سرزمين خاطره ها ، سازمان چاپ و انتشار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى ، ١٣٦٩ هـ . ش

١٩ - تفضلى ، آذر ، و مهين فضائلى جوان ، فرهنگ بزرگان ، آستان قدس رضوى ، مشهد ، ١٣٧٢ هـ . ش

٢٠ - جعفرىان ، رسول ، تاريخ خلفا ، نشر الهادى ، قم ، ١٣٧٧ هـ . ش

٢١ - حسنى ، هاشم معروف ، سيره الاثمه الاثنى عشر عليهم السلام ، دارالقلم ، بيروت ، ١٩٨١ م

٢٢ - حسينى دشتى ، سيدمصطفى ، معارف و معاريف ، اسماعيليان ، قم ، ١٣٦٩ هـ . ش

٢٣ - حسينى عاملى ، سيد محسن امين ، فى رحاب ائمه اهل البيت عليهم السلام ، دارالتعارف للمطبوعات ، بيروت ، ١٤٠٠ هـ . ق

٢٤ - الحنبلى ، عبدالحسين العماد ، شذرات الذهب فى اخبار من ذهب ، دارالفكر ، بيروت ، ١٤٠٩ هـ . ق

٢٥ - خالد محمد خالد ، رجال حول الرسول صلى الله عليه و آله ، دارالكتاب العربى ، بيروت ، ١٤٠٧ هـ . ق

٢٦ - الذهبى ، شمس الدين محمد بن احمد ، سيراء اعلام النبلاء ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ١٤١٣ هـ . ق

٢٧ - زيد بن على بن الحسين عليه السلام

، مسند زید بن علی علیه السلام ، دارالحیاء ، بیروت .

۲۸ - سبحانی ، جعفر ، فراهایی از تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله ، نشر مشعر ، تهران ، ۱۳۷۷ ه . ش

۲۹ - سبحانی ، جعفر ، فروغ ابدیت ، نشر دانش اسلامی ، قم ، ۱۳۶۴ ه . ش

۳۰ - السبیتی ، عبدالله ، سلمان الفارسی ، دارالانوار للمطبوعات ، و دارالتعارف للمطبوعات ، بیروت ، ۱۹۷۷ م .

۳۱ - سیدرضی ، محمد بن حسین ، نهج البلاغه ، ترجمه و شرح : سید علی النقی فیض الاسلام .

۳۲ - سیوطی ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر ، تاریخ الخلفاء ، دارالقلم ، بیروت ، ۱۴۰۶ ه . ق

۳۳ - الصّفدی ، صلاح الدین خلیل بن ایبک ، الوافی بالوفیات ، دارالنشر فرانز شتاینز ، اشتوتگارد (آلمان) ، ۱۴۱۱ ه . ق

۳۴ - طبرسی ، فضل بن حسن ، زندگانی چهارده معصوم علیهم السّلام (ترجمه إلام الوری) ، مترجم : عزیزالله عطاردی ، اسلامیة ، تهران ، ۱۳۹۸ ه . ق

۳۵ - طبرسی ، فضل بن حسن ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، دارالمعرفه ، بیروت ، ۱۴۰۸ ه . ق

۳۶ - طبری ، محمد بن جریر ، تاریخ الطبری ، بیروت ، ۱۳۷۸ ه . ق

۳۷ - عارف اءحمد عبدالغنی ، تاریخ أمراء المدینه المنوره ، نشر اقلیم ، ۱۴۱۸ ه . ق

۳۸ - قمی ، شیخ عباس ، منتهی الامال ، اسلامیة ، تهران ، ۱۳۳۸ ه . ش

۳۹ - قمی ، شیخ عباس ، وقایع الايام ، مرکز نشر کتاب ، قم ،

- ۴۰ - کلینی ، محمد بن یعقوب ، الکافی ، دفتر نشر فرهنگ اهل البيت عليهم السلام ، تهران
- ۴۱ - مجلسی ، محمدباقر ، بحارالانوار ، دارالحياء التراث العربی ، بیروت ، ۱۴۰۳ هـ . ق
- ۴۲ - اءلمحب الطبری ، ابو جعفر احمد ، الریاض النّظرة فی مناقب العشرة ، دارالکتب العلمیه ، بیروت .
- ۴۳ - المسعودی ، علی بن حسین ، اءلتنییه و الاشراف ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، ۱۳۶۵ هـ . ش
- ۴۴ - مفید ، محمد بن محمد بن نعمان ، اءلا رشاد ، ترجمه باقر ساعدی خراسانی ، اسلامیه ، تهران ، ۱۳۷۶ هـ . ش
- ۴۵ - المنقری ، نصر بن مزاحم ، وقعه صفین ، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی ، قم ، ۱۴۰۳ هـ . ق
- ۴۶ - موسوی خوانساری اصفهانی ، محمدباقر ، روضات الجنّات ، دارالمعرفه ، بیروت .
- ۴۷ - النوری الطبرسی ، میرزا حسین ، نفس الرّحمن فی فضائل سلمان (رض) ، مؤسسه کوبک ، تهران ، ۱۳۶۹ هـ . ش
- ۴۸ - الواقدی ، محمد بن عمر ، المغازی للواقدی ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، قم ، ۱۴۱۴ هـ . ق
- ۴۹ - یعقوبی ، احمد بن اءبی یعقوب ، تاریخ الیعقوبی ، مؤسسه الا علمی ، بیروت ، ۱۴۱۳ هـ . ق
- ۵۰ - یوسف بن عبداللّٰه ، الاستیعاب فی معرفه الا صحاب ، نهضة مصر ، قاهره .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

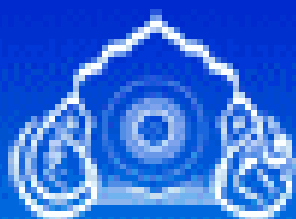
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹